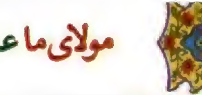


◆ تحقیق و تصحیح کتاب

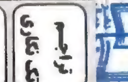
مکین الاساس فی احوال مولینا ابی الفضل العباس

نویسنده: آیت‌الله محمّدباقر بیرجندی
به کوشش: علیرضا اباذری



مولای ما عباس (مکین الاساس فی احوال مولینا ابی الفضل العباس)

آیت الله محمدباقر بیرجندی



تراجم تک نگاری

۲۳

۱

۳۹

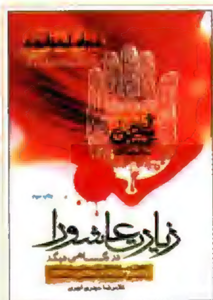
امام سجاد(ع):

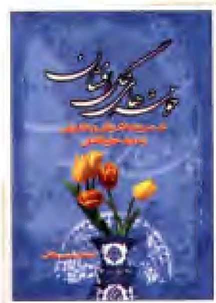
إنَّ لِلْعَبّاسِ عِنْدَ اللهِ تَبارَكَ وَتَعالی مَنْزِلَةً یَغْبِطُهُ بِها جَمیعُ الشُّهَداءِ یَوْمَ الْقِیامَةِ

عمویم عباس، نزد خدای متعال، مقامی دارد که روز قیامت، همهٔ شهیدان به آن غبطه می‌خورند و رشک می‌برند.

مکین الاساس فی احوال مولینا ابی‌الفضل العباس اثر آیت الله محمّدباقر بیرجندی است. این اثر ضمن بررسی محکم زندگانی قمر بنی‌هاشم اطلاعات بسیار زیادی دربارهٔ انساب و جغرافیای تاریخی یا دیگر مطالب در اختیار خواننده قرار می‌دهد. کبریت احمر نیز به قلم همین نویسنده نگارش یافته است که از شهرت بیشتری برخوردار است.

دیگر آثار عاشورایی نشر جمال







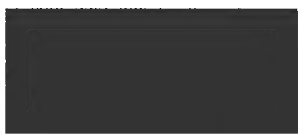




دفتر قم : ۰۲۵۱-۷۷۴۶۳۵۳
همراه : ۰۹۱۲۲۵۲۰۲۵۰
دفتر تهران : ۰۲۱-۶۶۴۸۷۱۱۸
همراه : ۰۹۱۲۸۱۷۹۸۰۸
JAMALNASHR.IR

ISBN:964-202-153-6





سرشناسه : آیتی قائینی، محمدباقر، ۱۳۲۸ - ۱۳۱۲.

عنوان قراردادی : مکین‌الاساس فی احوال ابی‌الفضل‌العباس

عنوان و نام پدیدآور : مولای ما عباس = مکین الاساس فی احوال مولانا ابی‌الفضل العباس علیه‌السلام/ مولف محمدباقر بیرجندی ؛ به کوشش علیرضا اباذری.

مشخصات نشر : قم: جمال، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۳۴۰ ص.

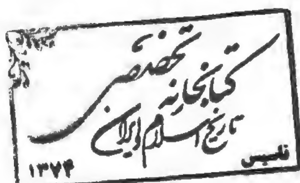
شابک : ۶-۱۵۳-۲۰۲-۹۶۴-۹۷۸

موضوع : عباس‌بن علی (ع)، ۲۶؟ - ۶۱ق -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره : ۱۳۹۰ ۹۵۰۴۱آ۲ع/ BP۴۲/۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۷

شماره کتابشناسی ملی : ۲۴۳۰۵۶۸



مولای ما عباس علیه السلام

تحقیق و تصحیح کتاب

مکبر الاساس فی احوال مولینا ابی الفضل العباس

نویسنده: آیت‌الله محمدباقر بیرجندی
به کوشش: علیرضا اباذری



مولای ما عباس

آیت الله محمّد باقر بیرجندی
به کوشش علیرضا اباذری
صفحه‌آرا: حسین نرگسی
ناشر: جمـال
لیتوگرافی: صیـام
چاپخانه: دفتر تبلیغات اسلامی
صحافی: دفتر تبلیغات اسلامی
نوبت چاپ: اوّل/۱۳۹۰
شمارگان: ۳۰۰۰
قیمت: ۶۰۰۰ تومان



دفتر قم:
۰۲۵۱-۷۷۴۶۳۵۳
۰۹۱۲۲۵۲۰۲۵۰
دفتر تهران:
۰۲۱-۶۶۴۸۷۱۱۸
۰۹۱۲۸۱۷۹۸۰۸
jamalnashr.ir

فهرست اجمالی

مقدمه

صدها کتاب دربارهٔ امام حسین‌علیه‌السلام و قیام عاشورا نوشته شده و در بسیاری از آنها زندگانی حضرت عباس‌علیه‌السلام و مقام والای او بررسی گشته است. ***مقتل‌الحسین***، اثر شیخ صدوق، از کهن‌ترین آثاری است که دربارهٔ عاشورا نگاشته شده و در آن از حضرت عباس‌علیه‌السلام یاد شده است. متأسفانه این کتاب ـ که شیخ صدوق در ***خصال*** از آن یاد کرده ـ از بین رفته است. بیش از ۲۰۰ کتاب در دوران معاصر دربارهٔ امام حسین‌علیه‌السلام و قیام عاشورا نگاشته شده است که یکی از آنها کتاب ***مکین الأساس فی أحوال مولانا ابی الفضل العباس***، اثرِ **آیت‌الله محمد باقر بیرجندی** ـ اعلی اللّه مقامه ـ است. این کتاب ـ که نسخه‌های جداگانهٔ آن موجود است ـ توسط مؤلّف به ***کبریت احمر*** اضافه شده و به عنوان جزء سوم آن شناخته شده است. همین امر باعث گمنامی کتاب شده است. اکنون این کتاب به‌طور مستقل چاپ می‌شود. چاپ سنگی و سربی این کتاب تا مدّتی پیش مورد استفاده بود. متأسفانه چاپ سربی کتاب، سرشار از غلط‌های چاپی است و چاپ سنگی آن وضعیت بهتری دارد. کتاب حاضر بر اساس چاپ سنگی آن تهیه و تنظیم شده است.

مکین الاساس در زمرهٔ بهترین آثاری قرار دارد که در شرح احوال حضرت عباس بن امیر المؤمنین‌علیهما‌السلام نوشته شده است.

کتاب ـ همان‌گونه که از نام آن پیداست ـ بنیانی محکم در این زمینه دارد و رساله‌ای پربار و کم‌حجم است که مطالب سودمندی را در خود جای داده است. مطالب متنوع و سرشار از اطلاعات مختلف در این کتاب کوچک، آن را پربار ساخته است و می‌توان نمونه‌ای از ذهن وقّاد نویسنده را در آن یافت. این رساله با دو قسمت دیگر ***کبریت احمر*** ـ چه در شیوهٔ نقل مطالب و چه در نوع مطالب ـ

تفاوت‌هایی دارد که نگارندهٔ این سطور در مقدّمهٔ *کبریت احمر* از آن بحث کرده است؛ امّا به‌طور خلاصه می‌توان گفت: ۱. تنوّع مطالب این رساله بیشتر است؛ ۲. مطالبی مانند اَنساب و جغرافیای تاریخی در این رساله وجود دارد که در دو قسمت دیگر وجود ندارد؛ شرح بیشتر در این زمینه، ضمن شرح احوال مؤلّف خواهد آمد.

ویرایش جدید، عنوان‌بندی، استخراج منابع و مصادر و ترجمهٔ آیات، روایات و عبارات عربی، از کارهایی است که در این چاپ انجام شده است. ترجمهٔ آیات قرآن از ترجمهٔ شادروان فولادوند است. روایات و عبارات عربی نیز با کمک برخی نرم‌افزارها به صورت آزاد ترجمه شده است.

شماری از دوستان در تصحیح و چاپ این کتاب بنده را یاری رسانده‌اند که امید است **عباس بن امیرالمؤمنین**علیه‌السلام همهٔ آنان را یاری کند. همچنین از همسرم برای همراهی‌هایش تشکّر می‌کنم. **وَ آخِرُ دَعْوَانا أَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِین.**

قم /اربعین حسینی / ۱۴۳۲

علیرضا اباذری

زندگی‌نامهٔ مؤلّف

تولد

ابوالحسن محمد باقر بن محمد حسن بن اسدالله بن مولی حاج عبدالله بن مولی علی محمد شریف علوی فاطمی در ربیع الاول سال ۱۲۷۶ ق، در روستای **اُمّ‌القری** ـ معروف به گازار[1] ـ به دنیا آمد. این روستا ـ چنان که مؤلّف اشاره کرده ـ بین **بیرجند** و **قاین** قرار داشته است.[2]

مادرش، دختر **مولی محمد حسین بن مولی ولی الله بن محمد مهدی بن آخوند مولی محمد باقر بن مولی عسکری بن شاه محمد بن مولی دوست محمد قاینی** بوده است.

فرزندش[3]، **علّامه سید محسن امین**[4] و **دکتر سیّد محمود مرعشی**، کنیهٔ **ابوالحسن** را برای وی ذکر کرده‌اند.[5] فرزندش لقب **نصیرالملّة والدّین** را نیز برای او آورده است که به احتمال بسیار، لقب یا عنوانی عام بوده است، نه لقب خاص او.

پدرش نام **محمّد باقر** را جهت زنده نگه داشتن نام **ملّامحمّد باقر**، جدّ اعلای مادری‌اش برای او برگزید.[6]

وی دو برادر بزرگ‌تر به نام‌های **ملّاعلی اصغر**[7] و **ملّامحمّد علی**[8] داشت.

---

۱. به جازار نیز معروف بوده است.

۲. نگارنده اطلاعی از وضع کنونی این روستا ندارد. در این زمینه ر.ک: ***المسلسلات فی الاجازات***، ج ۲، ص ۱۲، شرح حال مؤلف به خط خودش.

۳. ***بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان***، ص ۳۱۵.

۴. ***اعیان‌الشیعة***، ج ۷، ص ۱۸۱.

۵. ***المسلسلات فی الاجازات***، ج ۲، ص ۷.

۶. همان، ج ۲، ص ۱۲.

۷. ***بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان***، ص ۳۰۳.

۸. همان، ص ۳۱۱.

خانواده

پدر و مادر وی، از خانواده‌ای ریشه‌دار و اهل علم و فضل و فرهنگ بوده‌اند؛ از جانب پدر به **علی محمّد شریف علوی فاطمی** ملقّب به **اشرف الشّرفاء** (متوفای ۱۱۴۹ ق.) می رسد و از جانب مادر به **ملامحمد باقر بن مسعود علی شیرخوندی** که از علمای بزرگ عهد نادرشاه افشار بود. شیرخوندی معاصر **علامهٔ مجلسی** و **شیخ حرّعاملی** بوده و احتمالاً از آنان اجازهٔ روایت داشته است.[1] وی بسیار مورد احترام مردم بوده و کرامات زیادی از او بین مردم نقل می‌شده است. وی به احتمال زیاد، از شاگردان **علامهٔ مجلسی** بوده و کتاب ***حلیةالمتقین*** علامه به خطّ او نزد مؤلّف بوده است. وی کتابخانهٔ بزرگی در روستای **شیرآخوند** داشته که در حملهٔ **افغان‌ها** به **ایران** طعمهٔ حریق[2] و غارت شد[3] و برخی از کتاب‌ها را به **بخارا** و **هرات** بردند و شماری از آنها نزد مؤلّف باقی ماند.

بنا به گفتهٔ مؤلّف، کتاب‌های نفیسی با خطهای بسیار زیبا در این کتابخانه بود[4] که باد خزان افغان‌ها آن را پر پر کرد. آثاری که در این حمله سالم ماند، عبارتند از: ***حلیةالمتقین***، ***الرواشح السماویهٔ*** **میرداماد**، ***کشکول*** **شیخ بهائی**، ***شرح تذکرهٔ*** **خواجه**، ***تعلیقه بر شرح چغمینی***، ***ارشاد*** **علامه**، ***عیون اخبار الرضا***، ***من لایحضره الفقیه***، ***فوائد الطریفه در شرح صحیفه***، ***قصص العلماء*** **راوندی** و ***تبصره*** **سید مرتضی رازی**. این آثار نزد مؤلف باقی ماند. همچنین ***شرح نهج‌البلاغهٔ*** **سید علاءالدین محمد حسینی گلستانه**، موسوم به ***بهجة الحدائق فی شرح کلمات کلام الله ناطق***، نزد **مرحوم بیرجندی** بوده که معلوم نیست از کتابخانهٔ جدّش مرحوم **شیرخوندی** به او رسیده یا از طریق دیگر. به هر حال، این نسخه در سال ۱۱۳۰ ق. کتابت شده و بانی صحافی آن مرحوم **بیرجندی** بوده است و اکنون به شمارهٔ ۱۸۴۷ در کتابخانهٔ **آیةالله مرعشی** نگه‌داری می شود.

یکی دیگر از نسخه‌هایی که در دست وی بوده ***المعارف فی شرح الصحائف الالهیة*** شمس‌الدین سمرقندی است که در سال ۷۴۵ق. کتابت شده است. این نسخه نیز در کتابخانهٔ **آیةالله مرعشی** با شمارهٔ «۱۰۹۶۵م» نگه‌داری می‌شود. قابل ذکر است که بسیاری از نسخ خطی مرحوم بیرجندی و تعدادی از کتاب‌های موجود در کتابخانهٔ او، اکنون در کتابخانه آیت اللّه مرعشی نجفی نگه‌داری می‌شود که می توان آنها را در جلد سی و هفتم فهرست آن کتابخانه مشاهده کرد.

---

۱. ***المسلسلات فی الاجازات***، ج ۲، ص ۱۲.

۲. همان، ص ۱۲، به نقل از مؤلّف.

۳. همان، ص ۱۴، به نقل از آیت‌الله مرعشی.

۴. همان، ص ۱۲.

فرزندان

مرحوم آیتی پسران او را نام می‌برد؛ امّا در مورد اینکه وی فرزندان دختر نیز داشته یا نه، سکوت می‌کند. منابع دیگر نیز در این زمینه سکوت کرده‌اند. پسران او عبارتند از: **شیخ محمدحسن**، **شیخ محمدتقی** ـ که هر دو در زمان مؤلّف از دنیا رفتند ـ **محمدحسین**، **مرتضی** و **لطف‌الله**[۱].

تحصیل

شیخ محمدباقر از اوان کودکی، دارای ذهنی سرشار و حافظه‌ای قوی بود. وی تحصیلات مقدماتی را نزد پدر و دو برادر بزرگ‌تر خود فراگرفت.[۲] به احتمال زیاد، تحصیل او نزد پدر در روستای محل زندگی‌اش بوده است. تحصیل او نزد برادران ـ به‌خصوص ملامحمد علی ـ در قاین بوده است.[۳]

وی در دوازده سالگی جهت ادامهٔ تحصیل به **قاین** رفته و در مدرسهٔ جعفریهٔ آن شهر زیر نظر برادر خود به تحصیل پرداخت.[۴] یکی از استادان او در این مدرسه، **سید ابوطالب بن ابی تراب حسینی قاینی** بود.[۵] **سید ابوطالب** شاگرد **محمد ابراهیم کلباسی** بود و آثار فراوانی در زمینهٔ فقه، اصول و عقاید داشت.[۶] مؤلف تعلّق خاطر خاصی به او داشت و ***عوائد قرویه*** را در شرح ***فوائد غرویهٔ*** او نوشت.[۷] ***لؤلؤة الغالیة*** در اسرار شهادت از تألیفات سید ابوطالب و در مقتل حضرت **سیدالشهداء**ؑ است که مؤلف در آثار خود ـ به ویژه در کتاب ***کبریت احمر***ـ از آن یاد می‌کند.

وی دو سال در **قاین** به تحصیل پرداخت و در چهارده سالگی به **مشهد مقدّس** رفت و در **مدرسهٔ میرزا جعفر**، در مَدرس **شاهزاده شیخ الرئیس ابوالحسن میرزای قاجار** ساکن شد[۸] و به تحصیل پرداخت. او تحصیل علوم دینی را به‌طور جدّی از **مشهد** شروع کرد. وی در **مشهد** استادان متعددی داشت و بیشتر تعلّق‌خاطر او در این زمان فقه و اصول بود. او در این دوره، فلسفه را نزد **میرزا علی‌رضا سبزواری** فراگرفت.[۹]

---

۱. **بهارستان**، ص ۳۱۳.
۲. ***المسلسلات***، ج ۲، ص ۱۲.
۳. **بهارستان**، ص ۳۱۱.
۴. همان، ص ۳۱۱.
۵. ***المسلسلات***، ج ۲، ص ۷.
۶. ***فوائدالرضویة در احوال علماء مذهب جعفریه***، ص ۴۱۸.
۷. همان، ص ۴۱۸.
۸. **بهارستان**، ص ۳۱۱.
۹. همان، ص ۳۱۲. در پایان کتاب ***کبریت احمر***، نام او محمدرضا سبزواری آمده است.

وی در **مشهد**، قرائت و تجوید را نزد **ملا علی مزینانی**[1] و فقه و اصول را نزد افراد زیر فراگرفت:

۱. شیخ **محمدتقی بجنوردی**: از شاگردان **شیخ انصاری** و **صاحب جواهر**.[2]

۲. **سید عبدالصمد تستری**: از شاگردان **شیخ انصاری**. تستری از مطول تا آخر تحصیلات خود را نزد **شیخ انصاری** گذرانده است.[3]

۳. **سید مرتضی یزدی**[4]؛

۴. **شیخ علی یزدی**[5]؛

۵. **میرزا هدایت الله مدرس ابهری**: وی از استادان تأثیر گذار بر شخصیت علمی مؤلّف بوده و توجه خاصی به شاگرد جوان خود داشته است و مکرر می‌فرموده که «من فقط درس را از برای این شخص می‌گویم؛ زیرا در عالم رؤیا، **شیخ بهایی** توصیهٔ او را به من فرمود و گفت: البته این شخص به مقام خواهد رسید».[6] مؤلّف در این زمان بیست سال هم نداشت.

شیخ محمدباقر پس از تکمیل دروس خود در مشهد مقدس، در سال ۱۲۹۶ق. برای ادامهٔ تحصیل به **نجف** رفت. این دوران را می‌توان اوج تحصیلات علمی او دانست.

وی در نجف، خارج اصول را نزد **میرزا حبیب الله رشتی**[7] فرا می‌گرفت. **دکتر سید محمود مرعشی**، **آخوند خراسانی** را استادِ اصول او می‌داند؛[8] ولی مؤلف در این زمینه حرفی نمی‌زند.[9] در آخر کتاب *کبریت احمر* نیز **آخوند خراسانی** از استادان اصول او به حساب آمده است؛ امّا به نظر می‌رسد این مطلب درست نباشد.

او دو سال در درس خارج فقه **محمد فاضل ایروانی**[10] و مدتی در درس خارج فقه شاگردان **شیخ انصاری** در **نجف**: **مولی لطف الله مازندرانی**، **مولی محمد ممقانی** و **شیخ محمد حسین کاظمی**، شرکت کرد.[11]

---

۱. ***المسلسلات فی الاجازات***، ج ۲، ص ۷.

۲. همان، ص ۷ و ۱۲.

۳. همان، ص ۱۲.

۴. همان.

۵. همان، ص ۱۲.

۶. ***بهارستان***، ص ۳۱۲؛ ***بزرگان قائن***، ص ۴۸۸.

۷. ***بهارستان***، ص ۳۱۲؛ ***المسلسلات فی الاجازات***، ج ۲، ص ۱۲ و ۹۵؛ سید محسن امین، ***اعیان الشیعة***، ج ۷، ص ۱۸۸ و ***ریحانة الادب***، ج ۱، ص ۳۰۴.

۸. ***المسلسلات فی الاجازات***، ج ۲، ص ۷.

۹. همان، ص ۱۲.

۱۰. ***المسلسلات فی الاجازات***، ج ۲، ص ۷ و ص ۹۲؛ ***بهارستان***، ص ۳۱۲؛ ***اعیان الشیعه***، ج ۷، ص ۱۸۱.

۱۱. پایان کتاب ***کبریت احمر***.

مؤلّف، مقداری از فقه را نزد **میرزاحسین بن میرزاخلیل تهرانی** فراگرفت.[۱] از خلال آثار او برمی‌آید که مدّتی نیز در درس **شیخ هادی تهرانی**، معروف به **مکفّر**، حاضر شده و تقریرات درس او را به نام ***تحفة الغرویه*** جمع‌آوری کرده که این مورد، از دید تمام منابع پنهان مانده است.[۲]

استاد اصلی او در این زمان **میرزای شیرازی** بوده که مؤلف به آن تصریح کرده[۳] و سالیانی را نزد او به تحصیل پرداخته است. وی بین استادان، تعلق‌خاطر خاصی به **میرزای شیرازی** دارد و همواره از او با احترام نام می‌برد و با القاب شایسته‌ای او را می‌ستاید. میرزای شیرازی نیز شاگرد جوان خود را همواره تشویق می‌کرد. مؤلّف پس از نگارش ***وثیقة الفقها***، آن را به **میرزای شیرازی** می‌دهد تا نظرش را دربارهٔ آن جویا شود. میرزای شیرازی پس از مطالعهٔ آن، او را تشویق به نوشتن کرد. مؤلّف می‌گوید: **آیة‌الله شیرازی** نوشته‌های مرا دید و آنها را پسندید و در تشویق و ترغیب من، دو یا سه مرتبه فرمود: بنویس، بنویس.[۴]

وی در همین زمان، همراه با تحصیل، به تدریس نیز مشغول بود و با اشارهٔ **میرزای شیرازی**، ***فرائد*** شیخ انصاری را برای بعضی از دوستان خود تدریس می‌کرد. نیز با تکمیل درجات علمی در فقه و اصول، به فراگیری ***نهج‌البلاغه***، ***صحیفهٔ سجادیه*** و تفسیر ***قرآن*** روی آورد و با تأیید **میرزای شیرازی**، این علوم را از **مولی فتح علی** -امام جماعت **سامرا**- فراگرفت، همچنین از محضر **سیداسماعیل صدر** استفاده کرد.

او رجال و درایه را در **نجف** در خدمت استادان بزرگ آن زمان، مانند **میرزاحسین بن میرزاخلیل تهرانی**، فراگرفت. تهرانی در شب‌های ماه مبارک رمضان، رجال و درایه را تدریس می‌کرد که مؤلف در این درس شرکت می‌کرد.[۵] بزرگ‌ترین استاد او در این زمینه، **میرزاحسین نوری طبرسی** است.[۶]

---

۱. ***المسلسلات فی الاجازات***، ج ۲، ص ۱۲.

۲. همان، ص ۱۱.

۳. همان، ص ۱۲؛ ***بهارستان***، ص ۳۱۲؛ ***اعیان‌الشیعه***، ج ۷، ص ۱۸۱؛ ***ریحانة‌الادب***، ج ۱، ص ۳۰۴.

۴. ***المسلسلات فی الاجازات***، ج ۲، ص ۱۳.

۵. همان.

۶. همان.

وی پس از فراگیری علوم مختلف رایج در حوزه‌های آن زمان، در سال ۱۳۰۵ق. بعد از انجام حج، جهت دیدار پدر و مادر و آشنایان به **بیرجند** برمی‌گردد[۱] و به وعظ و ارشاد و امور دینی می‌پردازد.

آثار

آیت‌الله بیرجندی هنگام تحصیل در **نجف اشرف**، پژوهش و نگارش را آغاز کرد. یکی از قدیمی‌ترین آثار او کتاب ***آیات الاحکام*** است که آن را در ماه شوال ۱۲۹۹ق. در ۲۳ سالگی جمع‌آوری کرده است. ظاهراً اولین اثر او ***نظم اللآلی*** است که آن را در سال ۱۲۹۶ق؛ یعنی در اواخر اقامت در **مشهد مقدس** یا اوایل ورود به **نجف اشرف**، نگاشته است. وی در سال ۱۲۹۸ق. در ۲۲ سالگی از **فاضل ایروانی**، **مولی لطف الله مازندرانی**، **شیخ جعفر شوشتری** و **شیخ محمد استرآبادی** به دریافت اجازه اجتهاد نائل می‌شود.[۲]

شخصیت علمیِ چند جانبهٔ او را در آثار گوناگونش می‌توان یافت؛ از قرائت و تجوید گرفته تا فقه و اصول، رجال، درایه، کلام، عقاید، تاریخ اسلام، تاریخ مکان‌ها، انساب، تفسیر، اطلاع از کتب آسمانی ادیان دیگر مانند ***تورات***، ***انجیل***.

وی در اوایل ورود به **بیرجند**، در ۲۹ سالگی، در نبرد علمی با **مولی ابراهیم حنفی** ـ از دانشمندان بزرگ اهل سنّت ـ پیروز می‌شود[۳].

هوش سرشار و اطلاعات وسیع او به حدی بوده که به فرزند خود می‌گوید: «برای من میسر است بدون مراجعه به کتب، مهمّات فقه را از طهارت تا دیات، با اشاره به فتاوای معظم فقها در هر مسئله بنویسم.»[۴]

وی نه تنها بر فقه و اصول شیعه تسلط داشت و شیعیان **خراسان** احکام شرعی را از او فرا می‌گرفتند؛ بلکه به علت تسلط بر فقه اهل سنّت، حنفی‌ها نیز احکام فقهی خود را از او یاد می‌گرفتند. او به حدّی در این زمینه مهارت داشت که در نامه‌ها و پیام‌های دولتی در هرات، از او با لقب **«مفتی الفریقین»** یاد می‌کردند، و صورت فتاوای او در نواحی **افغانستان** تا مدت‌ها موجود بوده است.

یکی دیگر از جنبه‌های شخصیت علمی او، اجازهٔ نقل حدیث و آثار گذشتگان از علمای شیعه است. وی در این زمینه سه اجازه داشت و یکی از بزرگانِ این جرگه به

---

۱. ***بهارستان***، ص ۳۱۲؛ ***المسلسلات فی الاجازات***، ج ۲، ص ۱۳.
۲. ***بهارستان***، ص ۱۴.
۳. همان، ص ۳۱۲.
۴. همان، ص ۳۰۶.

حساب می‌آید. احاطهٔ کم نظیر او بر علم رجال و اهمیت دادن به نقل درست حدیث و امانتداری و دقّت در نقل آثار باعث شد که بسیار دنبال گرفتن اجازه باشد و همچنین بسیاری دنبال گرفتن اجازه از او باشند.

وی هنگام تألیف *کبریت احمر* (۱۳۳۰ق.) ۲۲ کتاب نوشته بود. آثار گوناگون او ـ که در ذیل معرفی می‌شود ـ شاهدی است بر مرتبهٔ دانش او:[۱]

۱. *آیات الاحکام*؛

۲. *الاجازة الوجیزة للدرة الفاخرة العزیزة*؛

۳. *اجوبة المسائل الواردة من ماوراء النهر*؛

۴. *اخلاق*؛

۵. *ارث الزوجة و الحبوة*؛

۶. *ارجوزة فی النحو*؛

۷. *ازاحة الریبة فی وجوب صلاة الجمعة فی زمن الغیبة*؛

۸. *الاعسار*؛

۹. *اکفاء المکائد فی اصلاح المفاسد*؛

۱۰. *ایضاح الطریق و فص العقیق*؛

۱۱. *بدایة المعرفة*؛

۱۲. *بغیة الطالب فی من رأی الامام الغائب*؛

۱۳. *تذکرة الطالب فی ترجمة بغیة الطالب*؛

۱۴. *ترتیب اخبار التهذیب و الکتب الثلاثة الآخر*؛

۱۵. *رسالة فی تزویج البکر*؛

۱۶. *زهر الریاض*؛

۱۷. *جامع الفقه*؛

۱۸. *جنگ*؛

۱۹. *حاشیه بر جامع عباسی*؛

۲۰. *حاشیه بر معالم الاصول*؛

---

۱. دقیق‌ترین تعداد آثار او مربوط است به *مسلسلات اجازات* که در این‌جا بیشتر از آن استفاده می‌شود. برای معرفی مفصل‌تر این آثار ر.ک: مقدمه *کبریت احمر*، انتشارات صبح پیروزی، قم، ۱۳۸۵.

۲۱. الدر المنظوم فی اجازة محمد باقر العلوم؛
۲۲. الدرة البیضاء فی نبذ من احوال اصحاب الکساء؛
۲۳. دیوان شعر؛
۲۴. ذخیرة المعادفی الاجازة لأفلاذ الأکباد؛
۲۵. الرد علی الشیخیه؛
۲۶. الرجعة فی النکاح؛
۲۷. رجال قاین؛
۲۸. رسالة الرجبیة؛
۲۹. رسالة المیمون فی حرمة الأفیون؛
۳۰. سفینة القماش و مدینة الریاش؛
۳۱. رساله در سیر و سلوک؛
۳۲. رسالة یوحنا؛
۳۳. شرح نظم اللآلی؛
۳۳. صلاة الجمعة؛
۳۴. الصمصام المهدوی فی ردّ خان ملاخان هروی؛
۳۵. طلاق الحاکم زوجة الغائب؛
۳۶. العوائد القرویة فی شرح الفوائد الغرویه؛
۳۷. العین الباصرة؛
۳۸. فاکهة الذاکرین؛
۳۹. الفوائد الرجالیة؛
۴۰. الفوائد الطوسیة و الدروس الرجالیه؛
۴۱. الفوائد الکاظمیة یا و جیزةالمقال؛
۴۲. الفوائد المکیة؛
۴۳. القراءة و التجوید؛
۴۴. قطرالأمطار لمن أراد الاستنباط من کتب الاخبار؛
۴۵. کبریت احمر فی شرایط منبر؛

۴۶.کشکول؛

۴۷. لب الخطاب فی رد شبهات اهل الکتاب؛

۴۸. مثنوی فارسی؛

۴۹. مجمع المسائل؛

۵۰. المستطرف فی المعقول و المنقول؛

۵۱. مفتاح الفردوس؛

۵۲. مکین الأساس فی احوال ابی الفضل العباس؛

۵۳. منجزات المریض؛

۵۴. منجی المستجیر؛

۵۵. نصح الاستغاثه فی الملاعین الثلاثه؛

۵۶. نظم حدیث کساء؛

۵۷. نورالمعرفة؛

۵۸. وثیقة الفقها؛

۵۹. وقایع الشهور و الأعوام ؛

۶۰. رسالة فی فضیلة العلم و العلماء العاملین ؛

۶۱. الرسالة الفرضیة فی العول و التعصیب و الرد علی العامة ؛

۶۲. رسالة فی الجهاد ؛

۶۳. رسالة فی الرد علی البابیة و البهائیه ؛

۶۴. رسالة فی الفوائد الرجالیة ؛

۶۵. شرح تهذیب علامه حلی؛

۶۶. تحفة الغرویة؛

۶۷. رساله فی التجوید.

وفات

آیت‌الله بیرجندی پس از عمری تلاش در راه ترویج دین، در شب جمعه چهاردهم ذی الحجهٔ سال ۱۳۵۲ ق. در ۷۷ سالگی بدرود حیات گفت. تشییع جنازهٔ او با

شرکت هزاران نفر از مردم برگزار شد. در بسیاری از شهرهای ایران مجالس بزرگ داشت او بر پا گشت[۱] و حوزهٔ علمیهٔ قم به مناسبت درگشت او تعطیل شد.[۲]

مرحوم **آیةالله مرعشی نجفی** در مدرسهٔ فیضیه مجلس بزرگداشتی برای او برگزار می‌کند که خطیب شهیر **سید یحیی یزدی** در آن سخنرانی می‌کند.[۳] خاکجای او در قبرستان شمالی **بیرجند** و در مقبره‌ای است که به دستور خود وی ساخته شده است. این ناحیه به علت قرارگرفتن درکنار رود کبوتر خان، از قدیم به **وادی‌الحمامة** مشهور بوده است و بسیاری از بزرگان و سادات **قاینات** در آن مدفون بوده‌اند.[۴]

ویژگی‌های کتاب

سیرهٔ مؤلف درکتاب ***کبریت احمر*** طبق چارچوبی است که خود مشخص می‌کند و سعی می‌کند در این چارچوب حرکت کند. نقد تند و تیز، بررسی متنی و رجالی نقل قول‌های تاریخی، حدیث، مقتل و... از ویژگی‌های آن است؛ امّا در این کتاب، کمی سیرهٔ او افول می‌کند. علت آن نیز مشخص است؛ عشق به حضرت ابالفضل علیه‌السلام گاهی عنان را از دست **مؤلف** می‌رباید. مثلاً وی در چند مورد از ***اکسیرالعبادات*** مطالبی نقل می‌کند و حال آن‌که در ***کبریت احمر*** در نقل از آن احتیاط می‌کند.

این کتاب ـ چنانکه گفته شد ـ بخش سوم کتاب ***کبریت احمر*** است؛ امّا برخلاف دو بخش پیشین، عنوان ***مقاله*** ندارد؛ بلکه جزء سوم نامیده شده و به دلایل مختلف، کتاب جداگانه‌ای بوده است که بعدها توسط خود **مؤلف** به آن ملحق شده است.

فرزند مؤلف، هنگام معرفی آثار پدر خود، می‌گوید: «دیگر کتاب، ***کبریت الاحمر فی شرایط المنبر*** در سه مجلد، که از آن جمله است ***مکین الاساس*** که به احوال حضرت اباالفضل بن عباس بن امیرالمؤمنین علیهماالسلام اختصاص دارد.»[۵]

بعضی دیگر نیز به پیروی از او، ***مکین الاساس*** را مندرج در ***کبریت احمر*** می‌دانند.[۶]

نکتهٔ موجود در عبارت ***بهارستان*** این است که اگر این بخش اسم جداگانه‌ای نداشت و مجزا نبود، وی به وجود آن در ***کبریت احمر*** تصریح نمی‌کرد. مؤلف نیز آن را

---

۱. **بهارستان**، ص ۳۱۲. آیةالله مرعشی وفات او را روز پنجشنبه دوازدهم ذی‌الحجه دانسته است.

۲. ***المسلسلات فی الاجازات***، ج ۲، ص ۱۱.

۳. همان.

۴. **بهارستان**، ص ۳۱۴ـ۳۱۵.

۵. **بهارستان**، ص ۳۰۷.

۶. ***المسلسلات فی الاجازات***، ج ۲، ص ۱۰.

به عنوان رساله‌ای در شرح احوال حضرت اباالفضل ؑ می‌دانـد. عـنوان و مـوضوع رساله نیز با دو بخش اول *کبریت احمر* فرق می‌کند؛ ولی معلوم نیست چگـونه بـه آن اضافه شده است.

بسیاری از مطالب یا احادیث بخش‌های اول و دوم *کبریت احمر*، در این کتاب نیز آمده است و اگر این کتاب به عنوان بخشی در طول آن دو بود، این قدر مطالب تکراری در آن نمی‌آمد و این می‌رساند که مؤلف آن را به صورت جداگانه‌ای نوشته و بعد به کتاب *کبریت احمر* اضافه شده است. به طور معمول، مؤلف ممکن است در دو اثر خود مطالب تکراری بیاورد؛ ولی در یک اثر از آوردن مطالب تکراری پرهیز کند.

نکتهٔ دیگری که این بخش (کتاب حاضر) را از آن دو بخش متمایز می‌کند، اعتبار مطالب ـ به خصوص احادیث و مقاتل ـ است که پیش‌تر اشاره شد.

به هر حال، نوعی گسست بین این بخش (کتاب حاضر) و دو بخش قبل دیـده می‌شود. به احتمال زیاد، مؤلف، بعد این بخش را به آن اضافه کرده است.

مؤلف، مطالب مختلفی را در این کتاب به تناسب موضوع، مـطرح مـی‌کند کـه باعث شده در این کتاب، از انساب گرفته تا حدیث، مقتل، فـضایل و مـناقب، بـحث راجع به امامزادگان و تاریخ و جغرافیای کربلا را بتوان دید. وسعت اطلاعات مؤلف را در زمینه‌های مختلف در این کتاب می‌توان دید.

سبک نوشتاری کتاب

سبک مؤلف در نوشتن این کتاب، سبک رایج بین علما و روحانیان است که در اواخر دورهٔ قاجار وجود داشته است. با این وجود، به علت اینکه مؤلف، نویسنده‌ای پر کار بوده است، مغلق‌گویی و استفادهٔ نابه‌جا و زیاد از لغات عربی در کار او دیده نمی‌شود؛ البته از لحاظ نوشتاری، عادی است و امتیاز خاصی ندارد.

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّهِ الْخَبیرِ بِاَصْنافِ ما صَمَتَ وَ نَطَقَ، اَلْبَصیرِ بِاَنواعِ مَا اخْتَلَفَ مِنْها وَ مَا افْتَرَقَ، اَلْعَلیمِ بِحَقائِقِ الْخَلائِقِ، وَ اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ اِلهَ خَلْقٍ وَ رِزْقٍ وَ رَتْقٍ وَ فَتْقٍ وَ اَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اِرْغاماً لِمَنْ جَحَدَ وَ مَرَقَ، وَ اَنَّ اَمیرَالْمُؤْمِنینَ عَلِیّاً وَ وَلَدَهُ الاَحَدَ عَشَرَ حُجَجُ اللّهِ عَلیٰ مَنْ سَبَقَ وَ لَحَقَ. صَلَواتُ اللّهِ عَلَیهِم ما اَضاءَ النَّهارُ وَ اَشْرَقَ وَ نَعِبَ الغُرابُ وَ نَعَقَ.

و بعد، بدان که این جزو سیّم است از **کتاب** ***کبریت احمر فی شرایط المنبر*** که جاری شد بر قلم مبارک رقم احقر عباد الله محمد باقر بن محمد بن القائنی نزیل البیرجند ـ عفی الله عنه و عن والدیه و اخوانه المؤمنین ـ و مخصوص می‌باشد به ذکر آنچه متعلق است به احوال خیر مآل **سَیِّدِنا وَ مَوْلانا زَیْنِ الصّالِحینَ وَ مَنارِ الْقانِتینَ وَ سِراجِ الْعابِدینَ، اَلْمُنْتَجَبِ الْمُرْتَضیٰ، اَلْمُتَوَشِّحِ بِالرِّضا، اَلْمُسْتَسْلِمِ لِلْقَضاءِ، صَدْرِ اَهْلِ التَّوَکُّلِ وَ التُّقیٰ، اَلشَّدیدِ الْبَأْسِ اَلْعَظیمِ الْمِراسِ، مَوْلانا وَ مَوْلیٰ قاطِبَةِ النّاسِ، اَبَاالْفَضْلِ الْعَبّاسِ اَرْواحُنا فِداهُ.**

سَـرِ خـامه مـنقار بـلبل شـود　　مدادش پس از شبنمِ گل شـود
بـهارش زنـد دم زِ اردیـبهشت　　بهشتی پدید آید عنبز سـرشت
زند سر چو غنچه مضامینِ نـو　　نـوانـو شـود پس ز آیـینِ نـو
صبا گردد از بوی گل عطر ساز　　شمیم ریاحین شود جـان نـواز

اگر چه در وصف آن نون بحر عبادت و شجاعت، و نقطه و وسط دایره سودد و فخامت، عقل‌ها حیران و بیان‌ها الکن است، ولکن «**مالایُدْرَکُ کُلُّهُ لایُتْرَکُ کُلُّهُ**»، و اگر نه

کجا صوت و حرف و کجا وصف او؟　　کـجا بـحر و گـنجایشِ در سـبو؟
شـود قـطره گـر بـحرِ عُمّان عیار　　تـوانـی تـو تـوصیف آن شـهریار
که چشمش کشیدی به روزِ شکـار　　زِ ابـرو بـه شـیر فـلک ذوالفـقار؟
جـمالش فکـندی بـه چـرخِ بـلند　　زگـیسوی خـورشید تـابان کـمند
چـو حُسـنش بـرافکـند بـر رُخ نـقاب　　ز مـژگان زدی دِشـنه بـر آفـتاب
قضا خـواست از کـاکُلش سـرنوشت　　شبِ قـدر خـود را بـرابـر نـوشت
شـد آخـر از ایـن هـمسری شـرمسار　　نـهان گشت در پـردهٔ اسـتتار

و انجام آن در ضمن ایـن شش مـجلس است ـ ان شاء اللّه تـعالیٰ ـ و در هـر مجلسی چند فصل است، و اگر خواهی بنام این اجزاء را به ***مَکینُ الْأَساس فی أَحْوالِ أَبی الْفَضْلِ الْعَبّاس*** ـ سَلامُ اللّهِ عَلَیْهِ.

مجلس اوّل

شرح حال حضرت ابوالفضل علیه‌السلام

اَلْمَجلس الْاَوَّل
[فيِ اَحْوالِ اَبِى الْفَضل الْعَباس ﷺ]

در بیان وجوب محبّت اهل‌بیت ﷺ و اثبات آن‌که اختصاص به ائمه معصومین ﷺ ندارد و شریک است در آن مولانا و سیدنا ابی‌الفضل العباس ﷺ.

قالَ اللهُ تَعالیٰ: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْناً إِنَّ اللهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾.[1]

بگو ای محمد! اهل ایمان را، نمی‌خواهم از شما بر تبلیغ احکام الهی مزدی و توقع اجر در زحمات خود ندارم از شما؛ ولیکن از شما طلب می‌کنم که دوستی نمایید به خویشان من؛ پس مرا ذوی القربی می‌باشد؛ چه قربی مثل بشری و طوبی به معنای قرابت خویشی و نزدیکی است. در **تفسیر تنویر** گوید: «**إِلَّا أَنْ تُوَدُّوا قَرابَتِي مِن بَعدِي**»[2] و در **تفسیر جلالین**: **أيْ لٰكِنْ أَسْأَلُكُمْ أَنْ تُوَدُّوا قَرابَتِي**[3] و مثل آن است بیضاوی[4] و **کشاف**[5] و ***ابی‌السعود***[6] و غیرها و تفاسیر خاصه که معلوم، فثبت آن‌که آیه در وجوب محبّت اهل بیت حضرت رسول ﷺ است به اتّفاق فریقین.[7]

---

۱. سورهٔ شوری، آیهٔ ۲۳؛ بگو: «به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی دربارهٔ خویشاوندان» و هر کس نیکی به جای آورد [و طاعتی اندوزد] برای او در ثواب آن خواهیم افزود. قطعاً خدا آمرزنده و قدرشناس است.

۲. ابن‌عاشور، محمدطاهر: ***التحریر و التنویر***، الدار التونسیة للنشر، الدار الجماهیریة للنشر و التوزیع و الاعلان، ج ۲۵، ص ۸۳ لازم به ذکر است که این لفظ در این تفسیر دقیقاً نیامده؛ ولی شبیه به آن را از قرطبی نقل می‌کند و بعضی مفسران نیز مانند آن را آورده است.
حق خویشاوندی مرا به جا آورید.

۳. ***تفسیر الجلالین***، ص ۴۸۶.

۴. **تفسیر بیضاوی**، ج ۵، ص ۵۷.

۵. ***الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل***، ج ۵، ص ۴۰۴.

۶. ***تفسیر ابی‌السعود (ارشاد العقل السلیم ...)***، ج ۶، ص ۶۶.

۷. همان؛ **تفسیر بیضاوی**، ج ۵، ص ۵۷؛ ***التحریر و التنویر***، ج ۲۵، ص ۸۳؛ **کشاف**، ج ۵، ص ۴۰۶.

[تفسیر آیهٔ مودّت از دیدگاه فخر رازی]

فخرالدین در **تفسیرکبیر** موسوم به ***مفاتیح الغیب*** می‌گوید: این در حقیقت، اجر نیست به علّت آنکه، حصول مودّت بین مسلمین امری است واجب؛ چنانکه خداوند فرمود: **﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾**[1] و حضرت رسول ﷺ فرموده: **«اَلْمُؤْمِنُونَ كَالْبُنْيانِ يَشُدُّ بَعْضُهُمْ بَعْضاً»**[2] و آیات و اخبار در آن بسیار است [و هر گاه حصول مودّت در بین همهٔ مسلمین واجب باشد][3] پس حصول مودت در حقّ اشراف مسلمین و اکابر ایشان اولیٰ است؛[4] یعنی این عبادتی است که خداوند بـه آن امتحان فـرموده مؤمنین را.

[اجر شهید برای مُحبِّ آل محمد]

و صاحب **کشّاف** روایت کرده از رسول خدا ﷺ آن‌که: کسی که بر حب آل محمد بمیرد، شهید می‌میرد. آگاه باشید! کسی که بر حُبِّ آل محمد بمیرد گناهان او آمرزیده است؛ آگاه باشید! کسی که بمیرد بر حُبِّ آل محمد با توبه مرده باشد. آگاه باشید! کسی که بر حُبِّ آل محمد بمیرد، با ایمان کامل [از دنیا] رفته است. آگاه باشید! کسی که بمیرد بر دوستی آل محمد، بشارت دهد او را ملک موت به بهشت، و بعد از آن منکر و نکیر. آگاه باشید! کسی که بمیرد بر حُبِّ آل محمد، او را به تکریم و تعظیم به بهشت برند، چنان که عروس را به خانهٔ شوهر می‌برند. آگـاه بـاشید! کسـی کـه بـمیرد بـر حُبِّ آل محمد، گشوده می‌شود از بهشت دو در در قبر او. هرکس بمیرد بر حُبِّ آل محمد خداوند قرار دهد قبر او را زیارتگاه ملائکه. هرکه بمیرد بر دوستی آل محمّد، مـرده است بر سنّت و جماعت و هر که بمیرد بر دشمنی آل محمّد، بـیاید در قـیامت و بـر پیشانی او نوشته باشد که مأیوس است از رحمت خدای. آگاه باشید! کسی که بمیرد بر بُغض آل محمّد، مرده است کافر. کسی که بمیرد بر دشمنی آل محمّد، نمی‌رسد بوی بهشت به مشام او.[5]

---

۱. سورهٔ توبه، آیهٔ ۷۱؛ و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند.

۲. مؤمنان مانند بنیانی هستند که بعضی از آنها بعضی دیگر را استواری می‌بخشند.

۳. این قسمت ترجمه را مؤلف نیاورده است و چون معنی جمله ناقص بود، آورده شد.

۴. **تفسیرکبیر**، ج ۹، جزء ۲۷، ص ۵۹۴ ذیل آیه.

۵. همان، ص ۵۹۵؛ به نقل از: **کشّاف**، ج ۵، ص ۴۰۵؛ ***الکشف و البیان***، ج ۸، ص ۳۱۴.

[آل محمّد از دیدگاه فخر رازی]

پس فخر رازی گفته که: آل محمد ﷺ آن چنان کسانی می‌باشند که رجوع نمایند و اوّل کنند به آن حضرت. پس هر که امر او اکمل و اَشدّ باشد به آن حضرت، او است آل، و شکّی نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام تعلّق و ارتباط آن[ها] به آن حضرت اَشدّ تعلّقات بود و این معلوم است به نقل متواتر قطعی، پس واجب است که آل آن حضرت، ایشان باشند.[۱]

و صاحب **کشّاف** روایت کرده: چون این آیه نازل شد، سؤال شد از آن حضرت که: کیست قرابت تو که واجب است بر ما مودّت و دوستی ایشان؟

فرمود: علی و فاطمه و دو پسر ایشان.[۲] و شکّی نیست که آن حضرت دوست می‌داشت فاطمه را و فرمود: «**بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِينِي مَا يُؤْذِيها**»[۳] و به نقل متواتر ثابت است که دوست می‌داشت علی و حسن و حسین را، و هر گاه این ثابت شد؛ واجب است بر جمیع امّت آن؛ زیرا که خداوند عزّوجلّ فرموده: ﴿**وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ**﴾[۴] و لقوله: ﴿**فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ**﴾[۵] و لقوله ﴿**إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ**﴾[۶] و لقوله سبحانه: ﴿**لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ**﴾[۷] و دیگر آن‌که دعا برای آل منصبی است عظیم، و خاتمهٔ تشهّد قرار داده شده در نماز که بگویند: «**اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ**» و این تعظیم در حق غیر آل مقرّر نشده است، پس همهٔ اینها دلیل است که دوستی آل واجب است[۸]. و آن حضرت فرمود: «**مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ فيها نَجَا**»[۹] و ما الآن در دریای تکلیف می‌باشیم و موج‌های شبهات و شهوات می‌زند ما را به هر سمت و محتاجیم به کشتی خالی از هر عیب و سوراخ.[۱۰]

---

۱. **تفسیرکبیر**، ج ۹، ص ۵۹۵.
۲. همان، ص ۵۹۵؛ به نقل از: **کشّاف**، ج ۵، ص ۴۰۴.
۳. فاطمه پارهٔ تن من است، آزار می‌دهد مرا آنچه او را بیازارد.
۴. و او را پیروی کنید، امید که هدایت شوید.
۵. پس کسانی که از فرمان او تمرّد می‌کنند بترسند.
۶. اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوست‌تان بدارد.
۷. قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکو است. (**تفسیرکبیر**، ج ۹، ص ۵۹۵)
۸. همان، ص ۵۹۵.
۹. خاندان من مانند کشتی نوح هستند که هر کس در آن سوار شود نجات می‌یابد.
۱۰. همان، ص ۵۹۶.

[اشعار شافعی در مدح اهل‌بیت علیهم‌السلام]

شافعی گوید:

یا راکِباً قِفْ بِالْمحصّب من منیٰ　　وَاهْتِفْ بِساکِنِ خِیفِها وَ النّاهِضِ

سَحَراً اِذا فاضَ الْحَجیجُ اِلیٰ مِنیٰ　　فَیْضاً کَمُلْتَطِمِ الْفُراتِ الْفائِضِ

إنْ کانَ رَفْضاً حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ　　فَلْیَشْهَدِ الثَّقَلانِ أنّی رافِضِیّ[1]

این بود کلام محمّد رازی پسر علّامهٔ ایشان، ضیاءالدین عمر معروف به خطیب الری.[2] و حدیث شریف مزبور را در *تفسیر ابن العربی* و *صواعق*[3] و *مودّة القربی* و بسیاری از کتب عامّه روایت کرده‌اند.

[شکایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از حسد مردم]

و در **کشّاف** زیاده بر آنچه رازی نقل کرده، گفته که: روایت شده از علی علیه‌السلام که فرمود:

شکایت کردم به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حسد مردمان، ما را.

فرمود: آیا راضی نیستی که چهارمِ چهار نفری باشی که اوّل داخل بهشت می‌شوند؟ من و تو و حسن و حسین و ازواج ما در طرف راست و چپ ما باشند و ذریّهٔ ما در خلف ازواج ما باشند.[4]

و از رسول خدا روایت است که: حرام است بهشت بر هر که ظلم کند اهل بیت مرا و اذیّت کند مرا در عترت من. و کسی که به جای آورد احسانی نسبت به یکی از اولاد عبدالمطّلب و جزا نبیند از او، جزا می‌دهم او را در روز قیامت.[5]

---

۱. همان، ص ۵۹۵؛ *دیوان شافعی*، ص ۵۵؛ *تاریخ الاسلام*، بیهقی، ج ۱۴، ص ۳۳۷.

ای سواری که عازم حج هستی! در آن‌جا که در نزدیکی منی ریگ برای رمی جمرات جمع می‌کنند و مرکز بزرگ اجتماع زائران خانه خدا است، بایست و فریاد بزن به تمام کسانی که در مسجد خیف مشغول عبادت‌اند یا در حال حرکت هستند.

فریاد بزن هنگام سحر که حاجیان از مشعر به سوی منی کوچ می‌کنند و همچون نهری عظیم و خروشان وارد سرزمین منی می‌شوند.

آری! فریاد بزن و بگو: اگر محبت آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله رفض و ترک دین خدا است، همهٔ جن و انس شهادت دهند که من رافضی هستم!

۲. در مورد شرح احوال و آثار وی و تفسیرش، ر.ک: *المفسرون حیاتهم و منهجهم*، ص ۶۵۱.

۳. *صواعق المحرّقه*، ج ۲، ص ۴۴۵.

۴. **کشّاف**، ج ۵، ص ۴۰۴؛ *الکشف و البیان*، ج ۸ ص ۳۱۱.

۵. **کشاف**، ج ۵، ص ۴۰۵؛ *الکشف و البیان*، ج ۸ ص ۳۱۲.

[منظور از حسنه در آیهٔ مودّت]

و از سدّي روايت كرده: حسنه در آیه، مودّت آل رسول است[۱] و روایت کرده آن را حافظ زرندی[۲] و دیگران و علّامه حلّی در **کشف الحق** روایت کرده از **صحیح بخاری** و مسلم و **مسند** احمد و ثعلبی در **تفسیرش** که: چون این آیه نازل شد، اصحاب گفتند: کیست قرابت تو یا رسول الله که محبّت آنها بر ما واجب است؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسر ایشان.[۳] پس علّامه فرمود[ه]: مودّت لازم دارد وجوب اطاعت را[۴] و این واضح است بحمدالله، و آن را در صحیحین دیدم.

[دوستی اهل‌بیت علیهم‌السلام از زبان ابوذر]

و در **ینابیع المودّة** و **مناقب** ابن مغازلی روایت است از ابی‌ذر که: آیهٔ شریفهٔ ﴿**مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ*بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ*فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ*يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ**﴾،[۵] نازل شد در حقّ نبیّ و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام. پس دوست نمی‌دارد ایشان را، مگر مؤمن و دشمن نمی‌دارد مگر کافر.[۶]

[بازجویی در روز قیامت]

و محمّد بن اسحاق مطلبی صاحب **مغازی**، و اعمش و حاکم نیشابوری و دیگران روایت کرده‌اند که: آیهٔ شریفهٔ ﴿**وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ**﴾،[۷] از حُبّ اهل بیت

---

۱. **کشاف**، ج ۵، ص ۴۰۶.

۲. **ینابیع‌المودة**، ج ۱، ص ۳۵۵؛ **جواهر العقدین فی فضل الشرفین**، ص ۲۵۲. وی نیز آن را از حافظ زرندی نقل نموده است.

۳. ر.ک: **معجم‌کبیر** طبرانی، ج ۱۱، ص ۳۵۱، ح ۱۲۲۵۹؛ **تحقیق مجمع‌الزوائد**، ج ۷، ص ۲۲۸، ح ۱۱۳۲۶؛ کتاب التفسیر، باب ۴۳، سورهٔ حمعسق؛ **مسند** احمد حنبل، ج ۱، ص ۲۸۶، **صحیح مسلم**، ج ۴، ص ۱۸۸۳؛ **صحیح بخاری**، ج ۴، ص ۱۸۱۹، باب ۳۰۵ باب قوله الا المودّة في القربی؛ **سنن ترمذی**، ج ۵، ص ۳۷۷، باب ۴۴ و ص ۶۶۲ به بعد و کتاب **مناقب** باب ۳۲.

۴. **نهج‌الحقّ وکشف‌الصّدق**، ص ۱۷۵.

۵. سورهٔ الرحمن، آیه ۱۹ – ۲۲.

دو دریا را [به گونه‌ای] روان کرد [که] با هم برخورد کنند. میان آن دو، حدّ فاصلی است که به هم تجاوز نمی‌کنند، پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را منکرید؟ از هر دو [دریا] مروارید و مرجان برآید.

۶. **ینابیع‌المودّة**، ج ۱، ص ۳۵۵، باب التّاسع و الثّلاثون، ح ۵؛ **مناقب** ابن‌مغازلي، ص ۲۷۷. ابن مغازلی قسمت آخر حدیث را نیاورده است. حدیث ابن‌مغازلی از ابوسعید خدری نقل شده که همین حدیث را قندوزی در **ینابیع**، ج ۱، ص ۳۵۴، ح ۴، هم از طریق ابو سعید خدری و هم از طریق امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است. این حدیث در **ینابیع**، ج ۳، ص ۲۱۱ نیز آمده است.

۷. سورهٔ صافات، آیهٔ ۲۴؛ و بازداشت‌شان نمایید که آنها مسئول‌اند.

است.[۱] و مثل آن است ﴿لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾.[۲] و در ینابیع روایت است از حضرت امام موسی علیه السلام که «نَحْنُ نَعِيمُ الْمُؤْمِنِ وَ عَلْقَمُ الْكَافِرِ».[۳]

[سخن حاکم نیشابوری دربارهٔ ذریّه]

حاکم در صحیح[۴] روایت کرده است از سعید بن جبیر از ابن عباس که: خداوند بلند می‌گرداند ذریّهٔ مؤمن را با او در درجهٔ او هر چند دون او باشد در عمل. پس این آیه را خواند: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ﴾،[۵] پس حاکم گفته: هر گاه این در ذریّه، مطلق مؤمنین باشد، پس به ذریّهٔ رسول صلی الله علیه و آله اولی و شایسته‌تر است.[۶]

[سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ اهل‌بیت علیهم السلام از زبان ابوبکر]

و در [صحیح] بخاری و صواعق المحرقه و ینابیع روایت است از ابی‌بکر که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «يا أَيُّهَا النَّاسُ ارْقُبُوا مُحَمَّداً في أَهْلِ بَيْتِهِ، أَيْ اِحْفَظُوهُ فِيهِمْ فَلا تُؤْذُوهُمْ».[۷] و ابن سعد در طبقات و ملّا در سیره از آن حضرت روایت کرده‌اند: که وصیّت می‌کنم شما را به اهل‌بیت خود به‌خیر، پس من خصمی خواهم نمود به ایشان از جانب ایشان در قیامت و کسی که با او خصمی کنم او را داخل آتش جهنّم گردانم و کسی که محافظت کند مرا در اهل بیت من، پس به درستی که عهدی گرفته از خداوند که او را عذاب نکند.[۸]

---

۱. *ینابیع المودة*، ج ۱، الباب السّابع و الثّلاثون، ص ۳۳۵، ح ۱۳. ر.ک: *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الآیات النازلة فی اهل البیت صلوات الله و سلامه علیهم*، ص ۱۶۰-۱۶۴ که تمام احادیث آن در مورد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

۲. سورهٔ تکاثر، آیهٔ ۸؛ سپس در همان روز است که از نعمت[های روی زمین] پرسیده خواهید شد.

۳. ما نعمت خوشگوار برای مؤمن و میوهٔ تلخ برای کافر هستیم. (*ینابیع المودة*، ج ۱، ص ۳۳۴، ح ۱۰، باب السّابع و الثّلاثون)

۴. «*المستدرک علی الصحیحین*» صحیح است.

۵. سورهٔ طور، آیهٔ ۲۱؛ و کسانی که گرویده و فرزندانشان آنها را در ایمان پیروی کرده‌اند، فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد و چیزی از کار[ها]شان نمی‌کاهیم. هر کسی در گرو دستاورد خویش است.

۶. *ینابیع المودة*، ج ۱، ص ۳۲۵، باب الرابع و الثلاثون ح ۲، این حدیث را مؤلف از *ینابیع المودّة* نقل کرده؛ زیرا در *مستدرک حاکم*، ج ۳، ص ۲۷۴، ح ۳۷۹۶ کتاب التفسیر، این حدیث در ذیل آیهٔ ۲۱ سورهٔ طور آمده است و قسمت آخر آن یعنی سخن حاکم (هرگاه ...) وجود ندارد. قندوزی حنفی نیز خود آن را از جواهر العقدین سمهودی نقل می‌کند؛ اما در *جواهر العقدین*، ص ۲۹۵ نیز این حدیث به طور کامل نیامده و قسمت آخر آن وجود ندارد، به نظر می‌رسد در نسخ قدیمی *مستدرک* وجود داشته و بر اثر مرور زمان از آن ساقط شده یا آن را ساقط کرده‌اند.

۷. ای مردم! حقّ پیامبر را در اهل بیتش مراعات کنید؛ یعنی آنها را اذیّت نکنید.

ینابیع المودة، ج ۲، ص ۴۳۹، باب التاسع و الخمسون، ح ۲۰۶؛ به نقل از: *صحیح بخاری*، ج ۳، کتاب فضائل الصحابه، باب ۱۲، ح ۳۵۰۹، ص ۱۳۶۱ و ۱۳۷۰، ح ۳۵۴۱؛ *صواعق المحرقه*، ج ۲، ص ۴۴۱، الباب الحادی عشر، الفصل الاول.

۸. *ینابیع المودّة*، ج ۲، ص ۴۳۹؛ *صواعق المحرقه*، ج ۲، ص ۴۴۱.

[منظور از آل ابراهیم]

و ابوالحسن عبدری در **جمع بین الصحّاح الستّه** از ابن عباس روایت کرده که آل ابراهیم در «**إِنَّ اللهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ**»[۱] آل محمد می‌باشند[۲]، و از ابی‌هریره روایت کرده که گفت: شنیدم از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «**نِسَاءُ قُرَيْشٍ خَيْرُ نِسَاءٍ رَكِبْنَ الْإِبِلَ، أَحْنَاهُ عَلَىٰ طِفْلٍ فِي صِغَرِهِ، وَأَرْعَاهُ عَلَىٰ زَوْجٍ فِي ذَاتِ يَدِهِ**».[۳]
پس ابو هریره در عقب این روایت گفته که:

اگر بدانم مریم بر شتر سوار شده، هیچ زنی را بر او ترجیح نمی‌دهم![۴] گفت این را ردّ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله. و احادیث از طریق سنّت در فضل بنی هاشم زیاد است.

[چهار چیزی که در روز قیامت مورد بازخواست قرار می‌گیرد]

و فقیه علی بن محمد خطیب مغازلی روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: قدمی روز قیامت برداشته نمی‌شود مگر آن‌که سؤال شود از چهار چیز: از عمر او که در چه فانی کرده؟ و از جسد او که در چه کهنه نموده؟ و از مال او که در چه انفاق نموده و از کجا کسب کرده؟ و از حب اهل بیت.[۵]

و در **مسند احمد** روایت است از ام‌المؤمنین عایشه که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل گفت به من: «**يَا مُحَمَّدُ قَلَبْتُ الْأَرْضَ مَشَارِقَهَا وَ مَغَارِبَهَا فَلَمْ أَجِدْ إِنْسَاناً أَفْضَلَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ**».[۶]

---

۱. سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۳۳؛ به یقین، خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است.

۲. ر.ک: **شواهد التنزیل**، ج ۱، ص ۱۵۲ و ص ۱۵۳ در کتب خاصه نیز ر.ک: **برهان**، ج ۲، ص ۶۱۲؛ **تأویل الآیات الظاهرة**، ج ۱، ص ۱۰۵.

۳. بهترین زنانی که بر شتر سوار شده‌اند، زنان قریش هستند که نسبت به فرزندان خود علاقه و مهربانی بیشتر و نسبت به شوهر عاطفهٔ بیشتری دارند.

۴. ر.ک: **صحیح بخاری**، ج ۳، ص ۱۲۶۶، کتاب الانبیاء، باب ۴۷ قولُه تعالیٰ: اذ قالت الملائکة، ح ۳۲۵۱ و ج ۵، کتاب النفقات، باب ۱۰: حفظ المرأة زوجها ...، ص ۲۰۵۲، ح ۵۰۵۰؛ **صحیح مسلم**، ج ۴، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل نساء قریش، ص ۱۹۵۹، ح ۲۰۰ (۲۵۲۷) و ح ۲۰۱، ح ۲۰۲؛ **کنزالعمال**، ج ۱۲، ص ۱۴۶، ح ۳۴۴۱۹ و ح ۳۴۴۲۰؛ **الطبقات الکبریٰ**، الجزء الثامن، ص ۱۲۰، رقم ۴۱۴۵، ذیل ام هانی. لازم به ذکر است که بخاری و مسلم حدیث را از ابوهریره نقل کرده‌اند و آنچه به او نسبت داده شده، در صحیحین وجود ندارد، فقط هر دو آورده‌اند: ابوهریره گفت: مریم بنت عمران علیها السلام هیچ وقت سوار شتر نشد. ابن سعد از ابی نوفل نقل می‌کند و متّقی هندی نیز از ابن سعد نقل کرده و سخن منسوب به ابوهریره، جزء حدیث است، نه حاشیه بر آن.

۵. **مناقب مغازلی**، ص ۱۴۱، ح ۱۵۷.

۶. شرق و غرب زمین را گشتم، پس کسی را برتر از فرزندان هاشم نیافتم.
این حدیث در **مسند احمد** حنبل پیدا نشد؛ ر.ک: **معجم الأوسط**، ج ۷، ص ۱۵۵، ح ۶۲۸۱؛ **مجمع الزوائد**، ج ۸، ص ۴۰۰، ح ۱۳۸۲۹.

[خطبهٔ پیامبر ﷺ در تقدّم قریش و دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام]

و نیز روایت کرده که: خطبه خواند رسول خدا ﷺ و فرمود در آن: «قَدِّمُوا قُرَيْشاً وَ لا تُقَدِّمُوها وَ تَعَلَّمُوا مِنْها وَ لا تَعَلِّمُوها، لَقُوَّةُ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ تَعْدِلُ قُوَّةَ رَجُلَيْنِ مِنْ غَيْرِهِمْ وَ أَمانَةُ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ تَعْدِلُ أَمانَةَ رَجُلَيْنِ مِنْ غَيْرِهِمْ.

أَيُّهَا النّاسُ! أُوصِيكُمْ بِحُبِّ أَقْرَبِيها مِنْ أَخِي وَ ابْنِ عَمِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ فَإِنَّهُ لا يُحِبُّهُ إِلاّ مُؤْمِنٌ وَ لا يُبْغِضُهُ إِلاّ مُنافِقٌ، مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَ مَنْ أَبْغَضَنِي عَذَّبه الله عزّ وجلّ».[1]

[شکایت عبّاس بن عبدالمطّلب از برخورد نامناسب قریش]

محمد بن اسحاق ثعلبی در تفسیرش روایت کرده که عباس عرض کرد: یا رسول الله! قریش یکدیگر را دوست می‌دارند و ملاقات می‌کنند با بشاشت، و چون به ما می‌رسند ملاقات می‌کنند ما را به صورت درهم کشیده و اظهار عداوت می‌کنند با ما. حضرت رسول ﷺ فرمود: چنین می‌کنند؟!

عباس عرض کرد: «نَعَمْ وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ».[2] آن حضرت فرمود: قسم به حق آن که مرا به نبوّت فرستاده که ایمان ندارند تا آن که دوست داشته باشند شما را.[3]

---

۱. ای مردم! قریش را بر خود مقدّم بدارید و بر آنها پیشی نگیرید. از ایشان دانش یاد بگیرید و به‌دانش نیاموزید. متوجه باشید که نیروی یک قریشی برابر با نیروی دو تن از مردم دیگر است و امانت یک مرد قریشی مساوی با امانت دو تن از مردم دیگر است.

ای مردم! شما را توصیه می‌کنم به نزدیک‌ترین شخص از طائفه قریش به من که همانا برادر و پسر عمویم علی بن ابی‌طالب علیه السلام است او را جز مؤمن، کسی دوست نمی‌گیرد و جز منافق، کسی با وی کینه توزی نمی‌نماید. پس کسی که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و کسی که با او دشمنی کند با من دشمنی کرده است و کسی که با من دشمنی کند، خدا او را عذاب می‌کند.

این حدیث نیز در ***مسند احمد حنبل*** پیدا نشد؛ ولی قسمت اوّل آن را ر.ک: ***کنزالعمال***، ج ۱۲، ص ۲۲، ح ۳۳۷۸۹ـ ۳۳۸۲۰ که تمام احادیثی است در فضل قریش و از احمد حنبل نیز نقل کرده ولی چنین حدیثی بین احادیث او نیست. حدیث کوتاهی دراین زمینه وجود دارد که شبیه قسمت دوم این حدیث است و می‌گوید: نیروی مرد قرشی دو برابر بقیهٔ مردها است. احمد حنبل فقط همین مقدار را در ***مسند*** خود، ج ۴، ص ۸۱ و ص ۸۳ نقل کرده است. وی شبیه قسمت آخر حدیث را هم از ام‌سلمه، در ج ۶، ص ۲۹۲ نقل کرده است. حدیث «قدموا...» را خطیب در ***تاریخ بغداد***، ج ۲، ص ۵۹، آورده است؛ اما عجلونی در ***کشف‌الخفاء***، ج ۲، ص ۱۲۲، آن را موضوع می‌داند.

۲. آری! قسم به آن که تو را به درستی به رسالت مبعوث کرد.

۳. ***الکشف و البیان***، ج ۸، ص ۳۱۳، اسم ثعلبی بنابر مشهور ابواسحاق احمد است نه محمد بن اسحاق.

در مسند احمد روایت است که چون ابن عباس را وفات رسید، می‌گفت: «اَللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْکَ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ».[۱] در صحیح بخاری از حضرت رسول ﷺ روایت است که: «اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ»[۲].

[چند حدیث در زمینهٔ دوست داشتن اهل‌بیت علیهم‌السلام از میر سید علی همدانی]

سیّد علی شهاب الدین علوی همدانی ـ که از اعاظم اهل حال، و از اهل سنّت و جماعت است ـ در افتتاح کتاب خود که موسوم است به مودّة القربی روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «أَحِبُّوا اللّٰهَ أَرْفَدَكُمْ مِنْ نِعَمِهِ وَ أَحِبُّونِي لِحُبِّ اللّٰهِ وَ أَحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِي لِحُبِّي».[۳] و نیز فرمود: «مَنْ أَحَبَّ قَوْماً حَشَرَهُ اللّٰهُ فِي زُمْرَتِهِمْ[۴]» و از ابی رباح مولی امّ سلمه روایت کرده که آن حضرت فرمود: «لَوْ عَلِمَ اللّٰهُ تَعَالیٰ أَنَّ فِي الْأَرْضِ عِباداً أَكْرَمَ مِنْ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ لَأَمَرَنِي أَنْ أُباهِلَ بِهِمْ، وَ لٰكِنْ أَمَرَنِي بِالْمُباهَلَةِ مَعَ هٰؤُلاءِ وَ هُمْ أَفْضَلُ الْخَلْقِ، فَغَلَبْتُ بِهِمُ الْيَهُودَ وَ النَّصَارىٰ».[۵]

و روایت کرده از محمد بن الحنفیّه از پدرش امیرالمؤمنین علیه‌السلام که: خوابیده بودم، پس وارد شد بر ما رسول خدا ﷺ و فرمود: برخیز پدرم و مادرم فدای تو که جبرئیل آمد مرا و گفت: بشارت بده علی را که خداوند عزّوجلّ ائمه را از ولد او قرار داده و خداوند آمرزیده پدر او را و ذریّه او و شیعه و دوستان او را، به درستی که هر که طعن زند بر او و حبس کند حق او را، در آتش است و رسول خدا ﷺ فرمود: «أَنَا أَوَّلُ النَّاسِ شَأْناً، ثُمَّ عَلِيٌّ، ثُمَّ ذُرِّيَّتِي، ثُمَّ مُحِبُّونا، يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ، لايُسْئَلُونَ عَنْ ذَنْبِهِمْ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ

---

۱. بارالها! توسط ولایت علی بن ابی‌طالب به تو نزدیکی می‌جویم.

۲. **صحیح بخاری**، ج ۵، ص ۲۲۸۳، کتاب الادب، باب علامة الحب في الله عزوجل، ح ۵۸۱۶ـ۵۸۱۸.

۳. خدا را دوست بدارید تا با نعمت‌هایش از شما حمایت کند و مرا دوست بدارید برای دوستی با خدا و اهل بیتم را برای دوستی با من دوست بدارید.

ر.ک: **مستدرک**، ج ۴، ص ۱۳۱، ح ۴۷۷۰؛ **تاریخ الاسلام**، ج ۸، ص ۲۲۴؛ ج ۱۰، ص ۲۹۶ و ج ۱۷، ص ۴۰۶ (با اندکی تفاوت)؛ **سنن ترمذی**، ج ۵، ص ۶۶۴، کتاب المناقب، باب ۳۲، ح ۳۷۸۹. (با اندکی تفاوت)

۴. هرکس گروهی را دوست بدارد با آنان محشور می‌شود.

تحقیق مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۵۰۰، ح ۱۸۰۳۱ کتاب الزهد، باب المرء مع من احب؛ **کنزالعمال**، ج ۹، ص ۱۰، ح ۲۴۶۷۸.

۵. اگر خداوند کسانی را در زمین بزرگوارتر از علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام می‌شناخت به من دستور می‌داد آنها را برای مباهله برگزینم؛ ولی دستور داد علی، فاطمه و حسنین علیهم‌السلام را برای مباهله برگزینم؛ زیرا آنها برترین خلق‌اند و به همین جهت بر یهود و نصارا غلبه کردم.

وَ الْمَحَبَةِ»[۱]، و روایت فرمود علی‌علیه‌السلام از آن سرور که: هرکه دوست دارد که متمسّک شود به ریسمان محکم خدایی که او را نجات دهد، پس باید چنگ زند به محبّت علی‌علیه‌السلام و اهل بیت من.[۲] و از ابن مسعود روایت کرده که: رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: حبّ آل محمّد یک روز، بهتر است از عبادت یک سال و هر که بر دوستی ایشان بمیرد؛ داخل بهشت گردد.[۳]

[نوشته‌های درهای بهشت]

ابوبکر بن الخطیب الخوارزمی از ابن عباس روایت کرده که بر درهای جنّت نوشته است: **«لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللّٰهِ، فاطِمَةُ خِيَرَةُ اللّٰهِ، اَلْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللّٰهِ، عَلىٰ مُحِبِّهِمْ رَحْمَةُ اللّٰهِ، وَ عَلىٰ مُبْغِضِيهِمْ لَعْنَةُ اللّٰهِ.»**[۴]

[تأثیر دوستی امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام در آخرت]

ابوبکر بن مردویه حافظ ثقه در نزد چهار مذهب روایت کرده که: تنازع کردند اصحاب محمّد در آن که حبّ علی بن ابی طالب نفع می‌دهد در آخرت و از آن حضرت سؤال نمودند. فرمود: صبر کنید تا وحی در رسد. چون جبرئیل نازل شد، آن حضرت از جبرئیل سؤال نمود. جبرئیل به آسمان عروج نمود و نزول نمود و عرض کرد: **«يا مُحَمَّدُ! اِنَّ اللّٰهَ يَقْرَأُ عَلَيْکَ السَّلامَ وَ يَقُولُ: أَحِبَّ عَلِيّاً فَمَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي»**.[۵] یا محمّد! هر کجا تو باشی علی آن‌جا است و هر کجا علی باشد محبّین او آن‌جا خواهند بود هر چند گناهکار باشند.

---

۱. سه حدیث فوق را قندوزی نیز در *ینابیع المودة*، ج ۲، ص ۲۶۶ـ۲۶۷ نقل کرده است.
من اولین انسان‌ها در شأن و مقام هستم، سپس علی و پس از او فرزندانم قرار دارند، سپس دوستان ما قرار دارند که بدون حساب و کتاب وارد بهشت می‌شوند؛ به گونه‌ای که پس از معرفت و محبت ما، دیگر از گناهانشان بازخواست نمی‌شوند.

۲. همان، ص ۲۶۸.

۳. همان، ص ۲۶۹.

۴. *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۱۷.
ترجمهٔ نیمه دوم روایت چنین است:
فاطمه برترین آفریده‌ها است و حسن و حسین‌علیهماالسلام برگزیدهٔ خداوند هستند. رحمت خدا بر دوستداران و لعنت خدا بر دشمنانشان باد.

۵. ای محمد! خداوند تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: علی‌علیه‌السلام را دوست بدار که هرکس علی‌علیه‌السلام را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکس او را دشمن بدارد با من دشمنی کرده است. *طرائف*، ج ۱، ص ۱۵۶؛ *مستدرک*، ج ۳، ص ۱۳۰؛ *مجمع الزوائد*، ج ۹، ص ۱۳۲؛ *معجم کبیر*، ج ۲۳، ص ۳۸۰؛ *جامع الصغیر*، ج ۲، ص ۵۵۴؛ *کنز العمال*، ج ۱۱، ص ۶۰۱ـ۶۰۲

فصل: در نفع حبّ علی‌علیه السلام در آخرت

شیخ حافظ **محمد بن یوسف گنجی شافعی** در ***کفایة الطالب فی مناقب آل ابی طالب*** ـ که **علی بن عیسی** در ***کشف الغمه*** گوید: قرائت کردم این کتاب را بر او ـ روایت کرده از امام ابی جعفر الباقرعلیه السلام در حدیثی که: رسول خدا می‌بیند که برمی‌گردانند از حوض بعضی از شیعیان و محبّین ما را. پس به گریه می‌آید و عرض می‌کند: **یَا رَبِّ شِیعَةَ عَلِيٍّ!** پس خداوند ملکی را می‌فرستد که سؤال می‌کند: چه می‌گریاند تو را؟ عرض می‌کند: یا ربّ! چگونه گریه نکنم و حال آن که بعضی از شیعهٔ علی وارد نمی‌شود بر حوض من. پس خداوند می‌فرماید: «**قَدْ وَهَبْتُ لَکَ وَ صَفَحْتُ عَنْ ذُنُوبِهِمْ وَ أَلْحَقْتُهُمْ بِکَ وَ بِمَنْ کَانُوا یَتَوَلَّوْنَ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ وَ جَعَلْتُهُمْ فِي زُمْرَتِکَ وَ أَوْرَدْتُهُمْ حَوْضَکَ وَ قَبِلْتُ شَفَاعَتَکَ وَ أَکْرَمْتُکَ بِذَلِکَ**».[1]

[دوری جستن از اذیت به پیامبر]

ابومحمّد قمی ـ نزیل الری ـ در کتاب **مسلسلات** روایت می‌کند از حضرت رسول‌صلی الله علیه و آله که فرمود: «**مَنْ آذَىٰ شَعْرَةً مِنِّي فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَ مَنْ آذَى اللَّهَ فَعَلَيهِ لَعَنَةُ اللَّه مِلْءَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ**».[2] از زید شهید سؤال شد که حضرت رسول‌صلی الله علیه و آله که [را] قصد کرد؟ فرمود: «**یَعنِینا وُلْدَ فاطِمَةَ لا تَدْخُلُوا بَیْنَنا فَتَکْفُرُوا**»[3].

[برترین اعمال نزد حمزه و جعفر بن ابی طالب]

و در کتاب ***کشف الغمّه فی معرفة الائمّه*** از ابی علقمه روایت کرده که: رسول خداصلی الله علیه و آله نماز صبح را با ما به جای آورد، پس ملتفت ما شد و فرمود: معاشر اصحاب! شب گذشته، عمّ خود حمزة بن عبدالمطلّب و برادرم جعفربن ابی طالب را در خواب دیدم در حالتی که پیش روی ایشان طبقی از نبق یعنی میوهٔ سدر بود، پس ساعتی از آن خوردند

---

۱. در ***کفایة الطالب*** چنین حدیثی پیدا نشد؛ اما علامه مجلسی آن را در ***بحارالانوار***، ج ۶۸، ص ۹۸، از ***امالی شیخ مفید***، ص ۲۹۰، ح ۸ نقل کرده است؛ همچنین در ص ۵۹ از ***تفسیر فرات کوفی*** نقل کرده است و در ج ۸ ص ۱۷ نیز آن را از ***بشارة المصطفی***، ج ۱، ص ۱۹، ح ۳ نقل می‌کند.

به‌درستی که آن را به تو بخشیدم و از گناهشان درگذشتم و آنان را ملحق کردم به تو و فرزندان تو که به آنها دوستی می‌ورزیدند و آنها را در گروه تو قرار دادم و بر حوض کوثر وارد کردم و شفاعت تو در حق ایشان را قبول کردم و به این کار تو را کرامت بخشیدم.

۲. هر کس مویی (به اندازهٔ کمی) از مرا اذیّت کند مرا آزار رسانده و هر کس مرا اذیت کند، خدا را اذیّت کرده و هر کس خدا را اذیت کند لعنت خدا بر او باد به اندازه‌ای که آسمان و زمین پر شود.

۳. حدیث را علامه مجلسی در ***بحارالانوار***، ج ۹۶، ص ۲۳۳، ح ۳۲ از **مسلسلات** نقل کرده است.

منظور ما فرزندان فاطمه‌علیها السلام هستیم، خود را به دروغ داخل ما نکنید که کافر می‌شوید.

و آن تحویل به عنب یافت. پس ساعتی از آن خوردند و مبدّل شد به رطب و ساعتی از آن خوردند. پس من نزدیک ایشان رفتم و گفتم: «**بِأَبِي وَ أُمِّي أَنْتُمَا أَيُّ الْأَعْمَالِ وَجَدْتُمَا أَفْضَلَ؟**»

یعنی پدرم [و مادرم] فدای شما! چه عمل را نیکوتر یافتید؟

گفتند: «**فَدَيْنَاكَ بِالْآبَاءِ وَ الْأُمَّهَاتِ وَجَدْنَا أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ اَلصَّلَاةَ عَلَيْكَ، وَ سَقْيَ الْمَاءِ وَ حُبَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ** عليه السلام».[1]

و در کتاب ***روضهٔ کافی*** از حضرت صادق عليه السلام روایت است که: به درستی که حرمات خداوند ـ عزّ و جلّ ـ در زمین پنج است: حرمت رسول صلى الله عليه وآله و حرمت آل رسول عليهم السلام و کتاب خدای و کعبه و حرمت مؤمن[2].

[رعایت حرمت پیامبر گرامی اسلام صلى الله عليه وآله]

و روایت کرده که: زنی از انصار بود که زیارت می‌کرد علی عليه السلام و فاطمه عليها السلام را، پس روزی عمر ملاقات کرد او را در راه، سؤال کرد گفت: «**لِمَ تَفْعَلُ ذٰلِكَ؟**»[3]

آن زن جواب داد: «**بِأَنَّ ذٰلِكَ لِرِعايَةِ حُرْمَتِها**»؛ به جهت مراعات احترام ایشان که از اسلام است.

عمر گفت: «**لا حُرْمَةَ لِآلِ الرَّسُولِ بَعْدَهُ، إِنَّها كانَتْ فِي زَمانِه**»؛ یعنی بعد از حضرت رسول صلى الله عليه وآله، حرمتی نیست برای آل رسول! پس آن زن، این را به امّ‌سلمه رسانید. امّ‌سلمه گفت: «**حُرْمَةُ آلِ الرَّسُول باقِيَةٌ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ**».[4]

[رعایت احترام اهل‌بیت عليهم السلام در آثار اهل‌سنّت]

در ***صواعق المحرقه*** از طبرانی و ابی الشیخ چنان روایت کرده که ایشان روایت کرده‌اند از رسول خدا صلى الله عليه وآله که: از برای خداوند ـ عزّ و جلّ ـ سه حرمت است. پس کسی که حفظ کند آنها را، خداوند حفظ می‌کند دین و دنیای او را و کسی که حفظ نکند آن سه را

---

۱. ***کشف‌الغمه***، ج ۱، ص ۹۴ و به نقل از او در ***بحارالانوار***، ج ۳۹، ص ۲۷۴؛ ***دعوات***، ص ۹۰، ح ۲۲۷ و به نقل از او در ***بحارالانوار***، ج ۲۲، ص ۲۸۳، ح ۴۶ و ج ۹۴، ص ۷، ح ۶۳ و ج ۹۶، ص ۱۷۱، ح ۶

پدران و مادران ما به فدای تو باد؛ نیکوترین اعمال را درود فرستادن بر تو، سیراب کردن مردم و دوستی علی بن ابی طالب عليه السلام یافتیم.

۲. کلینی، ***کافی*** (روضه)، ج ۸ ص ۱۰۷، ح ۸۲

۳. چرا این کار را انجام می‌دهی؟

۴. ***کافی***، ص ۱۵۶ (با اندکی تفاوت). حرمت خاندان پیامبر تا روز قیامت باقی است.

خداوند حفظ نمی‌کند دین و دنیای او را و آن سه حرمت، اسلام است و حرمت من و حرمت رحم من[۱].

و نیز روایت کرده که آن حضرت فرمود: «يَا عَلِيُّ! إِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَکَ وَ لِـذُرِّيَّتِکَ وَ لِوَلَدِکَ وَ لِأَهْلِکَ وَ لِشِيعَتِکَ وَ لِمُحِبِّي شِيعَتِکَ فَأَبْشِرْ فَإِنَّکَ الْأَنْزَعُ الْبَطِينُ».[۲]

و گفته: ثابت شده از آن حضرت که وعده داد مرا پروردگار من در حقّ اهل‌بیت من که هر که اقرار کند از ایشان به توحید و برای من به رسالت و تبلیغ، که عذاب نکنم ایشان را[۳]. و روایت شده به سندی که روات آن ثقات می‌باشند که آن حضرت فرمود به فاطمه علیها السلام: «إِنَّ اللَّهَ غَيْرُ مُعَذِّبِکِ وَ لا وَلَدِکِ».[۴]

[چند کار ارزشمند از امیرالمؤمنین علیه السلام در یک شب]

در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود به اصحاب: کدام یک از شما دیشب ادا نمود هزار و هفتصد درهم قرض برادر دینی خود را؟ حضرت امیرالمؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ عرض کرد: من یا رسول الله. آن حضرت فرمود: خبر ده به آن اخوان مؤمنین خود را. پس این روح الامین است که خبر می‌دهد [مرا] از خداوند عزّوجلّ که پاکیزه قرار داد تو را از جمیع قبایح و بدی‌ها [و] تخصیص داده به اشرف فضایل، و متّهم نمی‌سازد تو را مگر کافر.

پس علی علیه السلام فرمود: مرور کردم شب گذشته به فلان مؤمن، دیدم که گرفته او را مردی که گمان داشتم نفاق او را، و مطالبه می‌کرد آن مؤمن را به طلبی که از او داشت، و ملتجی شد آن مؤمن به من که شفاعت کنم در نزد آن منافق که مهلت بدهد او را، و من نخواستم که منتی باشد بر من از منافق، و گفتم: سؤال می‌کنم مالک الملوکی را که مأیوس نمی‌کند سائل خود را، و گفتم: «اللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ، لَمَّا قَضَيْتَ عَنْ عَبْدِکَ هَذَا الدَّيْنَ.».[۵]

---

۱. *صواعق‌المحرقه*، ج ۲، ص ۶۶۴؛ به نقل از: *معجم‌الکبیر*، ج ۳، ص ۸۲۶، ح ۲۸۸۱؛ متقی هندی نیز در *کنزالعمال* ج ۱، ص ۷۷، ح ۳۰۸ آن را نقل کرده است.

۲. *صواعق‌المحرقه*، ج ۲، ص ۶۷۲؛ در کتب شیعه، این فراز دنبالهٔ روایت آمده که معنی آن را کامل می‌کند: مَنْزُوعٌ مِنَ الشِّرْکِ بَطِينٌ مِنَ الْعِلْمِ.
یا علیّ! به درستی که خداوند متعال تو و خاندان و فرزندان و خانواده و دوستداران و دوستان دوستدارانت را آمرزیده است. پس بشارت باد بر تو که درونت خالی است [از شرک] و پر [از علم و ایمان] است.

۳. همان.

۴. همان. خداوند تو و فرزندانت را عذاب نمی‌کند.

۵. خداوندا به حق محمد و خاندان پاکش قسم! قرض بنده‌ات را ادا کن.

پس دیدم که ابواب آسمان‌ها گشوده شد، ملائکه ندا می‌کنند که: یا اباالحسن! امر کن این مرد را تا دست بزند به آنچه بخواهد از حجر و مَدر، که در دست او می‌گردد طلا. پس آن مؤمن را امر کردم به آنچه برداشت، طلا گردید و قرضش را ادا کرد و هزار و هفتصد درهم بود و باقی ماند از برای او زیاده از صد هزار درهم.

حضرت رسول ﷺ فرمود: هر گاه ضرب شود هزار و هفتصد در مثلِ همان و آنچه حاصل شد در مثلِ آن، تا هزار مرتبه، به آن عدد عطا فرمود خداوند به تو قصور در بهشت که قصری از طلا است و قصری از نقره و قصری از لؤلؤ و قصری از زبرجد و قصری از جوهر یعنی جواهر. و قصری از نور ربّ العزّة و اَضعاف آن، از عبید و خدم و خیل و نجائب که طیران می‌کنند در بهشت. پس علی علیه السلام گفت: «حَمْداً لِرَبِّي، وَ شُكْراً»، حضرت رسول ﷺ فرمود: به این عدد داخل بهشت می‌گرداند خداوند کسانی را که دوست می‌دارند تو را از جنّ و انس.[1]

پس رسول خدا ﷺ فرمود: کدام یک از شما به قتل آورد دیشب مردی را به جهت غضب نمودن برای خدا و رسول. امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: من یا رسول خدا ﷺ. فرمود: خبر ده به آن، برادران خود را. آن حضرت عرض کرد که: آمد فلان مرد یهودی با فلان انصاری به نزد من، و آن یهودی گفت: یا ابوالحسن! با این مرد خصومتی داشتم و محاکمه نمودیم در نزد محمد ﷺ و حکم نمود برای من، و این مرد می‌گوید: قبول ندارم، بیا برویم به محاکمه به محضر کعب بن اشرف و من گفتم: آیا راضی می‌شوی به علی؟ و به آن راضی شد و حال به نزد تو آمده‌ایم و من از آن مرد سؤال کردم قصه را، و تقریر کرد آن را مثل یهودی. پس گفتم: داخل منزل شوم و بیرون بیاورم حاکمی را که به عدل حکم کند میان شما، و شمشیر خود را برداشتم و زدم بر گردن آن مرد که سر او پیشش افتاد. در این حال، اولیاء مقتول آمدند و قصاص یا دیه خواستند. حضرت رسول ﷺ فرمود: قتیل خدای، قصاص و دیه ندارد. بردارید صاحب خود را و با یهودی دفن کنید و بدن آن مرد پر موی بود مثل خنزیر. رسول خدا ﷺ فرمود: یا علی علیه السلام [اگر] حساب کنی به عدد هر مویی مثل ریگ‌های دنیا حسنات، هنوز کم است. یا اباالحسن! به درستی که خداوند به تو عطا کرد به سبب کشتن تو این مرد را به عدد هر مویی که بر این منافق است به عدد ریگ‌های روان دنیا.

---

۱. ***تفسیر منسوب به امام حسن عسکری***، ص ۱۰۰، ح ۵۴ ذیل آیه ۷ سورهٔ بقره و به نقل از آن در ***بحارالانوار*** (با اندکی تفاوت). مؤلف نیز ظاهراً از ***بحارالانوار*** نقل می‌کند؛ زیرا نقل او با ***بحارالانوار*** یکی است.

بعد از آن رسول‌خدا ﷺ فرمود: و کدام یک از شما حیا کرد دیشب از برادر خود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من بودم یا رسول‌الله ﷺ! مرور کردم به محل زبالهٔ بنی فلان. دیدم آن‌جا مردی از انصار را که گرفت قشور بطیخ و خیار[1] را، و می‌خورد آن را. خود را مخفی کردم از او که خجالت نکشد و به منزل خود رفتم و قرص جو از برای سحر و افطار خود مهیّا کرده بودم، برداشتم و بردم و به او دادم و گفتم: بخور از این، هر وقت که گرسنه شوی؛ خداوند در آن برکت می‌دهد.

پس گفت: یا اباالحسن! می‌خواهم که امتحان کنم کلام تو را؛ به گوشت مرغی مایل می‌باشم. پس خدا را به محمد و آل طیّبین او قسم دادم و آن مبدّل به گوشت مرغ شد. آن مرد گفت: یا علی علیه السلام! من منافق بودم و الان اعتقاد کردم به صدق فرمایشات محمد ﷺ. [رسول‌خدا ﷺ] فرمود: خداوند، شیطان را از تو و دوستان تو باز می‌دارد و عطا می‌کند به تو، به عدد هر حبّهٔ خردلی از آنچه به او دادی، درجه‌ای در بهشت از طلای اکبر از دنیا و زمین تا سماء، و به عدد هر کوهی از طلا و کوهی از لؤلؤ و کوهی از یاقوت و کوهی از جواهر و کوهی از نور عزّت و جبلی از زمرّد و جبلی از زبرجد و جبلی از مُشک و جبلی از عنبر، و عدد خدمت‌کاران تو در بهشت بیشتر است از قطرات باران و گیاهان و موی حیوانات و به تو تمام می‌فرماید خیرات را، و محو می‌کند از دوستان تو سیئات را، و به محبّت تو تمیز می‌دهد مؤمنین را از کافرین، و مخلصین را از منافقین و حلال‌زاده را از حرام‌زاده. پس رسول‌خدا ﷺ فرمود: کدام‌یک از شما نگاهداری نمود به نفس خود، نفس مؤمنی را؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: انا یا رسول‌الله! پس بیان فرمود نجات دادن آن حضرت، ***ثابت بن قیس بن شماس انصاری*** را. و حضرت رسول ﷺ فرمود که: ندا می‌کند منادی در روز قیامت که کجایند محبّین علی بن ابی طالب علیه السلام؟

پس برمی‌خیزند قومی از صالحین و می‌گویند به ایشان که: بگیرید دست هر که را که بخواهید و داخل بهشت نمایید، پس شفاعت می‌کند هر مردی از دوستان تو لا اقل هزار هزار مرد را، و بعد از آن منادی ندا می‌کند که: کجایند بقیّهٔ محبّین علی بن ابی طالب علیه السلام؟

پس برمی‌خیزند متوسّطین از محبّین و تمنّی می‌کنند از خداوند و عطا می‌فرماید به هر یک، صد هزار مقابل آنچه آرزو می‌کنند. پس ندا می‌کند: «**أَيْنَ الْبَقِيَّةُ مِنْ مُحِبِّي عَلِيٍّ**

---

۱. پوست هندوانه و خیار.

بْنِ أَبِي طَالِبٍ»ﷺ؟ پس برمی‌خیزند ظالمین متعدین بر نفوس خود، آن گاه می‌آورند مبغضین را یا علی‌ﷺ، و هر هزار نفر از ایشان را فدای یکی از محبّین تو قرار می‌دهند و به جهنّم می‌برند و نجات می‌دهند محبّین تو را. پس فرمود رسول خداﷺ و اشاره کرد به علی و فرمود: «هَذَا الْأَفْضَلُ الْأَكْرَمُ، مُحِبُّهُ مُحِبُّ اللَّهِ وَ مُحِبُّ رَسُولِهِ وَ مُبْغِضُهُ مُبْغِضُ اللَّهِ وَ مُبْغِضُ رَسُولِهِ».[1]

فصل: [معجزهٔ امیرالمؤمنینﷺ در شفا یافتن جوان یهودی]

و ایضاً در آن *تفسیر* شریف روایت است در حدیث طولانی که یهود به حضرت رسولﷺ عرض کردند که: بگو به علیﷺ که این همه در فضایل او می‌فرمایی، که دعا کند در حق پسر رئیس ما که بود جوان جمیلی، و حال به جهت ابتلای او به جذام و برص ممکن نیست نزدیک شدن به او، و بر سر نیزه نان به نزدیک او می‌دهیم، و حضرت امیرالمؤمنینﷺ دعا فرمود و شفا یافت.

پس رسول خداﷺ فرمود به آن جوان که: ایمان آور به خدایی که تو را عافیت عطا فرمود، و آن جوان اسلام آورد. پس پدر او گفت: دوست‌تر بود در نزد من ابتلای پسر من از این عافیت.

اگر این به دعای علیﷺ بود؛ پس دعا کند تا من مبتلا شوم به آن مرض؛ زیرا می‌دانم که این نبود به دعای علیﷺ. رسول‌خداﷺ فرمود: بترس از خدا و شکر او را به جای آور و کفران نعمت مکن، و آن یهودی اصرار نمود بر خود، و امیرالمؤمنینﷺ نفرین نمود بر او، به بلای پسرش مبتلا شد و چهل سال چنین بود تا به سگان جهنّم ملحق شد، و رسول‌خداﷺ فرمود: «عِبَادَ اللَّهِ إِيَّاكُمْ وَ الْكُفْرَ لِنِعَمِ اللَّهِ فَإِنَّهُ مَشْئُومٌ عَلَىٰ صَاحِبِهِ، أَلَا وَ تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ بِالطَّاعَاتِ يُجْزِلْ لَكُمُ الْمَثُوبَاتِ، وَ قَصِّرُوا أَعْمَارَكُمْ فِي الدُّنْيَا بِالتَّعَرُّضِ لِأَعْدَاءِ اللَّهِ فِي الْجِهَادِ لِتَنَالُوا طُولَ أَعْمَارِ الْآخِرَةِ فِي النَّعِيمِ الدَّائِمِ الْخَالِدِ، وَ ابْذُلُوا أَمْوَالَكُمْ فِي الْحُقُوقِ اللَّازِمَةِ لِيَطُولَ غِنَاكُمْ فِي الْجَنَّةِ.»[2] پس بعض اصحاب عرض کردند: یا رسول‌اللهﷺ! ابدان

---

۱. *تفسیر منسوب به امام حسن عسکری*، ص ۱۰۲ـ۱۱۱. لازم به ذکر است که مؤلّف، خلاصه حدیث را آورده و علامه مجلسی نیز آن را در *بحارالانوار*، ج ۴۲، ص ۲۴ـ۲۹ آورده است.

این فرد برترین و بزرگوارترین خلق است، کسی که او را دوست بدارد خدا و رسولش را دوست داشته و کسی که او را دشمن بدارد با خدا و رسولش دشمنی کرده است.

۲. بندگان خدا! برحذر باشید از کفران نعمت‌های خداوند که آن بر کفران کننده‌اش بد یُمن است. آگاه باشید و با پیروی ←

ما ضعیف است و مال ما قلیل و وفا نمی‌کند به نفقات عیال ما. آن حضرت فرمود: باید بوده باشد صدقات شما از قلوب و زبان شما، به آن که دوست دارید خدا و رسول و علی ولیّ خدا و وصی رسول را و شیعه و محبّین او را، و مشغول باشید به ذکر خدا، چنانچه اهل او است و به ذکر صلوات بر محمد و آل طیّبین او، تا برساند به آن، خداوند ـ عزّ و جلّ ـ شما را به افضل درجات و مراتب عالیات.[۱]

ابن حجاج[۲]:

أَنـــا مَــــولیٰ مُـــحَمَّدٍ وَ عَـلِيٍّ　　　وَ الْإِمـــامَیْنِ شَــــبْرٍ وَ شُـــبَیْر

أَنـا مَـــولیٰ وَزِیـرِ أحـمَدٍ یـا مَـنْ　　　قَــدْ حَـباهُ مُـلْکَهُ بِـخَیْرِ وَزِیـرٍ[۳]

لغیره:

مَـن لَـمْ یَکُـنْ بِأَمِـینِ اللهِ مُـعْتَصِماً　　　فَـلَیسَ بِـالصَّلَواتِ الْـخَمْسِ یَـنْتَفِعُ[۴]

* * *

وَاللهُ صَـیَّرَهُـمْ أَمـانَ عِـبادِهِ　　　فِـیها وَ لَـیْسَ سِـواهُـمْ بِأَمـانٍ[۵]

[برتری پدران دینی بر پدران نسبی]

ایضاً در آن تفسیر شریف روایت است از حضرت امام رضا علیه السلام که: فضل برّ و معروف به قرابت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، ابوین دینی او، بر برّ و معروف به قرابت ابوین نسبی او بیشتر است از فضل هزار کوه طلا بر هزار حبّهٔ مغشوش[۶].

← از دستورهای خداوند به او نزدیکی جویید تا از ثواب‌های او برخوردار شوید و با جهاد در راه خدا زندگیتان را در این دنیا کم کنید تا از زندگی طولانی در آخرت و نعمت‌های دائم آن برخوردار شوید و اموالتان را در راه حقوقی که بر شما واجب است ببخشید تا از بی‌نیازی پاینده در بهشت برخوردار شوید!

۱. ***تفسیر منسوب به امام حسن عسکری***، ص ۴۴۵ ـ ۴۴۸.

۲. شرح حال این شاعر بلند آوازه را در «***ابن حجاج، شاعر معروف قرن چهارم***» اثر استاد ناصر باقری بیدهندی بخوانید.

۳. ***مناقب ابن شهر آشوب***، ج ۳، ص ۵۸.

من دوستدار و بندهٔ رسول خدا، امیر المؤمنین علی و حسنین علیهما السلام هستم.

من دوستدار وزیر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله هستم، او بهترین وزیر را انتخاب کرد.

۴. همان.

هر کس به امین خداوند (امام علی) پناهنده نشود، از نمازهای پنجگانهٔ خود سودی نمی‌برد.

۵. همان.

خداوند آنها را محل امن بندگانش قرار داده و به درستی که غیر از آنها پناهگاهی نیست.

۶. ***تفسیر منسوب به امام حسن عسکری***، ص ۳۳۶، ح ۲۰۹.

و از حضرت رسول خداﷺ روایت فرموده: هر که مراعات کند حقّ خویشی ابوین نسبی خود را، عطا می‌شود در بهشت هزار درجه که دوری هر درجه از درجه‌ای به قدر سیر اسب جواد امتحان شده باشد؛ صد سال، یک درجه از نقره، یک درجه از طلا، و یکی از لؤلؤ و دیگری از زبرجد و دیگری از مشک و دیگری از عنبر و دیگری از کافور باشد و هر که مراعات کند حق خویشان محمدﷺ و علیؑ را، داده شود از زیادتی درجات و مثوبات مثل زیادتی محمدﷺ و علیؑ بر ابوین نسبی[1].

[تأثیر مقدّم داشتن فرزندان پیامبرﷺ]

و روایت فرموده که: مردی بیرون رفت و یک درهم تحصیل نمود و برای عیال خود قوتی گرفت. پس به او رسید مردی و زنی گرسنه از آل رسول، ایشان را بر عیال گرسنهٔ خود اختیار کرد. پس کسی در بین راه نوشته‌ای با پانصد اشرفی به او داد که پسر عمّ او در مصر وفات کرده بود و وارثی نداشت و مال زیادی از او به او رسید. حضرت رسولﷺ را در خواب دید که فرمود: چون اولاد مرا بر اولاد خود اختیار کردی، این قدر از جزای آن در دنیا به تو دادم و در آخرت به هر حبّه، هزار قصر به تو عطا کنم که کوچک‌تر آن بزرگ‌تر از تمام دنیا باشد و جای فرو رفتن یک سوزن از آن بهتر باشد از تمام دنیا.[2] و وِلایت ـ به کسر واو ـ ائمهٔ اثنی عشر یعنی اعتقاد به امامت و ریاست ایشان از الوف متجاوز است.

[تأیید زیارت امام حسینؑ توسط امام صادقؑ]

از این باب است اخبار وارده در ثواب ذکر فضائل و مصائب ایشان به نظم و نثر، و احیای امر ایشان، مثل آنچه روایت شده در **کامل الزیارات** و آن از حضرت صادقؑ [است] که فرمود به عبد الله بن حماد بصری که: «**بَلَغَنِي أَنَّ قَوْماً يَأْتُونَهُ (يَعْنِي الْحُسَيْنَ**ؑ**) مِنْ نَوَاحِي الْكُوفَةِ وَ نَاساً مِنْ غَيْرِهِمْ وَ نِسَاءً يَنْدُبْنَهُ**» تا آن که فرمود: «**اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي النَّاسِ مَنْ يَفِدُ إِلَيْنَا وَ يَمْدَحُنَا وَ يَرْثِي عَلَيْنَا وَ جَعَلَ عَدُوَّنَا مَنْ يَطْعُنُ عَلَيْهِمْ مِنْ قَرَابَتِنَا وَ غَيْرِهِمْ يُهَدِّدُونَهُمْ وَ يُقَبِّحُونَ مَا يَصْنَعُونَ**»[3]، و در آن دلالت است که رفتن زنان نیز به زیارت و

---

۱. همان، ص ۳۳۳.
۲. همان، ص ۳۳۷، ح ۲۱۲.
۳. **کامل الزیارات**، ص ۵۳۹، باب ۱۰۸، ح ۱ [۸۲۹].
به من خبر داده‌اند که از اطراف کوفه، گروهی از مردم آن نواحی و غیر از ایشان به زیارت قبرش (امام حسین) می‌آیند و زنان بر او گریه و زاری می‌کنند.

←

مجالس مدح و مراثی جایز است و اخبار دیگر نیز دلالت دارد، بلی باید به طور شرعی باشد که خالی از مفاسد و منکرات باشد که عمده، حفظ از نامحرم و غیبت نکردن در آن مجالس و غنا ننمودن و اخلاص و صدق است، و خداوند می‌فرماید: **﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾**[۱].

و ایضاً می‌فرماید: **﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ * لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ * لِيُكَفِّرَ اللهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾**[۲].

و در **کافی** و **محاسن برقی** و **من‌لایحضر** صدوق و کتب بسیار است و در وصیّت حضرت رسول ﷺ به امیرالمؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ که: بر تو باد به صدق، بیرون نیاید از دهان تو یک دروغ **﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾**،[۳] با این همه تأکید در امر ولایت کـه **«مَا نُودُوا بِشَيْءٍ كَمَا نُودُوا بِالْوَلَايَةِ»**[۴] چگونه تظاهر نمودند بر عداوت ائمّه طاهرین و کردند آنچه کردند.

[پایداری ابوالأسود دوئلی در دوستی امیرالمؤمنین ؑ]

شیخ ابوالفتوح خزاعی رازی در **تفسیرکبیر** که موسوم است به **روض الجنان** روایت می‌کند که: بعد از شهادت امیرالمؤمنین ؑ پیوسته معاویهٔ لعین می‌خواست کـه مـنحرف سـازد دوستان آن حضرت را از محبّت او؛ از آن جمله یک روز هدیه فرستاد برای ابوالأسود دئلی و در آن بود حلواهای بسیار و در آن شهد مخلوط به زعفران بود، و ابوالأسود دختر کوچکی داشت پنج یا شش ساله، قطعه‌ای از آن در دهان خود نهاد. پدر او گفت: بینداز که زهر است. گفت: چرا؟ گفت: پسر هـند آن را فـرستاده تـا مـا را از دوسـتی اهل‌بیت ؑ برگرداند. دختر آن را از دهان انداخت و گفت:

← سپاس خدایی را که بین مردم کسانی را قرار داد که نزد ما می‌آیند و ما را مدح می‌کنند و مراثی ما را می‌خوانند و در مقابل، دشمنان ما با این‌که از خویشان ما هستند آن گروه اول را سرزنش می‌کنند [که چـرا بـه زیـارت امـام حسـین می‌روید]؛ ولی دیگران دشمنان ما را از بین می‌برند و آنچه را انجام داده‌اند زشت می‌شمارند.

۱. سورهٔ توبه، آیهٔ ۱۱۹؛ و با راستان باشید.

۲. سورهٔ زمر، آیهٔ ۳۳ـ۳۵؛ و آن که راستی آورد و آن را باور کرد آنانند که پرهیزکارانند.
برای آنان، هر چه بخواهند پیش پروردگارشان خواهد بود. این است پاداش نیکوکاران.
تا خدا، بدترین عملی را که کرده‌اند، از ایشان بزداید و آنان را به بهترین کاری که می‌کرده‌اند، پاداش دهد.

۳. سورهٔ یس، آیهٔ ۳۰؛ دریغا بر این بندگان! هیچ فرستاده‌ای بر آنان نیامد مگر آن‌که او را ریشخند می‌کردند.

۴. برای هیچ چیزی به اندازه ولایت ندا داده نشد.

«أَيَخْدَعُنا بِالشَّهْدِ الْمُزَعْفَرِ عَنِ السَّيِّدِ الْمُطَهَّرِ؟» و انشاد نمود:

أَبِالشَّهْدِ الْمُزَعْفَرِ يَابْنَ هِنْدٍ — نَبِيعُ إِلَيْكَ إِسْلاماً وَ دِيناً؟

مَعاذَ اللهِ لَيْسَ يَكُونُ هٰذا — وَ مَوْلانا أَمِيرُالْمُؤْمِنِينا[1]

و آن در *اربعین* شیخ منتجب الدین با اندک اختلافی موجود است، و روایت کرده که ابوالاسود معالجه نمود تا دختر آن را قی کرد.[2]

[اعتراف معاویه به صفات برجستهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام]

و در کتاب ***اثنی عشریه*** **سید جلیل محمد بن قاسم** صاحب کرامات، از احادیث منقوله از ثقات گفته آن را که: **محقن ابن ابی محقن ضبی**[3] از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در شام بر معاویه وارد شد و معاویه لعین به قدوم او مسرور شد. پس در محضر جماعتی از اهل شام از او سؤال کرد: از کجا می‌آیی؟ ابی‌محقن گفت: از نزد بخیل‌ترین مردم، جبان[4]ترین مردم، و لئیم[5]ترین مردم و گنگ‌ترین مردم. گفت به جلساء خود که: بشنوید چه می‌گوید برادر عراقی شما؟!

و چون متفرق شدند معاویه گفت: اعاده کن بر من کلام خود را. گفت: **«جِئْتُکَ مِن عِنْدِ أَبْخَلِ النّاسِ وَأَجْبَنِ النّاسِ وَأَلْأَمِ النّاسِ وَ أَعْيَأَ النّاسِ»**. معاویه گفت: **والله کَذَّبْتَ یا محقَن!** اگر علی بن ابی‌طالب علیه السلام خانه‌ای پر از تِبن دارا باشد و خانه‌ای از طلا، طلا را پیش از کاه بدهد، و علی اشجع ناس است و چگونه الئم ناس است! و حال آن‌که پدر او شیخ قریش است و شیخ بطحا، و مادر او فاطمه بنت اسد و برادر او جعفر، و عم او حمزه و ابن‌عم او رسول خدا صلی الله علیه و آله و زوجهٔ او دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و دو ولد او حسن و حسین علیهما السلام، **«وَ اللهِ ما جَمَعَ أَحَدٌ مِثْلَ ما جَمَعَهُ مِنَ النَّسَبِ!»**[6] و چگونه عاجزترین ناس است و حال آن که فصاحت را آورد در قریش؟

---

۱. ***روضات الجنات***، ج ۴، ص ۱۶۸؛ ***سفینة البحار***، ج ۱، ص ۶۶۹؛ ***الکنی و الالقاب***، ج ۱، ص ۸؛ ***تأسیس الشیعه***، ص ۵۵؛ ***اعیان الشیعه***، ج ۲، ص ۲۷۵، ج ۳، ص ۶۰۷؛ ***تفسیر روض الجنان***، ج ۱۰، ص ۱۶۴.
ای پسر هند! آیا می‌خواهی ما با عسل به زعفران آمیخته شده، دین و اسلام خود را به تو بفروشیم؟
پناه به خدا می‌بریم؛ هرگز چنین چیزی نخواهد شد در حالی که سرور ما امام علی علیه السلام است.

۲. ***الأربعون حدیثاً عن اربعین شیخاً من اربعین صحابیاً فی فضائل الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب*** علیه السلام، ص ۸۱، الحکایة الرابعة.

۳. ابن‌ابی‌الحدید در ***شرح نهج البلاغه***، ج ۱، ص ۲۲ و به نقل از او در ***بحارالانوار***، ج ۴۱، ص ۱۴۴، محقن بن ابی‌محقن ضبی نقل کرده‌اند.

۴. ترسو.

۵. پست.

۶. هیچ کسی مانند او نتوانسته چنین نسبی را جمع کند.

محقن گفت: هر گاه این را می‌دانی چرا با او مقاتله نمودی؟ گفت: برای آن که خاتم انگشت من رواج داشته باشد. محقن گفت: پس گذر تو به آتش است لامحاله. معاویه گفت: چنین نیست. ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾[1]. ابن قاسم گوید: این کلام اخیر عین حماقت است از معاویه، با محاربهٔ او با خداوند و رسول و سب او خدا و رسول را به نصّ رسول ﷺ، کجا است احسان او. وَ اللّٰهُ الْمُنْتَقِمُ مِنهُ وَ هٰذا کَلامٌ مَتِینٌ وَ بِاللّٰهِ نَسْتَعِینُ.

---

۱. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۵۶؛ رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

این مجادله را ابن‌ابی‌الحدید در ***شرح نهج‌البلاغه***، ج ۱، ص ۲۲ و ۲۴ به صورت کوتاه آورده و علامه مجلسی نیز همان را در ***بحارالانوار*** از او نقل کرده است. در این دو منبع مجادله در مورد ابخل الناس و اعیا الناس است.

مجلس دوّم

در نَسب و خواهران و اولاد حضرت ابوالفضل علیه‌السلام

اَلْمَجْلس الثّانی

در نسب و خواهران و اولاد آن حضرت است

والد ماجدش أمِيرالمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُالْوَصِيِّين، زَمامُ الدِّين وَ نِظامُ المُسلِمِين، عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ وَ بَوارُ الْكافِرِين،[1] اَلنَّجْمُ الْهادِي وَ السِّراجُ الزّاهِرُ،[2] أَمِينُ اللهِ فِي خَلْقِهِ وَ حُجَّتُهُ فِي بِلادِهِ عَلىٰ جَمِيعِ عِبادِه.

آلُ النَبِي هُمُ النَّبِيُّ وَ إِنَّما — بِالْوَحْيِ فُرِّقَ بَينَهُمْ فَتَفَرَّقُوا

أَبَتِ الإمامَةُ أن تَلِيقَ بِغَيْرِهِمْ — إِنَّ الرِّسالَةَ بِالإمامَةِ أَلْيَقُ[3]

وَ هُوَ الْمَوْلَى الَّذِى قالَ اللهُ تَعالىٰ فِى حَقِّه: ﴿**حمٓ * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ**﴾[4] چنانچه در زیارت غدیر آن بزرگوار در **مصباح** شیخ طوسی رحمه الله[5] و در اخبار کثیرهٔ مستفیضه است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله، عامه و خاصه روایت کرده‌اند: «**عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ وَ مَنْ أَبىٰ فَقَدْ كَفَرَ**»[6] و نیز فرمود: «**أَفْضَلُ الْبَرِيَّةِ عِنْدَ اللهِ تَعالىٰ مَنْ نامَ فِي قَبْرِهِ وَ لَمْ يَشُكَّ فِي عَلِيٍّ عليه السلام وَ ذُرِّيَّتِهِ أَنَّهُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ**».[7] و اخبار از طریق ثقات از فریقین در این معنی بسیار است و اکثر آنها در نهم **بحار** و ***غاية المرام فی اثبات حجج الملک العلام*** تألیف سیّد باهر متبحّر بحرینی مسطور است

---

۱. از بین برنده کافران.
۲. چراغ درخشنده.
۳. ***مناقب ابن‌شهر آشوب***، ج ۱، ص ۲۵۴.
خاندان پیامبر همانند خود پیامبر هستند؛ با این تفاوت که وحی باعث فرق بین پیامبر و آنها شده وپیامبر نیستند.
امامت پرهیز دارد که به غیر از ایشان بپیوندد؛ به درستی که رسالت با امامت مناسب‌تر و لایق‌تر است.
۴. سورهٔ زخرف، آیهٔ ۱ـ۴؛ ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم، باشد که بیندیشید.
و همانا که آن در کتاب اصلی (لوح محفوظ) نزد ما سخت والا و پر حکمت است.
۵. ***مصباح المتهجّد***، ص ۶۸۱.
۶. همان؛ ***مناقب ابن‌شهر آشوب***، ج ۳، ص ۶۷؛ ***ینابیع المودة***، ج ۲، ص ۷۸. علی برترین آدمیان است، هرکس آن را انکار کند کافر می‌شود.
۷. ***ینابیع المودة***، ج ۲، ص ۲۷۷. برترین بندگان نزد خداوند متعال کسی است که تا هنگام مرگ شک نداشته باشد که امام علی علیه السلام و فرزندانش بهترین خلق خدا هستند.

و شَطر وافری را **سیّد همدانی** از علمای کامل زاهد بی غرض قوم در کتاب ***مودّة ذی القربی*** خصوصاً در باب مودّت ثالثه روایت کرده، و نِعْمَ قول المفجع[1] فی قصیده التی اوّلها:

أَيُّــهَا اللّائِــمِي لِـحُبِّي عَـلِيّاً قُمْ ذَمِيماً اِلَـى الْـجَحِيمِ خَـزِيّاً
أَبِــخَيْرِ الْأَنـامِ عَـرَّضْتَ لا زِلْـ ـتَ مَذُوُماً عَنِ الْـهُدىٰ مَـزْوِيّاً
أَشْـبَهُ الْأَنْـبِياءِ كَـهْلاً وَ زُولا وَ فَـطِيماً وَ راضِـعاً وَ غَـذِيّاً
كــانَ فِــي عَــمَلِه كَآدَمَ إِذْ عُلِّمَ شَرْحَ الْأَسْـماءِ وَالْـمَكْنِيّاً
وَ كَنُوحٍ نَجىٰ مِنَ الْهَلَكِ مَن سُـ ـيِّرَ فِي الْفُلْكِ إِذْ عَـلَا الْـجُودِيّا

و منها:

فَــارْتَقىٰ مِــنكَب النَّــبِيِّ عَــلِىٰ صِــنْوِهِ مــا أَجَــلَّ ذَا الْــمِرْقِيّا
فَـاماطِ لِـلْأَوْثانِ عَـنْ ظـاهِرِ الْكَـعْـ ـبَـةِ يَـنْفِي الرِّجــاسَ عَـنْها نَـفِيّاً
وَلَــوْ أَنَّ الْـوَصِيَّ حـاوَلَ مَسَّ النَّـجْـ ـمِ بِــالْكَفِّ لَــمْ نَـجِدْهُ قَـصِيّاً
أَفَـــهَلْ تَــعْرِفُونَ غَـيْرَ عَـلِيِّ وَ ابْـنَهُ اسْـتَرْحَلَ النَّـبِيَ مَـطِيّاً؟![2]

[فضائل بی‌شمار امیرالمؤمنین علیه السلام]

و آن کسی که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله در حقّ او به اتّفاق روایات: «**إِنَّ اللَّهَ تَعالىٰ جَعَلَ لِأَخِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَضَائِلَ لَا تُحصىٰ كَثْرَةً[3] وَ إِنَّ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ لا يَقْدِرُونَ عَلىٰ إِحْصائِها**».[4]

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کند سرانگشت و صفحه بشمارد

[نسب مادر حضرت ابوالفضل علیه السلام]

و والدهٔ کریمهٔ نبیلهٔ شریفه‌اش فاطمه وحیدیه کلابیّه می‌باشد و نسبت آن مخدره بـه وحید بن کعب و کلاب بن ربیعه است[5] از مشاهیر عرب و به جهت بودن شمر ملعون

---

۱. وی احمد بن عبیدالله الکاتب معروف به مفجع، شاعر شیعی بصره است که در سال ۳۲۵ق. وفات کرده است. این قصیدهٔ او بسیار معروف و در فضائل امام علی علیه السلام است.
ر.ک: ***معجم الادباء***، ج ۵، ص ۲۳۳۶. ۲. ***الغدیر فی الکتاب و السنة***، ج ۳، ص ۴۲۳.

۳. ***کشف الغمه***، ج ۱، ص ۱۱۲.

۴. خداوند برای برادرم علی بن ابی طالب فضائلی قرار داده که کسی نمی‌تواند آنها را بشمارد و جنّ و انس قادر به شمارش آنها نیستند.

۵. مامقانی در ***تنقیح المقال فی علوم الرجال***، ج ۲، ص ۱۲۸، نام این بانوی بزرگوار را چنین آورده است: فاطمة بنت حزام بن خالدبن ربیعة بن عامر المعروف بالوحید بن کلاب بن عامربن ربیعة بن عامر بن صعصعة بن معاویة بن بکر ←

از آن قبیله، از ابن زیاد لعین امان گرفت برای آن حضرت و برادران مادری او، و خطاب یا بنی اختنا به ایشان نمود.[1]

و در **کامل** ابن اثیر است که آن که امان از ابن زیاد گرفت، **عبدالله بن ابی‌المحلّ الحزام**[2]، و امّ البنین عمهٔ او بود. آن امان را با غلام خود فرستاد. آن جوانان گفتند: حاجتی به امان شما نداریم، «**أمانُ اللهِ خَیرٌ مِن أمانِ إبن سُمیة**» و لیکن ندای شمر را با جواب فتیه ذکر کرده و منافاتی ندارد، و دختر حزام بن خالد بن ربیعة بن وحید بن کعب بن عامر بن کلاب بن ربیعة بن عامر است از هوازن.

[دلیل لقب امّ‌البنین برای مادر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام]

و او را امّ البنین کنیه دادند؛ زیرا که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود به برادر خود عقیل که عالم بود به انساب عرب که: طلب کن برای من زوجه‌ای از شجاعان عرب تا بزاید برای من فارس فحلی؛ و او گفت: تزویج کن فاطمهٔ کلابیّه را؛ زیرا که اشجع از پدران او نمی‌دانم[3] و چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او تزویج نمود، چهار پسر آورد: مولانا

← بن هوازن الکلابی. حسن غفّاری نیز در پاورقی ***مقتل ابومخنف***، ص ۱۷۴، مختصر آن را نقل کرده است. سماوی نیز در ***ابصارالعین*** همین را نقل کرده است. ذبیح الله محلاتی در ***ریاحین‌الشریعة***، چاپ دارالکتب اسلامیه، ج ۳، ص ۲۹۲ آورده است: او دختر حزام بن خالدبن ربیعة بن عامر المعروف بالوحید بن کلاب و قیل عامر بن صعصعة بن ربیعة بن الوحید بن کعب بن عامر بن کلاب است. نام مادر ایشان را غفاری در پاورقی ***مقتل ابومخنف***، ص ۱۷۴، و سماوی در ***ابصارالعین***، ص ۵۶، ثمامة بنت سهیل بن عامربن مالک بن جعفر بن کلاب دانسته‌اند. محلاتی در ***ریاحین‌الشریعة***، ج ۳، ص ۲۹۲، نام مادر ایشان را لیلی دختر شهید بن ابی بن عامر بن ملاعب الاسنه (مالک بن جعفر بن کلاب) دانسته است. یوسفی اشکوری در ***دائرةالمعارف بزرگ اسلامی***، ج ۱۰، ص ۱۸۶، هر دو را نقل کرده است. ابن عنبه در ***عمدةالطالب فی انساب ابی‌طالب***، نسخهٔ عکسی مسجد اعظم قم، ش۱۸۴۶، ص ۲۳۹، نام ایشان را چنین آورده: ام البنین بنت حزام بن خالد بن ربیعة بن الوحید بن کعب بن عامر بن کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة بن بکر بن هوازن و امها لیلی بنت الشهید بن ابی عامر ملاعب الاسنّة ابن مالک بن جعفر بن کلاب.

1. ***تنقیح المقال فی علوم الرجال***، ص ۲۳۹.
2. آنچه مؤلف نقل کرده، برابر است با نظر ابن‌اثیر در ***کامل فی التاریخ***، ج ۲، ص ۵۵۸؛ اما او در آخر همین عبارت می‌گوید: و جاء شمر فدعا العباس بن عليّ و اخوته فخرجوا الیه، فقال: انتم یا بنی اختی آمنون. در این دو قول نکته‌ای است که باید متوجه بود و آن، اینکه: چه عبدالله بن ابی المحل بن حزام نامه را گرفته باشد و چه شمر بن ذی الجوشن فرقی نمی‌کند و در نسبت سخن آن دو که بگویند: یا بنی اختنا، فرقی ندارد؛ زیرا پدر عبدالله یعنی ابی المحلّ بن حزام با فاطمهٔ ام البنین برادر و خواهر می‌شوند و به این ترتیب حضرت اباالفضل و فرزندان امّ البنین فرزندان عمهٔ او می‌شوند و پدر او دایی ایشان است. اگر شمر نیز این سخن را گفته باشد باز هم درست است؛ زیرا شمر نیز از همان طایفه است. ابن‌سعد در ***طبقات‌الکبری***، ج ۶، ص ۱۱۷ رقم ۱۹۱۴، نسب پدر شمر را چنین آورده: «هو الضباب بن کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة» که او نیز در کلاب بن ربیعة با فاطمهٔ امّ البنین از یک پدر می‌شوند و به این روی اگر شمر نیز آن سخن را گفته باشد درست است.
3. ***عمدةالطالب***، ص ۲۳۹.

اباالفضل العباس که عباس اکبر است و عبدالله اکبر و جعفر اکبر و عثمان اکبر به اسم عثمان بن مظعون که از کبّار عبّاد صحابه بود و ابوالفضل العباس بزرگ‌تر از این برادران بود «وِ مَن هُنا اِشتَهَرَت بِاُمِّ الْبَنِينَ كَما نُقِلَ فِي النّاسِخِ، وَ القَمْقامِ»[1]. و ایضاً آن مخدّره بعد از شهادت این چهار پسر در حیات بود.

[گریهٔ امّ‌البنین بر فرزندان خود در بقیع]

و به روایت ابی‌الفرج در ***مقاتل الطالبیین*** و دیگران بیرون می‌رفت به بقیع و ندبه می‌کرد بر ایشان «اَشْجىٰ نُدْبَةً وَ اَحْرَقَها» و مروان لعین با جمعی از اهل مدینه می‌رفتند و گوش می‌دادند به ندبهٔ او [و] موافقت می‌کردند با او در گریه[2] و آن را محمد بن علی بن حمزه به سندش از امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کرده.

[اولین همسر امیرالمؤمنین پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام]

و در بعض کتب معتبره آورده‌اند که امّ البنین، اول زنی بود که بعد از وفات حضرت صدیقه، امیرالمؤمنین علیه السلام به عقد خود درآورد[3]، و آن را در ***تذکرة‌الخواتین*** نیز حکایت کرده و آن بعید است با وصیّت فاطمه، تزویج امامه بنت زینب[4] و از بعض کتب مثل ***کنز المصائب*** ظاهر است که آن مخدّره عالمه بوده؛ زیرا که گفته: ابوالفضل در اوایل عمر خود علوم بسیار از پدر و مادر و خواهر خود فراگرفت.

مخفی مباد که مناسبت تزویج امیرالمؤمنین علیه السلام به امّ البنین با آن که أینَ التّراب و ربّ الارباب، آن است که در ***مستدرک الوسائل*** مسطور است که: **محقّق کرکی** در خواب دید که حضرت امیر علیه السلام به او فرمود دختر خود را تزویج کن به امیر **شمس الدین محمد**

---

۱. این قسمت را کسانی که بعد از ***عمدة‌الطالب*** در مورد شخصیت حضرت اباالفضل علیه السلام چیزی نوشته‌اند از او گرفته‌اند؛ ر.ک: ***قمقام زخار و صمصام بَتار***، ج ۲، ص ۴۴۱. در مورد اشتهار فاطمه مادر حضرت اباالفضل به امّ البنین در پاورقی ***اکسیرالعبادات***، ج ۲، ص ۵۲۵ آورده که ایشان قبل از ازدواج با امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به امّ البنین معروف بود؛ زیرا از بیت امّ البنین عامریه بود که در مورد او گفته‌اند:

نحن بنوا ام البنین الاربعة ... انصار بین الهام وسط المجمعة

ر.ک: ***امالی***، ج ۱، ص ۱۳۴ به بعد.

۲. ***مقاتل الطالبیین***، ص ۹۰.

۳. ر.ک: ***تاریخ الامم و الملوک***، ص ۱۵۳؛ ***المختصر فی اخبار البشر (تاریخ ابی‌الفداء)***، ج ۱، ص ۱۸۱؛ ***کامل***، ج ۲ ص ۴۴۰.

۴. در زمینهٔ ازدواج امیرالمؤمنین با امامة بنت زینب بنت رسول‌الله، ر.ک: ابن‌حجر، ***الاصابه***، ج ۷، ص ۲۰۹ و ج ۸ ص ۲۵ ذیل ترجمه امامه؛ همچنین ر.ک: ***الفصول المهمة فی معرفة الائمة***، قم، ج ۱، ص ۶۴۸.

استر آبادیِ که ولدی به وجود آید که وارث علوم انبیا و اوصیا باشد و بعد میرداماد تولد یافت.[1]

[نسب مادر حضرت ابوالفضل علیه السلام]

بدان که شیخ مفید رحمه الله در *ارشاد* در نسب والدهٔ ماجده آن حضرت فرموده: بنت حزام بن خالد بن دارم[2] و ابن ادریس در کتاب *سرائر* در باب زیارات فرموده که: آن خطا است و مادر عباس مسمّی به سقا ـ که اهل نسب او را ابوالقربه می‌گویند[3] و در کربلا مقتول شد و صاحب رایت امام حسین علیه السلام بود ـ امّ النبین بنت حزام بن خالد بن ربیعة است و این ربیعه، برادر لبید شاعر است، پسر عامر بن کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعه و نیست از بنی دارم تمیمیین، و ابن حبیب نسابه نیز خطا کرد که حضرت عباس را از فرزندان قریش از حبشیّات دانسته در *کتاب منمق*، و مادر محمد بن حنفیّه و علی بن الحسین علیه السلام را از سندیّات گفته و این همه اشتباه است[4].

[دو اشتباه شیخ مفید از دیدگاه ابن ادریس]

و نیز شیخ مفید در *ارشاد*، مقتول به طفّ را علی‌اصغر ابن‌الثقفیه دانسته[5] و اکبر را امام زین العابدین، صناعه از نسابین و مورخین و اصحاب سیر و اخبار، و جمع کثیری از اصحاب محقّقین ما و مخالفین، همه علی اکبر را مقتول دانسته‌اند و آن صحیح است و غضاضه ندارد، چنانچه امیرالمؤمنین اصغر برادران بود و امام بود، و نیز عبیدالله بن نهشلیه را از شهدای کربلا فرموده[6] این خطای محض است بدون شک؛ زیرا که

---

۱. *خاتمهٔ مستدرک‌الوسائل*، ج ۲، ص ۲۶۸.   ۲. *ارشاد*، ج ۱، ص ۵۱۷.

۳. در مورد این لقب ر.ک: بلاذری، احمدبن یحیی، *انساب‌الأشراف*، الجزء الثانی، ص ۴۱۳.

۴. *سرائر*، ج ۱، ص ۶۵۶ به بعد؛ *رجال مامقانی*، ج ۳، ص ۱۲۸.

۵. *ارشاد*، ج ۲، ص ۱۹۸.

۶. همان، ص ۱۸۶، اخبار در این زمینه متفاوت است. مسلم این است که بین فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام، دو نفر به نام عبدالله مشهور بوده‌اند. همان. در بعضی منابع، مقتول در کربلا به نام عبدالله الاصغر معروف شده است. ابن‌شهر آشوب، *مناقب*، ج ۴، ص ۱۱۲ و مادر او امّ البنین بوده که با حضرت اباالفضل از یک پدر و مادر هستند و عبدالله بن نهشلیه که منظور مؤلّف است در *مقاتل‌الطالبیین*، ص ۱۲۳ و *منتخب طریحی*، ج ۱، ص ۳۷، عبیدالله بن علی ذکر شده که مادر او لیلی بنت مسعود نهشلیه است. ابن‌ابی‌الحدید در *شرح نهج‌البلاغه*، ج ۹، ص ۲۴۲ او را با نام عبدالله با ابوبکر، هر دو از یک مادر می‌داند. طریحی در *منتخب*، ص ۳۷ او را با نام عبیدالله در زمرهٔ شهدای کربلا آورده است؛ ولی ابوالفرج در *مقاتل‌الطالبیین*، ص ۱۲۳ او را از جمله اصحاب مصعب بن زبیر می‌داند که در جنگ با مختار کشته

←

عبیدالله بن نهشلیه در لشکر مصعب بن زبیر بود و از جمله اصحاب او بود و اصحاب مختار او را کشتند در محلی که اسم آن مذار است و مرقد او آن جا زیارتگاه است و خبر به آن متواتر است. و از شیخ طوسی‌ﷺ در **مسائل حائریات** سؤال شده از این قول مفید و شیخ فرمود[ه] آنچه را که ما گفتیم.[1]

این بود خلاصه افادهٔ محقّق عجلی ابن ادریس در **سرائر**، و از آن ناشی شده جرئت بعضی در نسبت تسامح به اخ سدید و ولیّ رشید ولی امر ـ عجل الله فرجه ـ در آن کتاب، و هر چند تأیید می‌کند آن را ذکر آن جناب در آن، عدم جراحت بر داشتن امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام در تمام غزوات[2]، و شمردن محمد بن سنان را از خاصه و ثقاة حضرت صادق‌علیه‌السلام؛ با آن که اخبار مجروح شدن آن سرور، بسیار است و در **اختصاص** منسوب به خود مفید ایضاً مسطور است و در رسالهٔ ردّ صدوق‌ﷺ فرمود که:

عصابهٔ شیعه شک ندارد در ضعف محمد بن سنان و بودن او وضّاع احادیث، ولیکن تمام اینها جواب دارد و این رساله مقام بسط کلام در این مطالب نیست، و این گونه امور را در زیر رجال و درایه متعرّض شده‌ام.

[دفاع مؤلّف از شیخ مفید]

تخطئهٔ شیخ بزرگوار که رکن شیعه و محیی شریعه است، آسان نیست. ببین که سید جلیل متبحّر ابوالقاسم کوفی صاحب کتاب **اخلاق** و **استغاثه** و کتب کثیره، با آن تبحّر و قرب عهد که تصریح نموده در کتاب **استغاثه** که: نهایت فاصله بین اهل عصر او و امام حسین‌علیه‌السلام از آباء، پنج یا شش است ـ و از این جهت می‌گوییم که اشتباه واقع شده در **بحار** که به ابن میثم بحرینی نسبت داده شده ـ[3] می‌فرماید که: اشتباه و اختلاف در زینب و رقیه، اعجب نیست از اختلاف در نسبت اولاد امام حسین‌علیه‌السلام، با آن که اشرف انسان

← شد. راوندی نیز در **خرائج**، ج ۱، ص ۱۸۳، ح ۱۷ در این زمینه حدیثی نقل کرده است که او از لشکریان مصعب بوده است. علامه مجلسی در **بحارالانوار**، ج ۴۲، ص ۸۷، ح ۱۵ این حدیث را از **خرائج** نقل کرده است. ابن سعد در **طبقات‌الکبری**، ج ۵، ص ۸۸ او را با نام عبیدالله بن علی آورده و سپس شرح حال مفصل او را در برخورد با مختار و مصعب بن زبیر و کشته شدن او را در مذار می‌آورد. سبط ابن‌جوزی نیز در **تذکرة‌الخواص**، چاپ شریف رضی، ص ۵۷ نام او را عبیدالله می‌آورد که به دست مختار کشته می‌شود.

۱. **سرائر**، ج ۱، ص ۶۵۶.

۲. غزوات، جمع غزوه به معنای جنگ‌هایی که پیامبرﷺ در آن‌ها حضور داشت.

۳. **بحارالانوار**، ج ۱، ص ۱۹؛ ایشان کتاب **الاستغاثه** و **شرح نهج‌البلاغه** را هر دو از ابن میثم می‌داند که انتساب **الاستغاثه** به ابن‌میثم اشتباه است.

و اجمل احساب در دنیا و آخرت است. پس اختلاف کردند در آن که ولد اکبر آن حضرت، علی مقتول به طفّ است یا علی بن الحسین امام است که عقب آن حضرت از او باقی مانده است. به اتّفاق علما، و آنچه ما اخذ به آن می‌کنیم و بر آن اعتماد داریم، این است که باقی، اکبر [و] امام است، و آن جناب در وقعهٔ عاشورا سی ساله بود و پسرش امام محمد باقر آن روز پانزده ساله بود[1] و مقتول، علی بن الحسین الاصغر بود و او دوازده ساله، و مشایخ ما از اهل علم جمیعاً از علویه و غیرهم من الشیعه بر این قول می‌باشند.[2]

و در **مناقب** ابن شهر آشوب این را به عینه از کتاب **شرح اخبار** که از قاضی نعمان مصر[ی] است حکایت کرده[3]، چنانکه از کتاب مذکور روایت کرده؛ پس در کتاب **استغاثه و بدع** گفته: و فرقهٔ دیگر که جمیع زیدیه باشند می‌گویند علی باقی، اصغر بوده؛ آن حضرت در آن روز هفت ساله بود و بعضی چهار ساله گفته‌اند و نسّابین از عامه یعنی غیر هاشمیین بر این قول می‌باشند و آن فاسد است در نزد ما.[4]

[شرح حال کوتاه از ابوالقاسم کوفی]

تا این‌جا بود کلام سید بزرگوار از احفاد حضرت جواد که وفات یافت در کرمی من توابع شیراز و قبر او در آن‌جا نزدیک خان و حمّام است. وفات او سیصد و پنجاه و دو بود[5] و شیخ حسین بن عبد الوهاب از معاصرین شیخ مفید﵀ کتاب **عیون‌المعجزات** را تتمیم برای کتاب معجزات او نوشته[6] و تصریح به سیادت او نموده؛ «**فَارْجِعْ إِلَى الرَّوْضَاتِ وَ مُسْتَدْرَكِ الْوَسَائِلِ وَ رِيَاضِ الْعُلَمَاءِ فِي عَشْرِ مُجَلَّدَاتٍ لِلْمِيرزا عَبدِاللهِ الْإِصْبَهَانِيِّ تِلميذِ الْمَجْلِسِيِّ**»﵀ و در نسبت آن به سیّد مرتضی اشتباه است، مثل نسبت **اختصاص** به شیخ مفید کما فی محله، و کتب آن سیّد بنابر آنچه در **رجال نجاشی** است پنجاه کتاب

---

۱. این مورد یکی از اشتباهات مسلم تاریخی است؛ زیرا امام باقر﵇ در واقعهٔ کربلا چهار ـ پنج سال بیشتر نداشتند. طبرسی در **اعلام‌الوری**، ج ۲، ص ۴۹۸ و شیخ مفید در **ارشاد** تاریخ تولّد ایشان را سال ۵۷ ق. می‌دانند.

۲. **الاستغاثه**، ج ۱، ص ۸۳.

۳. قاضی نعمان نیز در **شرح‌الاخبار**، ج ۳، ص ۱۵۴، عقیده دارد علی مقتول در طفّ، علی‌اصغر است و علی اکبر همان امام زین‌العابدین﵇ است که در کربلا همراه فرزند خود امام محمد باقر﵇ حضور داشت.

۴. **الاستغاثه**، ج ۱، ص ۸۴.

۵. همان، مقدمه.

۶. همان، مقدمه؛ به نقل از: ریاض العلماء افندی. برای شرح حال کامل او ر.ک: **ریاض‌العلماء و حیاض‌الفضلاء**.

است و کتاب **بدع مستحدثه** که شمرده، همین کتاب **استغاثه** است[1] و در کتاب ***عمدة الطالب***، این سیّد جلیل را در ادعای سیادت از کذّابین مشهور دانسته[2] و علی امام را در یوم الطّف بیست و سه ساله آورده است[3]، و حال محمد بن سنان ـ علی التّحقیق ـ چنان است که در ***ارشاد*** است و در نسبت رساله ***ردّ صدوق به مفید***، کلام زیاد است، پس تأمّل کن که فتح هزار باب از این جمله می‌شود تا بدانی که اختلاف میان علما از اول غیبت صغری بلکه قبل بر آن تا چه حد در هر یک باب بوده، و مسارعت به تخطئهٔ بزرگان کاری است عظیم، و خطر آن بسیار است و تلافی نموده حال شیخ ابن ادریس را علامهٔ حلی رحمه‌الله در **مختلف**، کما نبه علیه فی **الجواهر** ایضاً، فَلا تَغْفُلْ وَ عَلَیکَ بِإمْعانِ النَّظَرِ فِي کُلِّ بابٍ کَما وَصّیٰ بِهِ فِي ***الرَّواشِحِ*** وَ***کَشْفِ اللِّثامِ*** وَ***الْمُنْتَقیٰ*** وَ غَیْرِها وَ اللهُ الْمُوَفِّقُ لِلصَّوابِ.

فصل: و امّا کلام در ازواج امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امّهات و اولاد آن حضرت

شیخ مفید در ***ارشاد*** فرموده: اولاد آن جناب بیست و هفت است از ذکور و اناث: حسن و حسین و زینب کبری و زینب صغری مکنّاة به امّ کلثوم و مادر آنها فاطمهٔ بتول، سیّدة نساء عالمین، دختر سیّد المرسلین و خاتم‌النبیّین محمّد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله، و محمد مکنّی به ابی‌القاسم مادر او خوله دختر جعفر بن قیس حنفیّه است، و عمر و رقیه که توأم متولد شده‌اند از امّ حبیب بنت ربیعه، و عباس و جعفر و عثمان و عبدالله که در خدمت امام حسین علیه‌السلام شهید شدند. مادر این چهار، امّ البنین بنت حزام بن خالد بن دارم است. و محمد اصغر مکنّی به ابی‌بکر و عبیدالله، و این دو نیز در خدمت برادر خود حسین علیه‌السلام شهید شدند. مادر ایشان لیلی بنت مسعود دارمیه است تا آن که فرموده: و بعضی از شیعه گویند که فاطمه علیهاالسلام بعد از نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله ولدی سقط نموده که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله او را محسن نامیده بود؛ بنابراین اولاد امیرالمؤمنین بیست و هشت بوده.[4]

---

۱. ***رجال***، ص ۲۶۵.

۲. ***عمدة الطالب***، ص ۲۳۰. ابن‌عنبه، انتساب وی را به هارون بن موسی علیه‌السلام می‌داند.

۳. همان، ص ۱۹۳.

۴. ***ارشاد***، ج ۱، ص ۵۱۷.

[سقط جنین حضرت زهرا عليها السلام به روایت اهل‌سنّت]

فقیر گوید: سقط محسن را شهرستانی در *ملل و نحل* از جمعی از عامه نیز آورده.[۱]

اگر چه ابن ابی الحدید در شرح *نهج البلاغه* از متفرّدات شیعه دانسته؛[۲] و ابن شهر آشوب در **مناقب** فرموده که: شیخ مفید در *ارشاد* اولاد امیرالمؤمنین را بیست و پنج گفته و بعد خود تأسی و پنج نیز حکایت کرده از عمری نسابه در *شافی* و *صاحب انوار*[۳]، و از این جا نیز اختلاف در امور و نسخ به دست می‌آید، چنانچه شهادت داده به اختلاف نسخ، سیّد بن طاووس در *طرائف* و وحید بهبهانی در *رسالهٔ اجتهاد و اخبار*، و این امری است واضح بر متتبع، و آن جناب هشت دختر را در حیات خود به شوهر داد؛ همه را به خویشان خود؛ چون رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود، بعد از نظر به اولاد علی و جعفر: «بَنَاتُنَا لِبَنِينَا وَ بَنُونَا لِبَنَاتِنَا»[۴].

[زنان امیرالمؤمنین عليه السلام بعد از حضرت زهرا عليها السلام]

و حضرت رسول صلى الله عليه وآله متمتّع نشد نه به حرّه[۵] و نه به اَمه[۶] در حیات خدیجه، و چنین بود حال علی عليه السلام در حیات فاطمه،[۷] بلکه صدوق در *علل الشّرائع* روایت کرده که زنان در حیات فاطمه حرام بودند بر آن حضرت[۸] و بعد از وفات فاطمه، به نُه شب تزویج

---

۱. *الملل و النحل*، ج ۱، ص ۷۷؛ وی از نظام نقل می‌کند: «انّ عمر ضرب بطن فاطمة عليها السلام یوم البیعة حتی ألقت المحسن من بطنها وکان یصیح احرقوا الدار بمن فیها، وما کان فی الدار غیر علی وفاطمة والحسن والحسین عليهم السلام»؛ همچنین صلاح الدین صفدی در *الوافی بالوفیات*، ج ۶، ص ۱۷ نقل می‌کند: «انّ العمر ضرب بطن فاطمة یوم البیعة حتی ألقت المحسن من بطنها»؛ ابن قتیبه دینوری نیز در *الامامة و السیاسه*، ج ۱، ص ۳۰ ماجرای هجوم به خانه امیر المؤمنین عليه السلام را آورده و نقل می‌کند: « وإن أبابكر تفقد قوما تخلفوا عن بيعته عند علي كرم الله وجهه، فبعث إليهم عمر، فجاء فناداهم وهم في دار علي ، فأبوا أن يخرجوا فدعا بالحطب وقال : والذي نفس عمر بيده، لتخرجن أو لاحرقنها على من فيها ، فقيل له: يا أبا حفص! إن فيها فاطمة ؟ فقال: و إن!»: ابن‌قتیبه از بقیهٔ ماجرا به سرعت عبور می‌کند.

۲. وی در *شرح نهج البلاغه*، ج ۲، ص ۲۱ و ص ۱۶۰ اکثر این وقایع جانسوز را ردّ می‌کند؛ اما در ج ۶، ص ۴۶ به بعد، به‌ویژه در ص ۴۸، آن را ذکر کرده است.

۳. *مناقب*، ج ۳، ص ۳۰۴.

۴. *بحارالانوار*، ج ۴۲، ص ۹۲.
دختران ما برای همسری پسران ما و پسران ما برای همسری دختران‌مان هستند.

۵. زنِ آزاد.

۶. زنِ برده، کنیز.

۷. *مناقب ابن‌شهر آشوب*، ج ۳، ص ۹۰.

۸. در *علل الشرائع* و دیگر آثار شیخ صدوق چنین روایتی یافت نشد؛ مجلسی اول، در *شرح فقیه*، ج ۸، ص ۱۲۳ آن را از شیخ طوسی نقل می‌کند؛ اما شیخ طوسی در *تهذیب الاحکام*، ج ۷، ص ۴۷۵ و *امالی*، ص ۴۳ و ابن‌شهر آشوب در *مناقب*، ج ۳، ص ۱۱۰ و حسن بن سلیمان حلی در المحتضر، ص ۲۴۰ این روایت را نقل کرده‌اند. از متأخرین نیز

←

نمود، و ده زن را تزویج نمود و بعد از او چهار زن زنده ماند و عروس نشدند، برای روایت امامه از آن حضرت «**لَا يَجُوزُ لِأَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ وَ الْوَصِيِّ أَنْ يَتَزَوَّجْنَ بِغَيْرِهِ بَعْدَه**»[1] و آن چهار، امامه بود دختر زینب بنت خدیجه، و در **مناقب** گفته بنت النّبی ﷺ[2]. و اسماء بنت عمیس که در قول ابن ابی الحدید خواهر میمونه زوجهٔ حضرت رسول است،[3] و لیلی تمیمیه، و ام البنین؛ و هیجده کنیز ام الولد از او باقی ماند که به قیمت خرید بر اولاد خود محسوب شدند و کنیزانی را که صاحبه ولد نبودند از ثلث خود آزاد فرمود.[4]

[تفاوت سنّی حضرت زینب علیها السلام و حضرت عباس علیه السلام]

و در ***طراز المذهب فی احوال زینب*** ـ سلام الله علیها ـ تألیف **میرزا عباس قلی خان سپهر** مسطور است که: زینب خاتون - که در وصف او گفته‌اند: «**إِنَّ فَضَائِلَهَا وَ فَوَاضِلَهَا وَ خِصَالَهَا وَ جَلَالَهَا وَ عِلْمَهَا وَ عَمَلَهَا وَ عِصمَتَهَا وَ عِفَّتَهَا وَ نُورَهَا وَ ضِيائَهَا وَ شَرَفَهَا وَ بَهائَهَا تالِيَةُ أُمِّهَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيهِما وَ إِنَّها نائِبَةُ أُمِّها**»[5] - قریب بیست سال از ابی‌الفضل العباس بزرگ‌تر بود، چه اکثر روایات دلالت دارد که سنّ ابی‌الفضل در زمان شهادت سی و پنج سال بوده است. و در این صورت تولّد همایونش در سال بیست و پنجم هجری بوده[6] و از این راه اشکال وارد می‌آید در حدیث نشانیدن امیرالمؤمنین آن دو را بر زانوی خود[7] چنان‌که بیاید، و شاید در دو مجلس بوده و در یک روایت جمع شده، یا زینب دیگر صغری باشد و هرگاه بگوییم در طفلی ابی‌الفضل و حال رشد زینب بوده باشد،

← علامه مجلسی آن را در ***بحارالانوار***، ج ۴۳، ص ۱۶ از ابن شهر آشوب و ص ۱۵۲ از ***امالی*** شیخ نقل می‌کند. پس از او نیز فیض کاشانی در ***وافی***، ج ۲۱، ص ۳۱۶ از ***تهذیب*** و محدث نوری در ***مستدرک‌الوسائل***، ج ۲، ص ۴۲ این حدیث را از شیخ طوسی نقل کرده‌اند. بحرانی نیز در ***حدائق‌الناضره***، ج ۲۳، ص ۱۰۸ این موضوع را سومین امر اختصاصی حضرت زهرا علیها السلام دانسته و حدیث را از ***تهذیب*** نقل می‌کند.

به هر حال حدیث به نقل شیخ طوسی چنین است:

حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ النِّسَاءَ عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام مَا دَامَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام حَيَّةً. قُلْتُ: وَ كَيْفَ؟ قَالَ: لِأَنَّهَا كَانَتْ طَاهِرَةً لَا تَحِيضُ.

۱. جایز نیست که همسران پیامبر و وصیّ او پس از ایشان ازدواج کنند.

۲. ***مناقب***، ج ۳، ص ۳۰۵.

۳. ***شرح نهج‌البلاغه***، ج ۱۶، ص ۱۴۲.

۴. ***مناقب***، ج ۳، ص ۳۰۵؛ به نقل از: ***بحارالانوار***، ج ۴۲، ص ۹۲.

۵. ***شجره طوبی***، ج ۲، ص ۳۹۲.

۶. مقرّم در ***العباس***، تولّد حضرت ابوالفضل علیه السلام را چهارم شعبان ۲۶ هجری دانسته است؛ عمری نسابه نیز در ***المجدی فی انساب الطالبیین***، ص ۱۵ ایشان را هنگام شهادت ۳۴ ساله می‌داند.

۷. ***مستدرک‌الوسائل***، ج ۱۵، ص ۲۱۵، ح ۱۸۰۴۰؛ به نقل از: ***مجموعهٔ شهید اول***.

اشکالی ندارد و شیخ طبرسی در *اعلام الوری* فرموده: زینب روایت کرده از مادر خود زهرا علیها السلام، اخبار بسیار.[1]

[نیابت خاصهٔ حضرت زینب علیها السلام از جانب امام معصوم علیه السلام]

فقیر گوید: شهادت می‌دهد به فقه آن مخدّره و جلالت او آن که صدوق در *کمال‌الدین* و مجلسی رحمه الله در غیبت *بحارالانوار* روایت کرده که آن مخدّره نیابت خاصه داشت از امام علیه السلام و مرجع شیعه بود در حلال و حرام تا زمان بَرأ امام زین‌العابدین علیه السلام از مرضی که گمان نمی‌کردند خلاصی حضرت را از آن مرض.[2]

[تأیید حضرت زینب علیها السلام از جانب امام سجاد علیه السلام]

و آنچه روایت کرده‌اند در *احتجاج*، شیخ احمد بن ابی طالب طبرسی مرسلاً و آن کتاب جلیلی است که نظیر ندارد در فنّ خود، و در اول آن فرموده که سند را به جهت اشتهار و صحت مطالب آن می‌اندازد، روایت کرده که حضرت امام زین‌العابدین علیه السلام فرموده به آن مخدّره بعد از آن که آن مخدّره قرائت فرمود آن خطبهٔ کوفه را که فحول فقها و کاملین عاجزند از رسیدن به اول درجه از معارف آن که وصف الحال او است:

یک حرف تو را معنی، تا حشر نیارد　　　بنویسد اگر منشی گردون همه تفسیر

«يَا عَمَّةِ اسْكُتِي فَفِي الْبَاقِي مِنَ الْمَاضِي اعْتِبَارٌ وَ أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلَّمَةٍ فَهِمَةٌ غَيْرُ مُفَهَّمَةٍ إِنَّ الْبُكَاءَ وَ الْحُزْنَ لَا يَرُدَّانِ مَنْ قَدْ أَبَادَهُ الدَّهْرُ».[3]

[صبر شگفت‌انگیز حضرت زینب علیها السلام]

و در آن کتاب و کتاب *لهوف علی قتلی الطّفوف* روایت شده از کرامت آن سیّده نبیله ـ صلوات الله علیها ـ آنچه حیران می‌کند عقول را و نعم قول الشاعر فی وصفها:

بنای صبر را ویرانه کرده　　　عقول عشر را دیوانه کرده

---

۱. *اعلام‌الوری*، ج ۱، ص ۳۹۶.

۲. *کمال‌الدین*، ج ۲، باب ۴۵، ص ۴۵۴، ح ۲۷ و ۳۶؛ *بحارالانوار*، ج ۵۱، ص ۳۶۳، ح ۱۱.

۳. *احتجاج*، ج ۲، ص ۳۰۵.

ای عمّه! خاموش باش. کسانی که باقی مانده‌اند باید از درگذشتگان عبرت بگیرند و شکر خدا را که تو درس ناخوانده، دانشمندی و فهمیده‌ای هستی که کسی به تو چیزی نیاموخته است. گریه و اندوه، کسانی را که رفته‌اند برنمی‌گرداند.

و فی **طراز المذهب**: «اِنَّها سَلامُ اللّٰهِ عَلَیْها وَ عَلیٰ اَبیها وَ جَدِّها وَ اُمِّها وَ إخوانِها لَمّا وَقَفَتْ عَلیٰ جَسَدِ اَخیهَا الْحُسَینِ قالَت: اَللّٰهُمَّ تَقَبَّل مِنّا هٰذَا الْقَلیلَ القُرْبانَ. فَقارَبَتْ اُمَّها فِي الکَراماتِ وَ الصَّبْرِ فِي النّائِباتِ بِحَیْثُ خَرَقَتِ الْعاداتِ وَ لَحِقَت بِالْمُعْجِزات».

و از صاحب ***لسان الواعظین و حزن المؤمنین و سرور المؤمنین*** - که حاج محمد علی کاظمینی باشد - روایت کرده که: در کتاب سرور المؤمنین روایت کرده که: در زمان تولّد زینب، رسول‌خدا ﷺ در سفر بود و علی ﷺ و فاطمه ﷺ او را اسم نگذاشتند تا آن که بعد از مراجعت رسول خدا ﷺ جبرئیل نازل شد و خبر داد به مصائبی که بر آن مخدّره وارد می‌شود [و] عرض کرد که: او را زینب اسم بگذارند[1].

و روایت کرده که:

زینب را محبّت زیادی به حسین ﷺ بود که به جز دامان آن حضرت قرار نمی‌گرفت و چون به رسول خدا ﷺ این را رسانیدند، گریست و از شرکت آن دو در مصائب خبر داد، وَاللّٰهُ الْعالِم.[2]

[شوهر حضرت زینب ﷺ]

و آن مخدّره در تحت امر عبدالله بن جعفر بن ابی طالب ﷺ بود و ابن حبیب روایت کرده که بعد از عبدالله، کثیر بن عباس بن عبدالمطلب او را تزویج نموده.[3]

[دفاع ام‌کلثوم ﷺ از فاطمه بنت علی]

و در ***بحارالانوار*** و ***قرب الاسناد*** حمیری روایت است که: فاطمه بنت علی ﷺ عمر او طولانی شد تا آن که به خدمت امام جعفر صادق ﷺ فوز تشرّف یافت[4] و این فاطمه بود به روایت شیخ مفید که در مجلس یزید او را به کنیزی طلب کردند[5] و خداوند

---

۱. ***مستدرک عوالم***، ج ۱۱ / ۲، ص ۹۴۷؛ ***طرازالمذهب فی احوال سیدتنا زینب*** ﷺ، ص ۴۳ ـ ۴۵.

۲. ***طرازالمذهب***، ص ۴۷.

۳. در منمق، چنین مطلبی وجود ندارد. ابن حبیب فقط در ص ۳۱۲ کتاب خود، امّ‌کلثوم را مادر زید بن عمر بن خطاب می‌داند و می‌گوید: وقتی نزد عبد الله بن جعفر بن ابی‌طالب بود، خود و پسرش زید فوت کردند؛ امّا ابن حبیب نیز دچار اشتباه شده است؛ زیرا در اصل قضیه ازدواج امّ‌کلثوم با عمر شک وجود دارد و دیگر آن‌که اکثر علما و پژوهشگران بر آنند که عبد الله بن جعفر شوهر حضرت زینب ﷺ بود، نه امّ‌کلثوم.

۴. ***قرب‌الاسناد***، ص ۱۶۳، ح ۵۹۴؛ ***بحارالانوار***، ج ۴۲، ص ۱۰۶، ح ۳۲.

۵. آنچه مؤلف نقل کرده، نتیجه گیری خود او است یا این‌که نسخه‌ای دیگر از ***ارشاد*** در دست داشته است. ظاهراً بین آثار شیخ مفید، فقط در ***ارشاد***، ج ۲، ص ۱۲۱ در این باره سخن گفته شده که آن نیز فاطمه بنت الحسین ﷺ است.

←

عزوجل نخواست، و به روایت دیگران، دعای امّ کلثوم ـ که محتمّل است که زینب خاتون مراد باشد، چه امّ کلثوم کنیهٔ آن مکرّمه نیز رسیده است ـ مستجاب شد و دست آن جسارت کننده خشکید.[1]

[شرح حال حضرت امّ کلثوم علیها السلام]

و امّ کلثوم معروفه بنت فاطمه علیها السلام اسم او نیز زینب صغری بود،[2] و در **طراز المذهب** روایت کرده که در زمان وفات مادرش زهرا علیها السلام چادر بر سر داشت و سبحهٔ او بر کنار چادر او بسته بود و می‌گفت: یا رسول الله! بعد از تو ما قرین رنج و مصیبت شدیم[3]. و این نظر به سنّ شریف او بعید می‌نماید؛ اگر چه حال اولاد فاطمه را که به لعاب دهن رسول خدا صلی الله علیه و آله تربیت یافته‌اند، قیاس به حال اطفال دیگران نتوان نمود، و آن مخدّره در تحت عون بن جعفر بوده و بعد از او به خانه محمد بن جعفر رفت،[4] چنانچه ابو محمد نوبختی از اجلاء متکلّمین و فقهای شیعه روایت کرده و پیش از واقعهٔ طفّ

← اولین بار شیخ صدوق در **امالی**، ص ۲۳۱ نام این بانوی بزرگوار را فاطمه بنت علی علیهما السلام آورده است. پس از او نیز چند نفر دیگر از جمله علامه مجلسی در **بحارالانوار**، ج ۴۵، ص ۱۵۶ آن را نقل کرده‌اند. با این وجود، طبق قرائن، دیدگاه مؤلف صحیح است. احمدی میانجی در **مواقف‌الشیعه**، ج ۲، ص ۹۵ یاد آور شده که شیخ مفید در **ارشاد** و سید بن طاووس در **لهوف**، فاطمه بنت علی را به فاطمه بنت الحسین تبدیل کرده‌اند.

۱. **بحارالانوار**، ج ۴۵، ص ۱۳۷.

۲. **العمده**، ص ۲۹.

۳. **طرازالمذهب**، ص ۶۷؛ شبیه به آن را در **مستدرک عوالم**، ص ۹۴۶ از **ناسخ‌التواریخ** در مورد زینب کبریٰ نقل کرده است.

۴. آنچه از بیشتر منابع فهمیده می‌شود آن است که امّ کلثوم بنت فاطمه علیها السلام، معروف به امّ کلثوم کبریٰ بوده، نه زینب صغریٰ. زینب صغریٰ همسر محمد بن عقیل بوده است. ر.ک: **الاصیلی فی انساب الطالبیین**، ص ۵۹؛ ر.ک: **عمدةالطالب**، ص ۱۱. ازدواج امّ کلثوم علیها السلام ـ همان‌طور که دکتر احمد مهدوی دامغانی، در **مجدی**، ص ۱۷ در پاورقی گفته‌اند ـ از مسائل اختلافی بوده، به خصوص در دو قرن چهارم و پنجم هجری بسیار مورد بحث بوده و تا دوران معاصر نیز ادامه داشته است. یکی از بهترین کتاب‌هایی که در زمان نزدیک به ما نوشته شده است، کتاب **افحام‌الاعداء** از سید ناصر حسین فرزند میر حامد حسسین است. کتاب دیگری نیز به تازگی در این زمینه از سید علی شهرستانی (قم، مرکز ابحاث العقائدی، ۱۴۲۵ق) منتشر شده که دیدگاه‌های تازه‌ای را مطرح کرده است. ازدواج حضرت امّ کلثوم علیها السلام با عون بن جعفر و پس از او با محمدبن جعفر نیز مورد مناقشه است؛ زیرا بیشتر، منابع اهل سنّت آن را نقل کرده‌اند و آن را پس از فوت خلیفهٔ دوم دانسته‌اند؛ اما مرحوم سید ناصر حسین در کتاب خود به طور مفصّل آن را از منابع مختلف آنها نقل و ردّ می‌کند. مهم‌ترین دلیل او این است که عون بن جعفر و محمد بن جعفر در جنگ شوشتر به شهادت رسیدند. ر.ک: **افحام الاعداء والخصوم بتکذیب ما افتروه علی سیدتنا امّ‌کلثوم علیها سلام الملک الحی القیوم**، ج ۱، ص ۱۳۱ به بعد. در **عمدةالطالب**، ص ۱۲ در مورد حمیدة بنت مسلم بن عقیل می‌گوید: «وامها امّ کلثوم بنت علی بن ابی‌طالب» و این می‌رساند که شوهر امّ کلثوم، مسلم بن عقیل بوده است؛ البته وی امّ کلثوم به طور مطلق آورده و بعضی گفته‌اند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دختر دیگری به نام امّ کلثوم صغریٰ نیز داشته‌اند که تحقیق بیشتری می‌خواهد.

وفات یافت، و شیخ طوسی‌‌ﷺ در **خلاف**، چنانچه در ***وسائل‌الشیعه*** نیز روایت شده و دیگران، از عمار یاسر روایت کرده که جنازهٔ امّ کلثوم بنت علی و جنازهٔ پسر او زید بن عمر را به یک دفعه بیرون آوردند و حسنین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و ابوهریره با جنازه بودند، پس جنازهٔ زید را در پیش روی امام قرار دادند و امّ کلثوم را ورای او و گفتند:

این طور سنّت است.[1]

و در ***مناقب*** ابن شهر آشوب است که پیش از وفات امیرالمؤمنین وفات یافت یحیی و امّ‌کلثوم صغری و زینب صغری و جمانه و امامه و امّ سلمه،(بفتح السّین و اللام) کما فی ***الرواشح السماویه***، و رمله صغری.[2]

[بررسی شوهر امّ‌کلثوم‌ﷺ]

و اصحّ اخبار، روایت ***صفار*** از اجلای اصحاب ***امام‌عسکری*** و ***خرایج*** قطب راوندی است که امّ کلثوم به خانهٔ عمر نرفت، بلکه جنّیه‌ای از جنّیان نصیبین ـ که ولایتی است در شام ـ به صورت او شد و عمر در آخر خواست این را ظاهر کند و سحر بنی هاشم گوید، پس فرصت نیافته؛ ضربت خورد.[3]

شیخ مفید نیز بر این قول است و فرموده: جعل آن دروغ را زبیر بن بکار نمود[4] از اعداء امیرالمؤمنین و این زبیر از مشاهیر علمای عامّه و قضات ایشان است به مکّه. ذهبی در ***میزان الاعتدال*** گوید: شیخ حافظ ابوالفضل احمد بن علی بن عنبر سلیمانی او را از وضّاعین حدیث شمرد و حدیث او قبول نمی‌شود[5]، و در ***صحیحین*** از آن اثری نیست و اگر صحیح می‌بود آن را از حسن مناقب عمر می‌شمردند با آن که در صحاح عامّه نیز به اعتراف علمای حذاق، ایشان احادیث موضوعه بسیار است؛ چنانچه در محل آن نوشته‌ام.

---

۱. ***وسائل‌الشیعه***، ج ۳، ص ۱۲۸، باب ۳۲، ح ۱۱ [۳۲۰۵].

۲. ***مناقب***، ج ۳، ص ۳۰۵.

۳. ***خرائج***، ج ۲، ص ۸۲۵، ح ۳۹ (با اندکی تفاوت).

۴. ***سلسله مؤلّفات شیخ مفید***، ج ۷؛ ***المسائل السروية***، ص ۸۶؛ ***طرازالمذهب***، ص ۶۰.

۵. در ***میزان‌الاعتدال***، ج ۳، ص ۹۷، رقم ۲۸۳۳ او را امام و ثقه و از دانشمندان دانسته و آمده است: به سخن احمد بن علی سلیمانی که او [زبیر بن بکار] را در شمار جعل کنندگان حدیث می‌دانست، التفات نمی‌شود. احتمال دارد مؤلّف با واسطه‌ای از ذهبی نقل می‌کند. در سایر کتب اهل سنّت مثل ***لسان‌المیزان*** ابن حجر، ***الکامل فی ضعفاء*** از ابن عدي، ***الضعفاءالکبیر*** از عقیلی، ***الضعفاء و المتروکین*** از ابن‌جوزی و ***الجرح و التعدیل*** از ابن‌ابی‌حاتم رازی ذیل اسم او چیزی مبنی بر ردّ او وجود ندارد.

و روایت **کافی** محمول است بر تقیه، و روایت صادق علیه السلام در **کافی**: «هٰذٰا أَوَّلُ فَرْجٍ غُصِبْنٰاهُ»[۱] نیز تقیّه از عوام است که خبر جنّیه را مستبعد می‌شمارند با آن که اعظم از ترک خلافت به جهت حکم و مصالح کثیره نیست، و جواب تفصیلی آن را در اجوبه مسائل وارده در رسالهٔ مخصوصه نوشته‌ام، چه دیدم که در **شافی**[۲] و **تلخیص** و سایر کتب اصحاب به اجمال رفته‌اند. و از محیاة بنت امرؤ القیس کلبیه، علی علیه السلام را دختری بود که در حال صغر وفات یافت.[۳] و او مخرج لام نداشت و او را به مجلس حاضر می‌نمودند و بر فخذ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌نشست و اصحاب، از قبیلهٔ ام او سؤال می‌نمودند، چون عوض لام، ذال می‌گفت؛ از کلبیه گفتن احتراز می‌نمود و می‌گفت: ووو،[۴] حاضرین از فطانت او تعجب می‌کردند. و صاحب **ناسخ** گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام دوازده زن گرفت سوای کنیزان، و سه زن از او باقی ماندند: اسماء و امّ البنین و خولهٔ حنفیّه، و محمّد بن جریر طبری ازواج آن حضرت را نُه زن گفته، و اولاد او را هیجده ذکور و هیجده اناث دانسته.

[فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام در حیات و پس از شهادت ایشان]

در **عمدة الطالب** آن را به اکثر روایات نسبت داده و از شیخ شرف آورده که: شش نفر از اولاد حضرت در حیات او وفات یافتند و سیزده نفر از اولاد او ارث بردند و از ایشان شش نفر در کربلا شهید شدند[۵] و زینب صغریٰ در تحت محمّد بن عقیل بود و از او ابومحمد عبدالله فقیه محدّث تولّد یافت و او ممدوح عامّه است. ترمذی در اول **جامع** خود[۶] و ابن حجر و دیگران او را به جلالت و صدق وصف نموده‌اند، و امّ کلثوم بنت علی در تحت مسلم بن عقیل بود؛ از او دختری آورد حمیده نام، و او در تحت عبدالله بن محمّد بن عقیل بود و از او محمّد بن عبدالله آمد[۷].

---

۱. روایت در **کافی**، (فروع) ج ۵، ص ۳۴۶، باب تزویج امّ کلثوم، ح ۱، به این شکل آمده: «إِنَّ ذَٰلِکَ فَرْجٌ غُصِبْنَاهُ». **طرازالمذهب**، ص ۶۰.

۲. **الشافی فی الامامه**، ج ۳، ص ۲۷۲.

۳. ابن شهر آشوب در **مناقب**، ج ۳، ص ۳۰۵ تا همین جا را نقل کرده است.

۴. **طبقات**، ج ۳، ص ۲۰.

۵. **عمدة الطالب**، ص ۳۳.

۶. **جامع الصحیح**، ص ۹.

۷. **اعلام النساء المؤمنات**، ص ۲۳۶.

[شوهر و فرزندان حضرت زینب علیها السلام]

و زینب کبری در خانهٔ عبدالله جعفر معروف به جواد بود[۱] و از او دختری آورد و پسری، معروف به علی زینبی[۲] و نسب عبدالله جعفر از او شایع است.

و گفته‌اند: رجال آل ابی طالب که عقب او از ایشان بسیار شد سه نفرند: موسی الجون بن عبدالله المحض بن الحسن المثنی، و امام موسی الکاظم، و سید جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی الزینبی.[۳]

[وفات عبدالله بن جعفر شوهر حضرت زینب علیها السلام]

و وفات عبدالله بن جعفر به قولی در مدینه بود در سنهٔ هشتاد از هجرت، و در بقیع دفن شد[۴] و به قولی در ابواء واقع شد ـ که قریه‌ای است بین مکّه و مدینه ـ در سنهٔ تسعین[۵] در خلافت سلیمان بن عبدالملک و سلیمان بر آن جناب نماز خواند.[۶]

و در **عمدة الطالب** فرمود که شیخ ما ابوالحسن عمری گفته که: عبدالله در زمان عبدالملک بن مروان وفات یافت و نود سال داشت و به قولی بیست و چهار پسر داشت؛ یکی را به خواهش معاویه، اسم معاویه گذاشت و معاویه هزار هزار درهم به او داد،[۷] و عون بن عبدالله و محمد در کربلا شهید شدند به روایت **مناقب** و **بحار** و **روضة الشهدا**، و در زیارت شهدا که در **اقبال** ابن طاووس و **بحار** روایت شده تصریح به آن است.[۸] و در **عمدة الطالب** آن دو را از اولاد جعفر بن ابی طالب دانسته[۹]، و در **استیعاب** محمد بن جعفر و برادر[ش] عون را شهید شوشتر دانسته[۱۰]، و در **اصابه فی معرفة**

---

۱. همان.

۲. ابن‌اثیر در **اسدالغابه**، ج ۷، ص ۱۴۶ نام دختر ایشان را امّ‌کلثوم و نام پسرش را علی نقل کرده است، ر.ک: **محدثات شیعه**، ص ۱۹۳؛ **التذکرة فی الانساب المطهرة**، ص ۲۹۱؛ وی تمام فرزندان و اعقاب علی زینبی را برشمرده است. علی زینبی سه پسر به نام‌های محمّد، حمزه و قاسم داشته که اعقاب وی از این سه نفر است.

۳. **عمدةالطالب**، ص ۲۰.

۴. **تنقیح‌المقال**، ج ۲، ص ۱۷۴؛ **الاصابة**، ج ۴، ص ۳۷؛ **اسدالغابه**، ج ۳، ص ۲۰۱؛ **الاستیعاب**، ج ۳، ص ۱۷.

۵. **الاصابه**، ج ۴، ص ۳۷؛ در **اسدالغابه**، ج ۳، ص ۲۰۱؛ **الاستیعاب**، ج ۳، ص ۱۷؛ **تنقیح‌المقال**، ج ۲، ص ۱۷۴، سال ۸۴ یا ۸۵ را نیز در مورد فوت وی ذکر کرده‌اند.

۶. مؤلف، اخبار مربوط به وفات عبدالله بن جعفر را از **عمدةالطالب**، ص ۱۵ نقل کرده است.

۷. **عمدةالطالب**، ص ۱۶.

۸. ابن‌شهر آشوب، **مناقب**، ج ۴، ص ۱۱۲؛ علامه مجلسی نیز آن را در **بحارالانوار**، ج ۴۵، ص ۶۲ از **مناقب** و از محمد بن ابی‌طالب حائری نقل کرده است؛ سیدبن طاووس، **اقبال‌الاعمال** ص ۵۰ و به نقل از او در **بحارالانوار**، ج ۴۵، ص ۶۸.

۹. **عمدةالطالب**، ص ۱۴.

۱۰. **الاستیعاب**، ج ۳، ص ۳۱۵، رقم ۲۰۷۳.

الصحابه، عون بن جعفر را در قضیهٔ شوشتر شهید گفته و قاضی در *مجالس* گوید: مزار محمد بن جعفر در دزفول توابع شوشتر [است].[۱]

[سخاوت عبدالله بن جعفر]

و سخاوت‌های عبدالله جواد مثل اسم او معروف است و محتاج به ذکر نیست، و در بعض کتب معتبره دیدم که عبدالله جعفر را کنیز جمیلهٔ فاضله‌ای بود، قیمت او بیست هزار تومان. یزید لعین وصف آن را شنیده؛ تعشّق تمام به آن پیدا کرده و چون می‌دانست که به ثمن نمی‌تواند او را از عبدالله بگیرد، ناچار کسی را به عنوان تجارت به مدینه فرستاد و او را گفت که: با عبدالله اظهار اخلاص و ارادت نماید و قدری عطریات برای او با اشیاء نفیسهٔ دیگر تعارف دهد، چون اینها اهل بیتی می‌باشند که هدیه و عطریات را دوست می‌دارند و در وقت مرخص شدن هر گاه عبدالله از او سؤال کند که حاجت خود را ذکر کن؛ همان کنیز را استدعا کند، و چون چنین کرد، عبدالله کنیز را با چندین هزار تومان البسهٔ فاخره و زینت به او بخشید و او کنیز را برای یزید برد و بسیار مسرور شد، و از سخاء عبدالله نیست تعجب، چه در *مجالس* قاضی شهید حکایت است که: عالمی در مدینه، کنیز مغنیهٔ خوش صورت خوش صوتی را دید و عاشق او شد که گویند:

خوبی روی و خوبی آواز　　هر یکی می‌برد به تنها دل
چون شود جمع هر دو در یک جا　　کار صاحبدلان شود مشکل

چون عبدالله شنید، کنیز را به چهل هزار درهم خرید و به آن عالم بخشید و چهل هزار درهم دیگر برای مخارج، به ایشان بخشید.[۲]

و سبب زیادتی مال عبدالله دعای حضرت رسول ﷺ بود، و در *طراز المذهب* روایت کرده که: در اول هر ماه صد بنده آزاد می‌کرد، و معاویه به هر یک از حسنین و عبدالله هزار هزار درهم می‌داد و بعد یزید آن را برای عبدالله مضاعف کرد و عبدالملک به او جفا کرد و عبدالله فقیر شد و دعا کرد که بمیرد و مستجاب شد، و الله العالم.

---

۱. *مجالس المؤمنین*، ج ۱، ص ۱۹۵.
۲. *مجالس المؤمنین*، ج ۱، ص ۱۹۴.

[وفات حضرت زینب علیها السلام و خاک جای ایشان]

و وفات زینب خاتون در مدینه بود به اتفاق مورخین، و عمارت زینبیه در شام مأخذی ندارد و مثل بقعهٔ زینبیه در مصر[۱] و شاه مردان در بخارا، و زید بن علی و شهربانو در ری، و عمران پسر امیرالمؤمنین در نزدیک حلّه در قریهٔ جمجمه که نزدیک به مسجد معروف به مسجد جمجمه است که حال در باغی واقع است و خراب است؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مراجعت از نهروان، آن‌جا با کلّهٔ پوسیده‌ای تکلّم فرمودند و اعراب می‌گویند که: عمران در نهروان زخم برداشت و آن جا وفات نمود.

[انتقاد مؤلّف از توجه عوام به بعضی مزارهای بدون اساس]

و از این قسم مزارات در بلاد بسیار است و عوام بدون تحقیق از علما، مبلّغ‌ها خرجی شدِّ رِحال[۲] به آنها و نذورات برای آنها می‌کنند و حقوق واجبهٔ فقرای شیعه و ذریهٔ علویه را نمی‌دهند؛ «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَة» می‌شوند.

زیدالنار[۳] برادر امام رضا علیه السلام را مدفون در قاین در موضع معروف به افریز می‌دانند با آن که صدوق با آن قرب عهد، در کتاب عیون اخبار الرضا ـ که برای کتاب خانهٔ صاحب بن عباد نوشته که مشتمل بر بار هفتصد شتر بود ـ وفات زید را در سامرا

---

۱. در مورد محل دفن و قبر حضرت زینب علیها السلام اختلافات بسیاری وجود دارد و کتاب‌های مستقلی در این زمینه نوشته شده است. آنچه مشهور است و امروز محل زیارت دوستداران اهل‌بیت علیهم السلام است، زیارتگاه ایشان در دمشق است؛ اما مامقانی در ***تنقیح المقال***، ج ۳، ص ۸۰ فصل النساء، قبر ایشان را در مدینه می‌داند و می‌گوید: ۸۰ روز پس از ورود به مدینه ایشان فوت کرد و در شام و مصر نیز قبری برای وی مشهور شده است. علامه سید محسن امین نیز در ***اعیان الشیعه***، ج ۷، ص ۱۴۰ قبر ایشان را در مدینه می‌داند و دو قول دیگر را ردّ می‌کند؛ اما سید محمد حسین جلالی در ***مزارات اهل‌بیت علیهم السلام و تاریخ‌ها***، ص ۲۵۸ به بعد، با تکیه بر کتاب **«زینبات»** عبیدلی نسّابه، قبر ایشان را در قاهرهٔ مصر می‌داند و نظر سید محسن امین را ردّ می‌کند و در ص ۲۶۲ می‌گوید: وی رسالهٔ عبیدلی را در دست نداشته وگرنه به کتابی که اسم آن و اسم مؤلّف آن را ذکر نکرده، بسنده نمی‌کرد. در ***اعلام النساء المؤمنات***، ص ۴۵۲ می‌گوید: مشهور و معروف نزد مردم این است که قبر وی در شام است، سپس نظر عبیدلی و سید محسن امین را نقل می‌کند. در ***مستدرک عوالم***، ج ۲/۱۱، ص ۹۷۶ نیز مطالب ***اعلام النساء المؤمنات*** ذکر شده است.

۲. مسافرت و کوچ کردن.

۳. زیدالنّار فرزند امام موسی بن جعفر علیه السلام است که بنابر نقل صدوق در ***عیون اخبار الرضا***، ج ۲، ص ۲۵۸ در سال ۱۹۹ ق. در بصره خروج کرد و منازل بنی عباس را به آتش کشید. ابوالفرج نیز در ***مقاتل الطالبیین*** ص ۴۳۶ آن را نقل کرده است. مامقانی در ***تنقیح المقال*** ابتدا می‌گوید: در مدینه خروج کرد و آن‌جا را به آتش کشید؛ ولی بعد قول ابوالفرج را نقل می‌کند. مرحوم آیت الله العظمیٰ خویی در ***معجم رجال الحدیث***، ج ۸، ص ۳۷۲، رقم ۴۸۹۶ پس از نقل چند قول دربارهٔ او می‌نویسد: آنچه می‌توان گفت این است که توثیق و مدحی در مورد زید نیامده است.

نوشته[1] و قاضی نور الله‌ؒ در مرو جلوه داده، و برای حضرت امیرالمؤمنین‌ؑ ولدی از زن جنیه قائل شده؛ به این اسم مزاری و بارگاهی ترتیب داده و قطب‌الدین حیدر صوفی ترکمان را ـ که حیدریان منسوب به او می‌باشند ـ از ابدال و متولد بر مجذوبیه دانسته‌اند، و در زاوه برای او بارگاه و بقعه قرار داده‌اند و تربت مشهور، منسوب به او است و او از شیوخ شیخ عطار کدکنی و حیدری معروف است و در سنهٔ پانصد و هفت وفات یافت، چنانچه در **تذکرهٔ دولت شاه** مسطور است.

فصل: [فرزندان حضرت ابوالفضل‌ؑ]

و اما اولاد سیدنا ابی‌الفضل العباس ارواحنافداه: پس عقب آن سرور از ولد بزرگوارش عبیدالله بن عباس است و عقب عبیدالله از حسن بن عبیدالله بن العباس است و حسن پنج پسر آورد و نسل ابی‌الفضل‌ؑ از آنها زیاد شد. یکی عبیدالله بن الحسن بود که امیر بود در مکّه و مدینه، و قاضی الحرمین نیز بود؛ و ابراهیم و حمزه و فضل و عبّاس معروف به خطیب فصیح، و فضل‌بن حسن نیز فصیح و شدیدالدین و عظیم الشجاعه، و فضل بن محمد بن الفضل شاعر وحید فصیحی بود، و ابراهیم بن الحسن بن عبیدالله بن العباس فقیه ادیب زاهد مشهوری بود، و پسر او علی بن ابراهیم از اسخیاء مشهور بود و نهایت جلالت و نبالت را در نزد خلق نیز داشت و در سنهٔ دویست و چهار وفات یافت و اولاد او در بغداد و مصر بودند.[2]

[شباهت بسیار زیاد یکی از نوادگان حضرت عباس‌ؑ به امیرالمؤمنین‌ؑ]

و حمزة بن الحسن بن عبیدالله بن العباس کنیهٔ او ابوالقاسم بود و شباهت تمامی به امیرالمؤمنین‌ؑ داشت و بسیار معظّم بود. یک وقتی مأمون به خط خود نوشته بود که: به حمزة بن الحسن شبیه به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب‌ؑ صد هزار درهم بدهید.[3]

---

۱. *عیون اخبارالرضا*، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲. *عمدةالطالب*، ص ۲۳۹ ـ ۲۴۰؛ مؤلف از اول پاراگراف تا این‌جا را از *عمدةالطالب* نقل کرده است. در این زمینه همچنین سبط ابن جوزی در *تذکرةالخواص*، ص ۵۸ از عبیدالله بن علی بن ابراهیم بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی نام می‌برد که فرد دانشمند و بخشنده‌ای بوده و کتاب‌هایی معروف به جعفریه داشته که در فقه اهل‌بیت‌ؑ بوده و در سال ۳۱۲ ق. در مصر فوت کرده است.

۳. *عمدةالطالب*، ص ۳۵۸.

[نوادهٔ حضرت ابوالفضل علیه السلام در بین اصحاب ائمه]

و محمد بن علی بن حمزه در بصره ساکن شد و از علمای مشهور و شعرای مشکور شمرده می‌شد و از حضرت امام رضا علیه السلام و پدران آن حضرت احادیث بسیار فراگرفته بود و به مردم می‌رسانید[۱] و شیخ نجاشی در *رجال* می‌فرماید: او ثقه و عین است در حدیث، و صحیح الاعتقاد، و از راویان امام علی النقی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام است و مادر صاحب الامر علیه السلام بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام در خانهٔ او بود و کتاب *مقاتل الطالبیین* را دو پسر برادر او از او روایت می‌کنند[۲] و اولاد او به سمرقند و طبرستان افتادند و عظیم القدر و قاضی بودند.[۳]

و عبدالله بن عباس بن الحسن، عالم و شاعر بود و در نزد مأمون بسیار مقرّب و عظیم بود[۴] و مأمون او را الشیخ بن الشیخ می‌نامید و در جنازهٔ او پیاده رفت و گفت: بعد از تو ای پسر عباس، موت و حیات مردم یکسان است[۵] و محمد بن حمزه ـ که از اسخیای معروف است[۶] و در صلهٔ رحم مَثَل بود و او را در بستان او در طبریه شهید کردند در سنهٔ دویست و نود و یک، و فرزندان او را بنوالشهید می‌نامند ـ از فرزندان و ذریّهٔ ابوالفضل است[۷] و داوود اکبر به قاین افتاد ولکن عقب او معلوم نیست، نیز از اعقاب ابی‌الفضل است از جانب عبیدالله بن الحسن

---

۱. همان، ص ۲۴۰.

۲. *رجال نجاشی*، ج ۲، ص ۲۴۲، رقم ۹۳۹. ر.ک: *مجمع الرجال*، ج ۵، ص ۲۷۴؛ *المجدی*، ص ۲۳۵؛ *عمدة الطالب*، ص ۳۵۸.

۳. ر.ک: *عمدة الطالب*، ص ۲۴۰؛ *المجدی*، ص ۲۳۴ و *اصول الفخریه*، ص ۲۰۱ـ۲۰۲.

۴. *عمدة الطالب*، ص ۳۵۹؛ *العباس*، ص ۳۵۶ـ۳۵۸.

۵. *عمدة الطالب*، ص ۲۴۱؛ *المجدی*، ص ۲۳۷، البته در *المجدی* فقط آمده است: فکان سیداً شاعراً فصیحاً، له تقدم عند المأمون خطیباً.

۶. *المجدی*، ص ۲۳۸؛ *شعراء الغدیر*، ج ۲، ص ۳.

۷. نام کامل این شهید مظلوم ابوالطیب محمد بن حمزة بن عبدالله بن عباس بن حسن بن عبید الله بن عباس بن امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام بوده و مادرش زینب دختر ابراهیم بن محمد بن ابی الکرام الجعفري است. وی را در اردن که به آن طبریه نیز می‌گفته‌اند، به شهادت رسانده‌اند. علت آن نیز اموال زیادی بوده که به دست آورده بود و طغج بن جف الفرغانی به همین علت به او حسد می‌برد و او را در سال ۲۷۱ ق. در طبریه به شهادت می‌رساند. بعداز او فرزندانش به بنوالشهید مشهور می‌شوند. ر.ک: *عمدة الطالب*، ص ۲۴۱؛ *المجدی*، ص ۲۳۸؛ *اصول الفخریه*، ص ۲۰۲. مؤلف سال وفات او را ۲۹۱ ق. آورده است؛ ولی در *عمدة*، و *المجدی* سال ۲۷۱ را ذکر کرده‌اند. ظاهراً در نسخ، بین سبعین و تسعین تصحیف روی داده است.

قاضی الحرمین[1] و نیز از این سلسله است قاسم بن عبدالله از اصحاب امام حسن عسکری.[2]

[برکت حضرت ابوالفضل و نوادگان ایشان]

پس معلوم شد که از برکت ابی‌الفضل، اولاد و احفاد آن جناب، همه صاحبان مقامات عالیه و عالم و زاهد و شاعر و مروج اخبار ائمّه طاهرین علیهم السلام بوده‌اند و مردمان از علم و جود و معروف ایشان استفاضه می‌نمودند؛ چنانچه از برکات جدّ امجد ایشان به فیوضات دنیویّه و آخرویّه فایض می‌باشند، و ابن شهر آشوب در **مناقب**، محمد بن عباس بن امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز از شهدای کربلا شمرده[3] و بیاید که بعضی قاسم بن العباس را نیز شهید به کربلا دانسته‌اند[4] والعلم عندالله.

[فرزندان حضرت ابوالفضل علیه السلام در بین اصحاب ائمه علیهم السلام]

و از اجلای علمای شیعه محسوب است علی بن الحسین العلوی العباسی که صدوق رحمه الله در **مجالس**[5] و غیره به یک واسطه از او روایت می‌کند و از اصحاب حضرت هادی علیه السلام و عسکری علیه السلام است. دیگر علی بن حمزة بن الحسن بن عبیدالله بن العباس بن امیرالمؤمنین، ابو محمد؛ علّامه در **خلاصه** فرموده: ثقه است[6]. و نجاشی فرموده: ثقه و راوی حدیث است و روایت بسیار دارد و نسخه‌ای دارد که آن را تمام از موسی بن جعفر علیه السلام روایت می‌کند، و محمد پسر او آن را از او روایت می‌کند.[7]

---

۱. ظاهراً این‌جا اشتباهی روی داده است. در ***عمدة‌الطالب***، ص ۲۴۱ هنگام برشمردن نسل عبیدالله الامیر قاضی الحرمین بن الحسن بن عبیدالله بن عباس بن امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از فرزندان او را علی بن عبیدالله می‌داند که نوادگان او به بنی زهرون مشهور بوده و در دمیاط بوده‌اند. بنو زهرون نسبشان این‌گونه بوده: زهرون بن داود بن حسن بن داود بن حسن بن علی. البته در ***اصول‌الفخریه***، ص ۲۰۲ آورده داوود بن حسین بن علی؛ اما در ***عمدة‌الطالب***، ص ۲۴۱ و ***اصول‌الفخریه***، ص ۲۰۲ عبارت پس از آن چنین است: «و اخو داود الاکبر محمد الوارد بفسا بن الحسین بن علیّ المذکور یلقّب بالهدهد و یقال لعقبه بنی الهدهد» به نظر می‌رسد در نسخ خطی تصحیفی روی داده و «الوارد بفسا بن الحسین» را «الوارد بقاین» خوانده‌اند و در نسخهٔ عکسی ***عمدة‌الطالب***، ص ۲۴۱ این اشتباه اگر دقت نشود، روی می‌دهد. البته دندانه‌های «سین» به راحتی دیده می‌شود. به هر حال مرحوم محدث ارموی نیز در ***اصول فخریه*** آن را الوارد بفسا خوانده است و وی برادر داوود بوده نه خود داوود اکبر، نامش نیز همان‌طور که ذکر شد محمد بن حسین بن علی بوده که ملقّب به هدهد بوده و برعکس گفتهٔ مؤلف، چهار فرزند به نام‌های عباس و احمد و حسن و علی داشته و نقیب مناطق فارس بوده است. ر.ک: ***المجدی***، ص ۲۳۴.

۲. ***عمدة‌الطالب***، ص ۲۴۲.

۳. ***مناقب***، ج ۴، ص ۱۱۲.

۴. ***نورالعین فی مشهد الحسین***، ص ۵۲.

۵. ر.ک: ***امالی***، ص ۹۴.

۶. ***رجال*** علامه حلی، ص ۱۰۲.

۷. ***رجال نجاشی***، ج ۲، ص ۱۰۷، رقم ۷۱۲.

[مقام عالی یکی از نوادگان حضرت ابوالفضلؑ]

دیگر حمزة بن القاسم بن علی بن حمزة، ابویعلی ثقه و جلیل القدر و کثیر الحدیث است[1] او از سعد بن عبدالله روایت می‌کند.

شیخ تلعکبری به اجازهٔ او روایت می‌کند؛ چنانچه در *رجال* شیخ نجاشی فرموده که علی بن محمد قلانسی جمیع کتب او را روایت کرده[2].

و از حکایات دالّهٔ جلالت این حمزة بن القاسم آن چیز است که جماعتی از سیّد جلیل صاحب کرامات و تصنیفات بسیار آقا سید مهدی قزوینی حلی نقل کردند که: زیارت او را در قرب حلّه معروف به مزار حمزة بن امام موسی نکرده بودند به جهت آن که معلوم است، حمزة بن موسیؑ در ری، پهلوی مرقد عبدالعظیم حسنی واقع است و آن جناب در حقیقت خود او را زیارت می‌کرد و می‌فرمود: از فرزندان امام موسیؑ است و بعد حضرت قائمؑ را ملاقات کرد و فرمودند: چرا او را زیارت نکردید؟

«**رُبَّ مَشْهورٍ لا أَصلَ لَه**»؛[3] این ابن موسیؑ نیست، بلکه ابی یعلی حمزة بن القاسم علوی عباسی است، یکی از علمای اجازه و اهل حدیث؛ و او را [علمای] رجال ذکر کرده‌اند در کتب خود و وصف نموده‌اند به علم و ورع، و از این‌جا صحّت کتب رجال و اعتماد بر آن نیز مستفاد می‌شود.

چنانچه این عاصی بعد از توسّل به حضرت معصومه در قم و مسألت از حضرت حق ـ عزّ و جلّ ـ به شرح واضحی این مطلب را در عالم رؤیا دیدم، و الله العالم.

و تفصیل آن حکایت سید در *نجم الثاقب* و *تحفة الزائر* مرحوم حاجی نوری ـ نور الله مضجعه ـ مسطور است.[4]

و از عجایب دهر، آن است که در *بحارالانوار* روایت کرده که یکی از اولاد ابی‌الفضل برای حاجتی به در خانهٔ والی مدینه رفت و بعض حجّاب او را دیده، دست بر او زد و گفت: دور شو از این‌جا که برای امثال تو اذن دخول نیست.

آن سیّد خواند:

فَلا عَنْ رِضىٰ كَانَ الْحِمَارُ مَطِيَّتِي　　وَلَكِنَّ مَنْ يَمْشِي فَسَيَرْضَى بِمَا رَكِب[5]

---

۱. *رجال علامه حلی*، ص ۵۳، باب سوم، رقم ۳.
۲. *رجال نجاشی*، ج ۱، ص ۳۳۴، رقم ۳۶۲.
۳. چه بسیار مشهوری که اصلی ندارد.
۴. *نجم الثاقب*، ص ۶۴۵؛ *بحارالانوار*، ج ۵۳، ص ۲۸۶.
۵. من راضی به آمدن نبودم، الاغ مرکبم بود و مرا به این سو آورد و کسی که به راهی می‌رود به آنچه بر آن سوار است راضی می‌شود.

←

و چون تزویج کرد حجّاج لعین، امّ کلثوم دختر عبدالله جعفر را، عمر بن علی حاضر نشد ولیمهٔ عروس را، و عذر آورد که حیا می‌کنم. حجّاج قبول نکرد و گفت: باید حاضر شود و گفت به او: **ما بَقِيَتْ هَذِهِ الْحِشمَةُ لِأَهْلِك.**[1]

فصل: [نسل حضرت ابوالفضل علیه السلام]

و از اموری که دلالت دارد که اولاد ابی‌الفضل بعد از او منحصر بود به عبیدالله العباس [آن است] که وارد شد بر امام زین‌العابدین علیه السلام، چنانچه در اخبار فضایل آن حضرت بیاید ان شاء الله تعالی؛ و منازعهٔ عمر بن علی است با عبیدالله در میراث ابی‌الفضل علیه السلام؛ زیرا که آن حضرت برادران مادری خود را که عقب نداشتند تحریص نمود بر جهاد تا آن که شهید شدند و میراث ایشان به آن جناب رسید؛[2] چنان‌که در **بحار** و ***مقاتل الطالبیین*** است.

[دفاع مؤلف از علامه مجلسی]

و از ایرادات واهیه است ایراد ***ناسخ التواریخ*** بر علامه مجلسی رحمه الله که نقل کرده از جمعی غیر ابی‌الفرج که ایشان عمر بن علی را از شهدا و مبارزین کربلا شمرده، و بعد از ابی‌الفرج نقل فرموده منازعهٔ او را در میراث به غیر حقّ با عبیدالله بن العباس[3]، و فساد این ایراد بر خبیر به اسلوب تألیف معلوم است، چه نقل اقوال به جز ترجیح است و عذر مورد به کثرت تألیفات مجلسی رحمه الله و آن که اشتباه از چنین مکثری تعجب نیست، اعجب از اصل ایراد است؛ چه متانت تألیفات و تصنیفات آن مرحوم با آن کثرت تألیف و مشاغل دیگر از قضا و جمعه و جماعت و دروس و حوایج مسلمین از دیگران قطعاً بیشتر است. بلی، این اعتذار از محقّق **شیخ حسن** در مقدّمات **منتقی** از جمله‌ای از افاخم مصنّفین در فقه، صحیح است و نیست این منع از این گونه اشتباهات به این کثرت در هر باب، مگر از برکات فنّ حدیث و در آیه **کما قال علیه السلام: أُنظُروا إلىٰ رَجُلٍ مِنكُم رَوىٰ حَدِيثَنا»**[4] **الخ.**

← ***بحارالانوار***، ج ۴۹، ص ۲۳۳؛ به نقل از: ***تاریخ بغداد***، ج ۱۲، ص ۱۲۶، رقم ۶۵۸۱. در ***بحارالانوار*** و ***تاریخ بغداد*** نام او را عباس بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام آورده‌اند. در ماجرای نقل شد، وی نزد مأمون عباسی می‌رود، نه به خانهٔ والی مدینه.

۱. حشمتی برای خاندان تو باقی نمانده است.

۲. ***مقاتل الطالبیین***، ص ۵۵؛ ***بحارالانوار***، ج ۴۵، ص ۳۹؛ ***ناسخ التواریخ***، جزء دوم از ج ۶، ص ۳۴۲.

۳. همان، ص ۳۴۲.

۴. ببینید چه کسی حدیث ما را برای شما روایت می‌کند.

[سفارش امام باقر به امام صادق علیهما السلام]

وَ فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ لِلصَّدُوقِ رحمه الله عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ علیه السلام قالَ: «قالَ أَبُوجَعفَرٍ: يَا بُنَيَّ اعْرِفْ مَنَازِلَ الشِّيعَةِ عَلَى قَدْرِ رِوَايَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ، فَإِنَّ الْمَعْرِفَةَ هِيَ الدِّرَايَةُ لِلرِّوَايَةِ وَ بِالدِّرَايَاتِ لِلرِّوَايَاتِ يَعْلُو الْمُؤْمِنُ إِلَى أَقْصَى دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابٍ لِعَلِيٍّ علیه السلام فَوَجَدْتُ فِي الْكِتَابِ أَنَّ قِيمَةَ كُلِّ امْرِئٍ وَ قَدْرَهُ مَعْرِفَتُهُ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُحَاسِبُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي دَارِ الدُّنْيَا»، [1] وَ نِعْمَ مَا أَنْشَدَهُ *الشَّعْرانيُّ فِي ميزانِه*:

دِينُ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ مُخْتَارُ   نِعْمَ الْمَطِيَّةُ لِلْفَتَى الْآثَارُ
لا تَرْغَبَنَّ عَنِ الْحَدِيثِ وَ أَهْلِهِ   فَالرَّأْيُ لَيْلٌ وَ الْحَدِيثُ نَهَارٌ [2]

[بررسی زندگی عمربن علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام]

و اظهر آن است که **عمر بن علی** به کربلا نرفت و می‌گفت: من مرد با حزمی بودم، و با آن که امام حسین علیه السلام او را به بیعت خود دعوت نمود، قبول نکرد و با ابن زبیر بیعت کرد و بعد با حجّاج برای عبدالملک بیعت کرد، کما فی ***عمدة الطالب***.[3] [سبط] **ابن جوزی** در **تذکرة الخواص** گوید: از اولاد مولانا امیرالمؤمنین، نسل آن سرور در پنج نفر بود: حسن و حسین، و محمد بن الحنفیّه، و عبّاس، و عمر اکبر ـ رضی‌الله عنهم ـ و اما عمر اکبر؛ پس زندگانی کرد هشتاد و پنج سال تا آن که جمع کرد نصف میراث امیرالمؤمنین علیه السلام را، و روایت می‌کرد حدیث را و فاضل بود، و تزویج کرد اسماء بنت عقیل بن ابی‌طالب[4] و امّ موسی و امّ حبیب را از او آورد، و **شیخ مفید** رحمه الله در ***ارشاد*** و ابن

---

۱. ***معانی‌الاخبار***، ص ۱، ح ۲.

امام باقر به امام صادق علیهما السلام گفت: پسرم! مقام و منزلت شیعیان را از اندازهٔ نقل احادیث و شناختی که [دربارهٔ مفاهیم و معارف حدیثی] دارند بشناس؛ زیرا شناخت و معرفت، در حقیقت، همان درک آگاهانهٔ [علوم و مفاهیم] حدیث است و با همین درک آگاهانهٔ محتوای احادیث است که مؤمن به بالاترین پایه‌های ایمان (شناخت اعتقادی و عملی) می‌رسد. من در نامه‌ای از علی علیه السلام به این نوشته برخوردم: ارزش و ارج هرکس معرفت او است. خدای متعال مردمان را به میزان خردی که در دار دنیا به ایشان ارزانی داشته است حسابرسی می‌کند.

۲. دین رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین مرکب برای جوانمردی است که می‌خواهد به دنبال آن برود.

از حدیث او و اهل آن روی گردان مباش که عمل به رای و عقیدهٔ خود مانند تاریکی شب و احادیث رسول‌خدا صلی الله علیه و آله مانند روز است.

شعر را محمد بن جعفر کتانی در ***نظم‌المتناثر من الحدیث المتواتر***، چاپ دوم، ص ۷ از احمد بن حنبل نقل کرده و ابن عساکر در ***تاریخ دمشق***، ج ۵، ص ۲۱ آن را از محمد بن زبرقان نقل نموده است.

۳. ***عمدة‌الطالب***، نسخهٔ عکسی، ص ۲۴۳.

۴. ***تذکرة‌الخواص***، ص ۵۷، البته محقق کتاب در پاورقی تذکر می‌دهد که این نقل اشتباه آشکار است.

شهر آشوب در **مناقب** روایت نموده‌اند که: عمر بن علی مخاصمه کرد با علی بن الحسین علیه السلام در نزد عبدالملک در صدقات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ و گفت: یا امیرالمؤمنین! من پسر صاحب موقوفات می‌باشم، و این مرد علی بن الحسین، ابن است؛ پس من اولی می‌باشم به صدقات! عبدالملک مَثَل زد به قول ابی الحُقَیق:

لا نَجْعَلُ الْباطِلَ حَقّاً وَ لا نَلُظُّ دُونَ الْحَقِّ بِالْباطِلِ

نَخافُ اَنْ تَسْفَهَ أَحلامُنا فَنَخْمُلَ الدَّهْرَ معَ الخامِلِ[1]

پس گفت: برخیز یا علی بن الحسین! موقوفات را به تو دادیم و تو را متولّی آن قرار دادیم. پس چون از نزد عبدالملک بیرون رفتند: عمر اذیّت کرد علی بن الحسین علیه السلام را، و سبّ کرد. آن حضرت به سکوت و صبر گذرانید و بعد از آن محمد بن عمر وارد بر آن جناب [شد] و سلام کرد و بوسید دست آن جناب را.

پس فرمود آن حضرت به او: یا ابن عم! باز نمی‌دارد مگر قطیعهٔ پدر تو و فعل شنیع او از این که وصل رحم کنم، و دختر خود خدیجه را به تو تزویج کردم.[2] و در **ناسخ التواریخ** است که جهاد کرد عمر بن علی در روز عاشورا به اتّفاق اهل سیر، ولکن ظاهر آن است که به سلامت بیرون رفت او بعد از جراحاتی، مثل حسن مثنّی و ردّ کرده بر آنان که گفته‌اند: عمر، شب عاشورا از کربلا بیرون رفت و در جوالق ساکن شد و از این جهت اولاد او را به جوالیق می‌نامند.[3]

و این دعوای اتّفاق، عجیب است. با آن که خود **ناسخ** در مجلّد احوال امیرالمؤمنین دارد از جماعتی که: عمر با مولانا الحسین علیه السلام به عراق نرفت و می‌گفت: «**أَنَا رَجُلٌ ذُوحَزْمٍ لَوْ خَرَجْتُ لَقُتِلْتُ**»[4] و با عبدالله زبیر در مکّه بود و اول کسی بود که با ابن زبیر بیعت کرد و پس از آن با حجّاج.[5]

---

۱. ما باطل را حق و همین‌گونه حق را باطل قرار نمی‌دهیم.

ما از آن می‌ترسیم که ما را به نادانی منسوب کنند و روزگار نام ما را مانند گمنامان، از بین ببرد و گمنام بمانیم.

۲. **ارشاد**، ج ۲، ص ۲۱۷؛ **مناقب ابن‌شهر آشوب**، ج ۴، ص ۱۷۲، این دو روایت با هم کمی اختلاف دارد.

۳. **ناسخ‌التواریخ**، جزء دوم از جلد ششم، ص ۲۳۶.

۴. من مردی اندیشناک بودم، اگر خارج می‌شدم کشته می‌شدم.

۵. ر.ک: **عمدة‌الطالب**، ص ۲۴۳.

[فصاحت و بخشندگی عمربن علی]

و عمر فصیح و ذلق[1] و صاحب جود بود، در سال قحطی در **بنی عدی** وارد شد و مال بسیاری بر ایشان تقسیم کرد، و بعد از یک شبانه روز که در میان ایشان توقف کرد بیرون رفت و باران شدیدی آمد؛ پس گفتند:

«**هَذٰا اَبْرَکُ النّاسِ حَلاًّ و مُرْتَحَلاً**»[2] و **سالم‌بن قناء** که عمر بن علی او را دلالت کرده بود به محبّت اهل بیت و در هر سال مال زیادی به او می‌داد، در مرثیهٔ او گفت:

صَلَّی الْإلٰهُ عَلیٰ قَبْرٍ تَـضَمَّنَ مِـنْ   **نَسْلِ الْوَصِيِّ عَلِيٍّ خَيْرِ مَنْ سُـئِلا**

قَدْ کُنْتَ اَکْرَمَهُمْ کَـفّاً وَ اَکْـثَرَهُمْ   **عِلْماً و اَبْرَکَهُم حَـلاًّ و مُـرْتَحَلا**[3]

و اما آن که بعض قراء مراثی می‌خوانند که اباالفضل را دختری بود نامزد حضرت علی‌اکبر، پس آن علی الظاهر از جعلیات[است] و در هیچ کتابی از کتب انساب و سیر به نظر نیامده، و وضع و جعل در این امور بسیار است.

[انتقاد مؤلّف از بعضی جعلّیات موجود در کتب معتبر اهل‌سنّت]

و **عامّه** کتبی را صحاح اسم گذاشتند و چه دروغ‌های واضحه در آن جعل کردند، مثل آن که ترمذی ـ و آن به کسر تا از بلاد ماوراء النهر است ـ در جامع او که یکی از صحاح است و در وصف او و **جامع** او نثراً و نظماً چیزها بر هم بافته‌اند؛ روایت کرده که بحیراء راهب به ابی‌طالب گفت که: محمد را برگردان که دشمنان او این جا بسیارند از اهل کتاب، و او آن حضرت را برگردانید و ابوبکر، بلال را با او همراه کرد،[4] و بطلان و وضع این حدیث ظاهر است؛ چنانچه در ***عبقات الانوار*** است، چه آن حضرت در آن وقت نُه ساله بود و ابوبکر دو سال از آن حضرت کمتر بود سنّ او، و بلال را به اتّفاق فریقین بعد از بعثت خرید و از شدّت در آورد و تولّد بلال آن وقت معلوم نیست. و همچنین در **صحاح** از بخاری و غیره روایت دارد که: حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله گوشتی که

---

۱. ذلق: بلیغ و فصیح.

۲. این مرد در فرود شدن و کوچ دادن از همهٔ مردمان مبارک‌تر است. ***ناسخ‌التواریخ***، ج ۲ از ج ۶، ص ۳۳۵.

۳. درود خدا بر قبری که فردی از نسل امیر المؤمنین علی علیه‌السلام را در خود جای داده. او بهترین کسی بود که از او درخواست می‌شد.

تو بخشنده‌ترین و دانشمندترین و مبارک‌ترین مردم در فرود آمدن و رفتن بودی.

عمدة‌الطالب، ص ۲۴۲؛ ***ناسخ‌التواریخ***، ج ۲، از ج ۶، ص ۳۳۵.

۴. ***الجامع‌الصحیح*** (*سنن ترمذی*)، ج ۵، ص ۵۹۰؛***کتاب المناقب***، باب ۳، ح ۳۶۲۰.

برای بتان قربانی شده بود برای میهمان خود آورد و خود نخورد[۱] و امّ المؤمنین عایشه را بر روی دست خود بلند فرموده بود که تماشای غلامان حبشی کند که در مسجد به حراب و نیزه بازی می‌کردند،[۲] و مقرّر میان خود دارند که روز موت بزرگان خود را عید بگیرند.

[ردّ کردن بعضی امور تاریخی]

و مثل وضع و جعل دختری است برای ابی‌الفضل [و] وضع دامادی از برای قاسم، و عزب بودن علی اکبر؛ بلکه آن جناب را امّ ولدی[۳] بود و از او پسری داشتند و بعد از واقعهٔ کربلا امام زین العابدین آن امّ ولد را تزویج کردند، کما فی ***الکافی*** و ***البحار***، و اگر چه اسم آن پسر در روایات نیست و لیکن از باب آن که کنیهٔ ***علی اکبر***، ***ابوالحسن*** در زیارات وارد است، می‌توان استظهار نمود که آن پسر مسمی به اسم عمّ ایشان، حضرت امام ممتحن علیه السلام بوده است؛ و العلم عند الله.

و بودن امّ لیلی در کربلا و گفتگوهایی که در جمله‌ای از کتب نامعتبرهٔ مراثی دارد، همه جعل و کذب محض است؛ **وَ نَعوذُ بِاللّهِ مِنَ الْخِذلانِ وَ إغْواءِ الشَّیْطانِ وَ غَضَبِ الرَّحْمٰنِ.**

---

۱. آنچه بخاری در دو جا از **صحیح** خود یعنی در ج ۵، ص ۲۰۹۵، کتاب الذبائح و الصید، باب عما ذُبح علی النُصب و الاصنام، ح ۵۱۸۰ و در ج ۳، کتاب فضائل الصحابه، باب ۵۴، ص ۱۳۹۱، ح ۳۶۱۴ نقل کرده، با نقل مؤلّف تفاوت دارد. در این حدیث آمده است که سفره‌ای نزد پیامبر گسترده بود که در آن گوشت بود؛ ولی زیدبن عمرو بن نفیل از آن نخورد و گفت آنچه را برای بتان قربانی شده و نام خدا بر آن برده نشده، نمی‌خورم. همین حدیث باعث انتقاد به بخاری شده؛ زیرا در این صورت باید گفت: ـ نعوذبالله ـ زید بن عمرو از حضرت رسول در توحید عالم‌تر بوده است. ر.ک: ***اضواء علی الصحیحین***، ص ۲۳۴.

۲. ر.ک: همان ص ۲۷۶، به خصوص ص ۲۷۸ به بعد.

۳. نام شریف او فاطمه است.

مجلس سوّم

در اسم و کُنیه و القاب حضرت ابوالفضل علیه‌السلام

اَلْمَجلس الثّالث

در اسم و کنیه و القاب و مناقب آن جناب است

ابوالفرج در ***مقاتل الطالبیین*** گوید: «کانَ الْعَبّاسُ بْنُ عَلِیٍّ یُکَنّیٰ اَبَاالْفَضْلِ وَکانَتْ اُمُّهُ اُمَّ الْبَنِینَ وَ هُوَ اَکْبَرُ وَلَدِها، وَ هُوَ آخِرُ مَنْ قُتِلَ مِن إخْوَتِهِ لِاَبِیهِ وَ اُمِّهِ وَکانَ الْعَبّاسُ رَجُلاً وَسِیماً جَمِیلاً، یَرْکَبُ الْفَرَس الْمُطَهَّمَ وَ رِجْلاهُ یَخُطّانِ فِي الْأَرْضِ؛ وَکانَ یُقالُ لَهُ: قَمَرُ بَنیهاشِمٍ، وَکانَ لِواءُ الْحُسَینِ مَعَهُ»[1]. و در ***عمدة الطالب*** می‌فرماید که کنیه آن حضرت، ابوالفضل بود[2] و به روایت ***انوار نعمانی*** ابوالقربة بود[3] و خوانده می‌شد به سقّا.

[لقب عبّاس برای حضرت ابوالفضل علیه السلام]

احقر گوید: از حدیث ذخیره خواستن امیرالمؤمنین علیه السلام اباالفضل را برای واقعهٔ طفّ در تزویج امّ‌البنین مستفاد می‌شود که نامیدن اباالفضل را به عبّاس، برای شدّت و شجاعت او است. در ***منتهی الارب*** گوید:

عبّاس: کشداد، شیر بیشه. و در آیهٔ شریفهٔ یوماً عبوساً گفته‌اند: ای کریهاً تعبس الوجوه، و از صولت و شجاعت و عبوست او در قبال خصم و قتال

---

۱. ***مقاتل‌الطالبیین***، ص ۸۹ـ ۹۰. عباس بن علی علیهما السلام مکنّی به ابوالفضل و مادرش امّ البنین بود و او بزرگ‌ترین پسران امّ البنین بود. او آخرین نفر پس از برادران تنی خود بود که به شهادت رسید.

و عبّاس مردی بسیار خوش چهره و زیبا بود؛ وقتی بر اسبان بزرگ سوار می‌شد پاهایش به زمین می‌رسید. به او قمر بنی هاشم می‌گفتند و پرچم امام حسین علیه السلام در روز عاشورا با او بود.

البته مؤلف در ***کبریت احمر***، ص ۲۰۵ مناقشه‌ای کرده و می‌گوید:

ابن‌ابی‌الحدید در ***شرح نهج‌البلاغه*** و غیر او، طوال عرب را شمرده‌اند و کسی حضرت ابوالفضل را از ایشان نشمرده و در حدیث خصال گذشت که: طول قامت از اندازه زیاد، در عصر آن شخص نقص است. آن گاه چنین طولی که بر اسبان قوی و چاق سوار شود و پای او به زمین کشیده می‌شده باشد؛ لامحاله همین قدر، در هوا باید ارتفاع از متعارف ناس داشته باشد؛ لذا در ***بحار*** هم «قالوا کان العباس» فرموده و آن را نقل از غیر معصوم قرار داده.

۲. ***عمدة‌الطالب***، ص ۲۳۹.

۳. ***انوار نعمانیه***، ج ۱، ص ۳۷۰؛ ر.ک: ***انساب‌الاشراف***، ج ۲، ص ۴۱۳.

قوم، کراهت و عبوست خوف و بیم در وجوه کریهٔ خبیثهٔ آن جمع لئیم ظاهر می‌شود.

[شرکت حضرت ابوالفضل علیه السلام در میادین جنگ]

بدان که از بعض کتب مثل **منتخب طریحی** و ***روضة الشهداء*** ظاهر می‌شود که آن جناب در حروب و غزوات با شجاعان عرب محاربه و مبارزه نموده و داد مردانگی داده. در **منتخب** فرموده و مزار **بحار** و ***اکسیر العبادة*** از بعض تألیفات اصحابنا نیز مثل تألیف بعض المعاصرین در **بحار** همین کتاب است: **«بَرَزَ کَالْجَبَلِ الْعَظِیمِ، وَ قَلْبُهُ کَالطَّوْدِ الْجَسِیمِ، لِأَنَّهُ کانَ فارِساً هَمّاماً وَ بَطَلاً ضَرْغاماً، وَ کانَ جَسُوراً عَلَی الطَّعْنِ وَ الضَّرْبِ فِي مَیدانِ الْکُفّارِ وَ الْحَرْب.»**[1]

[وصف شجاعت حضرت ابوالفضل علیه السلام در روضة الشهدا]

و در **روضه** گوید ـ با آن تبحّر در علوم و مغازی و سیر که برای صاحب آن است، اگرچه بر بسیاری پوشیده است ـ:

عباس مبارزی نامدار و شجاعی به غایت عالی مقدار بود. جرئت و قوّت از حیدر کرار میراث داشت و پیوسته در معارک مقاتله، رایت نصرت بر می‌افراشت. در این محل برمرکبی تیز پای، آهن خای، رعد صدای، برق نمای، سوار شده با تیغ مصری و سپر مکی و خودِ رومی روی به میدان نهاد.

شعر

برقی گرفته در کف و ابری به پیش روی   ماهی نهاده بر سر و چرخی به زیر ران[2]

[اشتباه بعضی از اهل تاریخ]

و لیکن در هیچ کتابی در حروب امیرالمؤمنین علیه السلام ذکری از غزا و جنگ نمودن آن سرور مثل سایر ابطال لشکر ظفر اثر، به نظر احقر نرسیده، چنانچه شهادت داده به آن

---

۱. مانند کوهی بزرگ آشکار شد، در حالی که قلبش در استواری مانند کوهی بزرگ بود؛ زیرا او جنگجویی شجاع و سخت‌کوش بود و جوانمرد پهلوان و جنگنده‌ای بود.
او در نیزه انداختن و شمشیر زدن در میدان نبرد با کفار جسارت و شجاعت داشت.
اکسیرالعبادات، ج ۲، ص ۴۹۷؛ ***منتخب***، ج ۱، ص ۳۰۶.

۲. ***روضةالشهداء***، ص ۴۱۵. در روضة الشهدا مصراع اول بیت به شکل «برقی گرفته در گفت و ...» آمده و در نسخهٔ چاپی مؤلف «برقی گرفته از کف ...» آمده بود که به این صورت تصحیح شد.

محدّث متبحّر، سندالمحدّثین و خاتم المحمّدین المتأخّرین، علم العلماء العالمین، شیخنا و مجیزنا **الشیخ الحاج المیرزا محمد حسین النوری** المدفون بصحن الغری فی حجرة من حجرات السمت القبلی ـ اعلی الله مقامه ـ مگر آنچه دیده در بعض کتب که فقره‌ای عباس بن ربیعه را در صفّین که بعض شجاعان لشکر معاویه را به قتل رسانید و بعد دو نفر شجاع از قبیلهٔ بنی لخم او را طلب کردند و امیرالمؤمنین علیه‌السلام لباس او را پوشیده و به میدان تشریف برده، آن دو نفر را به جهنّم فرستاد.[1]

و عمرو عاص گفت: عباس نیست بلکه علی می‌باشد، و لشکر معاویه برای امتحان حرکت کردند و آن حضرت فرار ننمود و دانستند که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است، اشتباه نموده‌اند به عباس بن امیرالمؤمنین.

[انتقاد مؤلّف از جعل دروغ در رابطه با حضرت ابوالفضل علیه‌السلام]

و برخی از بی‌دینان دروغ‌ها جعل کرده‌اند که آن حضرت یعنی اباالفضل در صفّین می‌گرفت شجاعی را از اصحاب معاویه و به هوا بلند می‌کرد و تا وقتی که پایین می‌آمد شمشیر بر کمر او می‌زد و او را دو نیم می‌کرد، جمعی را غیر او می‌کشت.[2]

[شجاعت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام در جنگ صفّین]

بلی، در بعض کتب که اعتبار و تتبّع صاحب او از آن ظاهر است نوشته که: عباس علیه‌السلام عضد و عون برادرش امام حسین علیه‌السلام بود در روزی که لشکر معاویه را از کنار فرات دور کردند و شریعه را به تصرّف اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام دادند،[3] و روایت کرده که یومی از ایام صفّین جوان نقاب‌داری در سنّ پانزده سالگی یا هفده از لشکر امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مبارزت بیرون آمد که از او هیبت و سطوت ظاهر بود و اصحاب معاویه از رفتن به مبارزت او ترسیدند، پس معاویه گفت به مرد شجاعی از اصحابش که او را ابن شعثاء می‌گفتند که: تو بیرون رو به مبارزت این جوان، و او گفت: اهل شام

---

۱. علامه مجلسی مبارزهٔ عباس بن ربیعة بن حارث بن عبدالمطلب را در ***بحارالانوار***، ج ۳۲، ص ۵۸۳ و ص ۵۹۳ نقل کرده است.

۲. این داستان جعلی ظاهراً در عصر مؤلف و کمی پیش‌تر از آن بین عامّهٔ رایج بوده؛ زیرا حاجی نوری نیز در ***لؤلؤ و مرجان***، ص ۳۰۰ آن را ردّ کرده است.

۳. تصرّف شریعهٔ فرات توسّط امام حسین علیه‌السلام در جنگ صفّین، در ***بحارالانوار***، ج ۴۴، ص ۲۶۶، ح ۲۳ نقل شده است. در ***ریاض الشّهاده***، ج ۲، ص ۳۲ و ۳۳ این جریان را از لوط بن یحیی نقل کرده و در ص ۳۴ آورده است که حضرت اباالفضل علیه‌السلام در این روز در رکاب امام حسین علیه‌السلام بوده است.

مرا با ده هزار سوار برابر می‌کردند، و هفت پسر دارم یکی را می‌فرستم تا او را به قتل رساند، و آن هفت پسر را واحداً بعد واحد فرستاد و آن جوان نقاب‌دار همه را به جهنّم فرستاد. پس ابن شعثاء خود به مبارزت قدم جرئت برداشت، آن جوان بر او حمله نمود و آن مرد را نیز به هفت پسر او در درک جحیم ملحق نمود و دیگر کسی جرئت مبارزت او ننمود.

پس مولای متّقیان او را ندا فرمود و به نزد خود طلبید، چون مراجعت فرمود و نقاب از صورت مبارک برداشت، دیدند که قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس است، اروحنافداه.

و صحّت این خبر دور نیست، چه امیرالمؤمنین ـ صلوات الله علیه و علیه السلام ـ در سنهٔ اربعین از هجرت شهید شد و واقعهٔ کربلا در شصت و یک از هجرت بود و ابوالفضل به روایت خوارزمی در **مناقب**، در صفّین مرد تام کاملی بود،[1] و بعضی عمر آن حضرت را در آن روز بیست و پنج سال گفته‌اند به نقل مولانا النوری ـ نور الله مرقده ـ در ***دارالسلام***، و در ***ناسخ*** نیز گفته‌اند،[2] و اگر چه شیخنا سی و پنج سال از آن بعض نقل فرموده، ولیکن مراد در واقعهٔ طفّ است نه صفّین، و الاّ باید التفات می‌نمود با آن که آن ممکن نیست و بعضی بیست و چهار گفته‌اند، و در واقعهٔ کربلا باید سی و چهار یا سی و پنج ساله باشند؛[3] و آنچه مشهور است که سی ساله بودند، از اعتبار دور است، چه تا فاطمهٔ زهرا علیها السلام در حیات بود امیرالمؤمنین زن دیگر نگرفت و بقای آن حضرت در دنیا بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سی سال بود تقریباً، و بعد از فاطمه علیها السلام به قدر عمر آن مخدّره بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله کمتر از آن.

---

۱. یکی از منابعی که به وقایع جنگ صفّین پرداخته، **مناقب** خوارزمی است. وی در جریان جنگ صفّین، دو بار از دو نفر به نام عباس نام می‌برد. در ص ۲۲۷ در جریان جنگ کریب بن ابرهه از آل ابن ذی یزن، پس از آن که وی تعدادی از یاران امام را به شهادت می‌رساند، امیرالمؤمنین علیه السلام لباس حضرت عباس علیه السلام را می‌گیرد و به‌طور ناشناس به جنگ او می‌رود؛ در این مورد اصلاً حرفی از جنگیدن حضرت عباس به میان نیامده، بلکه فقط امیرالمؤمنین علیه السلام لباس‌های او را می‌گیرند و به جنگ کریب می‌روند. خوارزمی در همین‌جا در مورد حضرت عباس می‌گوید: «و کان تاماً کاملا من الرجال». در ص ۲۳۰ نیز از فردی به نام عباس نام می‌برد که او عباس بن حارث بن عبدالمطلب است که به جنگ عثمان بن وائل می‌رود و او را می‌کشد. بعد برادرش حمزه به میدان می‌آید که امیرالمؤمنین او را از جنگ با حمزه نهی می‌کنند و لباس‌های عباس بن حارث را می‌پوشند و به جنگ حمزه می‌روند و او را می‌کشند و بعد عمرو بن عنبس لخمی به میدان می‌آید که امیرالمؤمنین علیه السلام او را نیز می‌کشند و پس از آن لشکر شام به دستور عمرو عاص برای آزمایش فرد جنگجو به حرکت در می‌آید. ظاهراً این دو روایت بعدها در هم ادغام شده است.

۲. در ***ناسخ التواریخ***، ج ۲ از ج ۶، ص ۳۴۸ حضرت اباالفضل را هنگام شهادت ۳۴ ساله می‌داند.

۳. ***المجدی***، ص ۱۵؛ ***سراج الانساب***، ص ۱۷۴.

[شجاعت حضرت ابوالفضل(ع) در روز عاشورا]

و اما شجاعت ابی‌الفضل(ع)، پس احدی را انکـار آن مـیسور نشـده؛ بـلکه دوست و دشمن او را به شجاعت ستوده‌اند، و کـفایت مـی‌کند آنـچه واقـع شـد از شـیر بـیشهٔ شجاعت در میدان مقاتله با کفرهٔ طغات و مانعین آب فرات، از آنچه متمکن نشـد از آن، کسی به غیر برادر رشـیدش حضرت امام حسین(ع) از متفرّق نمودن چهار هـزار سوار و پیاده، و مالک شدن شریعه؛ و به روایت *روضة الشهداء* سه دفعه حمله آوردند و هر دفعه مثل شیر در گلّه روباه افتاده، ایشان را متفرّق نموده و هشتاد نفر یا زیاده از آن اشرار را به دار البوار فرستاد تا مشک را پر از آب نمود.[۱]

[بیرون آمدن اصحاب امام حسین(ع) از حلقهٔ محاصره توسط حضرت عباس(ع)]

و به روایت *کامل التواریخ*، در اول روز عاشورا دید که اطراف خیمه از انصار خالی شد، چون نظر نمود، دید که بیست نفر از ایشان در محاصرهٔ اصحاب عمر سـعد گـرفتار می‌باشند، بر آن قوم دون چون شیر ژیان حمله افکند و آن بیست نفر را از حصار بـه کنار آورد[۲] و چگونه چنین نباشد و حال آن که در روایت است، کما قـال فـی *اکسیر العبادة*[۳] و فی نقل آخر، که زهیر آمد به نزد عبدالله بن جعفر بن عقیل قبل از شهادت او و گفت: «یا أَخِي! ناوِلْنِي الرّايَةَ».[۴] عبدالله گفت: مگر در من ضعفی و عجزی از حـمل رایت مشاهده می‌کنی؟ زهیر گفت: ولیکن مرا به آن احتیاج است. پس رایت را گرفت و آمد به نزد عباس بن امیرالمؤمنین و عرض کرد: «يَا ابْنَ أَميرِالْمُؤْمِنِينَ! أُرِيدُ أَنْ أُحَدِّثَکَ بِحَدِيثٍ وَعَيْتُهُ».[۵] عباس فرمود: حدیث خود را بگوی که وقت آن فوت می‌شود:

حَدِّثْ وَ لا حَرَجٌ عَلَيْکَ فَإنَّما　　　تَروِي لَنا مُتَواتِـرَ الْأَسْـنادِ[۶]

---

۱. *روضة‌الشهداء*، ص ۴۱۷.

۲. در *کامل التاریخ*، ج ۲، ص ۵۶۹ ذیل نام عمروبن خالد صیداوی و جبّار بن الحارث السُّلماني و سعد مولی عمرو بن خالد و مجمع بن عبیدالله العائذی می‌گوید: آنها در اولین حمله، به جنگ پرداختند و چون آنها را از لشکر جدا کردند عباس بن علی آنها را نجات داد؛ البته بعد دوباره به آنها حمله می‌کنند و آنها را به شهادت می‌رسانند.

۳. مؤلّف در *کبریت احمر* از *اکسیرالعباده* خیلی کم نقل می‌کند و به آن انتقاد هم می‌کند؛ اما در این جا عشق سقّای ادب عنان از کف او ربوده و ماجرای زهیر و مارد بن صدیف را از آن نقل می‌کند.
حال *اکسیرالعباده* نیز نزد محققان و اهل فضل آشکار است و نیاز به مناقشه در قصّهٔ مارد بن صدیف نیست.

۴. ای برادر! پرچم را به من بده.

۵. ای فرزند امیر المؤمنین علی(ع)! می‌خواهم حدیثی را که در سینه دارم برایت بازگو کنم.

۶. حدیث بگو که بر تو حرجی نیست؛ زیرا وقتی تو برای ما حدیث روایت می‌کنی ما به گونه‌ای به تو اعتماد داریم که آن را متواتر الاسناد می‌دانیم.

زهیر عرض کرد: یا اباالفضل! پدر تو چون اراده کرد تزویج به مادر تو ام‌البنین را، فرستاد به نزد برادر خود عقیل که عارف بود به انساب عرب و گفت: می‌خواهم که خواستگاری کنی برای من زنی از صاحبان بیوت و حسب و نسب و شجاعت را؛ زیرا که خداوند از او ولد شجاعی به من عطا کند که بازو و ناصر باشد ولد من حسین علیه‌السلام را، و مواسات کند او را به نفس خود در طف کربلا. و پدر تو، تو را برای امروز خواست، پس کوتاهی نکنی در حفظ حرم برادران و خواهران خود! از شنیدن این کلام لرزه بر اندام ابی‌الفضل افتاد و چنان پای در رکاب به تمطی آمد[۱] که تسمهٔ رکاب از قوّت آن جناب قطع شد و فرمود: **«یا زُهَیرُ! تَشْجَعُنی فِی مِثْلِ هٰذَا الْیَوْمِ؟ وَ اللهِ لَأُرِیَنَّکَ شَیْئاً ما رَأَیْتَهُ قَطُّ»**.[۲] این را گفت و اسب را به جانب قوم حرکت داد تا وسط میدان، و به روایت بعض مقاتل می‌زد به شمشیر خود قومی را که ده هزار بودند و گویا شمشیر او آتش است که در نیزار افتاده و این رجز انشاد می‌کرد:

أَنَا الَّذِی أُعْرَفُ عِنْدَ الزَّمْجَرَةِ ... إِبْنُ عَلِیٍّ الْمُسَمّیٰ حَیْدَرَةَ

فَاثْبِتُوا الْیَوْمَ لَنا یا کَفَرَةَ ... لِعِتْرَةِ الْحَمْدِ وَ سُورَةِ الْبَقَرَةِ[۳]

تا آن که از ابطال و بزرگان ایشان، صد نفر را کشت، یعنی زیاده بر غیر معاریف ایشان.

راوی گفت: پس *مارد بن صدیف تغلبی* دو زره تنگ حلقه پوشید و خود قدیمهٔ عادیه بر سر نهاد و اسب نجیب اشقری[۴] را سوار شد و نیزهٔ بلندی به دست گرفت و به مبارزهٔ عباس بیرون آمد، نعره زنان و غرش کنان؛ تا آن که نزدیک شد به آن سرور عالمیان، پس زبان نحس خود را گشود و گفت: **«یا غُلامُ! إِرْحَمْ نَفْسَکَ وَ أَغْمِدْ حِسامَکَ وَ أَظْهِرْ لِلنّاسِ إِسْتِسْلامَکَ فَالسَّلامَةُ أَوْلیٰ لَکَ مِنَ النَّدامَةِ»**.[۵] پس گفت:

إِنّی نَصَحْتُکَ إِنْ قَبِلْتَ نَصیحَتی ... حَذَراً عَلَیکَ مِنَ الْحِسامِ الْقاطِعِ

وَ لَقَدْ رَحِمْتُکَ إِذْ رَأَیْتُکَ یافِعاً ... وَ لَعَلَّ مِثْلی لا یُقاسُ بِیافِعی

---

۱. به تمطی آمد: به کشش آمد، با فشار کشیده شد.

۲. ای زهیرا آیا در چنین روزی می‌خواهی مرا تشجیع کنی؟ به خدا قسم! امری را به تو نشان دهم که تاکنون ندیده‌ای.

۳. من کسی هستم که در هیاهوی جنگ شناخته می‌شوم. من فرزند علی بن ابی طالب علیه‌السلام مشهور به حیدر هستم. امروز ای کافران مرا به انتساب به خاندان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بشناسید.

۴. اشقر: سرخ پر رنگ.

۵. ای جوان! به خودت رحم کن و شمشیرت را در غلاف کن و در مقابل مردم اظهار فرمانبرداری از من بکن؛ زیرا اگر از دست من جان سالم به دربری برایت بهتر از ندامت است.

أَعْطِ الْقِيادَ تَعِيشُ بِخَيْرِ مَعِيشَةٍ　　أَوْلیٰ لَکَ مِنْ عَذابٍ واقِعٍ[۱]

چون حضرت عباس کلام شقی خناس را شنید فرمود: «إِنِّي أَرىٰ حِيَلَکَ فِي مَناخٍ تَذْرُوهُ الرِّياحُ، اَوْ فِي الصَّخْرَةِ الْأَطْمَسِ لا تَقْبَلُهُ إِلَّا نَفَسٌ، وَ اَنَا يا عَدُوَّ اللهِ وَ عَدُوَّ رَسُولِهِ فَمُعَوَّدٌ لِلِقاءِ الْأَبْطالِ، وَ الصَّبرِ عَلَى الْبَلاءِ فِي النِّزالِ وَ مُكافَحَةِ الفُرْسانِ وَ بِاللّهِ الْمُسْتَعانُ. أَلَيسَ لِي إتِّصالٌ بِرَسولِ اللهِ؟ وَ أَنَا غُصْنٌ مُتَّصِلٌ بِشَجَرَتِهِ وَ تُحْفَةٌ مِن نُورِ جَوْهَرِهِ، وَ مَن کانَ مِن هَذِهِ الشَّجَرَةِ فَلا يَدْخُلُ تَحْتَ الزِّمامِ وَ لا يَخافُ مِن ضَرْبِ الْحِسامِ، فَأَنَا ابْنُ عَلِيٍّ، لا أَعْجَزُ عَنْ مُبارَزَةِ الْأَقْرانِ، وَ ما أَشْرَکْتُ بِاللّهِ لَمْحَةَ بَصَرٍ، وَ لا خالَفْتُ رَسُولَ اللهِ فِيما أَمَرَ وَ أَنَا مِنهُ کَالْوَرَقَةِ مِنَ الشَّجَرِ وَ عَلَى الاصُولِ تَثْبُتُ الْفُرُوعُ، فَخُذْ فِي الْجِدِّ وَاصْرِفْ عَنکَ الْهَزْلَ، فَکَمْ مِنْ صَبِيٍّ صَغِيرٍ خَيْرٌ مِن شَيْخٍ کَبِيرٍ عِندَ اللهِ تَعالیٰ.»[۲]

پس انشاد فرمود به همان قافیهٔ آن مردود:

صَبْراً عَلیٰ جَوْرِ الزَّمانِ الْقاطِعِ　　وَ مَنِيَّةُ ما إن لَها مِن دافِعٍ

لا تَجْزَعَنَّ فَکُلُّ شَيْءٍ هالِکٌ　　حاشا لِمِثْلِي أَنْ يَکُونَ بِجازِعٍ[۳]

چون مارد این کلام را از ابوالفضل شنید در غضب شد و نیزه حوالهٔ ابی‌الفضل نمود. آن حضرت نیزهٔ او را گرفت و به سمت خود کشید که نزدیک شد که از اسب

---

۱. تو را نصیحتی می‌کنم شاید قبول کنی و از شمشیر برندهٔ من حذر کنی.

من وقتی تو را جوان یافتم بر تو دلسوزی کردم؛ زیرا فردی مثل من با جوانی مثل تو مقایسه نمی‌شود.

افسار اسبت را به من بده و تسلیم شو تا به خوبی زندگی کنی؛ زیرا این راه برای تو از عذاب مرگ بهتر است.

۲. یکی از موارد مناقشه در این داستان همین گفتگو است. چگونه حضرت عباس علیه‌السلام با آن همه ادب و مواسات خود را به رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله متّصل می‌داند؟

بنا بر عقیدهٔ شیعه، تنها فرزندان حضرت زهرا و نسل ایشان به پیامبر متّصل‌اند. فرزندان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از زنان دیگر سادات هستند اما به رسول‌خدا متّصل نیستند.

به هر حال، ترجمهٔ مضمونی آن چنین است:

اندیشه‌ات می‌بینم در جایی قرار گرفته که بادهای شدید آن را از بین می‌برد یا در صخره‌ای نابود شونده قرار گرفته است. هیچ کس این بلندپرواز تو را قبول نمی‌کند.

اما من ای دشمن خدا و رسولش! پیوسته به دنبال رویارویی با شجاعان و استقامت در میدان جنگ با جنگجویان بوده‌ام و در این راه از خدا کمک می‌جویم.

آیا من متصل به رسول خدا نیستم؟ در حالی که تو می‌دانی من شاخه‌ای متصل به شجره نبوّت هستم و از نور جوهر او بهره می‌برم و کسی که از این شجره باشد تحت فرمانبری کسی نمی‌آید و از ضرب شمشیر نمی‌ترسد.

من فرزند علی علیه‌السلام هستم و از جنگ با همالان خود نمی‌ترسم. لحظه‌ای به خدا شرک نورزیدم و با امر رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مخالفت نکردم. من مانند برگی از شجرهٔ او هستم و می‌دانی که فروع بر اصول تثبیت می‌شود.

شوخی و هزل را کنار بگذار و جدّی باش. چه بسیار جوانی نوپا که از پیرمردی کهنسال نزد خدا برتر است.

۳. بر ستم روزگار و فنای آن صبر کن که چیزی نمی‌تواند آن را دفع کند.

جزع و فریاد نکن که هر چیزی از بین رفتنی است و دور است از کسی مانند من که جزع کند.

درغلتد؛ پس مارد مردود نیزه را واگذاشت و دست به شمشیر کرد. حضرت عباس نیزهٔ آن ملعون را به سوی او تکانید و فرمود: یا عدو الله! امید دارم از خداوند که تو را به نیزهٔ تو به درک واصل سازم، و نیزه را به خاصرهٔ اسب او فرو برد. اسب مضطرب شد و مارد بر زمین آمد و از این امر خجالت شدید بر آن پلید روی داد **«فَاضْطَرَبَتِ الصُّفُوفُ وَ تَصايَحَتِ الْاُلُوفُ»**[1] شمر لعین چون دید که از مغلوب شدن مارد اضطراب و ولوله در صفوف اهل ضلال افتاد به اصحاب خود گفت: **«وَيلَكُم! أَدْرِكُوا صَاحِبَكُم قَبلَ أَنْ يُقتَل.»**[2]

پس غلامی، اسبی را ـ که ***طاویه*** می‌نامند ـ خواست به مارد رساند و آن لعین فریاد زد: **«يا غُلام! عَجِّلْ بِالطَّاوِيَةِ قَبْلَ حُلُولِ الْهاوِيَة»**.[3] ابوالفضل جلو بر آن غلام گرفت و نیزه بر سینهٔ او زد و او را به جهنم فرستاد و بر طاویه سوار شد و روی به مارد نهاد.

پس پانصد نفر برای خلاص کردن مارد ابتر، از چنگ آن سیّد غضنفر مِن نهایة الاستعجال روی به میدان قتال و جدال نهادند. حضرت عباس یک ذره از آن گروه خنّاس اندیشه به خاطر راه نداد؛ خود را به مارد مردود رسانیده، نیزه را به حنجر او فرو برد که افتاد، پس سر او را گوش تا گوش برید و بر قوم حمله نمود؛ هشتاد نفر از ایشان را کشت و باقی روی به هزیمت گزاردند.

در خبر است که طاویه از حضرت امام حسن علیه السلام بود که در روز ساباط مدائن که اصحاب آن جناب اموال او را غارت کردند، حتّی خلخال از پای امّهات اولاد او ربودند؛ طاویه را به غارت بردند[4] **وَالْعلمُ عندَالله تعالی**، و حدیث ***مارد و طاویه*** را در کتاب ***قرةالعین فی مشهد الحسین*** علیه السلام نیز آورده.[5]

[وصف شجاعت حضرت ابوالفضل علیه السلام در روایات]

و در روایات مأثوره که ابوحمزهٔ ثمالی از امام به حقّ ناطق، جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کرده؛ در وصف شجاعت آن بزرگوار است: **«اَشهَدُ اَنَّکَ قَد بالَغْتَ في النَّصِيحَةِ وَ**

---

۱. صف‌های لشکر به هم ریخت و صدای هزاران نفر از آنان بلند شد.

۲. وای بر شما! رفیق‌تان را دریابید قبل از آنکه کشته شود.

۳. ای غلام! در آوردن طاویه عجله کن پیش از آنکه مرگم برسد.

۴. ***اکسیرالعبادات***، ج ۲، ص ۴۹۷ـ۵۰۳.

۵. مقتل اسفراینی ***نورالعین فی مشهد الحسین*** نام دارد و در چاپ سنگی به این اسم آمده است. اما ***قرةالعین فی اخذ ثارالحسین*** از عبدالله بن محمد است؛ این کتاب همان گونه که از اسم آن برمی‌آید در مورد انتقام از قاتلان امام حسین علیه السلام است. داستان مارد و طاویه در ***نورالعین***، ص ۴۶ به بعد آمده است؛ البته وی مارد بن صدّیق آورده است.

أَعْطَيْتَ غايَةَ الْمَجْهودِ» تا آن که می فرماید: «أَشْهَدُ أَنَّکَ لَم تَهِنْ وَ لَمْ تَنْكُلَ»؛[۱] یعنی: شهادت می‌دهم که تو ای اباالفضل مبالغت فرمودی در موعظه و نصیحت دشمنان دین، و به منتهای طاقت بشری مجاهده نمودی با گروه اشرار، و شهادت می‌دهم به یقین که وهن و ضعفی از تو نبود و جبن و ترسی از کثرت اعدا در تو روی ننمود.

در **قاموس** گوید: کسی را گویند وهن ندارد که بطش او شدید باشد، و آن از باب وعد و ورث است،[۲] و نکل از باب نصر، و هرگاه تأمّل کنی که [در] زیارت شهدا عموماً وارد شده است: «اَشهَدُ اَنَّکُم اَنصارُ اللهِ» کَما قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا﴾[۳] «فَمَا ضَعُفْتُمْ وَ مَا اسْتَكَنْتُمْ حَتَّى لَقِيتُمُ اللَّهَ عَلَى سَبِيلِ الْحَقِّ»[۴] و وارد شده در حق ایشان که لیوث غابه و شیران بیشهٔ شجاعت بودند، و وصف کرد ایشان را به مثل این وصف، آن کافری که گفتند به او که: خوبان خود را به چه جهت کشتید؟

و آن که وصف فرمود ایشان را معصوم به آن که: در روی زمین شبیه و نظیر نداشتند.

[غبطهٔ شهدا بر مقام حضرت ابوالفضل علیه‌السلام]

و تو می‌دانی که اباالفضل در میان ایشان اختصاص و امتیازی داشت؛ چنانچه حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام فرمود در حدیثی که: وقت شهادت او شدیدتر اوقات بود بر امام حسین علیه‌السلام و مواسات کرد، دو دست او را قطع کردند و درجه‌ای در بهشت دارد که شهدا بر او غبطه می‌خورند.[۵] و امام معصوم در شهادت آن مظلوم فرمود: «اَلْآنَ انْكَسَرَ

---

۱. **کامل‌الزیارات**، ص ۴۴۱ـ۴۴۲، باب ۸۵ زیارة قبر العباس بن علی علیه‌السلام و به نقل از او در **بحارالانوار**، ج ۱۰۱، ص ۲۷۷، ح ۱، ر.ک: **مصباح‌المتهجد**، ص ۷۲۵؛ **مزارکبیر**، ص ۳۹۰ و به نقل از او در **بحارالانوار**، ج ۱۰۰، ص ۴۲۷؛ ج ۱۰۱، ص ۲۱۸.

شهادت می‌دهم که در نصیحت و خیرخواهی مبالغه کردی و نهایت تلاش و کوشش خود را انجام دادی و شهادت می‌دهم که از خود سستی نشان ندادی و عقب گرد نکردی.

۲. **قاموس‌المحیط**، ج ۴، ص ۲۷۶.

۳. سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۱۴۶.

و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه، کارزار کردند و در برابر آنچه در راه خدا به ایشان رسید، سستی نورزیدند و ناتوان نشدند و تسلیم [دشمن] نگردیدند و خداوند، شکیبایان را دوست دارد.

۴. شما سست و ناتوان نشدید و تسلیم دشمنان نشدید تا خدا را در راه حقی که داشتید ملاقات کردید.

۵. **بحارالانوار**، ج ۴۴، ص ۲۹۸ و ج ۲۲، ص ۲۷۴؛ **خصال**، ج ۱، ص ۶۸؛ **عوالم**، ج ۱۷، ص ۳۴۹؛ **سفینة‌البحار**، ج ۲، ص ۱۵۵.

ظَهْرِي وَ قَلَّتْ حِيلَتِي وا ضَيْعَتاهُ بَعْدَكَ يا أَخِي»[1] چنانچه ناظم اشاره به آن کرده در نظم خود:

اَلْيَومَ نَامَتْ اَعْيُنٌ بِکَ لَم تَـنَـمْ وَ تَسَهَّدَتْ أُخْرىٰ فَعَزَّ مَنامُها[2]

[شباهت حضرت ابوالفضل؇ به امیرالمؤمنین؇ در شجاعت و مواسات]

خواهی فهمید که شجاعت و مواسات آن جناب نسبت به سایر اصحاب مثل شجاعت و مواسات پدرش امیرالمؤمنین؇ بود نسبت به شجاعان و اصحاب رسول خدا ﷺ، و چنانچه در روز احد، جبرئیل از جانب ملک جلیل در هوا بر روی کرسی از ذهب ندا کرد: «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ» [و] عرض کرد: «إِنَّ هَذِهِ لَهِيَ الْمُوَاسَاةُ يَا مُحَمَّدُ!» یا رسول‌الله! این است مواسات و حضرت رسول ﷺ فرمود: «هُوَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ». جبرئیل عرض کرد: «وَ أَنَا مِنْكُمَا».[3] بعد از آن که ثبات ورزید امیرالمؤمنین و جمع کثیری را از صنادید قریش مثل طلحة بن ابی طلحهٔ عبدری که شجاعی معروف[بود] و نظایر او را مسافر گردانید[4] و هر مرد شجاعی از بنی عبدالدّار رایت کفّار را گرفت، به ضرب ذوالفقار راه دار البوار پیش گرفت و لشکر کفّار منهزم شدند؛ در عالم باطن در روز عاشورا، چون دیدند ملائکه اهتمام آن سرور را در حفظ خیمه‌گاه و تحصیل آب برای اطفالِ بی‌گناه و وفای او را ترک شرب از فرات با تمکّن، برای تأسّی به برادر و سایر اهل حرم محترم، کأنّه تمام ایشان می‌گفتند: ««إِنَّ هَذِهِ لَهِيَ الْمُوَاسَاةُ» و از عظمت این مواسات و خروج آن از طاقت بشر است که در نصوص و زیارات ذکر مواسات آن حضرت، مکرّر و بسیار است؛ مثل خارج ناحیهٔ مقدسه در زیارت شهدا: «اَلسَّلَامُ عَلَى الْعَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُوَاسِي أَخَاهُ بِنَفْسِهِ الْآخِذِ لِغَدِهِ مِنْ أَمْسِهِ الْفَادِي لَهُ الْوَاقِي السَّاعِي إِلَيْهِ بِمَائِهِ الْمَقْطُوعَةِ يَدَاهُ- لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ يَزِيدَ بْنَ الرُّقَادِ الْجُهَنِيَّ وَ حَكِيمَ بْنَ الطُّفَيْلِ الطَّائِي.»[5]

---

۱. در *اکسیرالعبادات*، ج ۲، ص ۵۲۹، به جای یا اخی «یا عباس» آمده است و در همان ص ۵۴۴ مانند نقل مؤلف است.
اکنون پشتم شکست و چاره و تدبیرم کم شد؛ وای از مصیبت جانسوز شهادت تو.

۲. از امروز آن چشمانی که از شجاعت تو در ترس بودند به خواب راحت می‌روند و چشمان دیگری که به پشتوانهٔ شجاعت تو به خواب راحت می‌رفت و در آرامش بود، از ترس دشمنان بیدار خواهد ماند.

۳. ***کافی***، ج ۸، ص ۱۱۰ـ۳۲۱؛ ***عیون اخبارالرضا***، ج ۲، ص ۸۱؛ ***مناقب امیرالمؤمنین***، ج ۱، ص ۴۹۱؛ ***مناقب ابن‌شهر آشوب***، ج ۲، ص ۳۱۶؛ ***العمده***، ص ۲۰۰؛ ***بحارالانوار***، ج ۲۰، ص ۱۲۹ (با اندکی تفاوت)؛ ***مجمع‌الزوائد***، ج ۶، ص ۱۱۴؛ ***معجم‌کبیر***، ج ۱، ص ۳۱۸؛ ***نظم دررالسمطین***، ص ۱۲۰؛ ***کنزالعمال***، ج ۱۳، ص ۱۴۳.

۴. ***بحارالانوار***، ج ۲۰، ص ۵۰؛ ج ۴۱، ص ۸۲

۵. ***اقبال‌الاعمال***، ص ۴۹.

سلام بر عباس، فرزند امیرالمؤمنین؇، که جانش را در راه مواسات با برادر داد و دنیایش را برای به دست آوردن ←

[شهادت ابوالفضل علیه السلام به روایت ابی مخنف و مناقشه مؤلّف در آن]

و در ***مقتل منسوب به ابی مخنف لوط بن یحیی*** است ـ و [او] از مورّخین و محدّثین شیعه است، از اصحاب امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، و پدر او از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ و تعجب است از شیخ اجلّ اکمل حرّ عاملی که او را در کتاب ***اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات*** از عامّه شمرده، و شاید به ملاحظهٔ اعتماد عامّه است بر او، مثل خاصّه ـ که: حمله کرد عباس بر قوم، بعد از آن که فراگرفت او را تیرها از هر جانب مثل قطرات باران، و زره او از کثرت سهام[1] مثل جلد قنفذ[2] گردید و با آن که مشک بر پشت او بود و به دست چپ دعوی می‌کرد؛ زیرا که دست راست او را قطع کرده بودند، مردان شجاع بسیار کشت و ابطال بسیار به دارالبوار فرستاد؛ پسر سعد فریاد زد: «**یا وَیْلَکُم! إرْشَقُوا الْقِربَةَ بِالنَّبْلِ، فَوَاللّٰهِ إنْ شَرِبَ الْحُسَینُ اَلماءَ أَفْناکُم عَن آخِرِکُم أَما هُوَ الْفارِسُ ابْنُ الْفارِسِ وَ الْبَطَلُ الْمُداعِسُ.**»[3]

پس هجوم آوردند بر عباس به یک دفعه، و عباس بر ایشان حمله فرمود و صد و هشتاد نفر از ایشان را کشت. پس عبدالله بن یزید شیبانی ـ لعنةالله ـ شمشیر بر دست چپ او زد که دست با شمشیر در هوا پرید و آن حضرت به دندان و لب، به چابکی شمشیر را در هوا گرفت و بر قوم حمله نمود و با آن که از دو دست او خون می ریخت، «**قاتَلَهُمْ قِتالاً شَدِیداً، فَضَرَبَهُ رَجُلٌ مِنهُم بِعَمُودٍ حَدِیدٍ فَفَلَقَ هامَتَهُ وَ انْصَرَعَ عَلَى الْأَرْضِ عَفِیراً یَخُورُ بِدَمِهِ وَ هُوَ یُنادِی: یا اَباعَبْدِاللّٰهِ! عَلَیْکَ مِنِّی السَّلامُ. فَلَمّا سَمِعَ الْإمامُ نِدائَهُ قالَ: وا أَخاهُ! وا عَبّاساهُ! وا مُهْجَةَ قَلْباهُ! ثُمَّ حَمَلَ عَلَى الْقَومِ فَکَشَفَهُم مِنهُ وَ نَزَلَ اِلَیهِ وَ حَمَلَهُ عَلى ظَهرِ جَوادِهِ وَ أَقْبَلَ بِهِ اِلَى الْخَیْمَةِ وَ طَرَحَهُ فِیها وَ بَکى بُکاءً شَدِیداً حَتّىٰ بَکىٰ جَمِیعَ مَن کانَ حاضِراً وَ قالَ: جَزاکَ اللّٰهُ خَیْراً مِنْ أَخٍ، لَقَدْ جاهَدتَ فِی اللّٰهِ حقَّ جِهادِهِ**».[4]

← آخرت صرف کرد و برای دفاع از برادرش خود را فدا کرد. او نگهبان خانوادهٔ برادر و تلاشگر برای رساندن آب به آنها بود که در این راه دو دستش را قطع کردند. خداوند، یزید بن رقاد و حکیم بن طفیل طائی را لعنت کند که او را کشتند.

۱. تیرها.

۲. جلد قنفذ: پوست خارپشت.

۳. وای بر شما! مشک را تیرباران کنید که به خدا قسم اگر حسین علیه السلام از آن آب بنوشد همه شما را می‌کشد. بدانید که او سوارکاری شجاع، فرزند فردی شجاع و جوانمردی حمله کننده است.

۴. ***اکسیر العبادات***، ج ۲، ص ۵۰۸ـ۵۰۹.

جنگ شدیدی با آنها کرد، پس مردی از آنها با عمود آهنین بر سرش زد که فرقش را شکافت و به رو بر زمین افتاد در حالی که در خون خود می‌غلتید و ندا می‌کرد: یا اباعبدالله! سلام بر تو.

←

مخفی مباد که این روایت اگر صحیح باشد جهاد به این کیفیت محمول است بر اعجاز و خرق عادت، ولیکن شیخ ما مرحوم **حاجی نوری** رفع ـ الله مقامه ـ که نظیر علّامه مجلسی بود در زمان خود ـ می‌فرمود که: حیف **مقتل ابی مخنف** را کم و زیاد کرده‌اند والاّ اصحّ مقاتل بود،[1] و حمل نعش آن حضرت نیز ضعیف است. اگر چه طریحی نیز در **منتخب** آن را روایت کرده،[2] چنانچه بیاید؛ ان شاءالله تعالی.

[انتقاد مؤلّف از بعضی روایات اکسیر العبادات]

و اما آنچه روایت شده در کتاب ***اکسیر العبادة فی اسرار الشهادة*** به توسط بعض ثقات از کتب مقتل محدّث حاذق، ابن عصفور بحرانی از آن که ابوالفضل از اشرار بیست و پنج هزار کشت غیر از مجروحین، و سایر شهدا از بنی هاشم جمیعاً بیست و پنج هزار کشتند و امام به نفس نفیس سیصد و سی هزار کشت، و تمام لشکر عمر سعد چهار صد و شصت هزار بودند و باقی نماند از ایشان مگر هشتاد هزار، و از این باب بود که چون ملعونی در مجلس یزید مردود گفت: حسین آمد با جمع قلیلی از اصحاب و اهل بیت خود، پس بر آنها حمله آوردیم و ایشان بعضی پناه به بعضی می‌بردند؛ پس در یک ساعت همه را کشتیم، فرمود زینب خاتون در جواب آن ملعون دون: «**ثَكَلَتْكَ الثَّواكِلُ أَيُّهَا الْكَذّابُ، إنَّ سَيْفَ أَخِيَ الْحُسَينِ لَم يَتْرُكْ فِي الْكُوفة بَيْتاً اِلاّ فِيهِ باكٍ وَ بَاكِيَةٍ وَ نَائِحٍ وَ نائِحَةٍ**».[3] و تأیید فرمود آن را به روایت مرسل مقطوعی که در شش روز برای ابن سعد لعین ششصد هزار سوار و هزار هزار پیاده وارد شد، پس یقیناً کذب است و نقل این‌گونه امور مفاسد بسیار دارد.[4]

← وقتی امام صدای برادرش را شنید که خداحافظی می‌کند، گفت: وای برادرم! وای عباسم! وای ثمرهٔ حیاتم! سپس بر آن گروه حمله کرد و آنها را از او دور کرد و نزد برادرش فرود آمد و او را بر اسب خود سوار کرد و به سمت خیمه‌ها آمد و او را در آن‌جا گذاشت و سپس گریهٔ شدیدی کرد به گونه‌ای که همه کسانی که حاضر بودند گریه کردند. سپس امام گفت: خدا بهترین پاداش را به تو بدهد، به درستی که تو در راه خدا به گونه‌ای جهاد کردی که حقّ آن را به‌جا آوردی.

۱. ***لؤلؤ و مرجان***، ص ۲۳۷.

۲. **منتخب**، ص ۳۰۷ و ۴۳۱.

۳. ای دروغگو! کاش عزاداران بر تو عزاداری می‌کردند. به درستی که شمشیر برادرم حسین در کوفه خانه‌ای را باقی نگذاشته، مگر آن‌که در آن گریه کنندگان و نوحه گران زیادی هستند.

۴. قسمت اول این چند سطر یعنی کشته شدن ۲۵ هزار نفر به دست حضرت اباالفضل در ***اکسیر العبادات***، ج ۳، ص ۴۰ آمده؛ ولی بقیهٔ آن پیدا نشد. تعداد کشته‌شدگان از لشکر عمر سعد در واقعهٔ عاشورا معلوم نیست و فاضل دربندی نیز نظر قاطع و یگانه‌ای ندارد. وی چندین نوبت در این مورد سخن گفته و در هر مورد به گونه‌ای متفاوت آن ←

[انتقاد محدّث نوری از دو کتاب اکسیر العباده و محرق القلوب]

و شیخ ما علّامه نوری ـ نور الله مرقده ـ در کتاب **لؤلؤ مرجان** طعن زده است بر آن کتاب و کتاب **محرق القلوب** مخصوصاً، از بین کتبی که به تسامح نوشته شده،[1] اگر چه صاحبان آن از افاخم و جهابذهٔ فقهای محقّقین راشدین ـ شکرالله مساعیهم الجمیله ـ می‌باشند، و فرمود که: جزوه‌های منسوب به شهاب‌الدین عاملی را که صاحب آن کتاب در آن مندرج نموده، آوردند به نزد استاد ما مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی، و

← را بیان کرده است. او در ج ۲، ص ۷۱۶، مجلس یازدهم، در مورد فرق بین دلاوری‌های حضرت اباالفضل و علی اکبر با امام حسین علیه السلام از قصیدهٔ رائیهٔ عبدالحسین اعثم نقل می‌کند که امام حسین علیه السلام سه پنجم از لشکر ابن سعد را در روز عاشورا کشت و یک پنجم از بیشتر باقی نماند؛ بنابراین می‌توان از سخن او نتیجه گرفت که یک پنجم باقی مانده را اصحاب و بنی‌هاشم کشته‌اند، در همانجا عدد لشکریان را ۳۰ هزار یا ۷۰ هزار نفری می‌داند؛ اما در جلد ۳، ص ۱۳، از بعض اهل تألیف نقل می‌کند که امام علیه السلام پس از اتمام حجت با لشکریان عمر سعد و سخن آنها که گفتند تو را به دلیل دشمنی با پدرت می‌کشیم، ۷۸۰ نفر از آنها را کشت.

از ابی‌مخنف نیز نقل می‌کند که در همین حمله، امام علیه السلام ۵۰۰ نفر سواره و پیاده را کشتند. از ابن‌شهرآشوب و محمدبن ابی‌طالب نیز نقل می‌کند که امام غیر از مجروحین ۱۹۵۰ نفر را کشت. در همان جلد، ص ۱۶، از کتاب ***شهاب‌الدین*** نقل می‌کند که امام ۴ هزار سوار و ۱۸۰ نفر پیاده از آنها را کشت، سپس از او نقل می‌کند که امام علیه السلام پی در پی برحمله می‌کرد تا اینکه ۲۴ هزار سواره نظام را از آنها کشت. وی در سطر بعدی می‌گوید: ۲۰ هزار از سواره نظام لشکریان عمر سعد کشته شده بودند و امام حسین علیه السلام با حالت گریان به سوی خیمه‌ها روان شد. در همان صفحه پس از برخورد ملک با امام حسین علیه السلام و نقل از ابی مخنف دوباره به روایت اول (نقل از کتاب شهاب الدین) برمی‌گردد و می‌گوید: امام حسین علیه السلام گاهی به میمنه و گاهی به میسره حمله می‌کرد تا این‌که گفته‌اند ۲۰ هزار نفر را در این حمله کشت.

وی در ص ۱۷ می‌گوید: در بعض نسخ آورده‌اند که امام علیه السلام در این حمله ۵۰ هزار نفر را کشت و لشکریان غیر از افراد اضافی ۷۰ هزار نفر بودند. وی در همین جلد، ص ۳۷ به بعد، بخشی را به نام «تذییل نورانی فی عدد‌الذین قتلهم الحسین علیه السلام» می‌آورد و به طور مفصل در این زمینه بحث می‌کند. او در ص ۳۹؛ قدر متیقّن و عدد مورد اتّفاق را نزدیک به دو هزار نفر می‌داند؛ یعنی همان ۱۹۵۰ نفر که ابن شهر آشوب گفته است، سپس می‌گوید: بله، قول نادری هست که کشته شدگان را از ۵۰ هزار نفر نیز بیشتر می‌داند و از کتاب ابن عصفور بحرانی نقل می‌کند که تعداد کشته شدگان چهار هزار نفر بود و تعداد کل لشکریان ابن سعد ۵۰۰ هزار نفر بود. وی سپس به توجیه آن می‌پردازد و برای توجیه آن در ص ۴۰، روز عاشورا را بالغ بر ۷۲ ساعت می‌داند. وی در ص ۴۳، هنگام بیان نظر خود تعداد کشته شدگان لشکر عمر سعد را بالغ بر ۵۰ هزار نفر و بلکه بالغ بر ۱۰۰ هزار نفر می‌داند و طی حدیثی از سید نعمت‌الله جزائری از عبدالله اسدی نقل می‌کند که تعداد آنها ۱۵۰ هزار نفر بود.

وی در پایان صفحه نقل می‌کند که به روایت شگفت‌انگیزی دست یافته و آن این است که در مدت شش روز، ششصد هزار سواره و یک میلیون نفر پیاده در کربلا حاضر شدند. وی آن را از مصنّفات شهاب الدین بحرانی نقل می‌کند. به هر حال این بود سخن فاضل دربندی در این مورد. اکثر این موارد نقل قول از دیگران است و می‌توان گفت: نظر او همان است که قدر متیقّن را دو هزار نفر می‌داند و در جایی دیگر آنها را تا ۵۰ هزار نفر یا ۱۰۰ هزار نفر نیز می‌داند.

۱. در مورد طعن حاجی نوری بر ***محرق‌القلوب*** ر.ک: ***لؤلؤ و مرجان، چشم اندازی به تحریفات عاشورا***، ص ۲۴۴ و در مورد طعن بر ***اکسیرالعبادات***، ر.ک: همان، ص ۲۵۰.

چون دید که همه جعل و کذب است فرمود به صاحب آن جزوه‌ها که اینها را به کسی نباید بدهی که این دروغ‌ها را نخوانند، و مع ذلک صاحب اکسیر آنها را گرفته، جزء کتاب خود گردانیده.[۱]

حقیر گوید: «**إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ**[۲]»، و شیخ شهاب‌الدّین عاملی، شیخ جلیلی از فقهای مشایخ شیعه است و در ***شرح وافیه*** و حواشی آن، از او نقل می‌شود ولیکن انتساب آن جزوه‌ها به او معلوم نیست، مثل انتساب کتب ثلاثه در مقاتل به شیخ ابن‌عصفور، و اما ***فوادح الحسینیه*** تألیف **شیخ حسین نجفی** من **آل عصفور** که آن را متمم ***منتخب طریحی*** نوشته؛ بسیار معتبر است و صحیح‌تر است از ***منتخب***، و مثل ***منتخب*** ندارد که حضرت عبدالعظیم حسنی را زنده در ری دفن کردند[۳].

[شجاعت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به روایت ناسخ التواریخ]

و عبارت لسان الملک در ***ناسخ التواریخ*** در شجاعت و حماست حضرت عباس این است: پس عباس، مشکی برداشت و برنشست و تصمیم عزم داد که از بهر کودکان آبی به دست کند و این ارجوزه تذکره کرد:

لا أَرْهَبُ الْمَوْتَ إِذَا الْـمَوْتَ رَقـا ... حَتّىٰ أُوارِي فِي الْمَصالِيتِ لَـقىٰ

نَفْسي لِنَفْسِ الْمُصْطَفَى الطُّهْرِ وِقا ... وَ لا أَخـافُ طـارِقاً ان طَـرَقا

بَلْ أَضرِبُ الهامَ و أَفرِي المَـفْرَقا ... إِنِّي أَنـا العـباسُ أَغْـدوُ بِـالسَّقا

وَ لا أَخافُ الشَّرَّ يَوْمَ الْمُلْتَقىٰ[۴]

این را بگفت و اسب را به مهمیز، انگیز داد و آهنگ ستیز و آویز کرد و با خشم عقاب و سرعت شهاب، مانند صاعقهٔ آتش بار، جانب آب فرات گرفت و چهار هزار مرد کماندار که به فرمان پسر سعد، نگاهبان فرات بودند و طریق شریعه را ودیعهٔ سدّ اسکندر می‌نمودند، به یک بار جنبش کردند و فوج از پس فوج چون موج از پس موج فرا رسیدند و عباس را در پرده افکندند.

---

۱. همان، ص ۲۵۱.
۲. ***صحیح بخاری***، ج ۱، ص ۹ و ۱۳۵.
۳. ***منتخب***، ص ۱۰.
۴. هنگامی که مرگ روبه‌روی من بیاید من ترسی ندارم؛ زیرا می‌خواهم بین جنگجویان شمشیرزن وارد شوم.
جان من حافظ جان آن برگزیدهٔ پاک است و از رو به رو شدن با کسی ترسی ندارم.
بلکه سر و فرق آنها را می‌شکافم؛ زیرا من عباسِ آب برنده برای فرزندان برادرم هستم و در این راه از شرّ دشمن در روز رویارویی با او ترسی ندارم.

عباس که بچّهٔ شیر و ناف بریدهٔ شمشیر بود از جای نرفت، تیغ بکشید و مانند برق خاطف[1] و صرصر عاصف،[2] خویشتن را بر یمین و شمال زد. میمنه را به میسره در برد و میسره را به میمنه در سپرد؛ هوا را از غبار قیرگون ساخت و زمین را از خون، رنگ طبرخون[3] داد. در این حمله، هشتاد تن از ابطال رجال را پایمال آجال ساخت و این رجز بگفت:

أُقاتِلُ الْقَوْمَ بِقَلْبٍ مُهْتَدي — أَذُبُّ عَنْ سِبْطِ النَّبِيِّ أَحْمَدِ
اَضْرِبُكُم بِالصّارِمِ الْمُهَنَّد — حَتّیٰ تَحِيدُوا عَن قِتالِ سَيِّدي
إِنّي أَنَا الْعَبّاسُ ذُو التَّوَدُّدِ — نَجْلُ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى الْمُؤَيَّدِ[4]

لشکریان چون این بدیدند، پشت با جنگ دادند و روی به هزیمت نهادند؛ عباس چون شیر خشم آلود شریعه را پیمود و اسب به فرات در انداخت، از زحمت گیر و دار و شدّت عطش با تنی تافته و جگری تفته بود، خواست تا زحمت ماندگی و سورت[5] تشنگی را به شربتی آب بشکند، دست فرا برد و کفی آب برگرفت تا بیاشامد؛ تشنگی [سیّد] شهدا عليه‌السلام را در خاطرش صورت بست. آب را از کف برافشاند و مشک را پر آب نمود و از شریعه بیرون شتافت، مگر خویشتن به لشکرگاه برادر رساند و کودکان را از زحمت تشنگی برهاند و این رجز بگفت:

يا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَينِ هُونِي — فَبَعْدَهُ لا كُنْتِ أَنْ تَكُونِي
هٰذا حُسَينٌ شارِبُ الْمَنُونِ — وَ تَشْرَبِينَ بارِدَ الْمَعِينِ
هَيهاتَ مَا هٰذا فِعالُ دِينی — وَ لا فِعالُ صادِقِ الْيَقِينِ[6]

کمانداران راه بر او بستند و لشکر ابن سعد نیز از جای جنبش کردند و عباس را دایره کردار در میان آوردند و آن حضرت چون شیر شریٰ[7] و شمشیر قضا می‌زد و

---

۱. برق خاطف: برقی که چشم را خیره کند. ۲. صرصر عاصف: طوفان سخت.
۳. طبرخون: عنّاب را گویند.
۴. با دلی هدایت شده، با لشکر دشمن می‌جنگم و آنها را از نوادهٔ پیامبر دور می‌کنم.
شما را آن‌قدر با شمشیر محکم خود می‌زنم تا از جنگ با آقایم دست بردارید.
بدانید که من عباس، فرزند امیر مؤمنان علیّ مرتضی، هستم.
۵. تیزی و شدّت را گویند.
۶. ای نَفْس! آیا تمایل داری که پس از حسین عليه‌السلام زنده بمانی؟
حسین عليه‌السلام با مرگ روبه‌رو باشد و تو آب گوار می‌نوشی؟
دور باد که چنین کاری انجام دهم؛ زیرا چنین کاری از افراد دیندار و استوار در عقیدهٔ راست، سر نمی‌زند.
۷. بر وزن «رسا» کوهی است در تهامه که درندگان بسیار دارد.

می‌کشت. ناگاه نوفل الازرق از کمین بیرون تاخت و به روایتی، زید بن ورقا کمین نهاده، از پشت نخلی بیرون آمد و حکیم بن طفیل سنبسی طائی او را معین گشت و تشجیع کرد، پس زید تیغ براند و دست راست آن حضرت از تن باز شد. عباس که قلب پلنگ و جگر نهنگ داشت، جلدی کرد و مشک را به دوش چپ افکند و تیغ را به دست گرفت و دشمنان را همی دفع داد؛ با دست چپ می‌زد و می‌کشت و می‌انداخت و این شعر تذکره می‌کرد:

وَاللهِ إنْ قَطَعْتُموا يَمِيني ... اِنّي أُحامي أَبَداً عَنْ دِيني

وَ عَنْ إمامٍ صادِقِ الْيَقِينِ ... نَجْلِ النَّبِيِّ الطّاهِرِ الْأَمِينِ

نَبِيِّ صِدْقٍ جاءَنا بِالدِّينِ ... مُصَدِّقاً بِالْواحِدِ الْأَمِينِ[1]

این همی گفت و رزم همی داد،[2] تا از کثرت زخم و سیلان خون سستی گرفت. دیگر باره حکیم بن طفیل و اگر نه نوفل الازرق از ورای نخله‌ای بیرون تاخت و دست چپش را از پایان ساعد بینداخت. عباس مشک را به دندان گرفت و این شعر بگفت:

يا نَفْسُ لا تَخْشَىْ مِنَ الْكُفّارِ ... وَ أَبْشِرِي بِرَحْمَةِ الْجَبّارِ

مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُخْتارِ ... مَعَ جُمْلَةِ السّاداتِ وَ الْأَطْهارِ

قَدْ قَطَّعُوا بِبَغْيِهِمْ يَسارِي ... فَأَصْلِهِمْ يا رَبِّ حَرَّ النّارِ[3]

و با رکاب همی مهمیز زد، باشد که خود را به لشکرگاه برادر کشاند، ناگاه تیری بر مشک آن حضرت آمد و آب آن بریخت، و پیکان دیگر بر سینهٔ مبارکش رسید و حکیم بن طفیل عمودی از آهن بر فرق شریفش فرود آورد. در این وقت، عباس از اسب در افتاد و فریاد برداشت که: ای برادر! مرا دریاب.

حسین علیه السلام چون شهاب ثاقب بر سر او حاضر شد و عباس را در کنار فرات تشنه و مجروح و مطروح دید.

آن دست‌های مقطوع و آن تن پاره پاره را نظاره کرد و سخت گریست و فرمود:

---

۱. به خدا قسم! اگر دست راستم را قطع کنید بازهم از دینم حمایت می‌کنم و از امامی حمایت می‌کنم که یقین راستین دارد، او نوادهٔ پیامبر پاک و راستگو است.
پیامبر راستی که دین را برای ما آورد و خداوند را تصدیق کرد.

۲. عبارت ناسخ «همی زد» بود و چون با رزم معنای درستی نمی‌داد همین فعل ضبط شد.

۳. ای نفس و جان! از کفّار نترس و بشارت باد تو را به جوار رحمت الهی؛ به همراه پیامبر برگزیده و سروران پاک و طاهر.
خداوندا! آنان را که با ظلم دست چپم را جدا کردند به آتش دوزخ واصل کن.

«الْآنَ انْكَسَرَ ظَهْرِي وَ قَلَّتْ حِيلَتِي»؛ اکنون پشت من شکسته و رشته تدبیر و چاره گسسته گشت، و این اشعار قرائت کرد:

تَعَدَّيْتُمْ يَا شَرَّ قَوْمٍ بِبَغْيِكُمْ ... وَ خَالَفْتُم دِينَ النَّبِيِّ مُحَمَّدِ
أَمَا كَانَ خَيرَ الرُّسْلِ أَوْصَاكُمْ بِنَا؟ ... أَمَا نَحْنُ مِنْ نَجْلِ النَّبِيِّ الْمُسَدَّدِ؟
أَمَا كَانَتِ الزَّهْرَاءُ أُمِّي دُونَكُم؟ ... أَمَا كَانَ مِنْ خَيرِ الْبَرِيَّةِ أَحْمَدِ؟
لُعِنتُمْ و أُخْزِيتُم بِمَا قَد جَنَيْتُمُ ... فَسَوْفَ تُلَاقُوا حَرَّ نَارٍ تَوَقَّد[1]

[مرثیهٔ امام حسین علیه السلام بر بالین حضرت ابوالفضل علیه السلام]

و به روایت ***عبدالله بن محمد رضا الحسینی*** در کتاب جلاء، حسین علیه السلام بدین شعر او را مرثیه گفت:

أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُبْكَىٰ عَلَيْهِ ... فَتىً أَبْكَى الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَاءِ
أَخُوهُ وَ ابْنُ وَالِدِهِ عَلِيٍّ ... أَبُو الْفَضْلِ الْمُضَرَّجُ بِالدِّمَاءِ
وَ مَنْ وَاسَاهُ لَا يَثْنِيهِ شَيْءٌ ... وَ جَادَ لَهُ عَلَىٰ عَطَشٍ بِمَاءِ[2]

[شرح حالی کوتاه از سید عبدالله شبر]

حقیر گوید:

این سیّد عبدالله، از آل شبّر و کاظمی است و عالم بسیار کامل است از معاصرین محقّق، شیخ اسدالله تستری کاظمی و بحرالعلوم او را برای کثرت تصنیف و جودت

---

۱. ***مناقب***، ج ۴، ص ۱۰۸؛ ***بحارالانوار***، ج ۴۵، ص ۴۰ - ۴۱؛ ***مثیرالاحزان***، ص ۸۲
ای بدترین گروه! شما با ظلم و ستم‌تان تجاوز و دشمنی کردید و با دین رسول خدا حضرت محمّد صلی الله علیه و آله مخالفت نمودید.
آیا بهترین پیامبران به شما دربارهٔ ما سفارش نکرد؟ آیا ما از نسل پیامبر راست‌کردار و درست‌کردار نیستیم؟
آیا مادر من فاطمهٔ زهرا علیها السلام نیست!؟ آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین خلایق نیست؟
شما به واسطهٔ این جنایتی که مرتکب شدید ملعون و رسوا شدید و به زودی آتش جهنم را ـ که زبانه می‌کشد ـ ملاقات خواهید کرد.

۲. ***ناسخ‌التواریخ***، جزء دوم از ج ۶ ص ۳۴۳ـ۳۴۷. علامه امینی در ***الغدیر***، ج ۳، ص ۳ این سه بیت را از یکی از نوادگان حضرت اباالفضل علیه السلام یعنی فضل بن محمد بن المفضل بن الحسن بن عبید الله بن عباس بن امیرالمؤمنین علیه السلام می‌داند.
سزاوارترین شخص برای گریه کردن آن جوانمردی است که مصیبتش، امام حسین علیه السلام را در کربلا به گریه انداخت.
او برادرش و فرزند پدرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام یعنی حضرت عباس علیه السلام بود که بدنش خون آلود شده بود.
او کسی است که نسبت به برادرش در همه جا مواسات و ایثار کرد و در این راه از هیچ چیز نترسید و در تشنگی نیز به یاد برادرش بود.

آن، **مجلسی ثانی** می‌گفتند و می‌فرمود: کثرت تألیفات من از توجّه امام همام موسی بن جعفر است. دیدم در عالم رؤیا که قلمی به من عطا نمود، فرمود: اکتب. و ***جلاءالعیون*** او معرب ***جلاءالعیون*** علّامهٔ مجلسی است و بیست و دو هزار بیت است، مثل ***حقّ الیقین*** او که معرّب ***حقّ الیقین*** مجلسی است به زیادتی اندکی در این دو، و شرح کتب او در ضمن مجلّدات کثیره و غیره در اواخر مجلّد اول ***دارالسلام*** مذکور است و جدّ او شبّر بن محمّد نیز از اجلای علمای ابرار است، رحمة الله علی جمیع علمائنا.

[شهادت حضرت ابوالفضل علیه السلام به روایت ابواسحاق اسفراینی و تردید در آن]

بدان که استاد **ابواسحاق اسفراینی** ـ که از فقهای متکلّمین شافعیه است ـ و **ابوعبدالله حاکم نیشابوری** در وصف او گفته که: عامّهٔ شیوخ نیشابور از او اخذ علم نمودند و اهل عراق و خراسان اتّفاق کردند بر وفور علم او، و ابوبکر بیهقی روایات بسیار از او اخذ نموده، و **ابوالقاسم قشیری** به درس او حاضر می‌شد و وفات او به قول ابن خلکان در مجلد دوم ***تاریخ*** او در سنهٔ چهار صد و هیجده بود در نیشابور، و از آن‌جا نقل شد به اسفراین[1] بعد از آن که در کتاب ***قرةالعین فی مشهد الحسین***[2] شجاعت ابی‌الفضل را به نحو مستوفی آورده و حکایت مارد و طاویه را قریب به آنچه گذشت مفصّلا روایت کرده،[3] شجاعت دو پسر شجاع عباس که محمّد بن العباس و قاسم بن عباس باشند از اولاد آن حضرت، ذکر کرده،[4] و ذکر قاسم را در کتاب دیگر ندیدم و روایت کرده شهادت عباس را قبل از عاشورا؛ مثل ابی مخنف؛[5] زیرا که اتّفاق مقاتله را در ظرف سه یوم

---

۱. ***وفیات الأعیان و انباء ابناء الزّمان***، ج ۱، ص ۲۸، شرح حال ابواسحاق از ابتدا تا فوت او از ***وفیات‌الاعیان*** نقل شده است.

۲. همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، نام این کتاب ***نورالعین فی مشهد الحسین*** است. در مورد نسبت این کتاب به اسفراینی، ر.ک: ***کتابشناسی تاریخی امام حسین علیه السلام***، ص ۶۴. او از اسماعیل پاشا نقل می‌کند که این کتاب منسوب به اسفراینی است، همچنین از مرحوم سید عبدالعزیز طباطبائی رحمه الله نقل می‌کند که این کتاب منحول و منسوب است و اسلوب آن به مصنّفات قرن چهارم نمی‌خورد. همچنین از محقّق شهید قاضی طباطبائی رحمه الله نقل کرده‌اند که از کتب بسیار ضعیف و غیر قابل اعتماد و «پر از جعلیّات و نقلیّات قصّه سرایان است»، خود مؤلّف نیز کمی بعد در مورد این کتاب می‌گوید: «این کتاب اعتبار تمامی ندارد». نکتهٔ قابل ذکر آن که در فهرست نسخه‌های عکسی کتابخانه مرحوم سید عبد العزیز دو نسخه با شماره‌های ۱۵ و ۱۸۰ معرفی شده که «***نورالعین فی ذکر مشهد سید الحسین***» نام دارد و مؤلّف آن عبد الفتاح بن ابوبکر بن احمد رسام شافعی خلوتی ذکر شده است. تاریخ تالیف و کتابت یکی از این نسخه‌ها که به دست خود مؤلف بوده ۱۰۰۴ ق است و کتابت دیگری نیز مربوط به قرن یازدهم می‌شود. شاید آنچه به اسفراینی نسبت داده‌اند، همین کتاب باشد که نیاز به بررسی بیشتر دارد.

۳. ***نورالعین***، ص ۴۶ ـ ۵۰. ۴. همان، ص ۵۲.

۵. فاضل دربندی در ***اکسیرالعبادات***، ج ۲، ص ۵۱۰ این مطلب را از ابی‌مخنف نقل می‌کند.

روایت کرده و آن که حضرت سیدالشهدا ـ ارواحنافداه ـ در هر یوم بلکه در هر حمله هزار یا پانصد و نحو آن می‌کشتند؛[1] گفته است بعد از ذکر شهادت عباس: «قالَ الرّاوِيُّ: فَلَمّا أَصْبَحَ اللهُ بِالصَّباحِ رَكِبَ القَومُ وَ رَجَعوا عَلَى الْحُسَينِ فَتَذَكَّرَ أخاهُ الْعَبّاسُ وَ شَفَقَتَهُ عَلَيهِ وَ جَعَلَ يُنادي وٰاغَوثِي بِكَ يٰا اَللّٰهُ وٰاغِياثاهُ».[2] پس هر فارسی بعد از فارسی بیرون می‌رفت به جهاد، و جمع کثیری را از دویست یا سیصد و کم و زیاد می‌کشت تا جمیع انصار شهید شدند و آن حضرت حمله می‌برد و جمع کثیری می‌کشت تا آن که نعش آن شهید را به نزدیک آن خیام می‌آورد. پس چون دید که باقی نماند کسی غیر از بنی عمّ و بنی اخوه و اولادش، نظر نمود به یمین و یسار، و معین ندید غیر آنها، پس فریاد برآورد: «وٰاغَوْثاه بِكَ يَا اَللّٰه! واقِلَّةَ ناصِراه! اَما مِن مُعِينٍ يُعِينُنا؟! اَما مِن مُساعِدٍ يُساعِدُنا؟! اَما مِن طالِبِ جَنَّةٍ يَطلُبُ نَصْرَنا؟!».[3] پس دو جوان از خیمه بیرون آمدند مثل دو ماه، یکی محمّد عباس و دیگری برادر او قاسم بْنِ الْعباس و می‌گفتند: «لَبَّيْكَ يا مَولانا! هَا نَحْنُ بَيْنَ يَدَيكَ».[4] آن حضرت فرمود: «كَفاكُما قَتْلُ والِدِكُما».[5] شما را کفایت می‌کند شهادت پدر شما عباس. آن دو گفتند: «لا وَاللهِ يا عَمَّنا! بَلْ أَنفُسُنا لَكَ الْفِداءُ اِئْذَنْ لَنا بِالْبِرازِ».[6] بعد، جلادت و شهادت آن دو را آورده و آن که یکی، دویست و پنجاه نفر از آن ملاعین و دیگری هشتصد و بیست نفر از آن ملاعین را به جهنم فرستاد.[7] شهادت دو قاسم دیگر [را] نیز روایت کرده، یکی قاسم بن الحسن و دیگری قاسم بن الحسین[8] وَاللهُ الْعالِم. و ممکن است نظر به این روایت، اگر چه این کتاب اعتبار تمامی ندارد؛ و نظر به روایت ابی مخنف و بعضی از کتب و وقایع که از روز عاشورا معروف است، پیش از

---

۱. *نورالعین*، ص ۴۴ به بعد. البته خود اسفراینی به سه روز بودن تصریح نکرده؛ ولی شهادت حربن یزید ریاحی و حضرت اباالفضل علیه‌السلام را در یک روز و شهادت جمعی از اصحاب را در روز دیگر و شهادت فرزندان حضرت اباالفضل علیه‌السلام و علی بن الحسین و جوانان بنی هاشم و خود امام حسین علیه‌السلام را در روز سوم نقل می‌کند.

۲. راوی گفت: وقتی صبح شد، لشکر بر اسبانشان سوار شدند و دوباره رو به حسین علیه‌السلام آوردند. پس یاد از برادرش عباس و دلسوزی او کرد و ندا داد: خدایا! به تو پناه می‌بریم.

۳. خدایا! به تو پناه می‌برم. آه از کمی یاور!

آیا کسی نیست ما را یاری کند؟ آیا یاوری نیست که ما را همراهی کند؟ آیا کسی جویندهٔ بهشت نیست تا با یاری ما به بهشت برسد.

۴. لبیک ای سرور ما! ما به یاری تو در برابرت ایستاده‌ایم.

۵. شهادت پدرتان برای شما کافی است.

۶. به خدا قسم، چنین نیست ای عموی ما! بلکه باید جان‌های ما فدای تو شود، پس اجازهٔ رفتن به میدان به ما بده.

۷. همان، ص ۵۱ـ۵۳ (با کمی اختلاف). در *نورالعین*، اسم فرزند اول حضرت ابالفضل علیه‌السلام نیامده و فقط گفته: ولد العباس. دیگر اینکه تعداد کشته شدگان به دست قاسم بن عباس را هشتصد نفر ذکر کرده است.

۸. همان، ص ۵۴ـ۵۵.

عاشورا در ایّام ورود اصحاب عمر سعد بوده باشد، چنانچه صریح روایت کتاب اول است که آن حضرت در بعض ایام جمع شدن لشکر، بر شمشیرش تکیه داد و خطبه خواند.

[خطبه خواندن امام حسین علیه السلام در کربلا]

و محتمل است که از این امور باشد آنچه روایت کرده شیخ جلیل بزرگوار **حسن بن علی بن شعبه** در ***تحف العقول***، و علّامهٔ مجلسی در کتاب امر به معروف و نهی از منکر از ***بحارالانوار*** که حضرت سیّدالشهدا علیه السلام فرمودند به اهل کوفه، در خطبه و موعظهٔ طویله که ملامت می‌فرماید در آن علمای ایشان را به آن که با ظلمه به مسامحه می‌گذرانید و اعانت می‌کنید ظلمه را در غصب حقوق و استخفاف به حقّ ائمّهٔ هدی، و تضییع می‌نمایید حقوق فقرا را و ترک می‌کنید امر به معروف و نهی از منکر را با آن که خداوند ـ عزّ و جلّ ـ فرمود: ﴿**لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ**﴾[1] و فرمود: ﴿**لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ**﴾ تا قَوْلِهِ عزَّوَجَلَّ: ﴿**لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ**﴾[2] و این برای آن بود که می‌دیدند از ظالمین منکر و فساد را و منع نمی‌کردند آنان را، و حال آن که خداوند فرمود: ﴿**فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ**﴾.[3]

و فرموده: ﴿**وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ**﴾[4] و شما ای علمای سوء، نه مالی در راه خدای تعالی انفاق کردید و نه نفس خود را برای خدای در خطر انداختید و نه با عشیره و با طایفهٔ خود که عاصی بودند؛ معادات در راه خدا ورزیدید، و مَعَ ذٰلِک امید بهشت و مجاورت پیغمبران و نجات از

---

۱. سورهٔ مائده، آیهٔ ۶۳.

چرا الهیّون و دانشمندان، آنان را از گفتار گناه [آلود] و حرامخوارگی باز نمی‌دارند؟

۲. سورهٔ مائده، آیهٔ ۷۸ـ۷۹. استناد مؤلّف به این دو آیه است:

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ * كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَن مُّنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾.

از میان فرزندان اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند. این [کیفر] به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و [از فرمان خدا] تجاوز می‌کردند.

[و] از کار زشتی که آن را مرتکب می‌شدند، یکدیگر را بازنمی‌داشتند. راستی، چه بد بود آنچه می‌کردند.

۳. سورهٔ مائده، آیهٔ ۴۴.

پس، از مردم نترسید و از من بترسید.

۴. سورهٔ توبه، آیهٔ ۷۱.

و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند که به کارهای پسندیده وا می‌دارند و از کارهای ناپسند باز می‌دارند.

عذاب دارید، و اگر این به سبب غرور شما است با آن که مجاری امور احکام بر دست علما است که امین او بر حلال و حرام باشند، پس شما صاحب این منزلت نمی‌باشید؛ زیرا که شما از حقّ متفرّق شدید و بعد از وضوح حقّ و سنت، در آن اختلاف کردید و اگر صبر می‌کردید بر اذیت اعدای دین، و متحمل می‌شدید مؤونه و صرف جان و مال را در راه خدا، آن وقت شایستهٔ آن مقام و منزلت بودید، تا آن که فرمود: «**فَاللّٰهُ الْحَاكِمُ فِيمَا فِيهِ تَنَازَعْنَا وَ الْقَاضِي بِحُكْمِهِ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَنَا. اَللّٰهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُساً فِي سُلْطَانٍ وَ لَا الْتِمَاساً مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَ لَكِنْ لِنُرِيَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ يُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَنِكَ وَ أَحْكَامِكَ فَإِنْ لَمْ تَنْصُرُونَا وَ تُنْصِفُونَا قَوِيَ الظَّلَمَةُ عَلَيْكُمْ وَ عَمِلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ وَ حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْهِ أَنَبْنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ.**»[1]

فصل: [القاب حضرت ابوالفضل علیه السلام]

و امّا ابوالقربه نامیدن آن حضرت،[2] یعنی ملازم بود قربه را؛ به جهت آن چیزی است که ظاهر شد از آنچه گذشت که آن سرور اهتمام تمام در حفظ مشک آب فرمود تا حدّی که دست‌ها، بلکه جان خود را وِقایه[3] و فدای آن گردانید و حق سعی را در محافظت آن به جای آورد، اگر چه مقدور نشده بود که بتواند آب را به تشنگان برساند.

[لقب سقّا]

و امّا سقّا[4] گفتن آن جناب؛ پس در *عمدة الطالب* ـ که نفیس‌تر و صحیح‌تر کتب انساب است ـ و مؤلّف او **جمال الملة والدین سید احمد بن علی بن الحسین داوود حسنی** است و وفات او

---

۱. *تحف العقول عن آل الرسول*، ص ۱۷۱ ـ ۱۷۲ و به نقل از او در *بحارالانوار*، ج ۱۰۰، ص ۷۹ ـ ۸۰.

خدایا! تو می‌دانی که قصد ما رقابت برای دست یافتن به قدرت یا زیادتخواهی مال دنیا نبود، بلکه برای آن بود که نشانه‌های دین تو را به دیگران بنمایانیم و با قدرت دست به اصلاح سرزمین‌ها زنیم تا بندگان ستمدیده‌ات ایمن شوند و به واجبات و مستحبات و احکام دین تو عمل شود.

پس ای مردم! اگر شما به یاری ما برنخیزید و داد ما را ندهید، این ستمگران بر شما چیره خواهند گشت و در خاموش کردن نور پیامبر [و از میان بردن احکام قرآن] خواهند کوشید، البته خدا ما را بس است، ما بر او توکّل کردیم و به آستان او روی آوردیم که بازگشت همه به سوی او است.

۲. *انساب الاشراف*، ج ۲، ص ۴۱۳؛ *تاریخ الخمیس*، ج ۲، ص ۳۱۷؛ *سرائر*، ج ۱، ص ۶۵۶.

۳. حافظ، نگهدارنده.

۴. *سراج الانساب*، ص ۱۷۴؛ *لباب الانساب*، ج ۱، ص ۳۳۷؛ *الشجرة المبارکة*، ص ۱۸۴؛ *المجدی*، ص ۱۵؛ *الاختصاص*، ص ۷۸.

در هشتصد و بیست و هشت بود؛[1] فرموده که: برای آن است که آن حضرت به طلب آب رفت اگر چه نتوانست که آب به خیمه برساند و در کنار شریعه به فیض شهادت فایز گردید،[2] ولکن ممکن است که برای آن باشد که در بعض شب‌های عاشورا آب آورد و تشنگان را سقایت کرد و از آن آب جامهٔ خود را شستند و تنویر نمودند.

[آب آوردن حضرت ابوالفضل علیه السلام در شب عاشورا]

در ***بحارالأنوار*** و غیر آن روایت است که:

چون پسر سعد بسیار سخت گرفت که نتوانند آب بردارند، حضرت سیّدالشهدا طلبید برادرش اباالفضل را، و سی نفر سواره و بیست پیاده با او گردانید و ایشان را در جوف لیل و تاریکی شب به طلب آب فرستاد، و آنان با بیست مشک روانهٔ شریعه شدند. چون نزدیک به شریعه شدند، عمرو بن حجّاج زبیدی ـ که سرکردهٔ موکّلین آب بود ـ گفت: **«مَن أنتُم؟»** مردی از اصحاب حسین علیه السلام که او را **نافع بن هلال** می‌گفتند، گفت: پسر عمّ تو می‌باشم، آمده‌ام آب بیاشامم.

عمرو بن حجّاج گفت: **«إشرَبْ هَنِیئاً»**.[3]

نافع گفت: وای بر تو! امر می‌کنی که آب بیاشامم و حال آن که پسر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و کسان او از تشنگی نزدیک به هلاکت رسیده‌اند؟!

عمرو گفت: راست می‌گویی، ولیکن امر امیر است و ناچاریم که اطاعت کنیم.

پس نافع بانگ زد بر اصحاب خود که: آب بردارید، و عمرو نیز بانگ زد بر اصحاب خود که: مانع شوید.

پس قتال شدیدی واقع شد و بعضی مشغول مقاتله بودند و بعضی مشک‌ها را آب می‌کردند و آن آب را به خیام با احتشام رسانیدند و کسی از اصحاب حسین علیه السلام در آن شب کشته نشد، و لِذٰلِکَ سُمِّیَ الْعَبّاسُ، اَلسَّقّاءَ.[4]

---

۱. شرح حال مفصل وی را در ***اصول الفخریه***، مقدمه، صفحهٔ یازده به بعد، بنگرید. همچنین نام و سال وفات او را در صفحه یک بنگرید. نام کامل او جمال الدین احمد بن علی بن حسین بن علی بن مهنّا بن عنبهٔ حسنی داوودی است. وی با امیر تیمور گورکانی و پسرش شاهرخ معاصر بوده و در هفدهم ماه صفر ۸۲۸ق. فوت کرده و از سادات حسنی بوده است. ابن عنبه با ۲۲ واسطه از طریق عبدالله محض به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رسد.

۲. ***عمدة الطالب***، ص ۳۲۹؛ ***تاریخ الخمیس***، ج ۲، ص ۳۱۷؛ ***نورالابصار***، ص ۹۳.

۳. بیاشام، گوارایت باشد.

۴. ***بحارالانوار***، ج ۴۴، ص ۳۸۸.

[سقایت در شب و روز عاشورا توسّط حضرت عباس و امام حسین و حضرت علی‌اکبر علیهم‌السلام]

مخفی مباد، در شب و روز عاشورا سه نفر سقایت نمودند: یکی عباس، چنانچه گذشت؛ و دیگری حضرت ابوعبدالله الحسین علیه‌السلام چنانچه در **بحار** و **عوالم** است که: چون در بعض آن ایام که منع از آب نموده بودند، تشنگی شدید شد بر حسین ـ اَرواحنافِداه ـ و اهل‌بیتش، آن حضرت کلنگی برگرفت و به عقب خیمهٔ زنان آمد و روی به قبله، پانزده قدم برداشت و کلنگ را بر زمین زد و مقداری حفر نمود؛ چشمهٔ آب شیرینی ظاهر شد و آن حضرت و اهل حرم محترم و اصحاب، جمیعاً آشامیدند و مشک‌های خود را پر کردند، بعد آن چشمه فرو رفت.[1]

مرتبهٔ دیگر سقایت نمود و آن به روایت سیّد جلیل نبیل و عدل علّامهٔ مجلسی، سیّد هاشم ـ رحمة الله علیه و عَلیٰ جَمیعِ عُلَمائِنا الْعامِلین ـ در ***مَعالم الزُّلفیٰ*** از محمّد بن سنان ـ و ظاهر آن است از کتب او اخذ کرده ـ گفته است که: فرمود حضرت امام رضا علیه‌السلام که فرود آمد ملکی از آسمان بر حسین بن علی علیهما‌السلام در وقتی که اصحاب شکایت از تشنگی کردند و عرض کردند به آن حضرت: «**اِنَ اللهَ یَقْرَئُکَ السَّلامَ وَ یَقُولُ هَل لَکَ مِن حاجَةٍ**»؟[2] آن حضرت فرمود: «**هُوَ السَّلامُ وَ مِنْ رَبِّيَ السَّلام، وَ قالَ: قَد شَکیٰ اِلَيَّ أصحَابِي ما هُوَ اَعلَمُ بِهِ مِنِيّ مِنَ الْعَطَش**».[3]

پس خداوند وحی فرمود به آن ملک که عرض کن به حسین که: خطّی بکش در ورای خود از ارض کربلا، تا سیراب شوند. پس آن حضرت به انگشت سبّابه، نهر آبی سفیدتر از شیر، شیرین‌تر از عسل، ظاهر کرد و آن حضرت و اصحاب او از آن آشامیدند. پس آن ملک عرض کرد به حسین علیه‌السلام که: آیا مرخص می‌فرمایید یا ابنَ رسول‌الله که من نیز از آن بیاشامم؛ زیرا که این از آن شما اهل بیت است و خاصهٔ شما می‌باشد و این رحیق مختوم است که ختام آن مشک است؟

آن حضرت فرمود: اگر می‌خواهی بیاشامی بیاشام.[4]

---

۱. همان، ص ۳۸۷ (با اندکی تفاوت). علّامه مجلسی می‌گوید: «فَخَطا فِی الْأَرْضِ تِسْعَ عَشَرَ خُطْوَة»؛ حال آن که مؤلف می‌گوید ۱۵ قدم.

۲. خداوند تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: آیا حاجتی داری؟

۳. او سلام است و بر او سلام باد. خداوند بهتر از من می‌داند که اصحابم از تشنگی به رنج آمده‌اند.

۴. ر.ک: ***الثاقب فی المناقب***، ص ۳۲۷، ح ۲۷۰ که او نیز از کتاب **بستان** محمد بن احمد بن علی بن الحسن بن شاذان نقل می‌کند. در ***معالم الزلفی***، ص ۹۲ و ***مدینة المعاجز***، ج ۲، ص ۲۸۶ نیز نقل شده است.

سوم که سقایت نمود، علی اکبر بود به روایت **منتخب طریحی** که چون حضرت امام حسین علیه السلام استغاثه و طلب آب نمود برای علی اصغر، حضرت علی اکبر علیه السلام رکوه[۱] برداشت و به شریعه داخل شد و آن ظرف را پر از آب نمود و خدمت پدر آورده، عرض کرد: اول، این طفل را آب دهید که **اَلْماءُ لِمَن طَلَب** و اگر چیزی زیاد آمد به من عطا فرما که بسیار تشنه‌ام، و مرزوق نشد که آن طفل از آب بیاشامد و حضرت رکوه را به هوا افکندند.[۲]

ابن نما در ***مثیر الاحزان*** ـ که زیاده از بیست سال بعد از **لهوف** سید آن را نوشته ـ در حدیث طولانی روایت کرده که بُرَیر نیز با اصحاب آبی آورد و آن نیز در آخر ریخت و نصیب اطفال نشد؛ چون آثار عدم صحّت در آن بود به تحریر آن نپرداخت.

[مناقشهٔ مؤلّف دربارهٔ آب آوردن حضرت علی اکبر علیه السلام]

و اما حکایت آب آوردن علی اکبر در شب و مقاتلهٔ شجاعانه نمودن او و چنان که حبیب بن مظاهر که حاضر خدمت بود در آن شب، به امام حسین علیه السلام عرض کرد، در کتاب معتبری دیده نشد و آن در بعض کتب غیر معتبره است[۳].

[سیراب شدن امام حسین علیه السلام توسّط ملائکه]

و به روایت ***معالم‌الزلفی*** از محمّد بن سنان ـ که از ثقات و خاصّه حضرت صادق است ـ به قول شیخ مفید رحمه الله در ***ارشاد*** و امیر محمّد باقر الداماد در ***رَواشِحُ سَماویّه*** که شرحی بر ***کافی*** کلینی است،[۴] و آن را در ***وَثیقَةُ الْفُقَها*** تحقیق نمودم، خداوند ـ عزّ وجلّ ـ نیز در آخر کار امام حسین علیه السلام را آب داد. محمّد بن سنان گوید که: مذکور شد در نزد حضرت امام رضا علیه السلام که امام حسین علیه السلام را تشنه شهید کردند؛ آن حضرت فرمود: «**مَه، مِنْ أَیْنَ لَکَ ذلِکَ؟! وَ قَد بَعَثَ اللهُ إِلَیهِ اَربَعَةَ اَملاکٍ مِن عُظَماءِ الْمَلائِکَةِ فَهَبَطُوا إِلَیهِ وَ قالوا: اَللهُ وَ رَسُولُهُ یَقرءانِ عَلَیکَ السَّلامَ وَ یَقولانِ إِختَرْ إِن شِئْتَ اَن تَختارَ الدُّنیا وَ ما فیها بِاَسْرِها وَ مَکَّنتُکَ مِن کُلِّ عَدُوٍّ اَوِ الرَّفْعُ إِلَینا فَقالَ الْحُسَین علیه السلام: وَ عَلیٰ رَسُولِ اللهِ السَّلامُ. بَلِ الرَّفعُ اِلَیه، وَ دَفَعوا اِلَیه شَربَةَ ماءٍ فَشَرِبَه،**

---

۱. رکوه: مشک کوچک و خرد، کوزه چرمین.
۲. **منتخب**، ج ۲، ص ۴۳۲.
۳. آب آوردن حضرت علی اکبر علیه السلام را شیخ صدوق در ***امالی***، ص ۲۲۱، مجلس ۳۰، ح ۱، آورده است؛ اما منظور مؤلّف کدام است، نیاز به بررسی بیشتری دارد.
۴. میرداماد در ***رواشح***، ص ۸۸ به بعد راجع به وجود دو ابن‌سنان مفصّلا بحث کرده است.

فَقالوا: إنَّکَ لا تَظْمَأُ بَعدَها أبَداً»،[۱] و مؤیّد این روایت است آن که از روایات مشهور است و در کتب معتبره مسطور است که: علی اکبر به پدرش عرض کرد که:

جدّ من مرا سیراب کرد به شربتی که بعد از آن هرگز تشنه نخواهم شد و کأس دیگر را برای تو ذخیره دارد، و آب بر صورت زینب خاتون زدن در شب عاشورا و روایت نوادر علیّ بن اسباط که حضرت سیدالشهداء علیه السلام حمله می‌فرمود و اصحاب او با او آب می‌بردند، مؤیّد صحّت اخبار گذشته است و مَعَ ذٰلِک گلهٔ تشنگی آن حضرت را نتوان انکار نمود که روایات صحیحه بر آن بسیار است، بلکه گرسنگی او را، چنانچه امام بیمار می‌فرمود: **قُتِلَ ابنُ رَسُولِ‌اللهِ جائِعاً**، و گریه می‌کرد به حدّی که آب وضو و غذا مخلوط می‌شد با آب چشم آن حضرت.[۲]

فصل: [اخبار در ثواب سقایت نمودن و آب دادن و نفع رسانیدن به مسلمین]

در کتاب شریف ***کافی*** و ***ثواب الاعمال*** صدوق از امیرالمؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ روایت است: **«أَوَّلُ مَا یُبْدَأُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ صَدَقَةُ الْمَاء»**.[۳] و از حضرت صادق علیه السلام که: **«أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ إبْرَادُ کَبِدٍ حَرَّیٰ»**[۴] یعنی بهترین آنچه در راه خدا بدهی خنک نمودن جگر تفتیده است، و فرمود: کسی که آب بدهد در موضعی که آب پیدا می‌شود، چنان است که بنده آزاد کند، و کسی که آب دهد در موضعی که آب نباشد چنان است که نفسی را زنده کند و احیای یک نفس مثل احیای جمیع ناس است.[۵]

---

۱. ***الثاقب فی المناقب***، ص ۳۲۷، ح ۲۶۹ و ***معالم الزلفی***، ص ۹۲.

چنین حرفی نزن، از کجا آن را می‌گویی؟ در حالی که خداوند چهار هزار فرشته از بزرگان فرشته‌ها را به سوی امام حسین علیه السلام فرستاد. آنها نزد او فرود آمدند و گفتند: خداوند و رسولش به تو سلام می‌رسانند و می‌گویند اگر می‌خواهی دنیا را انتخاب کن که ما تو را از دشمن در امان می‌داریم و دنیا و هرچه در آن هست به تو می‌دهیم و اگر هم می‌خواهی قرب و رفعت نزد ما را انتخاب کن.

پس حسین علیه السلام گفت: بر رسول خدا درود باد، رفعت نزد خدا را بر می‌گزینم.

پس آن فرشتگان جرعه‌ای آب به او نوشاندند و گفتند: دیگر هیچ وقت تشنه نخواهی شد.

۲. ***لهوف***، ص ۱۲۱.

۳. در ***ثواب الاعمال***، ص ۱۳۹، ح ۲ از امام باقر علیه السلام نقل شده؛ اما در کتاب ***من لایحضره الفقیه***، ج ۲، ص ۶۴، باب فضل سقی الماء، ح ۱۷۲۲ از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل گردیده و در کافی (فروع)، ج ۴، ص ۵۷، ج ۱، باب سقی الماء نیز حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است.

اولین عملی که روز قیامت حسابرسی می‌شود و پاداش آن را می‌دهند، صدقه دادن آب است.

۴. همان، ص ۵۷، ح ۲.

بزرگ‌ترین صدقه‌ها خنک کردن جگر یک فرد تشنه با آب است.

۵. همان، ص ۵۷، ح ۳.

صدوق در ***ثواب الاعمال*** و شیخ محمد بن الحسن الحرّ در کتاب ***وسائل الشیعه*** از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده‌اند: کسی که طعام بدهد مؤمن گرسنه را خداوند او را از میوه‌های بهشت اطعام فرماید، و کسی که آب بدهد مؤمن تشنه را خداوند او را از رحیق مختوم[1] بیاشاماند، و کسی که بپوشد مؤمنی را خداوند او را از جامه‌های سبز بهشت بپوشاند، و آن در ***اختصاص*** شیخ مفید نیز روایت شده است.[2]

در ***بحارالانوار*** و ***اعلام‌الدّین*** و غیر آن روایت است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که پنج چیز است که هر که آنها را یا یکی از آنها را به جای آورد، بهشت بر او واجب می‌شود: آب دادن تشنه، و سوار کردن پیاده، و طعام دادن گرسنه، و پوشیدن برهنه، و آزاد نمودن بنده.[3]

در کتاب ***جعفریات***، و آن هزار روایت است به سند صحیح از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام کما فی ***الاقبال*** و ایضاً آن حضرت از پدران خود روایت کرده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون داخل بهشت شدم ـ یعنی در لیلهٔ معراج[4] ـ دیدم صاحب کلب را که او را آب داده بود.

و عامّه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که: زنی در بیابان سگی را دید که تشنه است، و داخل چاه شده و موزهٔ[5] خود را پر آب کرده، در دهان خود گرفته و از چاه بالا آمد و آن کلب را به آن آب داد، پس خداوند آن زن را به آن عمل آمرزید. در ***نفقات ریاض*** نظیر آن روایت است.

در کتاب ***کافی*** و ***عقاب الاعمال*** صدوق از حضرت صادق وارد است که: هر مؤمنی که منع کند مؤمنی را چیزی از آن چه محتاج باشد به آن، و حال آن که قادر باشد بر آن از خود و یا غیر خود، خداوند او را وادارد در قیامت با صورت سیاه و چشم کبود و دست‌های او غُلّ باشد به گردن او، و منادی ندا کند که: این است خیانت کاری که خیانت کرده با خدا و رسول، و امر شود که او را در آتش جهنّم اندازند.[6] ایضاً در ***کافی*** روایت است از آن حضرت: «**مَن لَم یَهتَمَّ بِأمُورِ المُسلِمِینَ فَلَیسَ بِمُسْلِم**»[7] و آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که صبح کند و اهتمام او به امور مسلمانان نباشد، پس

---

۱. رحیق مختوم: شراب سر به مهر بهشتی که با مشک مهر شده است.

۲. ***ثواب الاعمال***، ص ۱۳۶، ح ۲، ثواب من اطعم مؤمناً؛ ***وسائل الشیعه***، ج ۵، ص ۱۱۴؛ ***اختصاص***، ص ۲۸.

۳. ***بحارالانوار***، ج ۱۰۱، ص ۱۹۵.

۴. لیله معراج: شبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به معراج رفتند.

۵. موزه: کفش.

۶. ***کافی***، ج ۲، ص ۳۶۷؛ ***عقاب الاعمال***، ص ۲۸۶، ح ۱.

۷. ***کافی*** (اصول)، ج ۲، ص ۱۶۴، ح ۴.

نیست از ایشان و کسی که بشنود مردی را که فریاد می‌کند یالَلْمُسلِمین و از مسلمانان یاری می‌خواهد و او را یاری نکنند و جواب ندهند؛ پس نیست به مُسلِم.[۱]

در *ثواب الاعمال* صدوق، مسنداً از رسول خدا ﷺ روایت است که: هر که در راه مسلمانان برای مسافرین خانه بنا کند، خداوند او را بر ناقه‌ای از درّ و جواهر سوار کند در حالی که نور صورت او تمام محشر را روشن کند و او را همسایهٔ حضرت خلیل، و رفیق او گرداند و چهل هزار هزار به شفاعت او داخل بهشت شوند، و کسی که شفاعت کند برای مؤمنی که طلب شفاعت کند از او، خداوند او را هرگز عذاب نکند و اگر بی‌طلب شفاعت کند ثواب هفتاد شهید دارد، و کسی که چاه بکنند تا آب آن را بیرون آورد و آن را برای مسلمین بذل کند، ثواب هر که وضو گیرد از آن آب و نماز کند برای او نیز باشد و به عدد هر مویی که برای انسان یا بهیمه[۲] یا سبع[۳] یا طیر[۴] باشد که از آن بخورد، ثواب هزار بنده که آزاد کند به او عطا فرماید، و به شفاعت او به عدد ستارگان داخل شوند بر حوض قدس. گفتند: چیست حوض قدس؟ سه مرتبه فرمود: حوض من.[۵]

به روایت ابی‌مخنف، حسین علیه السلام امر کرد برادر خود عباس را که جمع کند اصحاب را و چاه بکند و چون چاه کندند در او آب نبود و آن را پر کردند و عباس به طلب آب رفت و شهید شد.

فصل: [علت کنیهٔ ابوالفضل برای حضرت عباس علیه السلام]

و اما مکنّی بودن آن جناب ـ ارواحنافداه ـ به ابی‌الفضل؛ یعنی ملازم و مصاحب بودن فضل، پس برای آن است که در ظاهر از *لبابه*، دختر عباس بن عبدالمطلّب، دو پسر داشتند: یکی مسمّیٰ به فضل و به آن مکنّی گردید[۶] و دیگری عبیدالله که عقب آن سرور از او است. و در باطن، جمیع فضایل حسنه به نحو اتمّ و اکمل در وجود آن سرور و مهتر عالم، مجتمع بود.

---

۱. همان، ح ۵.
۲. بهیمه: چهارپایان.
۳. سبع: درندگان.
۴. طیر: پرندگان.
۵. *ثواب‌الاعمال*، ص ۲۹۱.
۶. *المجدی*، ص ۲۳۰؛ *سراج‌الانساب*، ص ۱۷۴؛ *تهذیب‌الانساب*، ص ۲۷۵؛ *عمدة‌الطالب*، ص ۳۵۶؛ *مقاتل‌الطالبیین*، ص ۸۴.

بیان این مطلب بر وجه اجمال آن که: هیکل انسان که اعظم آیتی است از آیات الله ـعزّ وجلّ‌ـ مرکب است از نفس که عبارت است از جوهر لطیف ملکوتی، و جسم که عبارت است از لحم و عظم[1] و اعصاب و اوتار[2] و امعاء[3] و شحوم[4] و نحو آن، و جزء ثانی خادم و مرکب جزء اول است که برای استکمال آن مسخّر او است؛ به کار وا می‌دارد روح، بدن را، چنانچه مولی خدم خود را امر و نهی می‌نماید و به کار وا می‌دارد، و مقصد اصلی اولی از انسان، روح است که اسمی از اسامی نفس است. چون حیات بدن موقوف است بر او. چنانچه قلب نیز می‌نامند به جهت تقلب او در خواطر وارده بر او، و عقل می‌نامند برای فهم و ادراک او، و او مجمع چهار نوع از صفات است، و از هر کدام شائبه دارد: صفت ملکوتیّه ربّانیه، و شیطانیّه، و سَبُعیّه، و بهیمیّه. پس کأنّه در وجود انسان، خنزیری[5] است، و کلبی و ملکی و شیطانی؛ زیرا که قوت تمیز و ادراکی در او است که در مخلوق نیست، و صاحبه شهوت و غضب است.

پس اگر تابع شهوات نفسانیّه شد و وقاحت و بخل و خباثت و حسد و حرص و امثال اینها را شعار خود گردانید و از مبدأ و معاد خود غافل گردید، داخل می‌گردد در سلک خنازیر؛ زیرا که مذمومیّت و پستی خنزیر، برای لون و شکل او نیست بلکه برای شره[6] و شهوت او است، و ترک او طیّب را و اختیار خبیث بر آن تا آن که شکار تازه را می‌گذارد که مدور و متعفّن گردد و شکار کهنهٔ نتن[7] عفن را می‌خورد، و از این جهت کسانی که حرام را بر حلال اختیار می‌کنند به صورت خنزیر محشور می‌شوند، و زنان زانیهٔ پر شهوت به صورت مادّه حمار و حیوانات پر شهوت سمین[8] در عالم رؤیا دیده می‌شوند؛ و اگر متابعت غضب می‌کند و ایذاء[9] مسلمین و ظلم و عجب و کفر و فخر و تحقیر و استهزاء و استخفاف به متدیّنین و امثال آن طبیعت گرفته؛ پس کلب است در لباس، و اگر تمییز و دراکیّت خود را در تحصیل زَخارف دنیویّه و اصنام دَنیّه[10] استعمال می‌کند و استنباط حیل و وسایل اغراض فاسده قبیحه از فراهم آوردن جاه و مال از راه غیر حلال، به مکر و خدعه و ریا و راهِ نمودن شر به صورت خیر و

---

۱. عظم: استخوان.
۲. اوتار: رگ‌ها.
۳. امعاء: معده.
۴. شحوم: پرها.
۵. خنزیر: خوک.
۶. شهوت زیاد.
۷. بد بو.
۸. چاق.
۹. ایذاء: اذیّت.
۱۰. دنیّه: پست، دون.

امثال آن، به آن می‌کند و به شمشیر خدا با خدا، نمرود صفت دعوی دارد، پس شیطان است در صورت انسان؛ بلکه در بعض افراد به حکم **﴿بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾**[۱] و **﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنتُ تُرَاباً﴾**[۲] احسن مخلوقات می‌گردد، مثل اضداد و اعداء نبیّ و وصیّ. چه واضح است که از انواع موجودات هر نوع که شریف‌تر است تفاوت میان افراد آن نوع بشر است. چنانچه فرمود: «خِیارُ النّاس خِیارُ الْعُلَماء وَ شِرارُ النّاسِ شِرارُ الْعُلَماء».[۳] پس انسان که اشرف انواع است باید که تفاوت میان افراد او بیشتر باشد از انواع دیگر، بلکه چنانچه اشرف موجودات از این نوع است؛ باید که اخسّ وارذل موجودات نیز از این نوع باشد؛ چرا که هیچ موجودی در مظهریت اسماء متقابلهٔ الهیّه اتمّ از انسان نیست.

پس همچنان که اتمّ مظاهر اسم هادی، اشرف و اکمل افراد انسان است، کَما قالَ عَزَّمِنْ قائِل: **﴿إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾**[۴] اَتَمّ مظاهر اسم مضل، اخسّ و ارذل افراد تواند بود، پس هر خلیفه از خلفای حق که به جهت هدایت خلق مبعوث می‌شود از انبیا و اوصیاء، شخصی به ازاء او می‌باشد که اضلال خلق کند از فراعنه و دجاجله و هر چند آن هادی اشرف باشد، این مضلِ مقابل او اخسّ وارذل باشد، و هر چند حقیت و بطلان طرفین بر عامّه پوشیده‌تر و با یکدیگر در نظر ایشان شبیه‌تر باشد؛ اذیت ولیّ‌الله از قِبَل عدوّالله بیشتر باشد ولهذا اذیت و مفسده که از منافقین بر اسلام و نبی و اهل اسلام وارد می‌آمد و می‌آید به مراتب اعظم است از آنچه از کفار دیگر وارد آید، و همچنین علمای مضلّین به ازاء علمای هادین هستند، و اذیّت و فساد ایشان اعظم از سایر اشرار و فجّار است؛ چنان‌که در روایت امام حسن عسکری علیه‌السلام است که ضرر این گونه از علما بر ضعفای شیعه، بیشتر است از ضرر لشکر یزید بن معاویه بر امام حسین علیه‌السلام و اصحاب او.[۵]

در این چمن گل بی‌خار کس ندید، آری — چراغ مصطفوی را شرارِ بولهبی است

---

۱. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۷۹.

۲. سورهٔ مرسلات، آیهٔ ۴۰. و کافر گوید: «کاش من خاک بودم.»

۳. برترین مردم، برترین دانشمندان و بدترین آنها، بدترین دانشمندان هستند.

۴. سورهٔ رعد، آیهٔ ۷. [ای پیامبر!] تو فقط هشدار دهنده‌ای و برای هر قومی رهبری است.

۵. *تفسیر منسوب به امام حسن عسکری*، ص ۳۰۱.

[زیان دانشمندان بدسیرت از دیدگاه امام حسن عسکری علیه السلام]

و ما برای شرافت این حدیث شریف که مضمون آن قطع نظر از سند آن که در اعلا درجه صحّت است «کَما قُرِّرَ وَ حُقِّقَ فِی مَحَلِّه»، بلکه *صاحب احتجاج* شیخ جلیل بزرگوار *احمد بن ابی طالب طبرسی* آن را از اتّفاقیّات شمرده، شهادت می‌دهد به شهادت مرحوم شیخ اجل اکمل موفّق، استاد الکل شیخ مشایخنا المرتضی ـ رحمه الله تعالی ـ فی *فرائد الاصول* به آن که صادر از مشکات رسالت است[۱] و از باب تیمّن به آن تمام محلّ حاجت به آن را از اصل *تفسیر امام* علیه السلام روایت می‌کنیم: «قال علیه السلام: إِنَّ عَوَامَّ الْيَهُودِ كَانُوا قَدْ عَرَفُوا عُلَمَاءَهُمْ بِالْكَذِبِ الصَّرَاحِ وَ بِأَكْلِ الْحَرَامِ وَ الرِّشَاءِ وَ بِتَغْيِيرِ الْأَحْكَامِ عَنْ وَاجِبِهَا بِالشَّفَاعَاتِ وَ الْعِنَايَاتِ وَ الْمُصَانَعَاتِ وَ عَرَفُوهُمْ بِالتَّعَصُّبِ الشَّدِيدِ الَّذِي يُفَارِقُونَ بِهِ أَدْيَانَهُمْ وَ أَنَّهُمْ إِذَا تَعَصَّبُوا أَزَالُوا حُقُوقَ مَنْ تَعَصَّبُوا عَلَيْهِ وَ أَعْطَوْا مَا لَا يَسْتَحِقُّهُ مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ مِنْ أَمْوَالِ غَيْرِهِمْ وَ ظَلَمُوهُمْ مِنْ أَجْلِهِمْ وَ عَرَفُوهُمْ يُقَارِفُونَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ اضْطُرُّوا بِمَعَارِفِ قُلُوبِهِمْ إِلَى أَنَّ مَنْ فَعَلَ مَا يَفْعَلُونَهُ فَهُوَ فَاسِقٌ لَا يَجُوزُ أَنْ يُصَدَّقَ عَلَى اللَّهِ وَ لَا عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَ بَيْنَ اللَّهِ فَلِذَلِكَ ذَمَّهُمْ لِمَا قَلَّدُوا مَنْ قَدْ عَرَفُوا وَ مَنْ قَدْ عَلِمُوا أَنَّهُ لَا يَجُوزُ قَبُولُ خَبَرِهِ وَ لَا تَصْدِيقُهُ فِي حِكَايَتِهِ وَ لَا الْعَمَلُ بِمَا يُؤَدِّيهِ إِلَيْهِمْ عَمَّنْ لَمْ يُشَاهِدُوهُ وَ وَجَبَ عَلَيْهِمُ النَّظَرُ بِأَنْفُسِهِمْ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذْ كَانَتْ دَلَائِلُهُ أَوْضَحَ مِنْ أَنْ تَخْفَى وَ أَشْهَرَ مِنْ أَنْ لَا تَظْهَرَ لَهُمْ وَ كَذَلِكَ عَوَامُّ أُمَّتِنَا إِذَا عَرَفُوا مِنْ فُقَهَائِهِمُ الْفِسْقَ الظَّاهِرَ وَ الْعَصَبِيَّةَ الشَّدِيدَةَ وَ التَّكَالُبَ عَلَى حُطَامِ الدُّنْيَا وَ حَرَامِهَا وَ إِهْلَاكِ مَنْ يَتَعَصَّبُونَ عَلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ لِإِصْلَاحِ أَمْرِهِ مُسْتَحِقّاً وَ بِالتَّرَفُّقِ بِالْبِرِّ وَ الْإِحْسَانِ عَلَى مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ وَ إِنْ كَانَ لِلْإِذْلَالِ وَ الْإِهَانَةِ مُسْتَحِقّاً فَمَنْ قَلَّدَ مِنْ عَوَامِّنَا مِثْلَ هٰؤُلَاءِ الْفُقَهَاءِ فَهُمْ مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِالتَّقْلِيدِ لِفَسَقَةِ فُقَهَائِهِمْ. فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِناً لِنَفْسِهِ حَافِظاً لِدِينِهِ، مُخَالِفاً لِهَوَاهُ مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ. وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضَ فُقَهَاءِ الشِّيعَةِ لَا جَمِيعَهُمْ. فَأَمَّا مَنْ رَكِبَ مِنَ الْقَبَائِحِ وَ الْفَوَاحِشِ مَرَاكِبَ فَسَقَةِ فُقَهَاءِ الْعَامَّةِ فَلَا تَقْبَلُوا مِنْهُمْ عَنَّا شَيْئاً وَ لَا كَرَامَةَ لَهُم».[۲]

---

۱. *فرائد الاصول*، ج ۱، ص ۳۱۴.

۲. عوام یهود می‌دانستند که علمایشان دروغگو هستند، مال حرام می‌خورند و رشوه می‌گیرند و احکام خدا را با راه‌های گوناگون تغییر داده، تعصّب زیادی دارند و هرگاه عصبیّت به خرج می‌دهند حکم به ناحق داده، ستم می‌کنند و اموال و ثروت‌ها را ناحق از کسانی می‌گرفتند و به کسانی دیگر که شایسته نبودند می‌بخشیدند و این‌گونه ظلم می‌کردند.

همچنین عوام یهود می‌دانستند که آنها مرتکب فعل حرام می‌شوند و هر کس چنین کارهایی انجام دهد فاسق است. بنابراین شایسته نیست چنین اشخاصی واسطهٔ بین خدا و خلق او باشند. از این جهت خداوند آنها را سرزنش نموده ←

بعد بیان فرمود اقسام دروغگویان را بر ایشان، و فرموده:«وَ هُمْ أَضَرُّ عَلىٰ ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا مِنْ جَيْشِ يَزِيدَ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام وَ أَصْحَابِهِ فَإِنَّهُمْ يَسْلُبُونَهُمُ الْأَرْوَاحَ وَ الْأَمْوَالَ وَ لِلْمَسْلُوبِينَ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلُ الْأَحْوَالِ ـ لِمَا لَحِقَهُمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ. وَ هٰؤُلَاءِ عُلَمَاءُ السَّوْءِ النَّاصِبُونَ الْمُشَبِّهُونَ بِأَنَّهُمْ لَنَا مُوَالُونَ وَ لِأَعْدَائِنَا مُعَادُونَ، يُدْخِلُونَ الشَّكَّ وَ الشُّبْهَةَ عَلىٰ ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا فَيُضِلُّونَهُمْ وَ يَمْنَعُونَهُمْ عَنْ قَصْدِ الْحَقِّ الْمُصِيبِ لَا جَرَمَ أَنَّ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ مِنْ هٰؤُلَاءِ الْعَوَامِّ أَنَّهُ لَا يُرِيدُ إِلَّا صِيَانَةَ دِينِهِ وَ تَعْظِيمَ وَلِيِّهِ لَمْ يَتْرُكْهُ فِي يَدِ هٰذَا الْمُتَلَبِّسِ الْكَافِرِ، وَ لَكِنَّهُ يُقَيِّضُ لَهُ مُؤْمِناً يَقِفُ بِهِ عَلَى الصَّوَابِ، ثُمَّ يُوَفِّقُهُ اللَّهُ لِلْقَبُولِ مِنْهُ فَيَجْمَعُ اللَّهُ لَهُ بِذٰلِكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ يَجْمَعُ عَلَى مَنْ أَضَلَّهُ لَعْنَ الدُّنْيَا وَ عَذَابَ الْآخِرَةِ.»[1]

پس فرموده که: خیر خلق بعد از ائمهٔ هدا علما می‌باشند هر گاه صالح باشند و شرار خلق بعد از ابلیس و فرعون و نمرود و غاصبین اسماء ائمه، علما می‌باشند هر گاه فاسد باشند، و این نفس را امارهٔ بالسّوء می‌گویند که رفیق شیطان رجیم [است] و صاحب خود را وا می‌دارد بلکه دیگران را به آن که مرتکب شود هر گونه محرمی را،

← که وقتی دانستند و شناختند عالمی فاسق است، جایز نیست گفتار او را تصدیق و دستورها و حکم او را قبول نمایند و عمل کنند، بلکه واجب است در امر رسالت خودشان نظر کنند؛ زیرا دلیل و حجت آن هویداست.

همین طورند عوام ما مسلمانان هرگاه فقیهی را بشناسند که فسق و فجور می‌کند و عصبیّت به خرج داده، مال حرام می‌گیرد و به مال دنیا و جمع آوری آن علاقه‌مند است و کسانی را که از او انتقاد می‌کنند از بین می‌برد ـ در حالی که سزاوار است کارهایش اصلاح کند ـ و بر عکس دل اطرافیانش را با نیکی و بخشش به دست می‌آورد اگر شیعیان ما از چنین فقیه و عالمی تقلید نمایند مانند یهودی‌ها هستند که خداوندرا مذمت کرده که از عالمان فاسق تقلید می‌کردند.

و امّا هرکدام از علما و فقهای ما که حافظ دین باشد و نفس خود را از حرام و چیزهای مذموم دیگر بازدارد و مطیع و فرمانبردار امر مولای خود ائمه طاهرین علیهم السلام باشد، بر عوام است که از چنین عالمی تقلید کنند و این ویژگی‌ها فقط در بعضی از علمای شیعه وجود دارد نه همهٔ آنها.

پس کسانی که مانند علمای یهود مرتکب بعضی از اعمال ناروا می‌شوند یا فاسق و دارای کردارهای قبیح هستند نباید مورد تقلید واقع شوند و سخنانشان را قبول ننمایید که مقام و مرتبه‌ای ندارند.

1. *تفسیر منسوب به امام حسن عسکری*، ص ۲۹۹ ـ ۳۰۱.

و ضرر این قبیل از علما برای شیعیان بدتر است از لشکر یزید که به جنگ حضرت سیدالشهدا علیه السلام رفته، به قتل آن جناب اقدام نمودند، چه آنها اموال و ارواح شهدا را سلب نموده‌اند، در عوض برای اصحاب آن حضرت نزد خداوند بالاترین اجر است؛ ولی این علمای سودپرست برای جلب نفع خود به دوستی و ولایت آل‌محمد صلی الله علیه و آله تظاهر نموده و می‌گویند ما دشمن دشمنان آل محمدیم و به این‌وسیله برای مردم ضعیف و شیعیان عوام شک و شبهه ایجاد می‌کنند و شیعیان را گمراه کرده، آنها را از راه حق و درستی باز می‌دارند. اگر این مردم عوام دارای قصد خالص بوده و نظری جز حفظ دین خود نداشته باشند و ائمه طاهرین را تکریم و تعظیم بنمایند خداوند آنها را از کید و تدلیس این عالم‌نمایان کافر حفظ خواهد فرمود و خداوند ایشان را توفیق رهنمایی عنایت می‌فرماید که احکام را از راه صحیح و حق به دست آورند و عمل کنند و خیر دنیا و آخرت به آنها عطا شود.

مثل آن که به قلب کافر گردد و منکر عقاید حقّه گردد و به چشم خیانت کند و نظر به نامحرم کند، مطالعهٔ کتب ضلالت کند از غیر قصد به ردّ بر اهل آن، مثل کتب **سماویهٔ محرفه**، و اخبار مجعوله در مدائح اصنام و رؤسای کفر و ضلالت و کلاب نار، مثل آنچه وضع کرده‌اند صوفیه در کرامات مضلّین خود، کما اشار الیه خاتم المجتهدین زین‌الدّین فی ***شرح الدّرایه***، و کتب مجعوله در احکام، مثل آنچه نوشته‌اند فتوا از مسلمین به قیاس و رأی و استحسانات خود، و حال آن که دین را از کتاب خدا و اقوال ائمهٔ هداﷺ فرا می‌گرفتند و به دلالت ولی الله می‌بود؛ چنانچه در اخبار بسیار مرویه در ***کافی*** و قضای ***وسائل الشیعه*** است.

[معرفت امام از دیدگاه امام صادق علیه السلام]

و صفّار در ***بصایر الدرجات*** در حدیث طولانی روایت کرده که: حضرت صادق علیه السلام به او نوشتند که: تمام دین، معرفت امام است؛ زیرا که احکام حلال و حرام را اگر از او اخذ نکند راه ندارد به آنها از غیر او، و اگر عمل به آنها نکند مشرک خواهد بود، «**فَقالَ علیه السلام: ثُمَّ إِنِّي أُخْبِرُکَ أَنَّ الدِّینَ وَ أَصْلَ الدِّینِ هُوَ رَجُلٌ وَ ذَلِکَ الرَّجُلُ هُوَ الْیَقِینُ وَ هُوَ الْإِیمَانُ وَ هُوَ إِمَامُ أُمَّتِهِ وَ أَهْلِ زَمَانِهِ فَمَنْ عَرَفَهُ عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ أَنْکَرَهُ أَنْکَرَ اللَّهَ دِینَهُ وَ مَنْ جَهِلَهُ جَهِلَ اللَّهَ دِینَهُ وَ کَما أَنَّهُ أَجْرَیَ الْأَمْرَ بِأَنْ لَا یَعْرِفَ دِینَ اللَّه وَ دِینَهُ وَ حُدُودَهُ وَ شَرَائِعَهُ بِغَیْرِ ذَلِکَ الْإِمَامِ کَذَلِکَ جَرَیٰ بِأَنَّ مَعْرِفَةَ الرِّجَالِ دِینُ اللَّه**»،[1] و آن حدیث شریفی است؛ از هر سطری از آن ابوابی گشوده می‌شود.

[شباهت بین بعضی احکام اسلام و احکام یهود از دیدگاه مؤلّف]

و چه بسیار شبیه است حال این احکام، به احکام مسنا و کمرا و طالموت که بعض علمای یهود که یهودای حق‌دوش باشد، وضع کرد بعد از سال‌های بسیار؛ چون دید که تورات و کتب محرفه دیگر ندارد مگر قلیلی از احکام که ششصد و سیزده حکم باشد، و چون از او سؤال کردند که احکام را از کجا آوردی که تا حال حتی بعد از

---

۱. ***بصائرالدرجات***، ص ۵۲۹، الجزء العاشر و به نقل از او در ***بحارالانوار***، ج ۲۴، ص ۲۸۶ به بعد.
بنابراین تو را آگاه می‌سازم که دین و اصل دین خود یک مرد است (حاکم حق) و این مرد، خود یقین و ایمان است و او امام امت زمان خویش است. پس هرکس او را بشناسد خدا و دین او را شناخته و هر کس منکر او شود منکر خدا و دین او شده است و هر کس نسبت به او نادان باشد، نسبت به خدا و دینش نادان است و خدا و دین و شرایع او جز به آن امام دانسته نمی‌شود و چنین مقرر شده است که شناخت رجال (رهبران دین خدا)، دین خدا است.

حضرت عیسی؈ نبود؟ گفت: اینها در صدور و سینه‌های علما بوده و اینها را به جهت شرافت آنها در کتب ننوشته‌اند، و از این راه آنها پیش یهود معتبرتر است و با عظم‌تر از احکام تورات، چنانچه تفسیر آن را صاحب **اظهار الحق** در ردّ یهود ذکر کرده، و او ملّا رحمة‌الله هندی است که در اوائل عصر ما بود. چند مجلس با کشیش **فندر**، صاحب **میزان الحق** مباحثه کرد و هر دفعه بر آن کشیش فائق و غالب آمد و شیخ ما آن را در کتاب **لؤلؤ و مرجان** در ردّ مجعولات مراثی نیز آورده.[1]

[نفس اماره]

بلکه صاحب این نفس خبیثه گاهی در مقامی است که خود، اصل فواحش و شرور می‌گردد به حدّی که شیطان اهتمام به خواندن مردمان به این حرام، زیاده از دعوت به محرّمات و قبایح و فواحش دیگر دارد، به خلاف نهی خداوند ـ عزّ و جلّ ـ از آن فحشا و منکر و بغی، چنانچه حضرت صادق؈ فرمود در حدیث مفضل: **«وَ أُخْبِرُکَ أَنِّي لَوْ قُلْتُ لَکَ إِنَّ الْفَاحِشَةَ وَ الْخَمْرَ وَ الْمَيْسِرَ وَ الزِّنَا وَ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ هُوَ رَجُلٌ وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ هَذَا الْأَصْلَ وَ حَرَّمَ فَرْعَهُ وَ نَهَىٰ عَنْهُ وَ جَعَلَ وَلَايَتَهُ كَمَنْ عَبَدَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَثَناً وَ شِرْكاً وَ مَنْ دَعَا إِلَى عِبَادَةِ نَفْسِهِ فَهُوَ كَفِرْعَوْنَ إِذْ قَالَ: ﴿أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ﴾ فَهَذَا كُلُّهُ عَلَىٰ وَجْهٍ إِنْ شِئْتُ قُلْتُ هُوَ رَجُلٌ وَ هُوَ إِلَى جَهَنَّمَ وَ مَنْ شَايَعَهُ عَلَىٰ ذَلِکَ فَإِنَّهُمْ مِثْلُ قَوْلِ اللَّهِ ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ﴾ لَصَدَقْتُ ثُمَّ لَوْ أَنِّي قُلْتُ إِنَّهُ فُلَانٌ ذَلِکَ كُلُّهُ لَصَدَقْتُ إِنَّ فُلَاناً هُوَ الْمَعْبُودُ الْمُتَعَدِّي حُدُودَ اللَّهِ الَّتِي نَهَىٰ عَنْهَا أَنْ يَتَعَدَّىٰ»**[2]

---

1. **لؤلؤ و مرجان**، ص ۲۵۵ به بعد؛ البته در این زمینه باید توجه داشت که این گفتهٔ حاجی نوری و به دنبال او شاگردش یعنی مؤلف این کتاب را با دقّت و ظرافت خاصی باید پذیرفت؛ زیرا ظاهراً این دیدگاه کلّی وجود داشته که «به ملاحظهٔ اخبار متواتره میان مسلمین که رسول‌خدا؈ فرمود: آنچه در امت‌های سابقه گذشته، نظیر آن در این امت واقع خواهد شد و در اخبار اهل‌بیت؈ به بعضی از آن وقایع و نظیر آن اشاره شده و علمای اعلام نیز به فکر ثاقب بعضی وقایع و قصص این امت را منطبق کردند بر وقایع امم سالفه خصوص بنی‌اسرائیل، بایست برای این قصه مذکوره نظیری در این امت باشد و تا قریب به عصر ما نبود و احدی را ندیدم به آن اشاره نماید». **لؤلؤ و مرجان**، ص ۲۵۸. حاجی نوری این استدلال را برای مراثی می‌آورد؛ ولی باید توجه داشت که این یک دیدگاه کلی بوده و در فصل الخطاب نیز مورد استفاده قرار گرفته است. به این روی همان گونه که این دیدگاه در فصل الخطاب مورد نقد است در این مورد نیز خالی از اشکال نیست؛ زیرا یک دیدگاه کلّی اگر هم درست باشد، نمی‌توان آن را به موارد مختلف تعمیم داد.
2. **بصائر الدرجات**، ص ۵۲۹؛ **بحار الانوار**، ج ۲۴، ص ۲۸۶ به بعد.

و من به تو خبر می‌دهم که اگر به تو گفتم: کار زشت و شراب و قمار و زنا و خون و مردار و گوشت خوک، خود یک مرد است (یعنی تجسّم یافتن آنها در یک مرد است) درست است و خدا پیروی او را و هر چه مربوط به او می‌شود

←

و صاحب این نفس را صاحب نفس امّاره گویند چون همیشه امر کننده به سوء است.

[علت کلام حضرت یوسف دربارهٔ نفس اماره]

و امّا کلام حضرت یوسف صدّیق که خداوند عزّوجلّ حکایت فرمود: ﴿**وَمَا أُبَرِّءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي**﴾[1] بر وجه انکسار و خضوع است، و اظهار احتیاج به عصمت از حَقّ؛ سُبْحانَه و تَعالیٰ.

[نفس لوّامه]

و اگر خباثت و شرارت نفس نه چنین باشد، بلکه به مقام مدافعهٔ شهوت و غضب و اعتراض بر او برآید، آن را نفس لوّامه گویند؛ زیراکه صاحب خود را بر تقصیر ملامت کند، کَما قالَ عَزَّ مِنْ قائل: ﴿**وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ**﴾.[2]

[نفس مطمئنه]

و هر آن گاه نفس ترقّی کرد و از این بدن عنصری و لوازم او منخلع[3] شد به قدر طاعت بشریه، و امتثال امر «**کُن فِيهِم وَ لا تَکُن مَعَهُم**»[4] نمود و ساکن شد در تحت اوامر و نواهی، و اضطراب معارضهٔ شهوات از او زایل شد و ممدوح امیرالمؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ شد در فرمایش او که: «**إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْداً أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَىٰ نَفْسِهِ فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ وَ تَجَلْبَبَ الْخَوْفَ فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِه**»،[5] تا آن که فرمود: «**قَدْ خَلَعَ سَرَابِيلَ**

← حرام و نهی کرده و پذیرفتن حاکمیّت او را همچون کسی شمرده است که به جای خدا بت و شریکی برای خدا بپرستد و همچون کسی که مردمان را به پرستش خود دعوت می‌کند، پس او همچون فرعون است که گفت: من پروردگار بلند پایهٔ شمایم، پس (جریان) این امور (در اجتماع) بر وجهی است که اگر می‌گفتم: منشأ همهٔ اینها یک مرد (حاکم باطل) است و او و همهٔ کسانی که در این خصوص از او پیروی می‌کنند به جهنم روان‌اند و آنان مصداق این سخن خدایند: هر آینه مردار و خون و گوشت خوک را حرام کرده است، درست گفته بودم.
سپس اگر می‌گفتم: این همه فلانی است، راست گفته بودم، یعنی فلانی فردی است مورد پیروی و اطاعت قرار گرفته و از حدود خدا تجاوز کرده در حالی که خدا از تجاوز آن نهی کرده است.

۱. سورهٔ یوسف، آیهٔ ۵۳.
و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم؛ چراکه نفس قطعاً به بدی امر می‌کند، مگر کسی راکه خدا رحم کند.

۲. سورهٔ قیامت، آیهٔ ۲.
و [باز] نه! سوگند به وجدان سرزنشگر!

۳. منخلع: جدا شدن نفس از بدن.

۴. از ایشان باش؛ ولی با ایشان مباش.

۵. *نهج‌البلاغه*، ترجمهٔ دکتر شهیدی، ص ۶۹:

←

الشَّهَوَاتِ وَ تَخَلَّیٰ مِنَ الْهُمُومِ إِلَّا هَمّاً وَاحِداً انْفَرَدَ بِهِ فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَی، وَ مُشَارَکَةِ أَهْلِ الْهَوَی وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِیحِ أَبْوَابِ الْهُدَی، وَ مَغَالِیقِ أَبْوَابِ الرَّدَی قَدْ أَبْصَرَ طَرِیقَهُ وَ سَلَکَ سَبِیلَهُ وَ عَرَفَ مَنَارَهُ وَ قَطَعَ غِمَارَهُ وَ اسْتَمْسَکَ مِنَ الْعُرَیٰ بِأَوْثَقِهَا وَ مِنَ الْحِبَالِ بِأَمْتَنِهَا فَهُوَ مِنَ الْیَقِینِ عَلَیٰ مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ.»[1]

و در کلام دیگر فرمود: «قَدْ أَحْیَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ حَتَّی دَقَّ جَلِیلُهُ وَ لَطُفَ غَلِیظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ کَثِیرُ الْبَرْقِ فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِیقَ وَ سَلَکَ بِهِ السَّبِیلَ وَ تَدَافَعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلیٰ بَابِ السَّلَامَةِ وَ دَارِ الْإِقَامَةِ وَ ثَبَتَتْ رِجْلَاهُ بِطُمَأْنِینَةِ بَدَنِهِ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَ الرَّاحَةِ بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبَهُ وَ أَرْضَیٰ رَبَّهُ.»[2]

مراد این امام جمیل از لفظ جلیل، روح است؛ و به غلیظ، بدن یا شهوات غالبه، و ابن ابی الحدید در شرح کلام اول گوید: اصحاب علم طریقت و حقیقت از این کلام [علمشان را] فراگرفته‌اند و در آن قصر محبّت به حال عارف و مکانت او در نزد خداوند عزّوجلّ [است]. و عرفان درجه‌ای است رفیعه، جداً؛ مناسب با مرتبه نبوت، تخصیص می‌دهد به آن، خداوند کسی را که مقرّب در نزد او باشد و اولیا را سه طبقه می‌باشد:

اول: حال عابد و او صاحب نماز و روزه دائم و حجّ و صدقه است.

دوم: حال زاهد و او معرض[3] از لذایذ و طیّبات دنیا و قانع به کسرهٔ نان[4] و کهنه از لباس است.

← بندگان خدا! همانا محبوب‌ترین بنده نزد خدا، بنده‌ای است که خدا او را در پیکار نفس یار است، بنده‌ای که از درون، اندوهش شعار است و از برون ترسان و بیقرار. چراغ هدایت در دلش روشن است.

۱. *نهج‌البلاغه*، ص ۱۱۸، خطبهٔ ۸۷

جامهٔ آرزوهای دنیاوی برون کرده، دل از همه چیز پرداخته و به یک چیز روی آورده. از کوردلان به شمار نه و پیروان هوا را شریک و یار نه. کلید درهای هدایت گردید و قفل درهای هلاکت. راه خود را به چشم دل دید و آن را که خاصّ اوست، رفت ـ و به چپ و راست ننگرید ـ. نشانهٔ راهش را شناخت و خود را در گرداب‌های گمراهی غرقه نساخت و در استوارترین دستاویز و سخت‌ترین ریسمان‌ها چنگ انداخت؛ به حقیقت چنان رسید که گویی پرتو خورشید بر او دمید.

۲. همان، ص ۳۳۷، خطبهٔ ۲۲۰.

همانا خرد خود را زنده گرداند و نفس خویش را میراند چندان که [اندام] درشت او نزار شد و ستبری‌اش زار. نوری سخت رخشان برای او بدرخشید و راه را برای وی روشن گردانید و او را در راه راست راند و از دری به دری برد تا به در سلامت کشاند و خانهٔ اقامت و دو پای او در قرارگاه ایمنی و آسایش استوار گردید به آرامشی که در بدنش پدیدار گردید، بدآنچه دل خود را در آن به کار برد و پروردگار خویش را راضی گرداند.

۳. دوری کننده.

۴. نان شکسته و خرد.

سیم: عارف، و او واصل به خدا است به نفس خود، نه به بدن، و باری تعالی متمثل است در نفس او مثل تمثل معشوق، و عارف کامل کسی است که بیندازد دنیا را به تمام‌ها و فارغ شود از آن، و لازمهٔ آن عبادت است و قیام به فرایض و قدری از نوافل، و لازم نیست در آن، این که بوده باشد بر قدم عظمیّه در عبادت.[۱]

حقیر گوید: بلکه لازمهٔ کمال آن کمال، بلوغ درجهٔ کمال عبادت است و اقرار به آن که: «**مَا عَبَدناکَ حَقَّ عِبادَتِک**»[۲] چنانچه مشاهده است در حقّ انبیا و اولیاء، خصوصاً سرور انبیا و مهتر اصفیا، و هر گاه توفیق حضرت وَاهِبُ الْعَطایا مساعدت نمود او را، و به این مقام وارد شد آن را صاحب نفس مطمئنّه گویند، کَما قالَ تَعالیٰ: ﴿**يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي**﴾.[۳]

[اهمیت سورهٔ والفجر]

و حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: سورهٔ وَالْفَجر را در فرایض و نوافل بخوانید که آن سورهٔ حسین علیه‌السلام است.

عرض کردند: چگونه سورهٔ آن حضرت است؟

فرمود: آیا نمی‌بینی که می‌فرماید در آن سوره: ﴿**يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ**﴾ تا آخر؟[۴]

[آسایش خاطر امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا]

و در روایت ***امالی*** و ***عقاید صدوق*** است که در روز عاشورا هر چند تنورِ قتال گرم‌تر و لقای حضرت حق بر آن سرور نزدیک‌تر می‌شد چهرهٔ مقدّسش برافروخته‌تر وحواسّ بی‌حراسش ساکن‌تر می‌گردید.[۵]

[سرّ نزدیک بودن حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به امام حسین علیه‌السلام]

و از اخبار مأثوره در حق ابی‌الفضل العباس مثل حدیث درجه و غیر آن که بیاید، ظاهر و روشن است که نزدیک‌تر به آن امام حقّ شناس، زبدهٔ ناس حضرت عباس ـ سلام الله

---

۱. ***شرح نهج‌البلاغهٔ ابن‌ابی‌الحدید***، ج ۶، ص ۳۶۵ـ۳۶۶.

۲. ***بحارالانوار***، ج ۶۶، ص ۲۹۲ و ج ۶۸، ص ۲۳.

۳. سورهٔ فجر، آیهٔ ۲۸.

ای نفس مطمئنّه! خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد و میان بندگان من درآی و در بهشت من داخل شو.

۴. ر.ک: ***تفسیر علی بن ابراهیم قمی***، ج ۲، ص ۴۵۲؛ ***برهان***، ج ۵، ص ۶۴۹.

۵. ***معانی‌الاخبار***، ص ۲۸۸؛ ***اعتقادات***، ص ۵۲.

علیه ـ بود، و سرّ آن، آن است که وقتی که به حکم عنایت الهیه نور نبی با ولیّ که از نور خداوند ـ عزّ و جلّ ـ است، عالم تاب شد، هر یک از مخلوق من الذرة الی الذرة از آن نور پاک به اندازهٔ مستوره در تحت قضا و قدر، کسب نور و جلوهٔ ظهور می‌گیرد، مثل شمس ظاهری که بر اشیاء بتابد. پس هر چه مانع ندارد، به اندازهٔ مواجههٔ او به شمس، استضائه[1] می‌جوید. طایفه‌ای مثل وجه الارض و برخی مثل غرفات، **﴿وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ﴾**[2] و آن شیعیان خاص و امّت عادله می‌باشند.

و فی [مصباح] *الشریعة عن الصادق* علیه السلام: **قَالَ النَّبِيُّ** صلی الله علیه و آله: **فِي الْقُلُوبِ نُورٌ لَا يُضِيءُ إِلَّا مِنِ اتِّبَاعِ الْحَقِّ وَ قَصْدِ السَّبِيلِ وَ هُوَ مِنْ نُورِ الْأَنْبِيَاءِ مُودَعٌ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ**[3] و از اکمل و افضل متوجّهین به شمس ولایت که در مقام وسیله و شفاعت، یک درجه پایین‌تر از صاحب مقام محمود و شمس رسالت است که: **﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا﴾**[4] و به اعتباری نفس او است که **﴿أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾**[5]، «**خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ**»[6] و آخذ به حُجز[7] ولی که او آخذ است به حُجزه نبیّ «**وَ هُوَ آخِذٌ بِحُجْزَةِ اللَّهِ**»[8] بالضرورة مولانا و سیّدنا و شفیعنا ابوالفضل می‌باشد.

[درخت پابرجا]

در *بصائرالدّرجات* از ابی حمزهٔ ثمالی روایت است که گفت: از آن حضرت سؤال کردم از تفسیر آیهٔ شریفهٔ **﴿كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ**

---

۱. طلب کردن نور.

۲. سورهٔ سباء، آیهٔ ۳۷.

و آنها در غرفه‌ها[ی بهشتی] آسوده خاطر خواهند بود.

۳. *مصباح‌الشریعه*، ص ۱۵۷.

در قلوب مؤمنان نوری است پنهان و روشن و آشکار نمی‌شود مگر از پیروی حق و از سلوک در صراط مستقیم و آن شعاعی است از نور انبیا که در دل‌های مؤمنان جا داده شده است.

۴. سورهٔ شمس، آیهٔ ۱ـ۲.

سوگند به خورشید و تابندگی‌اش، سوگند به مَه چون پی [خورشید] رَوَد!

۵. سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۶۱

و ما خویشان نزدیک خود را فراخوانیم و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانید.

۶. من و علی از یک نور آفریده شدیم.

۷. اخذ بحجز: تمسک و اعتصام را گویند.

۸. بخشی از حدیث زیر است که شیخ صدوق در **توحید**، ص ۱۶۵ نقل کرده است:

سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِيَّةِ يَقُولُ حَدَّثَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام **أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ** صلی الله علیه و آله **يَوْمَ الْقِيَامَةِ آخِذٌ بِحُجْزَةِ اللَّهِ وَ نَحْنُ آخِذُونَ بِحُجْزَةِ نَبِيِّنَا وَ شِيعَتُنَا آخِذُونَ بِحُجْزَتِنَا قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا الْحُجْزَةُ؟ قَالَ: اللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ بِالْحُجْزَةِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ وَ لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ** صلی الله علیه و آله **آخِذٌ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَحْنُ آلُ مُحَمَّدٍ آخِذُونَ بِأَمْرِ نَبِيِّنَا وَ شِيعَتُنَا آخِذُونَ بِأَمْرِنَا.**

بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾.[۱] آن حضرت فرمود که رسول خدا ﷺ فرمود: **«أَنَا أَصْلُهَا وَ عَلِيٌّ فَرْعُهَا وَ الْأَئِمَّةُ أَغْصَانُهَا وَ عِلْمُنَا ثَمَرُهَا وَ شِيعَتُنَا وَرَقُهَا»**. پس فرمود: **«يَا أَبَا حَمْزَةَ هَلْ تَرىٰ فِيهَا فَضْلًا قَالَ قُلْتُ لَا وَ اللَّهِ مَا أَرىٰ فِيهَا فَضْلًا قَالَ فَقَالَ يَا أَبَا حَمْزَةَ وَ اللَّهِ إِنَّ الْمَوْلُودَ يُولَدُ مِنْ شِيعَتِنَا فَتُورِقُ وَرَقَةً مِنْهَا وَ يَمُوتُ فَتَسْقُطُ وَرَقَةٌ مِنْهَا.»**[۲]

[نگاه نورانی مؤمن]

و از معاویة بن عمار روایت کرده که به حضرت صادق ؑ عرض کردم: چیست تفسیر حدیثی که شنیدم از جناب شما: **إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ؟** فرمود: **«يَا مُعَاوِيَةُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ نُورِهِ وَ صَبَغَهُمْ فِي رَحْمَتِهِ وَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ [لَنَا] بِالْوَلَايَةِ عَلىٰ مَعْرِفَتِهِ يَوْمَ عَرَّفَهُم نَفْسَهُ فَالْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ، أَبُوهُ النُّورُ وَ أُمُّهُ الرَّحْمَةُ فَإِنَّمَا يَنْظُرُ بِذَلِكَ النُّورِ الَّذِي خُلِقَ مِنْهُ»**.[۳]

و در *کافی* روایت است که: مؤمن وصف کرده نمی‌شود؛[۴] یعنی کسی از رعایا قدرت بر وصف مؤمن کامل ندارد.

[گفتار حکما در زمینهٔ تأثیر پاکی نفس]

و قدمای حکما به صفای ریاضات این مطالب را درست فهمیده‌اند که گفته‌اند که: چون کسی مهاجرت کند دنیا را و [از] انس به اشیای محسوسه و خیالات ردئیّه و افکار غیر مرضیّه فرار کند، و متفرّد شود به بحث از حقایق امور، و همّ او همّ واحد گردد، منکشف شود برای او علم غیب؛ بداند آنچه مخفی دارند مردم در نفوس خود،

---

۱. سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۲۴ ـ ۲۵.
آیا ندیدی خدا چگونه مَثَل زده: سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است؟ میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد.

۲. *بصائرالدرجات*، ص ۵۸، الجزء الثاني و به نقل از او در *بحارالانوار*، ج ۲۴، ص ۱۳۷، ح ۱.
من اصل آن هستم و علی فرع آن و ائمه اطهار شاخه‌های آن و دانش، میوه‌های آن و شیعیان، برگ‌های آن هستند.
ای ابوحمزه! آیا در این‌جا فضیلتی مشاهده می‌کنی؟ گفتم: به خداوند سوگند! همه آن فضیلت هستند، بعد فرمود: ای ابو حمزه! هر گاه برای یکی از شیعیان ما فرزندی متولّد گردد برگی در آن درخت می‌روید و هرگاه یکی فوت کند برگی از آن می‌ریزد.

۳. *بصائرالدرجات*، ص ۸۰، ح ۲، الجزء الثاني؛ به نقل از: *بحارالانوار*، ج ۶۷، ص ۷۴، ح ۲.
ای معاویه! خداوند مؤمنان را از نور خود آفرید و از رحمتش ایشان را ساخت و روزی که خودش را به آنان شناساند، برای ما از آنها عهد و پیمان گرفت. پس مؤمن، برادر مؤمن است و از یک پدر و مادر هستند.
پدرش نور و مادرش رحمت است و مؤمن، به وسیله این نوری که از آن خلق شده می‌بیند.

۴. *کافی (اصول)*، ج ۲، ص ۱۸۲، ح ۱۶.

و مطلع شود بر اسرار و سرایر خلایق، و جای گیرد در ورای فلک، «**وَكانَ إنسَاناً فاضِلاً قَرِيبَ الشِّبْهِ مِنَ الْبارِي وَفِي نُورِ الْبارِي وَصارَتِ الْأشياءُ كُلُّها بارِزَةً لَه**».[1]

افلاطون گوید: این حال کسی است که نزدیک به آن گردد که مفارقت کند بدن را، و ذکر کرده حال مرتاضی را که خبر داد اهل بیت خود را به مدت عمر هر یک، و به خسفه‌ای[2] که در بلاد روسیه واقع شد بعد از یک سال، و سیلی که روی دهد در فلان موضع بعد از دو سال؛ گفته: پس چگونه خواهد بود حال کسی که مفارقت کند بدن را عَلَی الْحقیقة و بمیرد به موت ارادی نه طبیعی، و تفویض کند به او حضرت باری ـ جل جلاله ـ اشیایی را از سیاست عالم؟ پس لذت می‌برد به آن سیاست و تدبیر به اذن خداوند علیم قدیر.

[وصف ائمه علیهم السلام در دعای ماه رجب]

حقیر گوید: و آن در خصوص عباد الله الْمُصْطَفَيْن است که در وصف ایشان در دعای ماه رجب که در *مصباح* شیخ طوسی و غیره است وارد است، و آن از ناحیهٔ مقدسه بر یَدِ اَبی جعفر محمد بن عثمان ـ رضی الله عنه ـ بیرون آمد: «**أسْأَلُکَ بِمَا نَطَقَ فِيهِمْ مِنْ مَشِيَّتِکَ فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِکَ وَأرْكَاناً لِتَوْحِيدِکَ وَآيَاتِکَ وَمَقَامَاتِکَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُکَ بِهَا مَنْ عَرَفَکَ لَا فَرْقَ بَيْنَکَ وَبَيْنَهَا إلَّا أنَّهُمْ عِبَادُکَ وَخَلْقُکَ رَتْقُهَا وَفَتْقُهَا بِيَدِکَ بَدْؤُهَا مِنْکَ وَعَوْدُهَا إلَيْکَ**»،[3] و شرط صحّت متابعت و اقتباس از مشکوة ﴿**فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ**﴾[4] تشیّع و ورع و تقوا است.

نیست جز تقوا در این ره توشه‌ای　　　نان و حلوا را بنه در گوشه‌ای

---

۱. این سخن منسوب به افلاطون است و کندی در رسائل خود، در رسالهٔ «فی القول فی النفس» آن را نقل کرده و در برابر آن به بیان نظریه خود پرداخته است.

و انسان شایسته‌ای می‌شود که نزدیک است مانند خداوند شود و در نور او قرار گیرد و در این حالت همهٔ اشیا بر او آشکار می‌شود.

۲. نقصان و کمی. خشکسالی و ماه گرفتگی از همین کلمه می‌آید.

۳. ***مصباح المتهجّد***، ص ۷۴۰. محمدتقی شوشتری، در ***اخبار الدخیلة***، ص ۲۶۳ به بعد در صحت متن و سند این دعا مناقشه کرده است.

از تو درخواست می‌کنم به واسطهٔ آنچه مشیّت تو درباره آنان حکم کرده است و آنان را معادن کلمات خود و پایه‌های توحید و نشانه‌ها و مقامات خود قرار دادی که در هیچ مکانی تعطیل بردار نیست و به واسطهٔ آن هر کسی که باید تو را بشناسد، می‌شناسد. آنان جز در اینکه بندگان تو و آفریده‌های تو هستند، با تو فرقی ندارند. انجام امور به دست تو است و آغاز و بازگشت آن نیز به دست تو است.

۴. در آن چراغی و آن چراغ در شیشه‌ای است.

خلیل آسا درِ ملکِ یقین زن   ندای لا اُحِبُّ الآفلین زن

«مَا لِعَلِيٍّ وَ نَعِيمٍ يَفْنَىٰ وَ لَذَّةٍ لَا يَبْقىٰ»،[1] و شواهد آن از آیات و اخبار بسیار است. قالَ اللّهُ تَعالیٰ: ﴿**إِتَّقُوا اللهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللهُ**﴾،[2] ﴿**إِتَّقُوا اللهَ وَاسْمَعُوا**﴾،[3] ﴿**فَاتَّقُوا اللهَ وَأَطِيعُونِ**﴾،[4] ﴿**وَمَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ**﴾،[5] اَلْمَعْدَةُ بَيْتُ الدّاءِ وَ الْحِمْيَةُ رَئِيسُ كُلِّ دَواءٍ،[6] و فِی *مصباح الشّريعة*: «**اَلْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مِعاءٍ وَاحِدٍ وَ الْمُنافِقُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعاءٍ**»،[7] وَ رَواهُ فِي السَّماءِ وَ الْعالَم مِنْ الْبِحار فَافْهَمْ ظاهِرَهُ وَ باطِنَهُ فَهُوَ مِنَ الْجَواهِرِ الثَّمِينَةِ جِدّاً.

[حالات قلب]

و هرگاه قلب را زنگ و رین[8] به توجه به قاذورات[9] دنیویه طاری شد،[10] و دخان[11] مظلم از ارتکاب معصیت بلکه ترک اولیٰ متصاعد به قلب شد؛ چنانچه فرمود: ﴿**كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَاكَانُوا يَكْسِبُونَ**﴾[12] و اَیضاً فرمود: ﴿**أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ**﴾[13]، و امیرالمؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ فرمود: «**إِنَّ الْإِيمانَ لَيَبْدُوا لُمْعَةً بَيْضاءَ فَإِذا عَمِلَ الْعَبْدُ الصّالِحاتِ نَمىٰ وَ زادَ حَتّىٰ يَبْيَضَّ الْقَلْبُ كُلُّهُ وَ إِنَّ النِّفاقَ لَيَبْدُوا نُكْتَةً سُوْداءَ فَإِذَا انْتَهَكَ الْحُرُماتِ زادَتْ حَتّىٰ يَسْوَدَّ الْقَلْبُ كُلُّهُ فَيُطْبَعُ عَلىٰ قَلبِهِ فَذٰلِكَ**

---

۱. *نهج البلاغه*، خطبهٔ ۲۲۴.

۲. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۸۲.
و از خدا پروا کنید و خدا [این‌گونه] به شما آموزش می‌دهد.

۳. سورهٔ مائده، آیهٔ ۱۰۸.
از خدا پروا دارید و [این پندها را] بشنوید.

۴. سورهٔ شعرا، آیهٔ ۱۰۸.

۵. سورهٔ طلاق، آیهٔ ۲ـ۳.
و هرکس از خدا پروا کند، [خدا] برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد و از جایی که حسابش را نمی‌کند به او روزی می‌رساند.

۶. *دعوات*، ص ۷۷؛ *خصال*، ص ۵۱۲.

۷. *مصباح الشریعه*، ص ۷۸؛ *بحارالانوار*، ج ۶۶، ص ۳۳۷، ح ۳۳.
مؤمن کم خور و منافق بسیار پرخور است (به اندازهٔ هفت روده طعام می‌خورد).

۸. تیره و سیاه شدن دل از تکرار گناه.

۹. کثافات.

۱۰. بر طرف شد.

۱۱. دود.

۱۲. سورهٔ مطففین، آیهٔ ۱۴.
نه چنین است، بلکه آنچه مرتکب می‌شدند زنگار بر دل‌هایشان بسته است.

۱۳. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۰۰.
اگر می‌خواستیم آنان را به [کیفر] گناهانشان می‌رساندیم و بر دل‌های‌شان مُهر می‌نهادیم تا دیگر نشنوند.

الْخَتْم»،[1] پس آیهٔ شریفهٔ **﴿کَلاَّ بَلْ رَانَ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ مَاکَانُوا یَکْسِبُونَ﴾**[2] را تلاوت فرمود.

و حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: قلب در بعض ساعات مثل جامهٔ کهنه است، نه ایمان است در آن و نه کفر، پس تصفیه و جلای او به توجّه به کعبه حقیقی و استغفار و انابه و اعمال حسنه است، **﴿أَلَا بِذِکْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾**،[3] **﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئَاتِ﴾**،[4] و صوم[5] و جوع[6] و قُوتِ حلال، و قلّت نوم[7]، و دوام طهارت، و کثرت تلاوت کلام الله با تدبّر، و ذکر الله ـ عزّ وجلّ ـ را تأثیر عجیبی است در آن، و آن آسان است بر کسی که خدا بر او آسان فرماید.

قالَ مَوْلانا اَمیرُالْمُؤْمِنین: «هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلیٰ حَقِیقَةِ الْبَصِیرَةِ وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْیَقِینِ وَ اسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتْرَفُونَ وَ أَنِسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَ صَحِبُوا الدُّنْیا بِأَبْدَانٍ اَرْواحُهٰا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَلَأِ الْأَعْلیٰ»[8] و به حکم **«کُنْ فِیهِم وَ لا تَکُنْ مَعَهُم»**، به ظاهر در میان عامّهٔ ناس می‌باشند و در حقیقت و اخلاق با ایشان نیستند، **کَما قالَ** علیه‌السلام: **«و خَالِطُوهُمْ بِالْبَرَّانِیَّةِ ـ وَ خَالِفُوهُمْ بِالْجَوَّانِیَّة»**.[9] آن وقت تویی مراد حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله به قولش: **«اِنَّ مِنَ الْعِلْمِ کَهَیْئَةِ الْمَکْنُونِ لا یَعْلَمُهُ اِلاّ اَهْلُ الْمَعْرِفَةِ بِاللّٰه، فَاِذا نَطَقُوا بِهِ لَمْ یَجْهَلْهُ اِلاّ اَهْلُ الْاِغْتِرارِ بِاللّٰهِ ـ عَزَّوَ جَلَّ ـ وَ لَمْ یَتَحَمَّلْهُ اِلاّ أَهْلُ الْاِعْتِرافِ بِاللهِ فَلَا تُحقِرُوا عالِماً آتاهُ اللهُ عِلْماً فَاِنَّ اللهَ ـ عَزَّوَ جَلَّ ـ لَمْ یَحْقَرْهُ اِذٰا آتٰاهُ اِیّٰاهُ»**[10] **رَوٰاهُ فِی *الْحَقایق***.

---

۱. *مصنف ابن ابی‌شیبه*، ج ۷، ص ۲۱۱؛ *تفسیر ثعلبی*، ج ۳، ص ۲۱۲ (با اندکی تفاوت).
اوّلین ظهور ایمان در قلب آدمی روشنایی کوچک و محدودی است؛ ولی در پرتو اعمال شایسته و بر اثر تکرار کارهای پسندیده رفته رفته آن فروغ کوچک، بزرگ می‌شود و سرانجام، شعاع نورانی‌اش آن‌قدر وسیع می‌گردد که همهٔ قلب را فرا می‌گیرد و تمام ضمیر باطن را روشن می‌کند.

۲. سورهٔ مطففین، آیهٔ ۱۴.
نه چنین است، بلکه آنچه مرتکب می‌شدند زنگار بر دل‌های‌شان بسته است.

۳. سورهٔ رعد، آیهٔ ۲۸.
آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.

۴. سورهٔ هود، آیهٔ ۱۱۴.
زیرا خوبی‌ها بدی‌ها را از میان می‌برد.

۵. صوم: روزه.

۶. جوع: گرسنگی.

۷. نوم: خواب.

۸. *نهج‌البلاغه*، قصار الحکم، رقم ۱۴۷.
دانش، نور حقیقت بینی را بر آنان تافته و آنان روح یقین را دریافته و آنچه را ناز پروردگان دشوار دیده‌اند آسان پذیرفته‌اند و به آنچه نادانان از آن رمیده‌اند خوگرفته و همنشین دنیایند با تن‌ها و جان‌هاشان آویزان است در ملأاعلی.

۹. *کافی*، ج ۲، ص ۲۲۰.
با مردم در ظاهر آمیزش کنید و در باطن مخالف آنها باشید.

۱۰. حدیث فوق در کتب روایی به صورت مختصر آمده؛ ولی در کتب عرفانی مفصّل‌تر ذکر شده است.
←

[سخن خواجه نصیر دربارهٔ عارف پیوسته به حقّ]

و نصیر الملّة والدّین در **شرح اشارت** می‌فرماید: «اَلْعارِفُ إِذَا انْقَطَعَ عَنْ نَفسِهِ وَ اتَّصَلَ بِالْحَقِّ رَأىٰ كُلَّ قُدْرَةٍ مُسْتَغْرَقَةً فِي قُدرَتِهِ المُعَلَّقَةْ بِجَمِيعِ الْمَقدُوراتِ وَكُلَّ عِلْمٍ مُستَغرَقاً فِي عِلمِهِ الَّذي لا يَعْزُبُ عَنهُ شَيْءٌ مِنَ الْمَوجُوداتِ وَكُلَّ إرادَةٍ مُسْتَغرَقَةً فِي إرادَتِهِ الَّتِي لا يَأْبىٰ عَنهُ شَيْء مِنَ المُمكِنات بَل كُلُّ وُجُودٍ وَكُلُّ كَمالٍ وُجُودٍ فائضٌ مِن لَدُنه، فَصارَ الحَقُّ حِينَئِذٍ بَصَرهُ الّذي يُبصِرُ بِه، وَسَمعُه الّذي يَسمَع، وَ قُدرَتُه الّتِي بِها يفعَل، وَ عِلمُهُ الّذي بِهِ يَعلَم، وَ وُجُودُه الّذي بِه يُوجد، فَصارَ العارِف حِينَئذ مُتَخَلِقاً بِأخلاقِ الله بِالحَقِيقَة».[1] قال الفيض فی رسالة **علم اليقين** بعد نقله: «وَ هذهِ المَرتبة هِيَ نهايَةُ السَّيرِ اِلَی الله عَلىٰ صِراطِ النَّفس وَ بَعد هذِهِ المَراتِب أربَع مَنازِل، الیٰ آخِر ما افادﷺ».[2] و در بعض مطالب او اشکال است. شاید غرض، نقل کلام غیر است کما یشیر الیه ما فی رسالته **الانصافية** و اول **قرة العين** فلا تغفل.

← ر. ک: **قوت القلوب**، **احیاء علوم الدین** و **فتوحات مکیه**، ج ۲، ص ۱۱۴؛ ج ۳، ص ۴۸ و ۲۴۴.

علم مانند شیء تکوین یافته‌ای است که غیر از اهل معرفت کسی دیگر آن را نمی‌شناسد، پس وقتی از آن حرفی زدند به آن جهل نمی‌ورزند مگر زیانکاران و کسی آن را تحمّل نمی‌کند مگر اهل اعتراف به خداوند متعال، پس دانشمندان واقعی را حقیر نشمارید.

۱. **شرح اشارات**، ج ۳، ص ۳۸۹.

عارف وقتی از خود برید و به حق متّصل شد، تمام قدرت‌ها را مستغرق در قدرت حضرت حق می‌بیند و تمام علوم را مستغرق در علم خداوند می‌بیند که هیچ چیز از او مخفی نمی‌ماند و همه اراده‌ها را در ارادهٔ او مستغرق می‌بیند و تمام وجود را فیض گیرنده از او می‌بیند. پس در این زمان، حضرت حق چشم او می‌شود که با آن می‌بیند و گوش او می‌شود که با آن می‌شنود و قدرت او می‌شود که با آن کار انجام می‌دهد و علم او می‌شود که با آن می‌شناسد و وجود او می‌شود که با آن به وجود می‌آورد و در این هنگام است که عارف متخلق به اخلاق الهی شده است.

۲. و این مرتبه، آخرین مرتبه سیر در صراط نفس است و پس از آن چهار منزل می‌ماند.

مجلس چهارم

در ذکر اخبار فضل حضرت ابوالفضل علیه السلام

اَلْمَجْلِسُ الرّابِع

در ذکر اخبار مأثوره در فضل ابی‌الفضل سَلامُ الله عَلیه و بعض کرامات برزخیّه آن سرور است

قالَ اللهُ تَعالیٰ فی سورةِ الزُّمَر: ﴿وَالَّذِینَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ یَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَی اللهِ لَهُمُ الْبُشْرَی فَبَشِّرْ عِبَادِي*الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئِكَ الَّذِینَ هَدَاهُمُ اللهُ وَأُوْلَئِكَ هُمْ أُوْلُوا الأَلْبَابِ﴾[1] وَ قالَ ﴿فَضَّلَ اللهُ الْمجَاهِدِینَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَی الْقَاعِدِینَ دَرَجَةً﴾.[2]

بدان که فضیلت مأخوذ است از فضل، و آن اگر چه به معنی زیادتی است، قالَ تعالیٰ: ﴿وَلَا تَنسَوُا الْفَضْلَ بَیْنَكُمْ﴾[3] یعنی فراموش نکنید تفضّل بر یکدیگر را، و ایتاء فقرا را از زیادتی‌های ملبوس و مأکول خود، و اگر چه استقصا نکنید که از برای خود و عیال واجب النفقهٔ خود چیزی نگذارید. در حدیث است که: «اَلْعُقَلَاءُ تَرَکُوا فُضُولَ الدُّنْیَا»[4] و مراد، زیاد از واجبات و مستحبات است؛ یعنی: «تَرَکُوا الْمُباحاتِ فَضْلاً عَنِ الذُّنُوب»، و در حدیث مسافر است: «إِنْ خَرَجَ لِطَلَبِ الْفُضُولِ فَلَا وَ لَا کَرَامَةَ»،[5] و از این باب

---

۱. سورهٔ زمر، آیهٔ ۱۷ـ۱۸.

و آنان که خود را از طاغوت به دور می‌دارند تا مبادا او را بپرستند و به سوی خدا بازگشته‌اند آنان را مـژده بـاد، پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند اینان‌اند که خـدای‌شـان راه نموده و اینان‌اند همان خردمندان.

۲. سورهٔ نساء، آیهٔ ۹۵.

خداوند، کسانی را که با مال و جان خود جهاد می‌کنند به درجه‌ای بر خانه‌نشینان مزیّت بخشیده.

۳. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳۷.

و میان یکدیگر بزرگواری را فراموش مکنید.

۴. **بحارالانوار**، ج ۲۱، ص ۱۳۹؛ ج ۷۸، ص ۳۰۱.

دانایان زیادی دنیا را ترک کرده‌اند.

۵. **کافی**، ج ۳، ص ۴۳۸؛ **من لا یحضره الفقیه**، ج ۱، ص ۴۵۲.

اگر برای به دست آوردن زیادی دنیا می‌رود، پس کرامتی در آن نیست.

دِرْع رسول‌الله را *ذات الفُضول* می‌گفتند؛ چون در آن زیادتی بود که سه حلقه از نقره داشت،[1] و نیز در آن سعهٔ زاید بود؛ اگر چه مصالحی در آن ملحوظ بود؛ ولیکن مراد به فضل در مقام تفضیل و مدح، زیادتی در چیزی است که کمال باشد. مثل علم که شیء نفیس مرغوبٌ فیه است و آقا و اشرف همهٔ فضایل، چه بالاتر از چیزی که مطلوب و مرغوب فیه لذاته و لغیره باشد متصوّر نیست، علَی‌الخُصوص هر گاه غایت و لِغیرهِ او نفیس‌ترین امور باشد، و علم «**مُضافاً إلیٰ أنَّهُ کَمالٌ وَ مَرغُوبٌ فِیهِ لِکُلِّ اَحَدٍ مِنَ الْـخَواصِّ وَ العَوامِ بَلْ هُوَ فَضلٌ لِلْبَهائِمِ کَما فِي الْکَلْبِ الْمُعَلَّمِ وَ یَعْسُوبِ النَّحْلِ**»،[2] غایت او و مایُتَوصّل بِهِ اِلَیه، معرفت باری ـ عزّوجلّ ـ و قرب به حضرت او و سعادت دارین[3] است.

[لذت دانش اندوزی]

در *محجة‌البیضاء* مرحوم *فیض* از بعض علما حکایت است که گفت: «**لَو عَلِمَ الْمُلوکُ مَا نَحنُ فِیهِ مِن لَذَّةِ الْعِلمِ لَحارَبُونا بِالسُّیوفِ وَ لَلْآخِرَةُ اَکْبَرُ دَرَجاتٍ وَ اَکْبَرُ تَـفضِیلاً**»،[4] و در *آداب المتعلمین* خواجه نصیرالدین طوسی‌ رحمه‌الله از علما آورده[5] که: چون شب را بیدار بود در مطالعهٔ علم، و مشکلی را می‌فهمید؛ می‌گفت: «**اَینَ اَبناءُ الْمُلُوک مِنْ هٰذِهِ اللَّذَّة!**»[6]

[اهمیّت شناخت خداوند از دیدگاه امام صادق علیه‌السلام]

و حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: «**لَوْ یَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ مَا مَدُّوا أَعْیُنَهُمْ إِلیٰ مَا مَتَّعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَ نَعِیمِهَا وَ کَانَتْ دُنْیَاهُمْ أَقَلَّ عِنْدَهُمْ مِمَّا یَطَئُونَهُ بِأَرْجُلِهِمْ وَ لَنُعِّمُوا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ تَلَذَّذُوا بِهَا تَلَذُّذَ مَنْ لَمْ یَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجِنَانِ مَعَ أَوْلِیَاءِ اللَّهِ إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آنِسٌ مِنْ کُلِّ وَحْشَةٍ وَ صَاحِبٌ مِنْ کُلِّ وَحْدَةٍ وَ نُورٌ مِنْ کُلِّ ظُلْمَةٍ وَ قُوَّةٌ مِنْ کُلِّ ضَعْفٍ وَ شِفَاءٌ مِنْ کُلِّ سُقْمٍ**».[7] پس فرمود: بودند پیش از شما قومی که کشته می‌شدند و سوخته می‌شدند و

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۱۶، ص ۹۹.

۲. اضافه بر آن‌که کمال و ارزش است برای هر خواصّ و عوام؛ حتی بین حیوانات نیز علم ارزش دارد همان گونه که سگ آموزش دیده و زنبور عسل بر دیگران برتری دارند.

۳. دارین: دنیا و آخرت.

۴. اگر پادشاهان می‌دانستند که ما از علم آموزی چه لذّتی می‌بریم با شمشیر به جنگ ما می‌آمدند و در حالی که آخرت ارزش و درجهٔ بیشتری دارد.

۵. از محمد بن حسن شیبانی است. ر.ک: *آداب‌المتعلّمین*، ص ۱۱۰.

۶. کجایند پادشاهان که لذّت علم را بچشند!

۷. اگر مردم می‌دانستند آنچه را در فضل معرفت خدا است چشم نمی‌داشتند به آنچه خدا به دشمنان خود داده است از ←

به منشار پاره می‌شدند و زمین وسیع بر ایشان تنگ می‌شد و از دین برنمی گشتند.[1] پس سؤال کنید از خدا درجات ایشان را و صبر کنید بر واردات روزگار تا برسید به درجهٔ ایشان.

[حدیث اول: در فضیلت حضرت عباس علیه السلام]

هر گاه این را دانستی، بدان که ابی‌الفضل ـ سلام الله علیه ـ از اکابر و افاضل فقها و علمای اهل بیت بود، بلکه عالم غیر متعلّم بود و منافات ندارد با آنچه گذشت که از پدر بزرگوار و والد عالی مقدار، روایت کند و شاهد بر آن از اخبار مأثوره، روایتی است که شیخنا در *مستدرک الوسائل* روایت کرده از یکی از سه سفینه، یعنی کشکول شهید اول رحمه الله که: در طفلی آن حضرت، پدر بزرگوار او، او را بر زانوی خود و زینب عالمهٔ غیر معلّمه را بر زانوی دیگر داشت و ابوالفضل تازه به تکلّم آمده بود. به او گفت: بگو واحد؛ او گفت. پس علی علیه السلام فرمود: بگو اثنین.

عرض کرد: ای پدر! به زبانی که واحد گفته‌ام، اثنین نمی‌گویم.

حضرت امیر ـ صلوات الله علیه ـ او را بوسید.

زینب عرض کرد: ای پدر! آیا ما را دوست می‌داری؟

فرمود: بلی ای فرزند!

عرض کرد: محبّت خالص از برای خدا است و لا محاله نسبت به ما شفقت است، پس حضرت او را تقبّل فرمود.[2]

← شکوفایی زندگانی دنیا و نعمت آن و دنیای‌شان در نظرشان فروتر باشد از آنچه زیر گام خود بمالند و پایمال کنند و هر آینه به شناختن خدا متنعّم باشند و از آن کامجو گردند به مانند کسی که در گلستان‌های بهشت با دوستان خدا به سر برد.

راستی معرفت خدا عزّوجلّ از هر هراس آرامش باشد و در هر گونه تنهایی یار و همدم است و در هر تاریکی چراغ فروزان است و از هر ناتوانی نیروبخش است و برای هر دردی درمان است.

۱. ***کافی (روضه)***، ج ۸، ص ۲۴۷، ح ۳۴۷؛ ***محجة البیضاء***، ج ۱، ص ۴۲ـ۴۳.

۲. ***مستدرک الوسائل***، ج ۱۵، ص ۲۱۵، ح ۱۸۰۴۰، ابواب احکام اولاد، باب ۷۹، نوادر مایتعلق بأبواب احکام الاولاد؛ به نقل از: **مجموعه شهید** (با اندکی تفاوت). این روایت از لحاظ تاریخی قابل مناقشه است و مؤلّف جای دیگر آن را یادآور شده است؛ زیرا اگر منظور صدیقهٔ صغریٰ زینب کبری علیها السلام باشد بدون شک اشتباه است؛ زیرا تولد حضرت اباالفضل علیه السلام پس از سال ۲۵ ق. بوده است و اگر طفولیت آن حضرت را در سال‌های ۲۸ یا ۲۹ ق. بگیریم، حضرت زینب علیها السلام در آن موقع حدود ۲۳ یا ۲۴ سال داشته‌اند؛ البته به گونه‌ای دیگر می‌توان آن را توجیه نمود و آن، این‌که در بعضی منابع بین فرزندان امیرالمؤمنین زینب صغریٰ نیز وجود دارد که ممکن است او باشد. شهید اوّل و حاجی نوری نیز فقط زینب آورده‌اند، بدون لقب کبریٰ یا صغریٰ.

جوهر جام جم از معدن و کانِ دگر است تـو تـمنّا ز گـل کـوزه‌گران مـی‌داری

[حدیث دوم: وصف علم و معرفت حضرت ابوالفضل علیه السلام]

و آن را بعض اصحاب، در کتاب ***مجالس المتّقین*** روایت کرده[1] بدون آن که مأخوذٌ منه را ذکر نماید، و آیا بالاتر از وصف حضرت صادق ـ صلوات الله علیه ـ آن جناب را در مقام علم و معرفت می‌شود، به کلامی که ***عمدة الطالب*** از ابی‌نصر بخاری از مفضّل بن عمر ـ که به قول ***ارشاد مفید*** از خاصّه و ثقات و اهل سرّ آن حضرت بود، وَ هُوَ الْحَقُّ کَما حُقِّقَ في مَحَلِّه ـ روایت کرده که فرمود: **«کانَ عَمُّنا الْعَبّاسُ بْنُ عَليٍّ علیه السلام نافِذَ الْبَصیرَةِ، صَلْبُ الْإیمانِ جاهَدَ مَعَ اَبي عَبدِاللهِ وَ اُبْلِيَ بَلاءً حَسَناً وَ مَضیٰ شَهیداً».**[2] **لا وَ اللهِ، کُلُّ صَیدٍ فِي جَوْفِ الفَراء.**

فصل: [حدیث سوم در فضیلت حضرت ابوالفضل علیه السلام]

حدیث سوم در فضیلت مولانا ابی‌الفضل علیه السلام، روایت شیخ صدوق است در ***خصال*** و ***امالی***، و در ***بحار*** و ***عوالم العلوم*** شیخ عبدالله بن نورالله بحرینی نیز مسطور است. ابوحمزهٔ ثمالی روایت کند که: نظر کرد علی بن الحسین زین العابدین به سوی عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام، پس اشک آن حضرت جاری شد. پس فرمود: روزی نگذشت بر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله مثل احد که کشته شد در آن حمزة بن عبدالمطلب عمّ آن حضرت، شیر خدا و شیر رسول او، و بعد از آن روزی نگذشت بر آن حضرت مثل روز موتهٔ شام که کشته شد در آن پسر عمّش جعفر بن ابی‌طالب علیه السلام.

پس فرمود: **«وَ لا یَوْمَ کَیومِ الحُسَین»**[3] و نبود روزی مثل روز عاشورای حسین علیه السلام که سی هزار مرد که خود را از این امّت می‌دانستند او را محاصره کردند و تقرّب می‌جستند هر یک به سوی خدا، به ریختن خون آن حضرت و او خدای را به خاطر ایشان می‌داد و قبول نمی‌کردند موعظهٔ او را، تا آن که از راه ظلم و عدوان آن حضرت را شهید کردند. بعد فرمود: رحمت کند خدای، عباس را که اختیار کرد حیات آن

---

۱. منظور مؤلف، محمّدتقی برغانی قزوینی است که توسّط بابیّه در سال ۱۲۶۴ق. شهید شده و کتاب خود را در سال ۱۲۵۸ق. تألیف کرده است.

۲. ***عمدة الطالب***، ص ۳۳۹.

عموی گرانقدرم عباس، انسانی ژرفنگر و با بصیرت و دارای ایمانی سخت و استوار بود؛ به همراه برادرش حضرت اباعبدالله حسین علیه السلام در راه خدا جهاد کرد و در این راه به آزمایشی سخت دچار شد و به زیبایی از آن بیرون آمد تا این‌که شهید شد.

۳. هیچ روزی مانند روز عاشورا نمی‌شود.

حضرت را بر حیات خود، و متحمّل بلا شد و خود را فدای برادر خود نمود تا آن که دو دست او را قطع کردند، پس خداوند ـ عزّوجلّ ـ عوض آن، دو بال به او عطا فرمود. به درستی که برای عباس در نزد خداوند ـ عزّوجلّ ـ درجه‌ای است که غبطه و رشک می‌برند بر او شهدا روز قیامت.[۱]

شیخ صدوق رحمه الله در **خصال** بعد از ذکر این خبر شریف می‌فرماید: آن را با سایر اخبار مأثوره در فضیلت ابی‌الفضل العباس در کتاب ***مقتل الحسین*** علیه السلام نوشتم.[۲]

حقیر گوید: از این کلام صدوق معلوم شد که اخبار در فضیلت آن حضرت زیاده بوده و از میان رفته، به رفتن بسیاری از کتب شیعه؛ چه ***مقتل صدوق*** غیر از ***امالی*** ایشان است که معروف است به مجالس قطعاً؛ چنانکه از **فهرست** شیخ طوسی و سایر فهارس و کتب رجالیه واضح است، و از سیصد کتاب تألیف ایشان، عدد قلیلی در زمان ما باقی است.

[برتری حضرت ابوالفضل علیه السلام بر جعفربن ابی طالب علیه السلام و دلیل آن]

بعد می‌گویم: ظاهر این حدیث شریف، تفضیل ابی‌الفضل است بر جعفر بن ابی‌طالب علیه السلام، و استبعاد ندارد؛ چنانچه در حدیث طولانی ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در مجلس بیست و چهارم ***امالی*** صدوق است، روایت است: «**تَنْصُرُهُ عِصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أُولَئِكَ مِنْ سَادَةِ شُهَدَاءِ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ**».[۳] و در زیارت مطلقه که در **مزار شیخ مفید** است و در **بحار** از ***مزارکبیر*** قدیم نیز روایت شده؛ وارد است: «**اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرَّبَّانِيُّونَ أَنْتُمْ لَنَا فُرَطٌ وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ وَ أَنْصَارٌ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَنْصَارُ اللَّهِ وَ سَادَةُ الشُّهَدَاءِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ**»[۴] و به همین عبارت در ***کامل الزّیارت*** و ***کافی*** نیز وارد است.[۵]

---

۱. ***خصال***، باب الاثنین، ح ۹۰، ص ۱۰۳؛ ***امالی***، ص ۵۴۷، المجلس‌السبعون، ح ۷۳۱؛ ***بحارالانوار***، ج ۴۴، ص ۲۹۸، ح ۴؛ ***عوالم***، ج ۱۷، ص ۳۴۸، باب فضل العباس ... ؛ ***اکسیرالعبادات***، ج ۲، ص ۵۰۷.

۲. ***خصال***، ص ۱۰۳.

۳. ***امالی***، ص ۱۷۷؛ ***بحارالانوار***، ج ۲۸، ص ۳۷.

گروهی از مسلمانان او را یاری می‌کنند که آنها از بزرگان شهدای امّت من در روز قیامت هستند.

۴. ***بحارالانوار***، ج ۱۰۱، ص ۲۱۷؛ ***مزار مفید***، ص ۱۲۰.

سلام خدا بر شما انسان‌های الهی باد! شما بر ما سبقت گرفتید و ما به دنبال‌تان شما را یاری می‌کنیم و به راه شما می‌رویم. شهادت می‌دهم که خدا را یاری کردید و بزرگان شهدا در دنیا و آخرت هستید.

۵. ***کامل الزّیارات***، ص ۲۰۴ و ۲۱۹؛ ***کافی***، ج ۴، ص ۵۷۴.

و در *اقبال* سید ابن طاووس از زیارت ناحیهٔ مقدّسه روایت است: «**أَشْهَدُ لَقَدْ كَشَفَ اللَّهُ لَكُمُ الْغِطَاءَ وَ مَهَّدَ لَكُمُ الْوِطَاءَ - وَ أَجْزَلَ لَكُمُ الْعَطَاءَ وَ كُنْتُمْ عَنِ الْحَقِّ غَيْرَ بِطَاءٍ - وَ أَنْتُمْ لَنَا فُرَطَاءُ وَ نَحْنُ لَكُمْ خُلَطَاءُ فِي دَارِ الْبَقَاءِ**»[1] و در فقرهٔ دیگر مأثور است: «**لَم يَسْبِقهُمْ سابِقٌ وَ لا يَلْحَقُهُمْ لاحِقٌ**».[2]

و ایضاً وارده شده که: با آن حضرت شهید شدند هیجده نفر از اهل بیت که در زمین مثل خود ندارند، و آن حضرت فرمود در لیلهٔ عاشورا: «**أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي وَ لَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبَرَّ وَ أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْراً**»، كَمٰا فِي *الارشاد*[3] «**وَ لَا أَفضَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي**»، كَمٰا فِي *اللُّهوف*[4]، و در *خرائج* قطب راوندی روایت است که رسول خدا ﷺ فرمود به حسین علیه السلام که: شهید می‌شوی در زمینی که می‌نامند آن را عمورا، و شهید می‌شوند با تو جماعتی از اصحاب تو که نیابند اَلَمِ مَسِّ حدید[5] را، و تلاوت فرمود: ﴿**يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَ سَلَاماً عَلىٰ إِبْرَاهِيمَ**﴾[6] را، خواهد بود حرب بر تو و ایشان سلام»،[7] و در این کلام است از اجلال ایشان آنچه نمی رسد به آن عقول، و آن که رسیدند ولو در آن یوم به یک مرتبه به مقام فنا و وصول، چنانچه در کشف غطاء و اجزال عطا اخبار از آن بود.

[مقام شهدای کربلا از زبان امام سجاد علیه السلام]

در حدیث قدامة بن زائده از پدرش از امام زین العابدین علیه السلام وارد است: «**فَـإِذَا بَـرَزَتْ تِلْكَ الْعِصَابَةُ إِلىٰ مَضَاجِعِهِم تَوَلَّى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَبْضَ أَرْوَاحِهِم بِيَدِهِ وَ هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ مِنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ مَعَهُمْ آنِيَةٌ مِنَ الْيَاقُوتِ وَ الزُّمُرُّدِ مَمْلُوَّةً مِنْ مَاءِ الْحَيَاةِ وَ حُلَلٌ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ وَ طِيبٌ مِنْ طِيبِ الْجَنَّةِ فَغَسَّلُوا جُثَثَهُمْ بِذَلِكَ الْمَاءِ وَ أَلْبَسُوهَا الْحُلَلَ وَ حَنَّطُوهَا بِـذَلِكَ الطِّيبِ وَ صَـلَّى الْمَلَائِكَةُ صَفّاً صَفّاً عَلَيْهِمْ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ قَوْماً مِنْ أُمَّتِكَ لَا يَعْرِفُهُمُ الْكُفَّارُ وَ لا يَشْرَكُونَ فِي تِـلْكَ**

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۱۰۱، ص ۲۷۴؛ *اقبال‌الاعمال*، ج ۳، ص ۸۰

شهادت می‌دهم که خداوند پرده را برای شما کنار زد و جایگاهی آسوده برای شما آماده کرد و بخشش فراوانی به شما عطا کرد و شما در دفاع از حقّ سستی نکردید. شما بر ما سبقت گرفتید و ما نیز در آن دنیا با شما همنشین خواهیم بود.

۲. کسی بر آنان پیشی نگرفت و کسی نیز به آنان نخواهد رسید.

۳. *ارشاد*، ج ۲، ص ۹۱.

همانا من یارانی را بهتر از شما و خاندانی را بهتر و نیکوتر از خاندانم نمی‌شناسم، خداوند از ناحیهٔ من به همهٔ شما پاداش نیک عنایت فرماید.

۴. *لهوف*، ص ۵۵.

۵. درد شمشیر را حس نمی‌کنند. *بحارالانوار*، ج ۴۵، ص ۸۰؛ *عوالم‌العلوم*، ج ۱۷، ص ۳۴۴.

۶. ای آتش! برای ابراهیم سرد و بی‌آسیب باش.

۷. *خرایج*، ج ۲، ص ۸۴۸، ح ۶۳، فصل فی الرجعة.

الدِّمَاءِ بِقَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ وَنِيَّةٍ فَيُوَارُونَ أَجْسَامَهُمْ وَ يُقِيمُونَ رَسْماً لِقَبْرِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ بِتِلْكَ الْبَطْحَاءِ يَكُونُ عَلَماً لِأَهْلِ الْحَقِّ وَ سَبَباً لِلْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْفَوْزِ».[1] و در این حدیث است که جبرئیل عرض کرد که: یا رسول الله! خداوند ـ عزّوجلّ ـ مقام اهل بیت تو و ذریات و دوستان شیعیان ایشان را با تو در بهشت قرار داده، جدایی نمی‌افکند بین تو و ایشان، زنده می‌شوند چنانکه تو زنده می‌شوی، و عطا می‌شوند چنانچه تو عطا می‌شوی تا آن که تو راضی شوی و فوق رضای تو و آنچه تو طلب کنی به ایشان عطا فرماید برای مصائب و بلایا و مکاره بسیار که به ایشان می‌رسد.[2]

و اما آنچه قراء مراثی می‌گویند که معصوم علیه السلام خطاب به ایشان می‌فرماید: «بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي طِبْتُمْ وَ طَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ وَ فُزْتُمْ فَوْزاً عَظِيما»[3] و پدر و مادر خود را فدای ایشان می‌فرماید، این صحیح نیست؛ زیرا که معصوم به راوی می‌فرماید که: روی به قبر شهدا کن و چنین بگو، نه آن که خود بفرماید.

فصل: [مقام شهدای کربلا از زبان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله]

از جملهٔ اخبار خارجه از حدّ حصر که دلالت دارد بر رفعت مقام شهدا و حواریین حضرت سیدالشهدا ـ اَرواحنا لَه و لَهمُ الْفِداء ـ روایت صدوق است که آن را شیخنا در ***معالم العبر*** و بعض دیگر از اصحاب در ***اکسیر العباده*** و بعض دیگر در ***لُؤلُؤَةُ الْغالیة فی أسرار الشّهادة*** روایت کرده‌اند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود به اصحاب خود که: می‌دانید غم و اندوه من از چیست و تفکر من در حال کیست و قلب من مشتاق دیدار کیست؟

گفتند: بفرمایید یا رسول‌الله!

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۴۵، ص ۱۸۲؛ ج ۲۸، ص ۵۹.

و هنگامی که آن گروه فوت می‌کنند، حق تعالی خودش قبض ارواح آنها را بر عهده می‌گیرد و فرشتگان از آسمان هفتم به زمین فرود می‌آیند در حالی که با ایشان ظروفی از یاقوت و زمرّد است که پر از آب حیات است و حلّه‌هایی از حلّه‌های بهشتی و عطرهایی از عطرهای بهشتی دارند.

پس آن فرشتگان بدن‌های ایشان را با آن آب‌ها شستشو می‌دهند و حلّه‌ها را بر تن آنها کرده، با آن عطرها حنوطشان نموده، دسته دسته بر ایشان نماز می‌خوانند و پس از اتمام نماز، حق تعالی گروهی از امّتت را که کفّار ایشان را نمی‌شناسند و در خون شهدا نه با گفتار و نه با کردار و نه با قصد شرکت کرده‌اند می‌فرستد تا اجسام و بدن آنها را دفن کنند و برای قبر سیّدالشّهدا در آن سرزمین اثری نصب می‌کنند تا برای اهل حقّ نشانه و برای اهل ایمان سببی برای رستگاری باشد.

۲. همان، ج ۴۵، ص ۱۸۱.

۳. پدر و مادرم به فدای شما باد! پاک شدید و پاک شد زمینی که شما در آن دفن شدید و به رستگاری عظیمی دست یافتید.

آن حضرت آه کشید و فرمود: «هاه! شوقِي الیٰ إخوانِي مِن بَعدِي.»[۱]

ابوذر عرض کرد: آیا ما برادران تو نیستیم؟

فرمود: شما اصحاب من می‌باشید و اما برادران من بعد از من می‌آیند؛ شأن ایشان، شأن انبیاء است و آنان قومی می‌باشند که فرار می‌کنند از پدران و مادران و برادران و خواهران و جمیع اقارب خود برای رضای خدا و ترک می‌کنند مال را به جهت رضای خدا، و ذلیل می‌کنند نفوس خود را در تواضع برای خدا، و رغبت نمی‌کنند در شهوات و فضول دنیا، جمع می‌شوند در بیتی از بیوت خدا. مثل غربا می‌بینی ایشان را، محزون از خوف جهنّم و شوق بهشت، «فَمَن يَعلَمُ قَدرَهُم عِندَالله؟» تا آن که فرمود: برای هر کدام ثواب هفتاد شهید از شهدای بدر است.

یا اباذر! هر یک از ایشان گرامی‌تر است در نزد خدا از جمیع مخلوق خدا. هرگاه یکی بمیرد گویا جمیع مَن فی‌الارض مرده است به جهت زیادتی فضل او عندالله؛ داخل می‌شود در شفاعت هر یک از ایشان دوازده هزار، و نوشته می‌شود برای او به هر نفسی که می‌کشد دو هزار هزار حسنه، و محو می‌شود از او دو هزار هزار سیئه، و بلند می‌شود دو هزار هزار درجه. یا اباذر! من مشتاقم به دیدن ایشان.

پس حضرت رسول ﷺ چشم مبارک را به هم گذاشت و گریهٔ شوق کرد و دعا فرمود در حقّ ایشان به قولش: «اَللّهُمَّ احفَظهُمْ وَ انصُرهُم عَلیٰ مَنْ خالَفَ عَلَيهِم وَ لاتَخذُلهُم وَ أقِرَّ عَينِي بِهِم يَوْمَ القِيمَة»[۲] «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ».[۳] وَ فِي الْحَديثِ الْقُدْسِيّ: «يا مَلائِكَتِي! إنَّ مَثَلَ وَلِيّي عِندِي كَمَثَلِ نَبِيٍّ مِنْ اَنبِيائي وَ لَوْ دَعانِي وَ اَستَشفَعُ في خَلْقِي شَفَّعْتُهُ فِي اَكثَرَ مِن سَبْعِينَ اَلفاً».[۴]

و امثال آن از احادیث بسیار است، و دانستی به صریح احادیث صحیحه و زیارات که فتیان بنی‌هاشم که در کربلا شهید شدند، در روی زمین شبیه

---

۱. مشتاق دیدار برادرانم هستم که پس از من می‌آیند.

۲. *التحصین*، ص ۲۳ به بعد.

خداوندا! آنها را حفظ کن و در برابر دشمنانشان یاری کن و آنها را فرو مگذار و روز قیامت چشمان مرا به دیدن آنها روشن کن.

۳. سورهٔ یونس، آیهٔ ۶۲.

آگاه باشید! بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند.

۴. همان، ص ۲۵.

ای فرشتگان من! این ولیّ من مانند یکی از پیامبران است و به مرتبه‌ای رسیده که اگر مرا بخواند و از برای بندگانم طلب شفاعت کند، شفاعت او را در مورد هفتاد هزار نفر قبول می‌کنم.

نداشتند و درجهٔ ابی‌الفضل بلند است به حدّی که «**یَغبِطُهُ بِها الشُهداء**».[۱]

خبر چهارم: [در فضیلت حضرت عباس علیه‌السلام]

جمعی از اصحاب ما ـ رضوان الله علیهم ـ که از ایشان است صاحب ***اکسیر العباده*** روایت کرده‌اند از بعض از معصومین که فرمود: «**إنَّ الْعَبّاسَ قَد زُقَّ العِلْمَ زَقّاً**»[۲] و اگرچه این ضعیف بر مأخذ آن در کتب اخبار مطلع نشد، ولکن مؤیّد آن در ***خصال*** شیخ صدوق رحمه‌الله روایت است که عثمان گفت در حقّ حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام و عبدالله جعفر: «**وَ مَنْ لَکَ بِمِثْلِ هٰؤُلَاءِ الْفِتْیَةِ أُولَئِکَ فَطَمُوا الْعِلْمَ فَطْماً وَ حَازُوا الْخَیْرَ وَ الْحِکْمَةَ. قالَ الصَّدُوق: مَعنیٰ قولِهِ: فَطَمُوا الْعِلمَ فَطْماً اَیْ قَطَعُوهُ عَن غَیرِهِم قَطْعاً وَ جَمَعُوهُ لِأَنفُسِهِم جَمْعاً**»[۳] و اعتراف یزید ملعون به آن در محضر اهل شام نیز مشهور است.

فصل: [کرامات حضرت ابوالفضل علیه‌السلام]

و اما آنچه مشاهد است از مقام نورانیت آن حضرت، و ظاهر می‌شود از برکات توجه به آن وجه‌الله، و توسّل به مرقد منوّر او در هر عصر و زمان، پس البته از حیّز تحریر و بیان خارج است و مجاورین کربلای معلیٰ، هر وقت مکرّر می‌شنوند صدای منادی را که بر گلدستهٔ صحن مقدّس آن ولیّ‌الله، شبل ولیّ‌الله اعظم بر می‌آید و ندا می‌کند: «**رَفَعَ اللهُ رایَةَ العَبّاس وَ بَیَّضَ اللهُ وَجْهَهُ فَإنَّه قَضیٰ حاجَتَنا**»،[۴] و آنچه در این وقت حاضر دارم از آنها، اموری است:

اول: [سزای اهانت]

روایت کند عالم فاضل جلیل نبیل و محقّق مدقّق بی مثیل در کتاب ***اکسیر العبادة*** از سیّد اجلّ، سیّد احمد النجل سیّد افخم علامه سیّد نصرالله مدرس حائری ـ که جمع شده بود از کتب پیش او آنچه کمتر در کتابخانه‌های علما مجتمع گردید ـ که گفت: نشسته بودم با جمعی از خدّام در صحن مقدّس آن حضرت، دیدم که مردی بیرون آمد از حرم مطهر و به تعجیل می‌رود، در حالی که یک دست خود را گذاشته بر انگشت کوچک

---

۱. ***امالی***، ص ۴۶۲ و ***خصال***، ج ۱، ص ۶۸.
۲. عباس، علم را بدون واسطه از معصوم فراگرفته است.
۳. ***خصال***، باب الثلاثة، ص ۱۴۸، ح ۱۲۴؛ به نقل از: ***بحارالانوار***، ج ۴۳، ص ۳۳۲ ح ۴؛ ج ۹۶، ص ۱۵۲، ح ۱۶.
کجا چنین جوانمردانی خواهی یافت؟ اینان از دانش بهرهٔ کافی دارند و خیر و حکمت را در بر دارند.
صدوق گوید: معنی فطموا العلم فطما این است که از دیگران بریده‌اند و همه را برای خود جمع نموده‌اند.
۴. خداوند بر سرافرازی عباس بیفزاید و چهره‌اش را نورانی کند که حاجت ما را برآورده کرد.

دست دیگر. پس به تعجیل روانه شدیم در عقب او تا در بیرون صحن شریف او را ملاقات کردیم؛ دیدیم که انگشت او قطع شده و خون مثل آب از آن بیرون می ریزد. پس به حرم شریف برگشتیم، دیدیم که انگشت او در میان شبکه‌های ضریح مقدّس [مانده]، و معلّق بر آن است و هیچ خون از آن ظاهر نیست که گویا از آدم مرده جدا شده؛ پس آن مرد به فاصلهٔ یک شب وفات کرد. دانستیم که به جهت اهانتی بود که از او واقع شده.[1]

الثانی: [سزای جسارت به ناموس مردم]

حکایت کند آن عالم جلیل و مخلص نبیل در کتاب ***سعادت ناصریه***[2] که بعد از تألیف ***اکسیر العبادة*** به فارسی، تألیف کرده که در بعض سنوات اقامت او در نجف و کربلا، واقع شد این قضیه که: مردی از اهل عجم از خدّام حاجی میرزا محمّد خان سفیر می‌خواست زنی را متّهم کند و از آن پول بگیرد، و آن زن از آن مرد گریخته، به حرم حضرت ابی‌الفضل علیه‌السلام التجاء برده و دست به شبکهٔ ضریح مقدس انداخته، گفت: یا اباالفضل علیه‌السلام! دخیل تو هستم، و آن مرد بی‌حیا خواست او را از حرم بکشد، خدّام مانع بودند ولیکن نتوانستند علاج کنند. آن مرد، آن زن بیچاره را بیرون برده، قدری زر و آنچه خواست از او گرفت. بعد از دو ـ سه یوم، حاجی میرزا محمّد خان از راه طراده[3] قصد نجف اشرف می‌کند برای زیارت غدیریه، و آن مرد ملعون در زمرهٔ نوکران همراهی دارد. او را در طراده خواب گرفت و دست‌های او آویزان بود؛ ناگاه باد شدیدی وزید و دو طراده با یکدیگر به هم برخورد، دست آن مردود را از بالای مرفق تا نزدیک شانه خرد می‌کند و آن همان دستی بود که بازوی ضعیفه را با آن گرفته، و استخوانْ سوخته، و به رنگ خاکستر شده بود و در همان شبانه مرد و به سزای عمل خود رسید. **وَالْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمین.**

الثالث: [برآورده شدن حاجت شیخ عبدالرحیم شوشتری]

خبر داد مرا جماعتی از ثقات علما، و بعض سادات عظیم از مجاورین کربلای معلّیٰ ـ و آن را در پشت کتاب **صلات** مرحوم شیخ المشایخ العظام الشیخ مرتضی الانصاری رحمه‌الله

---

۱. ***اکسیرالعبادات***، ج ۲، ص ۵۱۵؛ ***اسرارالشهادة***، ص ۳۲۵.

۲. نام این کتاب ***سعادات ناصریه*** است.

۳. کرجی، بلم و قایق را گویند. لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل مدخل طراده.

نیز به باسمه در آورده‌اند ـ از جناب شیخ عبدالرحیم تستری از تلامیذ مرحوم شیخ مرتضی رحمه‌الله که گفت: در حرم مطهر حضرت سیدالشهداعلیه‌السلام بودم که مرد و زنی از اعراب بادیه وارد حرم مطهّر شدند و با خود داشتند طفلی را که مفلوج بود؛ به آن حضرت توسّل جستند و زیارت نموده، بیرون رفتند.

پس من بعد از زیارت و نماز مشرّف شدم به حرم حضرت ابی‌الفضل علیه‌السلام، دیدم آن مرد و زن طفل علیل خود را آن‌جا دارند و می‌گویند: «**دَخِیلُکَ یَا ابْنَ اَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ**» و پشت ضریح مقدس رفتند؛ ولیکن طفل را روبه‌روی حضرت عباس علیه‌السلام گذاشته بودند و قادر بر حرکت نبود؛ در این وقت در نماز بودم، دیدم شفا یافته، حرکت کرده و به اطراف نگاه کرد. پدر و مادر خود را ندید، از حرم بیرون رفت و بعد والدین او به او ملحق شدند، بدون این‌که این را امر عجیبی بشمارند. من چون حاجتی داشتم همیشه در مشاهد مشرّفه عرض می‌کردم و اجابت نمی‌دیدم؛ این وقت، حوصلهٔ من تنگی کرد و به مقام جسارت برآمده، عرض کردم: یا ابی‌الفضل علیه‌السلام! هرگاه اعراب بادیه در نزد شما بیشتر از ما طلاب علوم دینیه حرمت دارند، دیگر من در خدمت شما نمی‌مانم و به اعراب ملحق می‌شوم، و باز به خود آمده، ملتفت شدم که اعراب برای ضعف ایمان ایشان است که زود اجابت می‌شود و عذرخواهی کردم. پس از مراجعت به نجف اشرف، به ورود من، ملاقات کرد مرا خادم شیخ [1] و گفت: «**اَجِبْ اُسْتَادَکَ**». چون به خدمت او رسیدم، فرمود: دو حاجت داری، یکی آن که در قرب صحن مطهّر مقدّس امیرالمؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ منزلی ابتیاع نمایی، و ثانی آن که به مکه مشرّف شوی. و مبلغ وجهی به من عطا فرمود که در آن صرف کنم، و فرمود: تا من هستم به کسی اظهار مکن. من ابتدا کردم به ادای قرض خود از آن پول. و بعد از آن وفا به منزل و مخارج راه مکّه نمودم. این است آن چیزی که یکی از علمای کربلا فرمود که: مکرّر این را خودم از شیخ عبدالرحیم شنیدم. [2]

الرابع: [توسّل مؤلف به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام]

این بندهٔ ضعیف عاصی، در زمان مجاورت نجف اشرف که در محضر درس مرحوم آخوند ملّامحمّد ایروانی ـ که در علم و زهد و تقوا، وحید عصر خود بودند ـ در مسجد شیخ طوسی که خانهٔ آن شیخ موفق بوده، حاضر می‌شدم و فقه خارج می‌فرمود

۱. نامش ملا رحمت‌الله بوده است.

۲. *زندگانی و شخصیت شیخ انصاری*، ص ۹۲.

و اصول در مسجد هندی ـ واقع در قرب درب قبلهٔ صحن مقدّس ـ بر مرحوم محقّق کامل و اصولی بارع، **مصباح المتهجّدین** الحاج میرزا حبیب‌اللّٰه الرَّشتی صاحب **بدایع الافکار** قرائت می‌کردم، ناچار شدم که برای طاعون شدیدی که در نجف اشرف واقع شد، بیرون روم برای ضعف قلب، و نظر به اخباری که در آن رسیده و در **مسکن الشجون فی حکم الفرار من الطاعون** تألیف سید نعمت الله جزایری مسطور است، و در **بحارالانوار** در جلد سوم نیز قلیلی دارد،[1] پس یک هفته در مسجد سهله با جمعی از علما و طلاب نجف به سر بردم. با مرحوم آقای سید محمّد هندی الاصل، مجاور نجف که کرامات آن مرحوم و آباء او در اواخر **دارالسّلام** شیخنا النوری الحاج میرزا حسین ـ رَفَعَ اللّٰه مَقامَهُ فِی الْجَنَّة ـ مسطور است، نمازها را به جماعت می‌گزاردیم. بعد از آن، شوق زیارت امام حسین علیه‌السلام و حضرت ابی‌الفضل علیه‌السلام چنان مرا بی‌اختیار کرد که قادر ندیدم کَاَنَّه خود را بر ترک آن، و حال آن که قرنطو[2] بین راه بود، و بسیار سخت می‌گرفتند و عبور ممکن نبود. مَعَ ذٰلِک پیاده بیرون رفتم، تا جمعی از اعراب که به خان شور ـ که در وسط راه واقع است ـ می‌رفتند.

شب را در خانهٔ قرب به کاروانسرا خوابیدم. چون صبح شد، عازم کربلا شدم. دیدم مرد[ی] نورانی، عمّامهٔ کوچکی به سر دارد، به من ملاقات کرد و فرمود: به کربلا می‌روی؟

عرض کردم: بلی.

فرمود: تنها می‌باشی؛ من رفیق تو، با یکدیگر برویم.

من بسیار مسرور شدم و با یکدیگر روانه شدیم. در بین راه، او را بسیار لطیف المزاج و مَزّاح دیدم. صحبت‌های نیکو می‌داشت برای طیب خاطر من. پس مقداری با یکدیگر پیاده رفتیم و در خود راحتی مشاهده می‌کردم که به وصف نمی‌آمد و خستگی منزل پیش نیز از من برداشته شد و از آن تعجّب می‌کردم.

از او سؤال کردم که: از کجا می‌آیی؟

فرمود: از این بیابان‌ها. پس در قلیلی از مدت خود را در نزدیک چادرها[یی دیدم] که زده بودند برای قرنطو و عسکر رومی آن‌جا بودند برای برگردانیدن متردّدین، در قرب کربلا و من اظهار خوف کردم. فرمود ـ به این لفظ به عینه ـ: چون

---

۱. **بحارالانوار**، ج ۶، ص ۱۲۰. ر.ک: **وسائل الشیعه**، ج ۲، ص ۴۲۹.

۲. قرنطینه.

من با تو هستم خاطر جمع باش، به تو کاری ندارند. و چیزی طلا داشتم؛ خواستم آن را مخفی کنم، چون پول را می‌گرفتند. به سوی من خندیدند و فرمود: چون من با تو هستم احتیاج به این کارها نیست. من غافل از آن که چطور شد که به این زودی به کربلا رسیدیم.

ترس من باقی بود و گفتم: بیایید از سمت حرم ابی‌الفضل ـ سلام الله علیه ـ از باغات برویم.

باز همان کلام را اعاده فرمود. من کَأنّه مجبور شدم به آن‌که کلام او را قبول کنم؛ ولیکن متوسّل شدم به حضرت ابی‌الفضل و توجه کردم به قبهٔ مطهر آن حضرت که نزدیک به او بودیم و چون خیمه‌ها را در وسط راه زده بودند از همان در خیمه‌ها عبور کردیم. گویا کور و گنگ شدند و اصلاً با ما تکلّم نکردند و گذشتیم.

پس در کربلا، آن مرد از من جدا شد و نفهمیدم به کجا رفت. بعد ملتفت شدم و هر چند او را فحص کردم اثری از او نیافتم، وَاللهُ العالِم.

و مثل آن است حکایت دیگری که برای احقر اتّفاق افتاد و او، آن است که در بیابانی منفرد می‌رفتم، ناگاه دیدم شخصی را به شمایل و لباسی که شباهت به لون و شکل و لباس ما مردم نداشت که توقف دارد و جلو اسبی را گرفته؛ روی به حقیر عاصی آورد و بی‌سابقه و لاحقه فرمود: شما ایشان را چنین کرده‌اید، و در خاطر من داخل شد که می‌فرماید: علمای ظلمه را با جرئت در این امور مشاهد از آنها نموده‌اند. و چنان حالت حیرت مرا روی داد و در نظرم عظیم نمود که مبهوت شدم و ابداً قادر بر تکلّم نشدم، ولیکن به صورت و شمایل او نظر می‌کردم و او به من. پس از نظرم غایب شد و او را ندیدم و دیگر هم از او اثری نیافته و او را ندیده بودم.

و یکی از علمای معتمد برای احقر حکایت کرد از ثقهٔ دیگر که او نیز یکی را دیده بود و همین تعرض و شکایت را داشته بود، والله العالم.

[دیدار با رجال الغیب]

مخفی مباد که دیدن رجال‌الغیب و انتفاع[1] به وجود مبارک ایشان هیچ استغرابی ندارد[2] و از فواید، یکی دارم که «**کُنْ مَعَهُم وَ لاتَکُنْ مَعَهُم**» و از دیگری، ارائه و ارشادی که طی آن بهتر است و کتاب و سنّت کفایت است. و جناب فخر العلماء و المحقّقین الزّاهدین

---

۱. نفع بردن، سود بردن.
۲. دور نیست.

آقانا **سیّد علی حایری یزدی** ـ سَلَّمَهُ اللّٰه تعالیٰ ـ خبر داد مرا در مشهد مقدس رضوی ـ عَلیٰ مُشَرِّفَها السَّلام ـ به حکایت ملاقات فرمودن ایشان با یکی از رجال الغیب، و آن‌که با ایشان غذا تناول نمود و شطب[1] و قلیان را قبول نکرد و فرمود: نمی‌کشم، و مبلغ وجهی به او می‌دادیم پنجاه یا شصت قران، قبول نکرد.

و فرمود: در همان وقت که از نزد ما رفت، جماعتی او را در دو فرسخی دیده بودند و اثبات امکان آن و نقل کلمات علمای اعلام، احتیاج نیست؛ بلکه اتّفاق ایشان را بر آن در کتاب ***صمصام مهدوی*** متعرّض شده‌ام.

و در ***نجم الثاقب*** و ***کشف الاستار*** شیخنا﷬ از آن حکایتی است و هر فطن را کفایت است. این مقدار، از این خاکسار برای تشویق طلاب علوم دینیه به مقام اظهار در آمد، **﴿وَمَا أُبَرِّءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾**[2] شیخ حسین را در قصیدهٔ آل جعفر است:

نَعَمْ هُوَ مَوْجُودٌ وَلٰکِنْ لِحِکْمَةٌ ... بِهَا الله أدرِي اختَبر عَنّا لَهُ السِّتْرُ
وَ اِلاّ فَکَمْ فازَ الْخَواصُّ بِتُحْفَةٍ ... کَما لِلْعِراقِي وَ الْخَواصُ مَضیٰ ذِکْرُ
وَ عَدُّ رِجالُ الغَیبِ ذا نسفِیکُم ... ثلث مِئین بَل یَزِیدُهُم الحَصرُ

و قال:

وَ هُم کِلا حُضورٌ لَدَی الوَریٰ ... وَ لَم یَرَهُم الا الاخفاء وَ النذرُ[3]

الخامس: [عذاب مردی از قبیلهٔ بنی دارم]

در ***مقاتل الطالبیین*** و ***بحار*** و ***عوالم*** به روایت مداینی روایت است از **قاسم بن اصبغ بن نباته** که گفت: دیدم مردی را از بنی دارم که صورت او سیاه شده بود، و پیش از آن او را جمیل و شدید البیاض می‌شناختم، پس گفتم به او که نزدیک بود تو را نشناسم!

گفت: سبب این سیاهی آن است که کشتم مرد جوانی را از کسانی که با حسین﵇

---

۱. نوعی چپق کوتاه دسته و کوچک سر که در عراق و خاک عثمانی متداول بوده است. ***لغت‌نامهٔ دهخدا***، ذیل مدخل شطب.

۲. سورهٔ یوسف، آیهٔ ۵۳.
و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم؛ چراکه نفس قطعاً به بدی امر می‌کند، مگر کسی را که خدا رحم کند.

۳. بله آنها موجودند؛ ولی حکمتی در آن هست که بر ما پوشیده است و الا چه بسیار خواصّی بوده‌اند که آنها را دیده‌اند و قبلا یادشان گذشت و شمارهٔ آنها سیصد و بلکه بیشتر است و هم اکنون حاضرند و کسی آنها را نمی‌بیند مگر در پنهانی.

بودند که اثر سجود در پیشانی او بود و از آن وقت هیچ شبی نمی‌خوابم مگر آن‌که می‌آید و می‌گیرد تلابیب، یعنی: گریبان مرا، و می‌برد مرا و در جهنّم می‌اندازد و تا صبح صیحه می‌کشم، پس باقی نمی‌ماند کسی از قبیله مگر آن‌که می‌شنود فریاد مرا.
گفت: آن مقتول عباس بود و در بسیاری از نسخ، شاب امرد[1] دارد[2] و آن مشکل می‌شود اگر بر ظاهر خود بماند؛ زیرا که ابی‌الفضل ملتحی بود.[3]

مگر آن‌که مراد آن باشد که صاحب لحیهٔ سفید نبود، چه سنّ آن حضرت به روایت ***عمدة الطالب*** و ***ناسخ‌التواریخ*** و دیگران سی و چهار بود، چنانچه گذشت و بی‌عیب بود اتفاقاً، و لهذا در بودن طول قامت آن حضرت به حدّی که ***مقاتل‌الطالبیین*** و غیره نوشته‌اند اشکال کردیم، و ابن ابی الحدید و دیگران، طوال عرب را اسم برده‌اند و آن حضرت را نشمرده‌اند، و شمردن **قمقام**[4] آن اسد ضرغام را، از زیادی خود او است و به جهت این اشکال بعضی گفته‌اند که آن زیادتی از واقدی یا مداینی است، هر دو را عامّه وصف کرده‌اند که در احادیث زیاد و کم می‌کردند بلکه وضّاع بودند.

اَلسّادس: [کرامتی دیگر از حضرت ابوالفضل علیه السلام]

در ***دارالسّلام*** مسطور است از یکی از تلامیذ مرحوم آقا سید علی طباطبائی ***صاحب ریاض المسائل*** که در عالم رؤیا دیدم که والدهٔ او از عجم به کربلای معلیٰ آمده و شکایت کرد به آن طالب علم از رفقای خود که در بین راه دماغ مرا شکستند. پس در آن ایّام، والدهٔ او را از تهران آوردند که در کربلا دفن کنند، و وفات او در راه زیارت شده بود؛ دید که دماغ آن مرحومه شکسته است. چون از رفقای او سبب را سؤال کرد، گفتند: تابوت او از بالای اسب افتاد.

پس او را در حرم سیّدالشهدا طواف داد و برد به حرم ابی‌الفضل علیه السلام، و آن‌جا به حضرت عباس عرض کرد که: نماز مادر من صحیح نبود، شفاعت بفرمایید که او را عذاب نکنند. من ضامن که پنجاه ساله عبادت او را بدهم که به نیابت او بگزارند.

این را به ابی‌الفضل گفت و غفلت کرد از آن. پس وقتی، در خواب دید که مادر او را بر درختی آویخته، می‌زنند.

گفت: چرا مادر مرا می‌زنند؟

---

۱. جوانِ بی‌ریش.
۲. ***مقاتل‌الطالبیین***، ص ۱۱۸.
۳. ریش داشت.
۴. ***قمقام زخار***، ص ۴۴۳.

گفتند: ابوالفضل حکم کرده به زدن!

گفت: برای چه؟

گفتند: فلان مبلغ را بده تا او را نزنیم.

چون اعراب از خواب بیدار شد و حساب پنجاه سال عبادت را که به حضرت ابی‌الفضل عرض کرده بود نمود، به قرار مرسوم آن زمان، همان مبلغ بود که به او گفته بودند بدهد تا مادر او خلاصی یابد. پس آن وجه را برد به نزد صاحب ریاض برای عبادت والده‌اش.[1]

اَلسّابع: [جزای کسی که به سر حضرت عباس علیه‌السلام اهانت کرد]

عصامی در تاریخ خود روایت کرده که شخصی از عسکر ابن زیاد لعین سر مطهّر حضرت عباس بن علی را بر گردن اسب خود آویخت، بعد از چند روز صورت او را مثل قیر سیاه دیدند باسفید بود قبل از آن.

چون از او سؤال کردند، گفت:

دو مرد مرا می‌برند و در آتش می‌اندازند.[2]

اَلثّامن: [عذاب قاتل حضرت اباالفضل علیه‌السلام]

حکایت قاتل آن حضرت است به قول مداینی که هر شب جناب ابوالفضل می‌گرفت آن ملعون را و می‌کشید و در آتش می‌افکند و تا صبح معذب بود و صدای سگ می‌کرد که همسایگان می‌شنیدند.

فَصْلٌ: [ثواب دفن در کربلا]

بدان که در فضل کربلا و ثواب دفن در آن و قبض روح به آن، اخبار و حکایات بسیار است؛ ما برای تیمن، اندکی این‌جا ذکر می‌کنیم.

شهید اول در ***قواعد***، و شیخ بزرگوار ابی محمد هارون بن موسی التلعکبری به اسانید خود از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که زمین مکه گفت: «**مَنْ مِثْلِي وَ قَدْ جُعِلَ بَيْتُ اللَّهِ عَلىٰ ظَهْرِي وَ يَأْتِينِي النَّاسُ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ وَ جُعِلْتُ حَرَمَ اللَّهِ وَ أَمْنَهُ**»،[3] پس خداوند

---

۱. ***دارالسلام نوری***، ترجمهٔ آیت‌الله کمره‌ای، ج ۲، ص ۳۴۱.

۲. فاضل دربندی، ***اکسیرالعبادات***، ج ۲، ص ۵۰۶.

۳. چه کسی شبیه من می‌شود؟ و در حالی که خانهٔ خدا بر پشت من قرار گرفته است و مردم از هر سویی به طرف من می‌آیند و حرم خدا و مکان امن او شده‌ام.

ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ به او وحی فرمود که: باز دار خود را از مفاخرت و قرار بگیر. پس قسم به عزت خودم که نیست آنچه فضیلت داده‌ام تو را به آن، نسبت به آنچه عطا کردم کربلا را، مگر به منزلهٔ آنچه سوزنی بردارد از آب دریا، و اگر نبود تربت کربلا، نبود فضیلتی برای تو و اگر نبود کسی که در بر گرفته او را کربلا، خلق نمی‌کردم تو را و خلق نمی‌کردم خانه‌ای را که بر روی تو است و به آن فخر می‌کنی. پس قرار بگیر و متواضع و ذلیل می‌باش و تکبّر مکن [به] زمین کربلا وگرنه غضب می‌کنم بر تو و تو را در آتش جهنّم می‌اندازم.[۱]

و اشاره به آن است شعر **بحرالعلوم**؟ در منظومه:

وَ مِــن حَدِيثِ كَربَلا وَ الكَعبَةِ ‌ ‌ ‌ ‌ لِكَــربَلاءَ بــانَ عُــلُوُّ الرُّتــبَةِ

وَ غَــيرُها مِــن سائِرِ الْـمَشاهِدِ ‌ ‌ ‌ ‌ اَمــثالُها بِـالنَّقْلِ ذِي الشَّـواهِـد[۲]

[فضیلت زمین کربلا]

و در **مستدرک** از بعض اصول صحیحهٔ قدما روایت است از امام محمّد باقر که: خداوند خلق فرموده زمین کربلا را قبل از خلقت کعبه به بیست و چهار هزار سال، و او را مقدّس قرار داده و چنین است، تا آن‌که آن را افضل منازل و مساکن و اراضی بهشت قرار دهد که اولیای او در آن ساکن شوند،[۳] و در روایت دیگر است از آن کتاب، از امام زین العابدین؟ که: خداوند چون تبدیل بفرماید زمین را در قیامت به زمین ریگ، بردارد زمین کربلا را و تمام آنچه در آن مدفون است در حالتی که نورانی و صافی باشد، و او منزل انبیاء و مرسلین و یا فرمود: اولواالعزم از رسل باشد و نور آن چشم اهل بهشت را خیره کند و ندا می‌کرده باشد که: «**أَنَا أَرْضُ اللَّـهِ الْـمُقَدَّسَةُ وَ الطِّينَةُ الْمُبَارَكَةُ الَّتِي تَضَمَّنْتُ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ وَ سَيِّدَ شَبَابِ أَهْلِ الْـجَنَّةِ**»[۴] و آن را ابن قولویه

---

۱. **کامل‌الزیارات**، ص ۴۵۰، باب ۸۸؛ به نقل از: **بحارالانوار**، ج ۱۰۱، ص ۱۰۶، ح ۳؛ **مستدرک‌الوسائل**، ج ۱۰، ص ۳۲۲.

۲. **الدرةالنجفیه**، ص ۱۰۳.

و از حدیث کربلا و کعبه، برتری مقام و رتبهٔ کربلا روشن شد.

و سایر مشاهد مشرّفه نیز چنین است.

۳. **مستدرک‌الوسائل**، ص ۳۲۲ ح [۱۲۰۹۴] کتاب الحج، باب استحباب التبرک بکربلاء، ح ۲؛ **کامل‌الزیارات**، ص ۴۵۰؛ **بحارالانوار**، ج ۱۰۱، ص ۱۰۷.

۴. همان، ص ۳۲۲، ح [۱۲۰۹۵].

من زمین مقدّس خداوند و خاک با برکتی هستم که سیّد شهیدان و آقای جوانان بهشتی را در خود جای داده‌ام.

استاد شیخ مفید در *کامل الزّیارت* و جمع کثیری از اصحاب به طرق کثیره روایت کرده‌اند.[۱]

[کربلا محل امن شیعیان]

حسین بن همدان حُضَینی(به ضم حاء مهملة و فتح الضاد المعجمة کما ضبط فی *الرواشح السماویه*)[۲] از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند در حدیث آمدن جنّیان به خدمت حضرت سیّدالشّهدا علیه السلام بعد از خروج از مدینه که حضرت به ایشان فرمود که: خداوند مقرر فرموده کربلا را محل امن شیعیان و محبّین ما در دنیا و آخرت، و محل قبولی اعمال[۳] و نمازهای ایشان و شنیده می‌شود و مستجاب می‌شود دعای ایشان.

[ثواب مجاورت نزد قبر امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام]

مرحوم آقا **سیّد مهدی حلاوی قزوینی** صاحب کرامات باهره و تألیفات و تصنیفات رائقه در کتاب *رياض المصائب* روایت کرده از کتاب **مدینة العلم** صدوق ـ که شیخ بهائی در *وجیزهٔ درایه* می‌فرماید: نسبت این کتاب به صدوق متواتر است مثل کتب اربعه ـ که: سؤال شد از حضرت صادق ـ صلوات الله علیه ـ از مجاورت نجف در نزد قبر علی علیه السلام و از مجاورت کربلا در نزد قبر حسین علیه السلام، آن حضرت فرمود:

«إنَّ مُجاوَرَةَ لَيْلَةٍ عِنْدَ قَبْرِ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ صَلواتُ اللهِ عَلَيه، أَفْضَلُ مِنْ عِبادَةِ سَبْعَمِائَةِ عامٍ وَ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَينِ مِنْ عِبادَةِ سَبْعِينَ عاماً.»[۴]

یعنی: اقامت در نجف، هر شبی افضل و بهتر است از هفتصد سال عبادت، و اقامهٔ کربلا، افضل است از عبادت هفتاد سال،[۵] و سؤال شد باز از آن حضرت از نماز در نزد قبر امیرالمؤمنین ـ صلوات الله ـ فرمود: هر نمازی در نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام برابر است با دویست هزار نماز.

---

۱. *کامل الزّیارات*، ص ۴۵۱؛ *بحارالانوار*، ج ۱۰۱، ص ۱۰۸.

۲. *رواشح سماویه*، ص ۱۱۶.

۳. *هدایة الکبری*، ص ۲۰۷، در هدایه، حدیث تا همین جا بود.

۴. اجر یک شب اقامت نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام برابر است با هفتصد سال عبادت و یک شب اقامت نزد قبر امام حسین علیه السلام برابر است با هفتاد سال عبادت.

۵. *الذریعه*، ج ۲۰، ص ۲۵۲.

[جمع بین احادیث فضیلت مکّه و کربلا]

بعض اصحاب در کتاب ***لؤلؤة الغالية*** جمع فرموده میان اخبار فضیلت مکّه که شهید در ***قواعد***، قول به آن را از اصحاب و اکثر جمهور نقل کرده، و اخبار فضل کربلا به نظر به عالم نورانیّت و باطن، و عالم ملک و ظاهر، و بأسی [1] به آن نیست و اشاره به آن است قول **عارف جامی** که تحقیق تشیّع او است؛ چنانچه در ***روضات الجنات*** از محقّق ثانی حکایت کرده که گفت: در راه مکّه به من اظهار کرد که او و اهل‌بیت و خواصّ او جمعاً شیعه می‌باشند ولیکن تقیّه دارند از عامّه.[2]

کردم ز دیده پای سوی مشهد حسین	هست این سفر به مذهب عشّاق فرض‌عین
کعبه به گرد روضهٔ او می‌کند طواف	رکب‌الحجیج أین تروحون أین أین
از قاف تا به قاف پر است از کرامتش	آن به که حیله جو کند ترک شور و شین

و اِبْنِ اَبي یَعْفُور ثقهٔ جلیل، سؤال کرد از حضرت صادق سبب آن را که طواف کعبه واجب است یا کربلا؟ آن حضرت فرمود: «وَإِنْ كَانَ كَذَٰلِكَ فَإِنَّ هَذَا شَيْءٌ جَعَلَهُ اللَّهُ هَكَذَا.»[3]

آیا نشنیده‌ای قول امیرالمؤمنین را که اگر خداوند مسح ظاهر قدم را واجب نمی‌کرد، در ظاهر، باطن اولی بود به مسح؟ و آیا نمی‌بینی که اگر احرام از حرم بود، افضل می‌نمود برای احترام حرم، ولکن خداوند آن را در غیر حرم قرار داد؟[4]

حقیر گوید: و از این باب است حرمت مسّ کلام الله صامت بدون طهارت و جواز مسّ بدن امام، و حرمت قتال در اشهر حرام، نه در ماه مبارک رمضان، و امّا حکم طواف پس در قبور ائمّه بیاید ان شاءالله تعالی.

[بازخواست نشدن مجاور کربلا]

بعض تلامیذ **آقا محمد باقر بهبهانی** در کتاب ***تحفة‌المجاور***[5] گفته: از استاد خود مولانا شنیدم که فرمود: در خواب دیدم که در خدمت حضرت سیّدالشهدا می‌باشم و به

---

۱. بأس: مشکل. ۲. ***روضات الجنات***، ج ۵، ص ۷۳.

۳. اگرچه همین‌طور است (یعنی طواف کعبه واجب است)، ولی در عین حال خداوند متعال فضیلت زیارت آن حضرت را این‌گونه قرار داده است.

۴. ***کامل الزیارات***، ص ۴۴۹؛ به نقل از: ***بحارالانوار***، ص ۳۳، ح ۳۳، نقل مؤلّف شبیه به ***بحارالانوار*** است؛ زیرا کمی با ***کامل الزّیارات*** تفاوت دارد.

۵. در ***الذریعه***، ج ۳، ص ۴۶۶ نام کتاب ***تحفة‌المجاورین*** آمده است. کتاب از محمدکاظم بن محمد شفیع هزارجریبی حائری از شاگردان وحید بهبهانی است.

آن حضرت عرض کردم: «يا سَيِّدي وَ مَوْلاي! هَلْ يَسْئَلُ مِنْ أَحَدٍ يُدْفَنُ فِي جَوارِكُم؟»[۱] آن حضرت فرمود: «اَيُّ مَلَكٍ لَهُ جُرْئَةٌ اَنْ يُسْئَلَ عَنْهُ؟». کدام ملک جرئت دارد که از او سؤال کند؟

در **دارالسلام**[۲] از آقا میرزا محمد مهدی شهرستانی حکایت است که حجّت عصر ـ عجّل الله فَرَجه ـ به او فرمود: «لا يُذهَبُ بِأَحَدٍ مِنْ كَرْبَلاءَ اِلىٰ جَهَنَّم.»[۳]

پس اشاره فرمود به ضریح امیرالمؤمنین ـ صلوات الله ـ و فرمود: «بِحَقِّ اَمِيرالْمُؤْمِنِين عليه السلام لا يَقُودونَ اَحَداً مِن كَرْبَلاءَ اِلىٰ جَهَنَّم»، و از این جهت، مجاورت کربلا را اختیار نمود.[۴]

و در باب حرم مکّه وارد است که مدفون در آن آزاد است از عذاب و سؤال ندارد و او ولد او می‌باشد.

گر به ظاهر من ز آدم زاده‌ام   پس به باطن جدّ جدّ افتاده‌ام

* * *

وَلَدَتْ اُمّي اَباها إنَّ ذا مِنْ عَجَباتِ   وَ أَبِي طِفْلٌ صَغِيرٌ فِي حُجُورِ الْمُرْضِعاتِ[۵]

---

۱. آیا کسی که در جوار شما باشد بازخواست می‌شود؟!

۲. **دارالسلام نوری**، ج ۲، ص ۱۴۸؛ به نقل از: **تحفة‌المجاور**؛**کلمه طیبه**، ص ۱۳۴؛ **فوائدالرضویه**، ص ۲۶۰؛ **منتخب‌التواریخ**، ص ۲۹۹.

۳. هیچ‌کس را از کربلا به جهنّم نمی‌برند.

۴. **دارالسلام نوری**، ج ۲، ص ۱۴۸؛ **منتخب‌التواریخ**، ص ۲۹۹.

۵. مادرم باعث به وجود آمدن پدرش شده و این از شگفتی‌ها است. از طرف دیگر، پدر پیرم مانند طفل صغیری بغل دایه‌اش قرار دارد و این نیز عجیب است.
مضمون شعر، همان بیت فارسی قبل از آن را می‌رساند.

مجلس پنجم

محل دفن حضرت ابوالفضل علیه‌السلام

اَلْمَجْلِسُ الْخامِس
در موضع دفن ابی‌الفضل علیه‌السلام و امور متعلّقه به زیارت او و حکم هدایای روضهٔ منوّره

بدان که خلافی نیست در آنکه موضع قبر مطهّر حضرت عباس ـ ارواحنا فداه ـ بیرون است از حایر. شیخ مفید در *ارشاد* می‌فرماید: بعد از آنکه بیرون رفت پسر سعد لعین از کربلا، آمدند طایفه‌ای از *بنی اسد* که متوطّن در *غاضریه* بودند، و نماز کردند و دفن کردند سیّدالشّهدا را و دفن کردند ولد او علی بن الحسین الاصغر را در پایین او و حفیره‌ای[1] کندند برای جمیع شهدا از اهل بیت و اصحاب، «**فَدَفَنُوهُم جَمِيعاً مَعاً**».[2] پس همه را با هم در آن حفیره دفن کردند غیر از عباس بن علی،[3] و در بعضی نسخ *ارشاد* این قسم است: که شک نداریم که حایر احاطه دارد به جمیع شهدا، غیر از ابی‌الفضل العباس که آن بزرگوار را دفن کردند بنی اسد در همان موضعی که شهید شده است در طریق غاضریه که این وقت موضع قبر او است.[4]

[وجه تسمیهٔ غاضره]

بدان که غاضره طایفه‌ای است از بنی اسد و چون در آن قریه ساکن بودند آن را غاضریه‌می‌گویند، یا به جهت طیب و خوشبوئی، آن زمین را غاضریه می‌گفتند و حسن حال آن طایفه از روایت *کامل الزیارت* ظاهر است.[5]

---

۱. حفیره: آن مقدار از زمین که کنده شده باشد، قبر.
۲. همه آنها را دسته جمعی به خاک سپردند.
۳. *ارشاد*، ص ۱۷۱.
۴. همان، ص ۱۸۷ـ۱۸۸.
۵. *کامل الزیارات*، ص ۴۵۲.

[حدّ حایر از دیدگاه علّامه مجلسی]

و علّامهٔ مجلسی در *مزار بحار* می‌فرماید: اختلاف کرده‌اند اصحاب در حد حایر، بعضی گفته‌اند آن است که جدران[1] صحن شریف به او احاطه دارد از چهار طرف، پس صحن و حجرات و مسجد عقب قبهٔ مطهّره همه حایر است، و بعضی گفته‌اند: همان قبهٔ مطهّره است، و بعضی گفته‌اند: قبهٔ شریفه است با جمیع عمارات متّصلهٔ به آن، از مسجد و مقتل و خزانه و غیر اینها، و اول ظاهرتر است؛ زیرا که آن مشهور است فی مٰابَیْن اهل کربلا از قدیم الایّام، و ظاهر کلمات اصحاب نیز همین است.

ابن‌ادریس در *سرائر* گوید: «**اَلْمُرادُ بِالْحائِرِ ما دارَ سُورُ الْمَشْهَدِ وَ الْمَسجِدِ عَلَيْه، لِاَنَّ ذٰلِکَ هُوَ الْحائِرُ حَقِيقَةً لِاَنَّ الْحائِرَ فِي لِسانِ الْعَرَبِ اَلْمَوْضِعُ الْمُطْمَئِنُّ الَّذِي يُحارُ فِيهِ الْماءُ**،[2] **وَ ذَکَرَ الشَّهيدُ**ؒ **فِي الذِّکْرىٰ اَنَّ فِي هٰذِهِ الْمَوْضِعِ حارَ الْماءُ لِما اَمَرَ الْمُتَوَکِّلُ بِاِطْلاقِهِ عَلىٰ قَبرِ الْحُسَينِ لِيَعفِيَه، فَکانَ لا يَبْلُغُه**»،[3] و بعد مجلسیؒ نقل می‌فرماید از *امیر شرف‌الدّین* که شیخ اجازهٔ او است که: از پیرمردان آن مشهد شریف شنیدم که حایر از طرف قبله و یمین و یسار از قدیم‌الایّام معیّن است که ما دٰارَ عَلَيْهِ السّور[4] است از صحن مقدّس، و اما از طرف پشت معلوم نیست،[5] و این قول را جمعی از معاصرین ما اختیار کرده‌اند مثل مرحوم *شیخ جعفر* در *خصایص الحسینیة* و *شیخ زین العابدین کربلائی مازندرانی* و غیرهم، قَدَّسَ اللهُ اَرْوٰاحَهُم.

[دیدگاه چند تن از علما دربارهٔ حدّ حایر]

و در *جواهر*، کلام ابن‌ادریس را به عینه نقل کرده و پسندیده،[6] و مرحوم سیّد محمّد جواد عاملی در *مفتاح الکرامه* آن را از جمع کثیری از فقها آورده، و ظاهر او اختیار این قول است،[7] **کَما يَقْرَبُ مِنْهُ اِخْتِيارُ الْمُوْلَى الْمَجْلِسیؒ وَ الْمُقَدَّسِ الْاَرْدبيلی فی**

---

۱. جدران: دیوار.

۲. *السرائر*، ج ۱، ص ۳۴۲.

مراد از حایر جایی است که محل شهادت و مسجد را فرا گرفته؛ زیرا در حقیقت آن‌جا حایر است و حایر در زبان عرب جای مطمئنی است که آب در آن سرگردان می‌ماند.

۳. *ذکری*، ج ۴، ص ۲۹۱.

در این موضع، آب سرگردان شد؛ زیرا متوکّل عباسی برای آن‌که اثر قبر امام حسینؑ را از بین ببرد دستور داد آب بر آن بستند؛ ولی به مقصود خود نرسید.

۴. آنچه اطرافش را دیوار گرفته است.

۵. *بحارالانوار*، ج ۱۰۱، ص ۱۱۷.

۶. *جواهرالکلام*، ج ۴، ص ۳۳۹.

۷. *مفتاح‌الکرامه*، ج ۱۰، ص ۳۰۶.

مَجْمَعه[1] و کَیْفَ کٰان از اخبار معتبره وسعت حایر ظاهر است، و اخبار زیارات شهادت می‌دهد که از باب حائر تا قبر مطهّر مسافت زیادی بوده، و حرم الحسین علیه السلام که در بعض اخبار است، اوسع از حایر است؛ بلکه موضع قبر مطهّر ابی‌الفضل نیز از حرم الحسین است، چنانچه از حدیث اشتراء آن حضرت ارض کربلا را بیاید.[2]

[حدود حرم مطهّر امام حسین علیه السلام از دیدگاه اخبار]

و در جمله‌ای از اخبار معتبره، تحدید حرم، یعنی قبر مطهّر شده است به پنج فرسخ از چهار جانب،[3] و در حدیث معتبره مروی از حضرت صادق علیه السلام به ده میل که سه فرسخ و ثلث فرسخی باشد، و در بعض اخبار به یک فرسخ و یک میل و بیست و پنج ذراع و آن محمول بر اختلاف فضیلت است.[4] پس اخذ تربت از حدود حرم ابی‌الفضل است بی اشکال.

[محل دفن سایر شهدا]

بعد بدان که از کلام شیخ مفید رحمه الله ظاهر شد که سایر شهدا خارج از حائر نیستند، پس حکایت حرّ ریاحی و عون مأخذی ندارد؛ و ظاهر اخبار همین است و الّا در زیارت شهدا، تنبیه بر آن از ائمّه علیهم السلام می‌رسید و حال آن‌که خلاف آن رسیده است؛ زیرا که در زیارت مأثوره به روایت شیخ مفید و صاحب مزار قدیم است بعد از زیارت علی بن الحسین علیه السلام در پایین پای مبارک: «**ثُمَّ أَوْمِ إِلَى نَاحِيَةِ الرِّجْلَيْنِ بِالسَّلَامِ عَلَى الشُّهَدَاءِ فَإِنَّهُمْ هُنَاكَ وَ قُلْ: اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرَّبَّانِيُّون**

(اِلىٰ): **ثُمَّ امْشِ حَتّٰى تَأْتِيَ مَشْهَدَ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍ** علیه السلام.»[5]

بعد وداع در انصراف را فرموده.[6]

---

۱. *مجمع الفائده*، ج ۳، ص ۴۲۶.

۲. *مجمع البحرین*، ج ۴، ص ۲۹.

۳. *کامل الزیارات*، ص ۴۵۶؛ به نقل از: *بحارالانوار*، ج ۱۰۱، ص ۱۱۱، ح ۲۷.

۴. ر.ک: طوسی، *تهذیب الأحکام*، ج ۶ چاپ غفاری، ص ۸۲ ح ۱۳۵، باب حد حرم ابی‌عبدالله الحسین؛ به نقل از: *بحارالانوار*، ج ۱۰۱، ص ۱۱۲، ح ۳۱.

۵. سپس به سمت پایین پا اشاره کن و به شهدا سلام بده؛ زیرا در آن‌جا دفن شده‌اند و چنین بگو: سلام بر شما انسان‌های الهی و سپس برو به سمت شهادتگاه عباس بن علی علیه السلام.

۶. *بحارالانوار*، ج ۱۰۱، ص ۲۱۷.

سید ابن طاووس نیز در **مصباح الزائر** در زیارت مأثورهٔ دیگر مثل آن را روایت کرده و در زیارت مبسوطهٔ شهدا نیز روایت کرده: «**قِفْ عِنْدَ رِجْلَي الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ هُوَ قَبْرُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَاسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ بِوَجْهِکَ فَإِنَّ هُنَاکَ حَوْمَةَ الشُّهَدَاءِ.**»[1]

و عون بن عبدالله بن جعفر و حر ریاحی را نیز در شهدای مخصوص اسم برده، ولیکن حکایت نبش قبر حرّ را در زمان شاه اسماعیل صفوی و دیدن بدن مطهّر او را تازه، و گرفتن دستمال از سر او و خون آمدن تا آن‌که همان دستمال را بستند بر سر او، در **انوار نعمانی** ذکر نموده،[2] و بعضی سبب بردن او را از میان شهدا ذکر کرده‌اند که فرقهٔ اشرار نخواستند که نعش او پامال شود و بعضی گفته‌اند: مادر او همراه بود و نعش او را دور کرد از شهدا، و در **لسان الواعظین** نبش قبر حبیب را ذکر کرده و آن‌که سر او در بدن بود و شمشیر او در کمر او، بادر روایت معتبر است که سر حبیب را جدا کردند و از معرکه بیرون بردند، و این امور مأخذ درستی ندارد و به این حکایات خلاف ظاهر، بلکه صریح اخبار و کلمات اصحاب را ـ رضوان الله علیهم ـ که آن همه رنج می‌برده‌اند در تحقیق مطالب، نمی‌توان اعتقاد نمود، وَاللهُ العالِم.

[خریدن زمین کربلا توسّط امام حسین عليه السلام]

و ایضاً اشکالی نیست در آن که داخل است موضع قبر حضرت عباس ـ سلام الله علیه ـ در آنچه خریدند آن را جناب سیّدالشّهدا عليه السلام از اهل نینوا و غاضریه،[3] چنان‌که حضرت ابراهیم خلیل عليه السلام و حضرت امیرالمؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ زمین نجف را خریدند،[4] و از آن ظاهر می‌شود که وقف زمین برای دفع موتیٰ در آن، از عبادات بسیار حسنه است و در آن شکی نیست.

شیخ بهائی در **کشکول** و در مزار **بحار** نیز از آن روایت کرده، از کتاب **مزار** شیخ جلیل نبیل محمّد بن احمد بن مارد قمی که روایت شده است که حسین عليه السلام ابتیاع نمود نواحی را که قبر مطهّرش در او است، از اهل نینوا و غاضریه به شصت هزار درهم و وقف کرد بر آنها و شرط نمود آن که دلالت کنند زوّار را به قبر او، و ضیافت کنند زوار را سه روز، و روایت کرده که حضرت صادق عليه السلام فرمود:

---

۱. سپس نزد پاهای مبارک امام حسین عليه السلام توقف کن که آن‌جا قبر علی اکبر عليه السلام است و رو به قبله شو که آن‌جا شهدا دفن شده‌اند.

۲. **انوار نعمانیه**، ج ۳، ص ۲۶۶.

۳. ر.ک: **مجمع البحرین**، ج ۴، ص ۲۹.

۴. **فرحة الغری**، ص ۵۸.

«حَرَمُ الحُسَینِ علیه السلام اَلَّذي اِشْتَراهُ اَربَعَةَ اَمْیالٍ فِي اَربَعَةٍ فَهُوَ حَلالٌ لِوَلَدِهِ وَ مَوالِیهِ وَ حَرامٌ عَلیٰ غَیرِهِم مِمَّن خَالَفَهُم وَ فِیهِ الْبَرَکَةِ»[1] و سید ابن طاووس فرمود که حلال شد بعد از صدقه و وقف؛ زیرا که وفای به شرط نکردند و عدم وفای به شـرط را نـیز در آن کـتاب **مزار** روایت کرده است.[2]

[و اما ثواب زیارت ابی‌الفضل علیه السلام]

پس، از امر به آن در زیارات مأثوره بعد از زیارت امام حسین و شهدای مقبور در نزد آن حضرت، ظاهر است و تقدیم آنها در زیارت، برای حضور ایشـان و تسـهیل امـر است بر زائر، و ثواب زیارت به اندازهٔ شأن مَزور[3] است، چنانچه در حدیث زیـارت امیرالمومنین تصریح به آن شده است و یک ذرّه از جبال شـوامـخ و یک نـم از یـم بی‌کرانهٔ فضائل آن قرة العین علی مرتضی و سیدة النساء گذشت. ﴿**قُلْ لَوْكَـانَ الْـبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّی**﴾،[4] الآیه.

[ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم و مقایسهٔ آن با زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام]

و در ثواب زیارت **عبدالعظیم حسنی** ـ که از اصحاب امام **محمد تقی** علیه السلام و **علی هادی** علیه السلام است ـ وارد شده؛ چنان‌که در ***کامل الزیارات*** و ***بحار*** و ***تحفة الزائر*** است که مردی از ری به خدمت امام علی النقی علیه السلام رسید و از او سؤال فرمودند که: در کجا بودی؟

عرض کرد: به زیارت امام حسین علیه السلام رفته بودم.

آن جناب فرمود: اگر زیارت می‌کردی عبدالعظیم راکه نزد شما است، مثل کسی بودی که زیارت امام حسین علیه السلام کرده باشد.[5]

و میرداماد در ***رواشح سماویه*** فرموده: که اخبار بسیار است از ائمه در آن که هر که عبدالعظیم را در ری زیارت کند بهشت بـر او واجب است،[6] و آن را شـهید ثـانی در

---

۱. حرم امام حسین علیه السلام که ایشان هنگام ورود به کربلا آن را خریدند چهار میل در چهار مـیل است کـه بـر فـرزندان و دوستان ایشان حلال است و بر مخالفان اهل‌بیت حرام است و در آن سرزمین برکت است.

۲. ***ترجمه‌کشکول***، به کوشش صادق برزگر بفرونی، ج ۱، ص ۳۲۵؛ ***مستدرک‌الوسائل***، ج ۱۰، ص ۳۲۱.

۳. مزور: کسی که زیارت شده است.

۴. سورهٔ کهف، آیهٔ ۱۰۹.

بگو: «اگر دریا برای کلمات پروردگارم مرکّب شود، پیش از آن‌که کلمات پروردگارم پایان پذیرد، قـطعاً دریـا پـایان می‌یابد، هر چند نظیرش را به مدد [آن] بیاوریم.»

۵. ***کامل‌الزیارات***، ص ۵۳۷؛ ***بحارالانوار***، ج ۱۰۲، ص ۲۶۸، ح ۱؛ ***مستدرک‌الوسائل***، ج ۳، ص ۶۱۴؛ ***سفینة‌البحار***، ج ۲، ص ۱۲۱؛ ***معجم‌الرجال***، ج ۱۰، ص ۴۷.

۶. ***الرواشح‌السماویة***، ص ۸۶

حواشی **خلاصة الاقوال** از کتب انساب روایت کرده است. پس چه گمان می‌بری به زیارت کسی که شهدا بر درجهٔ او غبطه می‌برند و مقام معرفت و علم و زهد و عبادت او را از پیش فی‌الجمله دانستی! و عبدالعظیم اگر چه از علمای عابد زاهد و محدّثین کتاب است و صاحب کرامات ـ چنانکه احقر خودم مطلب عظیمی و اشکال بزرگی داشتم که به حسب عادت، اجابت آن قریب به محال بود و از آن جناب در سفر به عتبات عالیات حل آن را خواستار شدم و فوراً اجابت شد، و در سفر دیگر نیز مثل آن را از حضرت معصومه علیها السلام در قم خواستم و عرض کردم که: مولانا السیّد عبدالعظیم مرا اجابت فرمود و این را از تو می‌خواهم، آن نیز اجابت شد و به سبب آن دو بصیرت در دین و اصلاح امور عظیمه حاصل آمد، و در کتاب ***جَنّاتُ النَّعیم فی اَحْوال عبدالعظیم*** نقل کرده که: یکی مرض عظیمی داشت که اطبا از معالجهٔ آن عاجز شده بودند. و متوسّل شد به آن حضرت، و از خاک روضهٔ او بر موضع مرض مالید و فوراً معالجه شد، و نظیر آن را بعض ثقات عدول از حضرت معصومه علیها السلام برای احقر نقل کرده که خود مشاهده کرده بود ـ ولیکن از شهدا نبود در ظاهر، و چنانچه در کتاب نجاشی ـ که اصحّ کتب رجالیه است ـ مسطور است: از خلیفهٔ ملعون گریخت و در سردابی، مخفی، در ری خدای را عبادت می‌کرد تا وفات یافت.[1]

[مأموریت حضرت عبدالعظیم علیه السلام]

و صاحب ***جنّات النعیم*** روایتی آورده که امام علی النقی علیه السلام او را به ری فرستادند که شیعیان را مسائل دینیه تعلیم کند، و آنچه این ضعیف بر آن مطّلع شدم از اخبار معتبره، آن است که آن حضرت به او رجوع دادند شیعیان را.

و در ***منتخب طریحی*** روایت است که آن جناب را زنده در ری دفن کردند[2] و آن در جای معتبری نیست و از شیخنا النُّوری مصنف ***مستدرک الوسائل*** و ***دار السلام*** و ***فصل الخطاب*** و غیر ذلک از کتب حسنهٔ نافعه[3] سؤال کردم، فرمودند: یقین کذب است و در جای معتبری نیست[4] و حال مراسیل شیخ طریحی واضح است، و از این جهت

---

۱. **رجال نجاشی**، ج ۲، ص ۶۶، رقم ۶۵۱.　　۲. **منتخب**، ج ۱، ص ۱۰.

۳. با کمال احترامی که برای خاتم‌المحدّثین میرزا حسین نوری و شاگردش قائلیم، فصل الخطاب را نمی‌توان «از کتب حسنهٔ نافعه» دانست و ای کاش ژرف نگری و تیز بینی به کار رفته در خاتمه **مستدرک** و **لؤلؤ و مرجان** در فصل الخطاب و بررسی روایات آن نیز به کار رفته بود!　　۴. ر.ک: **لؤلؤ و مرجان**، ص ۲۸۷.

معاصرین در حدیث کساء به تفصیل معروف که در مجلّد دوم **منتخب** روایت است تأمّل داشتند، تا آن‌که آن را بحمدالله ـ تعالی ـ در غرر الاخبار شیخ دیلمی یافتم؛ در ***روضات الجنان*** و غیره مسطور است و شاید اشتباه شده است به **سیّد عمید الدین بن علامه شارح *تهذیب الاصول***، شیخ اهل البیت فی زمانه که او را به نقل ***عمدة‌الطالب*** ظلماً حَنَقاً کشتند در غری،[1] و یا به مردی از نسل حضرت عباس، عبید الله نام؛ زیرا که در کتاب ***عمدة‌الطالب*** روایت کرده که آن سیّد جلیل را زنده در قبرستان قریش در جوار امامین همامین کاظمین علیهما السلام دفن کردند، والله العالم.

[ثواب زیارت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و فرزندان ایشان]

و در **بحار** و سایر کتب روایت است به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر که زیارت کند مرا یا یکی از ذریه و فرزندان مرا، زیارت کنم او را در روز قیامت و خلاص کنم از ترس‌های آن روز.[2] و ایضاً از حضرت به حق رهبر، امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت است که: هر که زیارت کند اوّل ما را چنان است که زیارت کند آخر ما را، و هر که زیارت کند آخر ما را چنان است که زیارت کند اول ما را، و هر که ولایت و دوستی اول ما را داشته باشد مثل آن است که ولایت و دوستی آخر ما را داشته باشد، و هر که برآورد حاجت یکی از شیعیان ما را، مثل آن است که حاجت جمیع ما را برآورده باشد.[3] پس تأمّل کن آخر روایت را که از آن هزار باب از علم مفتوح می‌گردد و خواب دیدن بعضی صلحا حضرت صدّیقه را و تعرّض آن مخدّره در تفاوت فی ما بین زیارت امام حسین علیه السلام و ابوالفضل علیه السلام گذشت.

فصل: [آداب زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام]

در آداب و کیفیّت زیارت مولانا ابی‌الفضل ـ سلام الله علیه ـ به طریق مروی از ابی‌حمزهٔ ثمالی عن مولانا الصادق علیه السلام در کتب اصحاب، مستوفی بیان شده و معمول زائرین است و آنچه تنبیه بر آن در این مختصر مفید است، دو امر است:

---

۱. ***عمدة‌الطالب***، ص ۳۳۳.

۲. ***کامل الزیارات***، ص ۴۱؛ ***بحارالانوار***، ج ۱۰۰، ص ۲۳، ح ۳۱.

۳. ***کامل الزیارات***، ص ۵۵۳؛ ***بحارالانوار***، ج ۱۰۰، ص ۱۲۲.

اول: [رو به قبله ایستادن]

آن‌که آیا در حال زیارت، استقبال را حجتی است یا مواجهه ایستادن و پشت به قبله؟ بلکه فرمودهٔ ظاهر بعضی روایات در زیارت حضرت عباس و غیر او نیست، و فرموده اصحاب فتوا عملاً برآنند که روی به قبله باشد، چنانچه در زیارت مطلق مؤمنین و در زیارت علی اکبر و سایر شهدا به خصوص مأثور است؛ و آن جناب اگر چه در هر باب ابصر و اعرف می‌باشند و لیکن در زیارات مأثورهٔ ابی‌الفضل که شیخ مفید و **محمد بن مشهدی** و شیخ در ***تهذیب*** روایت کرده، تصریح دارند به آن‌که روی به قبله زیارت کند آن حضرت را. پس در جمیع نسخ ***تهذیب***، از چاپ و خط، حتی نسخهٔ شریفهٔ مصحّحی که بر مرحوم مجلسی قرائت شده و در چند محل به خط آن مرحوم اجازهٔ روایت بر آن دارد و در نزد احقر است، **«ثُمَّ ادْخُلْ وَانْکَبَّ عَلَی الْقَبْرِ وَ قُلْ وَ أَنْتَ مُسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةِ»**.[1]

و در زیارت سلمانﷺ نیز در **مصباح** سیّد، استقبال قبله است[2] و آن در زیارت حضرت معصومه نیز مأثور است از حضرت امام رضاؑ،[3] چنانچه در ***بحار*** و ***تحفة‌الزائر*** است ولیکن مجلسیﷺ فرموده: شاید زیارت از تألیف بعض علما باشد نه جزء روایت، و آن خلاف ظاهر است و روایتی که استظهار فرموده از آن استقبال قبر مطهّر حضرت عباس را همین روایت ابی حمزه است بنا بر آن‌که نسخهٔ آن مرحوم **وَ اسْتَقبِلِ الْقِبلَةَ** را نداشته، و درب حرم را مثل این وقت تصوّر فرموده‌اند که در آن وقتِ ورود روایت بوده.

باقی ماند کلام در آنچه تصور فرموده‌اند که به جهت اختصاص حضرت عباس مثلاً از سایر مؤمنین باشد و شیخنا در ***تحیة‌الزائر*** و ***مستدرک‌المزار*** آن را جواب داده به آن که مراد اختصاص ائمهٔ معصومین به این فضیلت، چنان‌که مستفاد از اخبار شد، اولی است؛ پس راهی برای تخییر نیست.

امر ثانی: [مستحب بودن نماز زیارت]

آیا نماز زیارت بِعُنْوانِها مختصّ به معصومین است یا در زیارت ابی‌الفضل و امثال او از اولیاء الله و احبّائه مستحب است؟ علّامهٔ مجلسیﷺ وِفاقاً لِبَعْضِ مُعاصِریه، اشکال

---

۱. ***تهذیب‌الاحکام***، ج ۶، ص ۷۷.

سپس داخل شو و خودت را روی قبر بینداز و در حالی که رو به قبله هستی بگو.

۲. ***مصباح‌الزائر***، ص ۵۰۵.
۳. ***بحارالانوار***، ج ۱۰۲، ص ۲۶۶.

فرموده؛ ولیکن اقوی استحباب آن است، به جهت آن که در روایت **مزار** شیخ مفید امر به آن وارد است، و آن را در ***تحیة الزائر*** از محمد بن المشهدی نیز آورده، با تصریح او به آن‌که جمیع زیارات و ادعیه که در کتاب **مزار** خود ذکر می‌کند از ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام رسیده.

و در زیارات دیگر نیز امر به زیارت و نماز زیارت برای ابی‌الفضل علیه‌السلام از آن کتاب نقل شده و در روایت جابر نیز نماز دارد و عموماً در روایت ثمالی از حضرت صادق علیه‌السلام رسیده که لابد است از دو رکعت نماز در زیارت هر قبری و در ثبوت حکم استحبابی، اکتفا به این قدر محذور ندارد عند المشهور، و هُوَ الْمَنصور کَمٰا قُرِّرَ فِی الْأُصول خِلافاً ***لِلْمَدارک*** تَبَعاً لِشَیْخِهِ الْمُحَقِّقِ الْأَرْدبیلی، وَ مَوْضِعٍ مِنَ ***الْمُنتهی***، و مَعَ ذٰلِکَ اگر نماز را به رجاء بخواند یا به قصد مطلق هدیه برای میت که استحباب آن، همه وقت و نفع آن به میّت و **مُهْدی**، به تواتر نصوص و اجماع ثابت است؛ اولی خواهد بود، و اشکال مرحوم **ملا محسن** در دو موضع از ***مفاتیح***، و محقّق **سمی سبزواری** می‌فرماید و رسالهٔ عملیّه، بلکه منع در رساله در نماز استیجار برای گمان عدم تأنّی قصد قربت است نه در اعمال بِرّیّه تبرّعیّه[1]، و **ابن‌زهره** را نیز کلامی است در ***غنیة النزوع*** که ظاهراً مجرد جواب از عامّه است.

فصل: [برتری حضرت عباس علیه‌السلام بر سلمان فارسی]

مستفاد از کلام غوّاص بحار فقه و اخبار اهل بیت در بیان امر اول از دو امر مذکور، فضیلتِ حضرت عباس است بر سلمان فارسی رضی‌الله‌عنه، چنانچه سابقاً از اخبار استظهار نمودیم؛ اگر چه سکوت در مقام، و ردّ آن به علم ملک علام و حجج او علیهم‌السلام فی نفسه، انسب و اولی است؛ ولکن به جهت دفع بعض اوهام، مختصراً چیزی از کلام را در این مقام ناچارم.

پس بدان که بعض افاضل معاصرین ـ اَعْلَی اللهُ فِی الْخُلْدِ مَقامَه ـ در کتاب مترجم ***باللؤلؤة الغالیة فی أسرار الشهادة*** تصریح فرموده به آن‌که: جمیع حواریین ابی عبدالله الحسین علیه‌السلام ـ و ایشان شهدای در رکاب او می‌باشند، کَمٰا فِی الروایة المعتبره ـ افضل می‌باشند از جمیع حواریین حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله، حتی سلمان و ابی ذر و مقداد و عمّار،

---

۱. تبرّع: استحبابی.

و حواریین سایر ائمهﷺ و متابعت فرموده در آن، ظاهر کلام بعض فضلای دیگر را فی کتاب *اکسیر العبادة* عملاً بِظَواهِرِ ما قَدَّمْنا في فَضْلِهِمْ مِنَ النُّصوصِ الْمَأْثورَة، و آن در مثل مولانا ابی‌الفضل ؑ صحیح است نه نسبت به جمیع شهدا، حتی وهب بن عبدالله بر مشهور یا عبدالله بر منصور، و جون و پسر و غلام حرّ، بلکه حرّ و کبار ایشان از غیر بنی هاشم مثل بریر بن خضیر و حبیب بن مظاهر و شوذب شاکری مظلوم که از عظما و فقهای مرجع شیعه بود و او را غلام عابس شاکری گرفته‌اند.

و مثل آن است قول شیخنا در *نفس الرحمان فی احوال سلمان* ؒ که قائل شده‌اند صریحاً به تفضیل حضرت سلمان محمدی بر حمزه و جعفر رحمة الله علیهم.[1]

و این دو به نظر قاصر، طرف افراط و تفریط است، و *خَیْرُ الْأُمورِ أَوْسَطُها*، و آن ظاهر می‌شود به تأمّل و تتبّع اخبار وارده در شأن حمزه و جعفر و سلمان و ذکر آنها مناسب این مختصر نیست، ولکن کتاب را موشح می‌گردانم به ذکر قلیلی از آن، به رجاء شفاعت و استمداد ارواح مقدّسهٔ ایشان.

[مقام حضرت حمزه و جعفربن ابی طالب ؈ از دیدگاه روایات]

ثقة الاسلام کلینی ؒ در *کافی* روایت فرموده از مولای متّقین امیرالمؤمنین ؑ که فرمود: آیا خبر ندهم شما را به بهترین خلق خدا در روزی که جمع کند خداوند مخلوق را؟ تا آن‌که فرمود: افضل خلق خدا در آن روز رسولان باشند، و افضل رسل محمّد ﷺ است و افضل هر امتی بعد از نبی آن، وصیّ او است و به درستی که افضل اوصیاء، وصیّ محمّد ﷺ است و افضل مخلوق بعد از اوصیاء، شهدا می‌باشند و به درستی که افضل شهدا حمزة بن عبدالمطلب و جعفر بن ابی‌طالب است.[2]

[شهادت دادن حضرت حمزه و حضرت جعفر بر تبلیغ رسالت انبیا ؊]

ایضاً از حضرت صادق ؑ روایت کرده که: در روز قیامت و جمع خلایق، اول کسی که خوانده می‌شود نوح است. پس گفته می‌شود که آیا رسانیدی رسالت پروردگار را؟

می‌گوید: بلی!

گفته می‌شود: که شهادت می‌دهد برای تو؟

می‌گوید: محمدبن عبدالله.

---

۱. *نفس الرحمان فی فضائل سلمان*، ص ۴۰۲ـ۴۰۵. ۲. *کافی (اصول)*، ج ۱، ص ۴۵۰؛ *نفس الرحمان*، ص ۴۰۳.

پس آن حضرت می‌فرماید: «يَا جَعْفَرُ وَ يَا حَمْزَةُ! اذْهَبَا وَ اشْهَدَا لَهُ أَنَّهُ قَدْ بَلَّغ.»[۱]

پس فرمود حضرت صادق علیه السلام که: پس جعفر و حمزه آن دو شاهدند برای انبیا بر تبلیغ رسالت.[۲]

[لوای حمد و تسبیح در دست حضرت حمزه و حضرت جعفر علیهما السلام]

و در *تفسیر فرات بن ابراهیم* ثقه روایت است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود: عطا کرده می‌شوم روز قیامت چهار لواء. پس لوای حمد در دست من است، و لوای تکبیر را می‌دهم به حمزه و می‌فرستم او را در فوج ثانی، و می‌دهم لواء تسبیح را به جعفر و می‌فرستم او را در فوج ثالث.[۳]

[مقام حمزه و جعفر و اهل‌بیت علیهم السلام از دیدگاه پیامبر صلی الله علیه و آله]

و در کتاب **سلیم بن قیس** و جزء ثانی از *ارشاد دیلمی* از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: «يَا بُنَيَّةُ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ أَعْطَانَا اللّهُ سِتَّ خِصَالٍ لَمْ يُعْطِهَا أَحداً مِنَ الْأَوَّلِينَ كَانَ قَبْلَكُمْ وَ لَمْ يُعْطِهَا أَحَداً مِنَ الْأَوَّلِينَ كَانَ قبلكُم وَ لَنْ يُعْطِيَهَا اَحَداً مِنَ الآخِرِينَ غَيْرَنَا نَبِيُّنَا خَيْرُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ هُوَ أَبُوكِ وَ وَصِيُّنَا خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ وَ هُوَ بَعْلُكِ وَ شَهِيدُنَا خَيْرُ الشُّهَدَاءِ وَ هُوَ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَمُّ أَبِيكِ.»[۴]

فاطمه علیها السلام عرض کرد: آیا حمزه سیدالشهدا نیست که با او شهید شدند؟

فرمود: بلکه شهدای اوّلین و آخرین است غیر از انبیا و اوصیا، و جعفر بن ابی‌طالب ذوالجناحین که طیران می‌کند با ملائکه، و پسر من حسن علیه السلام و حسین علیه السلام دو سبط امّت من و دو سیّد جوانان بهشت؛ و از ما می‌باشد قسم به آن کسی که جان من به دست قدرت اوست! مهدی این امّت که پر می‌کند زمین را از قسط و عدل چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور.

فاطمه علیها السلام [گفت]: کدام یک از آنان که اسم بردی افضل‌اند؟

---

۱. ای جعفر و حمزه! بروید و برای او شهادت بدهید که رسالتش را انجام داد.

۲. **کافی (روضه)**، ج ۸، ص ۲۶۷، ح ۳۹۲؛ *نفس الرحمان*، ص ۴۰۴.

۳. *تفسیر فرات بن ابراهیم*، ص ۵۴۸؛ *نفس الرحمان*، ص ۴۰۴.

۴. دخترم، ما اهل بیتی هستیم که خداوند شش ویژگی به ما عطا کرده که به احدی از اوّلین و آخرین به جز ما عطا نکرده است. من آقای پیامبران و مرسلین و بهترین آنان و پدر تو هستم و جانشین من بهترین جانشینان است که او شوهر تو است و شهید ما بهترین شهیدان است که آن شهید عمویم حمزه است.

فرمود: علی بعد از من، افضل امّت من است، و حمزه و جعفر، افضل اهل بیت من است بعد از علی علیه السلام [و بعد از تو] و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و بعد از اوصیا از نسل پسر من حسین علیه السلام که از ایشان است مهدی، پس فرمود: «**إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ اِخْتَارَ اللَّهُ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا**»[1] و نظر فرمود به فاطمه علیها السلام و شوهر او، و دو پسر او و فرمود: «**يَا سَلْمَانُ اِشْهَدْ أَنِّي سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُم**».[2]

و در ***تفسیر فرات بن ابراهیم*** است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود: «**إِنَّ عَلِيّاً أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ هُوَ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَخُ الرَّسُولِ وَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ وَ زَوْجُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ وَ ابْنَاهُ سِبْطَا رَسُولِ اللَّهِ وَ عَمُّهُ حَمزَةُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ عَمُّ رَسُولِ اللَّهِ وَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يُصَلِّي عِيسَى خَلْفَهُ مِنْكِ وَ مِنْهُ فَهٰذِهِ خِصَالٌ لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَا أَحَدٌ بَعْدَه.**»[3] و از این اخبار و غیر اینها مما لاتعد و لاتحصی، ظاهر است که برای جعفر و حمزه فضیلتی است که بعد از انبیا و اوصیا، کسی درک آن نتواند کرد و در جمیع حالات در سلک پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و دو سیّد جوانان بهشت و مهدی و آباء کرام او ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ می‌باشند و سبب افتخار اشرف مکونات و شاهد بر انبیا می‌باشند؛ بالجمله، آقایی و نوکری فی ما بین ایشان و اصحاب است، و البته کسی که خاتم انبیا به وصیّ خود، و مهدی و به او فخر کند؛ شهدای کربلا از اصحاب سیدالشهدا ـ ارواحنا لهم الفداء ـ به نوکری و خدمت او فخر می‌کنند، «**وَ حَقٌّ لَهُمْ وَكَفىٰ بِهِ فَخْراً إِذَا افْتَخَرُوا.**»

[مقام سلمان و جعفر طیار از زبان امام صادق علیه السلام]

و در ***اختصاص*** شیخ مفید رحمه الله و مجلّد ششم از **بحار** در باب فضل اصحاب روایت است که ذکر شدند سلمان و جعفر طیار در نزد حضرت صادق علیه السلام، و آن حضرت تکیه داشت. پس فضیلت دادند بعضی جعفر را بر سلمان، و ابو بصیر آن‌جا بود. پس بعضی

---

۱. ما خاندانی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا ترجیح داده است.

۲. ***کتاب سلیم بن قیس هلالی***، ص ۵۶۶؛ ***ارشادالقلوب***، ج ۲، ص ۳۱۸ـ۳۱۹.

ای سلمان! شهادت بده که من با کسانی که با خاندانم در صلح هستند، روی صلح دارم و با کسانی که با ایشان در جنگند، روی جنگ دارم. بدانید که اینان در بهشت همراه منند.

۳. ***تفسیر فرات بن ابراهیم***، ص ۴۶۴ (با اندکی تفاوت).

ای فاطمه جان! به درستی که علی اوّلین کسی است که به خدا ایمان آورد و او پسر عمو و برادر و جانشین و شوهر دختر رسول خدا است، دو فرزندش نوادهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و عمویش حمزه سید الشهدا عموی من نیز هست و امام مهدی علیه السلام که حضرت عیسی پشت سر او نماز می‌خواند فرزند تو و علی علیهما السلام است. این ویژگی‌ها را خداوند به هیچ کس پیش از علی و پس از او نداده است.

گفتند: سلمان مجوسی بود، بعد اسلام آورد. حضرت صادق علیه السلام نشستند غضبناک، و فرمودند: «**يَا أَبَا بَصِيرٍ جَعَلَهُ اللَّهُ عَلَوِيّاً بَعْدَ أَنْ كَانَ مَجُوسِيّاً وَ قُرَشِيّاً بَعْدَ أَنْ كَانَ فَارِسِيّاً فَصَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى سَلْمَانَ وَ إِنَّ لِجَعْفَرٍ شَأْناً يَطِيرُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ.**»[1]

پس شیخ ما از این روایت استظهار فرمود که: غرض آن حضرت، تفضیل سلمان است بر جعفر، و فرمود: جعفر افضل است از حمزه، پس سلمان افضل است بعد از چهارده معصوم از جمیع امّت[2] و نظر قاصر، دلالت روایت بر خلاف مدّعی، اظهر است؛ و مؤیّد این است آنچه در زیارت سلمان مؤثّر است: «**فَجَعَلَكَ النَّبِيُّ** صلی الله علیه و آله **مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ قَرَابَتِهِ تَفْضِيلًا لَكَ عَلَىٰ صَحَابَتِه**»[3] و فضل جعفر بر حمزه نیز معلوم نیست، و به ظاهر عمومات و اطلاقات با کثرت تخصیصات و تقییدات نمی‌توان مشی نمود، و اخبار مثل قرآن مجید است که عمومات آن را می‌بینی.

[حاضر شدن امیرالمؤمنین علیه السلام بر جنازهٔ سلمان فارسی]

و در **مناقب** ابن شهر آشوب و ششم **بحار الانوار** روایت کرده از ***جابر انصاری*** که با امیرالمؤمنین علیه السلام نماز صبح را خواندم، پس روی به ما آورد و فرمود: «**مَعَاشِرَ النَّاسِ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَكُمْ فِي أَخِيكُمْ سَلْمَان**».[4] پس پوشید عمّامه و دراعهٔ رسول‌خدا صلی الله علیه و آله را، و شمشیر و عصای آن حضرت را برداشت و فرمود به ***قنبر***: بشمار ده گام را.

قنبر گفت: بعد از آن خود را در درب منزل سلمان در مدائن دیدم.

زاذان برای ما گفت که به سلمان گفتم: که تو را غسل می‌دهد؟

گفت: آن‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله را غسل داد.

گفتم: تو در مدائنی، او در مدینه.

گفت: چون بستی دو فک مرا، خواهی شنید صدای ورود او را.

پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: یا زاذان! وفات نمود ابو عبدالله سلمان؟

---

۱. ***اختصاص***، ص ۳۴۱.

ای ابا بصیر! خداوند، سلمان را پس از آن که زرتشتی بود، علوی کرد و پس از آن که فارسی بود قریشی ساخت. درود خداوند بر سلمان باد و اما برای جعفر مقامی است که همراه فرشتگان در بهشت پرواز می‌کند.

۲. ***نفس الرحمان***، ص ۴۰۲.

۳. ***مصباح الزائر***، ص ۵۰۹.

پس رسول‌خدا صلی الله علیه و آله تو را برای برتری دادن بر صحابه، از اهل‌بیت و خویشان خود قرار داد.

۴. ای مردم! خداوند اجر شما را در مصیبت سلمان زیاد کند.

گفتم: بلی، ای سید من! پس آن حضرت داخل شد و برداشت ردا را از صورت سلمان. پس سلمان تبسّم نمود. آن حضرت فرمود: مرحبا یا اباعبدالله! هرگاه ملاقات نمودی پیغمبر را، بگو به او آنچه دید برادر او از امت. پس سلمان را تجهیز نمود و بر او نماز خواند، و دیدم با او دو مرد را. فرمود: یکی جعفر برادر من است و دیگری خضر، و با هر یک از این دو، هفتاد صف از ملائکه است و در هر صفی هزار ملک.[۱] و در اخبار بسیار است که پیغمبر ﷺ فرمود: از رکبان و سواران یوم قیامت، عمّ من حمزه است اسد الله و اسد رسوله، که بر ناقهٔ عضباء سوار است.[۲] در *امالی* شیخ صدوق روایت است که رسول خدا ﷺ فرمود: **«يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ! يَا مَعْشَرَ بَنِي هَاشِمٍ! يَا مَعْشَرَ بَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ! أَنَا مُحَمَّدٌ أَنَا رَسُولُ اللَّهِ أَلَا إِنِّي خُلِقْتُ مِنْ طِينَةٍ مَرْحُومَةٍ فِي أَرْبَعَةٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ حَمْزَةُ وَ جَعْفَرٌ»**[۳] و اَسْبقیّت اسلام جعفر که نماز می‌خواند با علی ؑ و خدیجه در عقب حضرت رسول ﷺ و هنوز حمزه اسلام نیاورده بود، بودنِ سلمان ـ رَضِیَ اللّه عَنْه ـ در درجهٔ دهم از درجات عشر ایمان، و جمع او علم اوّلین و آخرین را، منافات با افضلیت آن دو از سلمان و عدم تفضیل جعفر بر حمزه ندارد، کَمٰا لٰایَخْفیٰ وَ الْعِلْمُ عِنْدُ اللّه تَعالیٰ.

فصل: [حکم هدیه و نذر برای مشاهد مشرّفه]

اشکالی نیست در رجحان اهدای هدایا و نذور برای مشاهد مشرّفه ائمّه و امام زادگان عظیم‌الشّأن و علمای راسخین مثل سلمان و نواب اربعه و کاملین دیگر از علما و سادات، مثل محمّدین ثلاثهٔ متقدّمه و محمّدین اربعهٔ متأخّره. چه آن، صله و احسان و اکرام و توسّل به ایشان است و آن مثل اکرام و احسان است بلکه عین اکرام و احترام ائمّه معصومین ؑ و توسّل و احسان به آن بزرگواران است و در هر باب از آن، اخبار بسیار و حکایات صادقانه بی‌شمار است و در کتب مصنّفه در این باب مثل ***سیادة الاشراف*** تألیف سید المحقّقین **سید حسین مفتی کرکی** دخترزادهٔ محقق ثانی و ***فضائل السادات*** منسوب به **میرداماد** ولیکن آن را فاضل متبحّر ***سیّد محمد اشرف*** از اخلاف سیّد

---

۱. ***مناقب ابن‌شهر آشوب***، ج ۲، ص ۳۰۱؛ ***بحارالانوار***، ج ۲۲، ص ۳۷۲؛ به نقل از: ***مناقب***.

۲. ***خصال***، ص ۲۰۳.

۳. ***امالی***، ص ۲۷۵، المجلس السابع و الثلاثون، ح ۳۰۶؛ به نقل از: ***بحارالانوار***، ج ۲۲، ص ۲۷۴، ح ۲۰.
ای گروه انصار! ای گروه بنی هاشم! ای فرزندان عبدالمطلب! منم محمّد، منم رسول خدا. بدانید که چهار نفر از گِلِ رحمت شده آفریده شد: خودم، علی از اهل‌بیتم، حمزه و جعفر.

زین‌العابدین عاملی اصفهانی برای شاه سلطان حسین صفوی تألیف فرمود و تاریخ اتمام آن سنهٔ ۱۱۱۰ است و **کلمهٔ طیبه** تألیف شیخنا المتبحّر الزاهد و سایر مسفورات از عامّه و خاصّه مسطور است و ما اکتفا می‌کنیم به چند فقره برای تنبیه غافلین.

[حکم توسّل به ارواح مقدّس ائمّه]

اما توسّل به ارواح مقدّسه ائمّه و نفع آن، پس محتاج به بیان نیست و جمیع فرق اسلام اتّفاق دارند بر آن، و در ***عبقات الانوار*** نقل است از عالم معروفی از سنّیان که ما قبول داریم امر باطن و قضای حوائج منوط به توجه به چهارده معصوم شما است، ولیکن سلطنت و امرت ظاهر امور نظمیّه با خلفا می‌باشد، و یکی از اهل سنّت می‌گفت: محبوس بودم. متوسّل شدم به هر یک از سه خلیفهٔ اول، چیزی نشد. چون متوسّل به شاه مردان شدم بی‌گمان اسباب خلاصی من فراهم آمد و اظهار تشیع از این جهت می‌کرد.

[عقیدهٔ فرقه وهابیه دربارهٔ توسّل و حملهٔ آنها به کربلا]

بلی، طائفهٔ ضالّهٔ وهّابیه منکر شفاعت و توسّل و زیارت می‌باشند و رئیس ایشان سعود بن عبد العزیز در ایام زیارت غدیریه در سال تاریخ غدیر هزار و دویست و چهارده، کربلا را قتل و غارت نمود و خداوند آقا ***سیّد علی طباطبائی صاحب ریاض*** را در زیر سبدی حفظ فرمود، و ملعون وهّابی ضریح مقدّس را از جای کند و حطب[۱] قرار داد و هاون قهوه[۲] را بر روی قبر مطهّر کوبید و در مراجعت به اسفل سافلین واصل گردید، و آن ملعون مفتی، قدری علوم ادبیّه در بصره و بغداد، با قلیلی از اصول و فقه عامه خوانده، از کتاب و سنّت بی‌خبر، او را شوق ریاست و فتوا گرفت و دین و دنیای خود را تباه کرد.

حدیث اوّل: [توسّل به رسول‌خدا و امیرمؤمنان جهت حاجات]

در ***دعوات*** فضل‌الله راوندی و پانزدهم **بحار** که کتاب قرآن و دعا باشد از **سماعة بن مهران** روایت است که حضرت ابوالحسن به او فرمودند: هرگاه تو را حاجتی باشد به خداوند بگو: «**اَللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ فَإِنَّ لَهُمَا عِنْدَکَ شَأْناً مِنَ الشَّأْنِ وَ قَدْراً مِنَ الْقَدْرِ فَبِحَقِّ ذَلِکَ الشَّأْنِ وَ بِحَقِّ ذَلِکَ الْقَدْرِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَفْعَلَ بِي کَذَا وَ**

---

۱. حطب: چوب.
۲. هاون قهوه: قهوه کوب.

کَذَا».[۱] پس چون قیامت شود، باقی نمی‌ماند ملک مقرّب و نه نبیّ مرسل و نه مؤمن ممتحن مگر آن‌که محتاج باشد به آن دو در آن روز.[۲]

حدیث دوم: [در توسّل به پیامبر ﷺ و اهل‌بیت علیهم‌السلام و شفاعت ایشان]

ابن فهد در ***عدّة‌الداعی*** روایت کرده از سلمان فارسی که شنیدم از رسول خدا ﷺ که فرمود: خداوند ـ عزّ و جلّ ـ فرمود: یا عبادی! آیا نیست آن که می‌باشد شما را حوائج بزرگ، و روا نمی‌کند آن را مگر آن‌که شفیع گرداند دوست‌تر مخلوق را در نزد شما؟ آگاه باشید که اکرم خلق در نزد من و افضل ایشان، محمد ﷺ و برادر او علی علیه‌السلام و بعد از آن ائمه ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ که ایشان وسائل می‌باشند.

پس باید بخواند مرا هر که حاجتی دارد، یا دفع مصیبتی خواهد که از او بکنم به محمد و آل طاهرین او، تا برآورم آن حاجت را بهتر از هر کسی که شفیع گرداند عزیزترین خلق را نزد او. پس مشرکین گفتند به سلمان بر وجه استهزاء که: چرا نمی‌خوانی خدا را به حق محمّد ﷺ و علی علیه‌السلام تا تو را غنی‌ترین اهل مدینه گرداند؟

سلمان گفت: خدای را خواندم به ایشان، و اَجلّ و اعظم از آن و افضل از ملک دنیا به تمامها طلب کردم. سؤال کردم خدا را به حقّ محمّد و آل طاهرین او ـ صَلَّی اللّه عَلیهم ـ آن‌که بدهد به من لسان ذکر به حمد و ثنای او، و قلب شاکر بر آلاء او و نعمت‌های او، و بدن صابر بر بلا و دواهی او. اجابت فرمود، و آن بهتر است از تمام دنیا و آنچه در او است از خیرات، صد هزار هزار مرتبه[۳]

و آن در **تفسیر** [**منسوب به**] ***امام حسن عسکری*** و **بحار** نیز مسطور است.

و از مناسبات مقام و کرامات مولانا ابی‌الفضل علیه‌السلام آن است که در سفر عتبات عالیات در عالم رؤیا دیدم که کسی می‌گوید که: هرگاه کسی بگوید: «**عَبْدَاللّه اَبَاالْفَضلِ دَخِیلُکَ**» حاجت او برآورده شود، و بعد احقر مکرّر به آن عمل کردم و حوائج مهمّهٔ عظیمهٔ مقضیه یافتم.

---

۱. خدایا! تو را به حق محمد و علی علیهماالسلام قسم می‌دهم؛ زیرا این دو نزد تو قدر و مقامی دارند، پس به قدر و مقام این دو درود بفرست بر محمد و خاندانش و حاجات مرا برآور که چنین و چنان‌اند.

۲. ***الدعوات***، ص ۵۱، ح ۱۲۷؛ ***بحارالانوار***، ج ۸، ص ۵۹، ح ۸۱.

۳. ***عدة‌الداعی***، ص ۱۵۱؛ ***بحارالانوار***، ج ۲۲، ص ۳۶۹؛ ***تفسیر منسوب به امام حسن عسکری***، ص ۶۸.

اَلْحَدیث الثّالث: [رعایت حقّ پدران دینی سبب شفاعت می‌شود]

در *تفسیر* [منسوب به] *امام عسکری*علیه‌السلام روایت است که: هر که مقدّم دارد حوائج و حق قرابت ابوین دینی خود را که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام باشند خداوند ـ عزّوجلّ ـ می‌فرماید در روز قیامت: مقدّم دارید او را به سوی بهشت، چنانچه مقدّم داشت حق قرابت ابوین دینی خود را. پس زیاد می‌شود آنچه آماده شده بود برای او از درجات، هزار هزار برابر[1] و حضرت امام موسی علیه‌السلام فرمود: زیادتی مراعات قرابت ابوین دینی بر قرابت ابوین ظاهری نسبی به اندازهٔ فضل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام است بر ابوین نسبی.[2]

اَلْحَدیث الرّابع: [در شفاعت و توسّل]

در *صحیفة الرّضا*علیه‌السلام مسطور است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: چهار نفرند که من شفیع ایشانم در روز قیامت، هر چند بیایند با گناهان اهل زمین: اکرام کنندهٔ ذریّهٔ من، و برآورندهٔ حاجت ایشان، و سعی کننده در کارهای ایشان چون ناچار شوند به آن، و دوستدار ایشان به دل و زبان.[3]

اَلْحَدیث الْخامس: [نیکی به فرزندان عبدالمطلّب]

از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت فرموده: که فرمود هر که نیکی کند به یکی از فرزندان عبدالمطلّب و او مکافات نکند او را در دنیا، من مکافات می‌کنم او را در روز قیامت.[4]

اَلْحَدیث السّادس وَ السّابع: [رابطهٔ شفاعت و جفا بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله]

در *کلمهٔ طیّبه* از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت است که: هرگاه وارد شود یکی از ذریهٔ من و برای تعظیم او کسی راست نشود بر من جفا کرده، و کسی که بر من جفا کند من نیز بر او جفا می‌کنم؛[5] یعنی او را شفاعت نمی‌کنم، و در روایت دیگر، به دردی مبتلا شود که دوا نداشته باشد،[6] پس باید ملامت نکند مگر خود را.

احقر گوید: بعض ناس که برای تعظیم اهل دنیا راست می‌شوند نه برای سادات؛ مغرورند که ما ابتلا نمی‌بینیم، و همین ایراد را بعض تلامیذ صاحب *ریاض المسائل* بر ایشان کرد در وقتی که این حدیث را در درس می‌فرمود که:

---

۱. *تفسیر منسوب به امام حسن عسکری*علیه‌السلام، ص ۳۳۵، ح ۲۰۷.
۲. همان، ص ۳۳۶.
۳. *صحیفة الرّضا*، ص ۴۰، ح ۲.
۴. همان، ص ۸۶، ح ۲۰۰.
۵. ر.ک: *سفینة البحار*، ج ۸، ص ۶۳۱ (با اندکی تفاوت).
۶. همان.

هر که عمّامه بر بندد و تحت الحنک قرار ندهد به بلائی مبتلا شود که دوا نداشته باشد، «فَلَا یَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَه»،[1] آن طالب علم جاهل گفت: من هرگز تحت الحنک نبسته‌ام و هرگز درد و ابتلا ندیده‌ام. آقا فرمود: کدام بلا از حُمق[2] بالاتر است؟!

[سزای جسارت به حدیث رسول خدا ﷺ]

و در **بحار** است که یکی از عامّه استخفاف کرد به حدیث نبی ﷺ که روح، فوق جنازه تکلّم می‌کند با مشیعین، و حضرت زین‌العابدین ؑ در حق او نفرین فرمود و خداوند قبر آن مستهزء را پر از آتش گردانید.

و شهید ثانی در ***منیة المرید فی آداب المفید و المستفید*** روایت کرده که: ماجنی استهزاء کرد به حدیث حضرت رسول ﷺ که ملائکه بال‌های خود را فرش می‌کند برای طالب علم، فوراً دو چشم او از حدقه بیرون افتاد.[3]

[توسّل به حضرت عباس ؑ و ثمرهٔ آن]

و عادل نبیل سیّد حسین تستری نقل کرده که: وقتی برای زیارت با حاج سیّد علی تستری صاحب کرامات باهره، و خاتم المجتهدین شیخ مرتضی[انصاری] ـ اَعلَی اللّه مقامَهم ـ به کربلا مشرّف شدیم و من رفتم به منزل میزبان سابق خود؛ دیدم هیچ ندارد و من هیچ نداشتم. پس مشرف شدم به حرم حضرت ابی‌الفضل، و پس از فراغ از نماز و زیارت به نزد شباک آمدم و حال خود را عرض کردم، هنوز کلامم تمام نشده بود که از شباک چیزی حرکت کرد و به نزد من آمد، و آن یک عدد شامی بود که قیمت آن در آن وقت دو قران و نیم بود، آن را برداشتم و شکر حق تعالی به جای آوردم.[4]

ایضاً از همان سیّد بزرگوار روایت کرده که گفت: شبی مرحوم سیّد و شیخ متقدّمان به من اظهار نمودند که بیایند نزد من غذا تناول فرمایند، پس مسرور شدم و به خانه آمدم و در نزد اهل خانه چیزی ندیدم. پس ساعتی متحیّر بودم که چه کنم. ناگاه نظر عیال در کنج خانه به چیزی افتاد. گفت: این چیست؟ پس از جای برخاستم و عصای خود را بر آن‌جای زدم، دراهم بسیاری ریخت. دانستیم که از جانب خداوند ـ عزّ و جلّ ـ است.[5]

---

۱. ***ریاض المسائل***، ج ۳، ص ۲۱۱.
پس کسی را غیر از خودش سرزنش نکند.
۲. حُمق: حماقت و ابلهی.
۳. ***منیة المرید***، ص ۱۰۷ (با اندکی تفاوت).
۴. ***کلمه طیبه***، ص ۱۳۷.
۵. همان، ص ۱۳۸.

حقیر گوید: از این نمره اجابت دعوات و نفع توسّلات، همه وقت از برکات ارواح مقدّسه و قبور مشرّفه برای همه کسی ظاهر است و احتیاج به بیان ندارد، و اگر بعضی از آنچه این عاصی خود مشاهده کرده؛ بنویسد، کتابی ضخیم می‌شود و سیّد ابن طاووس حکایاتی از این نمره دارد، به آن کلام را طول نمی‌دهیم چون خفائی ندارد. و باید دو مسئله را در این جا متعرّض شویم: یکی حکم هدایا و نذورات در این مشاهد مشرّفه، و یکی توسّل به ایشان در نقل موتی و دفن در جوار ایشان.

اما اول: [حکم هدایا و نذورات مشاهد مشرّفه]

پس اختلاف کرده‌اند اصحاب در آن به سه قول:

اول آنکه: صرف شود در مساکین آن محل، و مصالح مشهد شریف، و معاونت زوار. یعنی: هر کدام راکه مصرف قرار دهد جایز است، و در **مسالک**[1] و **شرح نافع** للسیّد السند،[2] مصالح مشهد شریف را مقدّم دانسته، و ظاهر ابن ادریس در **سرائر**، ورود روایتی است بر طبق عموم، کَما هُوَ الْمَشهور، قال: **«وَ رَویٰ اَنَّهُ مَنْ جَعَلَ جارِیَتَهُ اَو عَبْدَهُ اَو دابَّتَهُ هَدْیاً لِبَیتِ اللّٰهِ الحَرام، اَو لِمَشهَدٍ مِن مَشاهِدِ الْأَئِمَّةِ فَلْیَبِعِ الْعَبدَ اَوِ الْجارِیَةَ اَوِ الدّابَّةَ، وَ یَصْرِفَ ثَمَنَهُ فِي مَصالِحِ الْبَیتِ اَوِ الْمَشهَدِ، اَو فِي مَعُونَةِ الْحاجِّ، اَوِ الزّائِرِینَ الَّذِینَ خَرَجُوا اِلَی السَّفَر وَ تَناوُلِهِم إسم الْحاجِّ وَ الزّائِرِین، وَ لا یَجُوزُ لأحدٍ أن یُعطِيَ شَیْئاً مِنْ ذٰلِکَ لِأَحَدٍ مِنهُم، قَبْلَ خُرُوجِهِم اِلَی السَّفَر.»**[3] و ممکن است که آن مأخوذ باشد از مجموع اخبار وارده در هدی کعبه که در **تهذیب**[4] و **کافی**[5] و **فقیه** و **قرب الاسناد** و **علل الشرائع**[6] مسطور است به مقتضای تعلیلات آنها.

در **فقیه**[7] فرمود: **«وَ رَوی عَنِ الْأَئِمَّةِ: اَلْکَعْبَةُ لَا تَأْکُلُ وَ لَا تَشْرَبُ وَ مَا جُعِلَ هَدْیاً لَهَا فَهُوَ لِزُوّارِهَا»**،[8] و در بعض اخبار معلّل به آن که به دست بنی‌شیبه که سُرّاق بیت‌اللّه می‌باشند[9] و در آن مشاهد مشرّفه نیز جاری است، و در **محاسن برقی** و غیره روایت

۱. **مسالک‌الافهام**، ج ۱۱، ص ۳۷۳.
۲. **نهایة‌المرام**، ج ۲، ص ۳۶۵.
۳. **سرائر**، ج ۳، ص ۶۲.
و طبق آنچه روایت شده هرکس کنیز یا غلام یا مرکبش را به بیت‌اللّه الحرام یا یکی از مراقد مطهر معصومان ببخشد، باید کنیز، غلام یا مرکب را بفروشد و پولش را در مصالح خانهٔ خدا یا مرقد یا مخارج حاجیان و زائرانی که به این سفر می‌روند خرج کند و جایز نیست که کسی این پول را قبل از سفر خرج آنها کند.
۴. **تهذیب‌الاحکام**، ج ۵، ص ۴۴۰ و ۴۸۳.
۵. **کافی**، ج ۴، ص ۲۴۲ و ۵۴۰.
۶. **علل‌الشرائع**، ج ۲، ص ۴۰۹.
۷. **من لا یحضره‌الفقیه**، ج ۲، ص ۱۹۴.
۸. از ائمه روایت شده است که کعبه نمی‌خورد و نمی‌آشامد و آنچه به آن بخشیده می‌شود، باید صرف زوار شود.
۹. **علل‌الشرائع**، ج ۲، باب ۱۴۷، ص ۱۱۳، ح ۳.

است که زنی قدری غزل داده بود که به آن جامهٔ کعبه را بدوزند و چون از حضرت امام محمّد باقر عليه السلام استفتا کردند، آن حضرت فرمود که: به آن معجونی بسازد ـ که وصف فرمود آن را ـ و بر شیعه قسمت کند تا مرضای خود را بـه آن مـداوا کـنند،[1] و از ایـن روایت، عموم محتاجین شیعه استفاده می‌شود و اقوی همین است، و **صاحب حدائق** استظهار نموده از اخبار، انحصار مصرف را به حـاجّ و زوّاری کـه مـحتاج بـاشند در برگشتن به وطن، و آن که جایز نیست دادن در ابتدای سفر بعد فرمود کـه قـول ابـن ادریس و اصحاب نیز قریب است و **اَلْاَظْهَرُ الْاَحْوَط ما ذَكَرْناه**،[2] **اِنْتَهیٰ**؛ و از ما ذکر، قول ثانی بلکه زیاده نیز ظاهر است.

قول ثالث: تفصیل است به آن که متعلّق نذر و هدیه اگـر مشـهد شـریف است، مصرف عموم فقرا و مجاورین و زوّار می‌باشند، و اگر متعلّقِ آن امام مـدفون در آن مشهد است مثل «**اَنْ يَنْذِرَ لِلْحُسَيْنِ اَوْ لِعَبّاس اَو يُهْدِيَ لَهُما**»؛ مصرف آن، اولاد محتاجین ایشان است و اگر نباشند شیعهٔ مضطرّین؛ زیرا که در این صـورت مـی‌گردد از قـبیل اموال ایشان که حکم آن در زمان غیبت، اولاد واجب النفّقهٔ ایشان است اگـر حـیات می‌داشتند؛ عَلَی الْاَحْوَط، و اگرنه حلال است برای شیعهٔ ایشان و دلیل بر آن که مـال ایشان می‌شود آن است که در حـیات ایشـان وقـف مـی‌کردند بـر ایشـان و وصـیت می‌کردند برای ایشان، و آن را قبول می‌فرمودند. اختیار نموده آن را در ***حَدائِقُ النّـاظرة فِی فقْه الْعِتْرَة الطّاهِرَة*** بعد از کلام سابق،[3] و آن از غرائب کـلام است؛ چـه اجـماع است براموات ایشان ـ سلام الله علیهم ـ در عدم تملّک تفاوت ندارد با سایر اموات، و وقف بر ایشان مثل وقف بر مساجد و وقف بر مسلمین و مصلّین و زائرین است، هر چند خرج تعمیر روضات مقدّسه و تزیین آنها بشود؛ و غیر این معقول نیست و چـنانچه روایت مبسوطهٔ مرسلهٔ ***کافی*** دلالت دارد بر وجوب انفاق و ادای دین مطلق شیعه، و در ***جواهر*** ادعای یقین فرموده بر آن‌که در حیات خود، انفاق بر هر محتاج از ذرّیه را حتی اهل ولایت را مراعات نمی‌فرمودند و بِالْجمله **هُم اَعْرَفُونَ بِمُرادِهِم وَ الشَّـيخُ اَعْـرَفُ بِـما قالَ**،[4] و كَيْفَ كان با احتیاج مزار به تعمیر و خادم مثلاً، صرف هدایا و نذور در غیر آن مشکل است و اخبار اذن شامل این حال نمی‌شود؛ چه تعمیر مشاهد مشـرّفه راجـح

---

۱. ***محاسن***، ج ۲، ص ۵۰۰.
۲. ***الحدائق الناضرة***، ج ۱۷، ص ۳۶۹.
۳. همان، ج ۱۷، ص ۳۷۱.
۴. آنها به آنچه مقصودشان هست آگاه‌ترند و شیخ نیز به آنچه می‌گوید آگاه‌تر است.

است به اجماع علما، حتی قبور علما و امام‌زادگان؛ کَما عَلَيْهِ السّيرَةُ الْقَطْعِيَّةُ وَ صُرِّحَ بِاسْتِحْبابِ الْبِناءِ عَلَى الْقُبُورِ لِقِرائَةِ الْقُرْآنِ هُناکَ وَ تَحَفُّظِ الْقاري مِنَ الْمَضارِّ مَثَلاً. فی **مفتاح الکرامة** و **جواهر** تأمل نموده در بنای فوق قبور علما و صلحا و شهدا و اولاد ائمه به جهت اطلاق منع، بعد از آن‌که الحاق را فرموده به جهت سیره و کثیری از مصالح اخرویّه،[1] و در **مستند** استثنا نموده آن‌جایی را که به جهت غرض صحیحی باشد،[2] و بعضی در قبور ائمه تأمّل نموده و آن غلط است به جهت اخباری که در ثواب تعمیر قبور و مشاهد ایشان وارد شده که اولاد جسمانی و روحانی ایشان را نیز شامل است، و سیرهٔ قطعیّه و اخبار آداب زیارت نیز صریح در آن است که عتبه را ببوس و هرگاه قبه را دیدی چنین کن و به درجهٔ اوّل و دوم که رسیدی، و امثال این عبارات. و در **تذکره** فرموده: تظلیل به جهت حفظ از برد و حرّ قاری را نیست به مکروه، و در **شرح نافع** که بحر العلوم بنای بر قبر را در آنچه شعار اسلام باشد مثل کاملین از اولاد ائمّه و علما، مکروه ندانسته، وَ هٰذا هُوَ الْأَقْوىٰ.

المسألة الثانیة[3] [انتقال مردگان به مشاهد مشرّفه]

تارةً کلام در نقل قبل از دفن است و تارَةً بَعْدَ الدَّفْن، و هر دو راجح است؛ زیرا که اِلتجاء و توسّل است و اظهار تولّی و امثال اینها از عناوین، و در زیارت جامعهٔ کبیره که به حسب سند بسیار معتبر است و در **من لا یحضره الفقیه** و **عیون اخبار الرضا** روایت است از مَوْلانَا الْهادي، و آن مبسوط‌تر از آن دو کتاب در **بلدالامین** عَنْ مَوْلانَا الْهادي نیز مروی، و فقرات خوبی زیاده دارد و شیخنا در **مستدرک** احتمال داده که صدوق؊ آن را مختصر کرده، چنانچه دأب او بوده در فقراتی که در آن حرجی نباشد. و اما آنچه **کشف القناع** و **معاد بحار** و رسالهٔ سید سمی حجة الاسلام رشتی دارد؛ مجمل صحیح آن از این اکابر مجتهدین شیعه و حَفَظهٔ قمّیین که دربارهٔ ایشان در سماء وَالْعالَم **بحار** است که:

---

۱. **جواهرالکلام**، ج ۴، ص ۳۴۱.
۲. **مستندالشیعه**، ج ۳، ص ۲۸۲.
۳. ر.ک: **الغدیر**، ج ۵، ص ۹۲ به بعد.

«لَوْ لاَ الْقُمِّيُّونَ لَضَاعَ الدِّين»[1] وَ الْمَوْلُودُ بِدُعاء الْحُجَّةِ‌ عليه‌السلام وَ الْمُبَشَّر بِه،[2] براهلش مخفی نیست. اَلْغَرَض؛ در آن زیارت وارد است «وَ مَنِ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدِ اعْتَصَمَ بِاللّه»[3] «وَ فَازَ مَنْ تَمَسَّکَ بِكُمْ وَ أَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ وَ سَلِمَ مَنْ صَدَّقَكُمْ وَ هُدِيَ مَنِ اعْتَصَمَ بِكُم»،[4] «مَنَّ بِكُم عَلَيْنَا»،[5] «لَائِذٌ بِقُبُورِكُم»[6] و در فقرات **بلدالامین** از قبیل «كُهُوفُ الْوَرىٰ»،[7] «وَ أَسْبَاباً إِلَيْه»[8] نیز دارد. و اخبار در آن‌که **قوله تَعالىٰ**: ﴿اِبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾[9] مراد توسّل به ائمه است، بسیار است و این فقرات زیارت، حیّ و میّت ما و ایشان را شامل است كَمٰا لاٰيَخْفىٰ، و نظر به اینها دارد فتوای مرحوم **شیخ جعفر نجفی** در ***کشف الغطاء*** که اگر ممکن نشود نقل میّت به مشاهد شریفه، بگیر کاردی و قطع کن عضوی از او را و بفرست به مشهد شریف؛ اگر چه انطباق آن بر قواعد اشکال دارد كَمٰا فِي جَوٰاهِرِ تِلْمِيذِه.

[دیدگاه چند تن از علما دربارۀ انتقال مردگان، قبل از دفن به مشاهد مشرّفه]

در ***حدائق*** فرموده: ظاهر این است که خلافی نیست در میان اصحاب، در کراهت نقل میّت به غیر بلدش؛ مگر به مشاهد مشرّفه، بلکه مستحب است و استثنا کرده‌اند از آن شهدا راکه افضل دفن ایشان است در مصارع ایشان؛[10] چنانچه شهید ثانی و غیره به آن تصریح نموده‌اند و **محقّق** در ***معتبر*** فرموده: کراهت دارد نقل میّت به غیر بلد موتش به اجماع جمیع علما، و فرموده‌اند علمای ما خاصّه که: جایز است، بلکه مستحب است نقل به مشاهد مشرّفه[11] و ***مدارک و ذکری*** و غیر اینها از کتب اصحاب نیز چنین است.

---

۱. ***بحارالانوار***، ج ۶۰، ص ۲۱۷، ح ۴۳.
اگر اهل قم نبودند دین از بین می‌رفت.
۲. این قسمت اشاره است به جریان تولد شیخ صدوق که پدر ایشان به حضرت صاحب الزمان عليه‌السلام متوسّل می‌شود و این فرزند مبارک به دعای ایشان متولّد می‌شود.
۳. ***بلدالأمین***، ص ۲۹۹؛ ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۲، ص ۶۱۳.
هرکس به دامن شما چنگ زد، به ریسمان الهی چنگ زده است.
۴. ***بلدالأمین***، ص ۳۰۰؛ ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۲، ص ۶۱۳.
هرکس به شما تمسّک جست، پیروز شد و هرکس به شما پناه آورد، ایمن شد و هرکس شما را تصدیق کرد، سلامت یافت و هرکس به دامان شما چنگ زد، هدایت شد.
۵. همان.
۶. ***بلدالأمین***، ص ۳۰۱؛ ***من لا یحضره الفقیه***، ج ۲، ص ۶۱۴.
۷. ***بلدالأمین***، ص ۲۹۸.
۸. همان، ص ۲۹۹.
۹. سورۀ مائده، آیۀ ۳۵.
و به او [توسّل و] تقرّب جویید.
۱۰. ***حدائق الناضرة***، ج ۴، ص ۱۴۸ به بعد.
۱۱. ***المعتبر***، ج ۱، ص ۳۰۷.

[محبوبیّت بعضی از مکان‌ها نزد ائمه علیهم السلام]

و جماعتی تصریح کرده‌اند نقل به قبرستانی که اولاد ائمّه یا عالمی یا صالحی در آن مدفون است، نیز مستحب است و دور نیست، چه محبوبیّت بعض امکنه مقدّسه و جوار صالحین نزد ائمّه و ظهور آن از اخبار **کالنّار عَلیٰ مَنار** است؛ چنانچه موسی(ع) در وقت وفات سؤال کرد که خداوند او را نزدیک به ارض مقدّسه گرداند، و چون حضرت امیرالمؤمنین نظر فرمود به ظهر کوفه، فرمود: «**مَا أَحْسَنَ مَنْظَرَکَ وَأَطْيَبَ قَعْرَکَ! اللَّهُمَّ اجْعَلْ قَبْرِي بِها.**»[1] و حضرت امام رضا علیه السلام اهتمام فرمودند در آن‌که **یونس بن یعقوب** را از شیعیان در بقیع دفن کنند، و چنین کردند. حنوط و کفن آن را نیز از مال خود قرار دادند، و حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: چون یعقوب وفات یافت، یوسف او را در تابوتی به شام نقل کرد و در بیت‌المقدّس دفن نمود، اِلیٰ غَیْرِ ذٰلِک.

وَ قَدْ اَجادَ شَيْخُنَا الشَّهيدُ فِي الذِّكْرىٰ[2] **حَيْثُ قالَ: «وَ لَوْ كانَ هُناکَ مَقْبَرَةٌ بِها قَوْمٌ صالِحُونَ اَوْ شُهَداءُ، اُسْتُحِبَّ النَّقْلُ اِلَيْها اَيضاً لِتَنالُهُ بَرَكَتُهُم.»**[3]

[حکم انتقال مردگان به مشاهد مشرّفه، بعد از دفن]

و امّا کلام بعد از دفن، پس بدان اولاً که: دفن میّت مسلم، واجب است اجماعاً، و نمی‌شود که میّت را غیر مقبور بگذارند تا متلاشی شود بِلاخِلافٍ بَيْنَ الْعُلَماء في ذٰلِکَ کَما هِيِ، و محقّق در **معتبر** فرموده: **عَلَيْهِ إجْماعُ الْمُسْلِمين**،[4] و چنین است کتب فقها و مراد به دفن، پنهان نمودن جسد میّت است در شکم زمین، به حیثیتی که بوی او ظاهر نشود و جثّه از سباع[5] محفوظ باشد. پس کفایت نمی‌کند آن‌که میّت را در میان دیوار یا قبه‌ای بگذارند، هر چند بوی و جثّهٔ او مأمون باشد؛ چنان که شیخ طوسی رحمه الله در **نهایه** و **مبسوط** و شیخ مفید رحمه الله در **رسالهٔ عزیه** و صدوق و والد صدوق و جماعت کثیره از قدما و متأخّرین ذکر کرده‌اند و دعوی اجماع نموده‌اند، و شهید رحمه الله در **ذکری**[6] بعد از قطع به آن فرموده که: غیر حفر، مخالف است، با آن‌که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر به حفر کردن زمین

---

۱. ***بحارالانوار***، ج ۴۲، ص ۲۱۶، ح ۱۸؛ ج ۱۰۰، ص ۲۳۶.

چقدر چهرهٔ تو نیکو است و چقدر ژرفگاه تو خوش بو است! بارالها! قبر مرا در این‌جا قرار بده.

۲. **ذکری**، ج ۲، ص ۱۱.

۳. اگر در آن‌جا قبر گروهی از انسان‌های شایسته یا شهدا باشد، انتقال مرده به آن مکان مستحب است تا از برکت آنها بهره‌مند شود.

۴. ***المعتبر***، ج ۱، ص ۲۹۱.

۵. سباع: درندگان.

۶. **ذکری**، ج ۲، ص ۷؛ ***جواهرالکلام***، ج ۴، ص ۶۸.

می‌نمود و چنین دفن می‌کرد و بعد اصحاب و تابعین نیز چنین دفن می‌کردند و سیرهٔ اسلام الی زمان النّبی ﷺ این است، پس غیر آن کفایت نمی‌کند در اسقاط وجوب دفن. بلی، اگر ممکن نباشد حفر ارض به جهت صلابت یا ثلج[1] و نحو آن، واجب است موارات[2] و تحصیل امن جثّه از بوی به هر نحو که ممکن باشد و در **جواهر** و **مفتاح الکرامه** نیز آن را پسندیده و فرموده: «**فَلَا يُجْزِئُ الْبِنَاءُ عَلَيْهِ وَ لَا وَضْعُهُ فِي تابُوتٍ مِنْ صَخْرٍ أَوْ غَيْرِهِ مُغَطًّى أَوْ مَكْشُوفاً وَ لَا غَيْرُ ذٰلِک**»[3] و **حدائق**[4] و **مدارک** نیز تصریح دارد به این‌که اصحاب معین می‌دانند حفیره را و خداوند می‌فرماید: ﴿**أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا * أَحْيَاءً وَ أَمْوَاتًا**﴾.[5] و مقصود آن است که آنچه شایع شده است در زمان ما که زمین را نمی‌کنند و میّت را بر روی زمین در زیر قبّه می‌گذارند صحیح نیست، و میّت بی‌دفن می‌ماند و ندیدم کسی را که به خصوص منع از آن را متعرّض باشد به جز علّامه مجلسی ﵀ در اجوبهٔ مسائل ایشان که می‌فرمایند: این عمل در زمان ما مرسوم شده است و جایز نیست؛ زیرا که دفن واجب به عمل نمی‌آید و حقیر قبل از اطلاع بر آن، این را ملتفت بودم و منع از آن می‌کردم و عجب است از بعضی که در کتابش گفته: در این صورت که در سرداب روی زمین گذاشتند میّت را، و ارض را حفر نکردند، هیچ اشکالی برای نقل به مشاهد نیست؛ زیرا که خلاف در نبش قبر است برای نقل، و این‌جا نبش نشده، پس البته باید چنین کنند کسانی که می‌خواهند نقل نمایند، و امّا در کلمات قدماء بلکه متأخّرین، همه نزاع را در نبش قبر عنوان کرده‌اند؛ زیرا که هیچ احتمال نداده‌اند که کسی میّت را بی‌دفن بگذارد برای آن‌که بعد نبش لازم نیاید.

[حکم نبش قبر برای انتقال به مشاهد مشرّفه]

و امّا نبش برای نقل به مشاهد مشرفه؛ پس اظهر در آن نیز جواز است لِعُمُوماتِ التَّوَسُّل و الْاِلْتِجاء وَ مُرْسَلَةِ الْمُفِيدِ وَ الشَّيْخِ فِی *الرِّسالةِ الْعِزِّيَة* ـ بتقديم العين المهملة على الزاء المعجمة كَتَبَهٰا لِعِزِّ الدَّوْلَة ـ وَ *الْمِصْباحِ* وَ *النِّهايَة* وَ حَمْلِ مُوسىٰ، عِظامَ يُوسُفَ مِنْ مِصْرِ اِلَى الشّٰام[6]، و بعد که رجحان و استحباب نقل ثابت شد به اجماع و روایت، مثل

---

۱. ثلج: یخ‌زدگی.
۲. موارات: پوشاندن.
۳. **ذکری**، ج ۱۲، ص ۱۵؛ **جواهرالکلام**، ج ۴، ص ۲۹۱.
۴. **حدائق**، ج ۴، ص ۶۸.
۵. سورهٔ مرسلات، آیهٔ ۲۵ ـ ۲۶.
مگر زمین را محلّ اجتماع نگردانیدیم؟
چه برای مردگان چه زندگان.
۶. **عیون اخبارالرضا**، ج ۱، ص ۲۳۵، ح ۱۸.

روایت ***کافی*** و ***تهذیب*** از ابی الحسن ﷺ که هرگاه میّت در عرفات بمیرد نقل آن به حرم، افضل است،[1] و جمله روایات گذشت و دلالت می‌کند بر رجحان دفن در نزد صالحین و قرب جنازه به ایشان، و آنچه در ***ارشاد*** مفید است که حضرت امام حسن ﷺ وصیّت نمود به امام حسین ﷺ که سریر او را ببرد به روضهٔ جدّش و بعد در نزد قبر جدّه‌اش فاطمه بنت اسد دفن کند.[2] پس می‌گوییم تفاوت نیست فِي مٰابَيْنَ قَبْلِ الدَّفْنِ وَ بَعْدَ الدَّفنِ؛ زیرا که دلیلی بر حرمت نبش غیر از اجماعات نیست و باحال آنها را در محلش معلوم کردیم، كَمٰا فَعَلَ الْمُحَقِّقُ الْكٰاظِمِيُّ التُّسْتَرِيّ فِي ***كَشْفِ الْقِنٰاعِ*** عَنْ حالِ الْإِجْماعِ وَ الشَّهيدُ الثّٰاني فِي ***رِسٰالَةِ الْجُمُعَةِ*** وَ غَيْرِها، در مورد کلام ما نیست؛ زیرا که جماعتی از اصحاب نبش را تجویز کرده‌اند برای نقل به مشاهد مشرفه، كَمٰا فِي جَنٰايِزِ ***الْبِحارِ وَ الْحَدائق***[3] و غَيْرِهِما، بلکه بعضی مطلقاً حرام ندانسته‌اند مثل ***ابن‌حمزه*** در ***وسیله***[4] و بعضی به جهت مطلق مصلحت، تجویز کرده‌اند.

[دیدگاه تعدادی از علما دربارهٔ جواز نبش قبر برای انتقال به مشاهد مشرّفه]

ابن جنید فرموده: «لٰابَأْسَ بِتَحْوِيلِ الْمَوْتىٰ مِنَ الْأَرْضِ الْمَغْصُوبَةِ وَ لِصَلاحٍ يُرادُ بِالْمَيِّت»[5] و می‌بینی که اصحاب به جهت جمله‌ای از امور جزئیّه مثل مالی که در قبر بماند و ادای شهادت تجویز کرده‌اند، و در بعض آنها روایت هم دارد و محقق اردبیلی ﷺ در ***شرح ارشاد*** اجماع بر حرمت نبش را تمام ندانسته و در عباراتی جواز را مطلق فرموده، به خصوص به جهت قرب به ائمّه ﷺ که سبب استحیاء منکر و نکیر و ملائکه عذاب می‌شود یا ملائکهٔ عذاب نمی‌باشند اصلاً،[6] و در ***ریاض*** در مسئلهٔ نبش قبر میّت برای میت دیگر میل به کراهت کرده، مثل ***نهایه*** و ***مبسوط***.[7] و محقّق سبزواری در ***ذخیرة***[8] و محقّق قمی ﷺ در ***غنائمُ الْأیّام*** نیز فتوا به جواز نبش برای نقل مشاهد داده و فرموده هرگاه در تابوتی عاریه در تحت ارض بگذارند به قصد نقل، جواز واضح‌تر است،[9] و

---

۱. ***کافی***، ج ۴، ص ۵۴۳؛ ***تهذیب الاحکام***، ج ۵، ص ۴۶۵؛ ***وسائل الشیعه***، ج ۱۳، ص ۲۸۷.

۲. ***ارشاد***، ج ۲، ص ۱۷.

۳. ***بحارالانوار***، ج ۷۹، ص ۶۹؛ ***حدائق***، ج ۴، ص ۱۴۶.

۴. ***الوسیله***، ص ۶۹.

۵. ***فتاوی ابن‌جنید***، ص ۷۲.

در انتقال مردگان از زمینی که غصبی است یا صلاحی برای مرده در آن انتقال هست مشکلی وجود ندارد.

۶. ***مجمع الفائدة و البرهان***، ج ۲، ص ۵۰۴ـ۵۰۵.

۷. ***ریاض المسائل***، ج ۲، ص ۲۴۵.

۸. ***ذخیرة المعاد***، ج ۱، ق ۲، ص ۳۴۴.

۹. ***غنائم الایام***، ج ۳، ص ۵۵۱.

در تحت ارض فرموده تا دفن حاصل شود. چنانکه گفتیم اینها در صورتی بود که میّت رمیم نشود و الا اشکالی در جواز نیست، بلکه اجماع محقّق و منقول و روایات بر جواز نبش قائم است.

مسئلة: [حکم طواف بر قبور ائمه علیهم السلام]

در *وسائل الشیعة*، طواف بر دور ضریح را حرام دانسته به جهت روایت منع از طواف بر قبور[1] و آن درست نیست؛ چه در روایت شهادت است بر آن‌که مراد، غایط بر قبر است و این یک معنای آن است. در لغت، ابن اثیر در *نهایة* گفته: **اَلطَّوْف، اَلْحَدَثُ مِنَ الطَّعَامِ وَ مِنْهُ الْحَدیثُ نَهیٰ مِنَ الْمُتَحَدِّثینَ عَلیٰ طَوْفِهِما، اَیْ عِنْدَ الْغائِط**[2] و در *تفسیر علی بن ابراهیم* است و *احتجاج* طبرسی که فاطمه طواف کرد بر دور قبر پدر بزرگوارش و می‌گفت: «**إِنَّا فَقَدْنَاکَ فَقْدَ الْأَرْضِ وَابِلَهَا**».[3] و ابن طاووس در *مصباح الزائر* و محمد بن المشهدی روایت کرده‌اند: «**إِنَّا لَا نَمْلِکُ إِلَّا أَنْ نَطُوفَ حَوْلَ مَشَاهِدِکُمْ وَ نُعَزِّيَ فِيهَا أَرْوَاحَکُمْ**».[4] و در زیارت جوادیّه ـ که از نسخ قدیمه زیارت نقل شده است ـ وارد است:

أَطُوفُ بِبَابِکُمْ فِي کُلِّ حِینٍ ... کَأَنَّ بِبَابِکُمْ جُعِلَ الطَّوَاف[5]

فَصْلٌ: ذکر قلیلی از آنچه ظاهر شده از برکات التجاء به مشاهد مشرّفه و صاحبان آن

و آنها بسیار است و در آن کتاب علمای ثقات پرداخته‌اند به زیاده از آنچه بشود حصر کرد و ما به جهت نشر فضائل آل‌الله و استحکام قلوب محبّین کما قالَ عَزَّ مِنْ قائل: ﴿**وَکَانَ حَقّاً عَلَیْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ**﴾[6] نبذ یسیری را به سلک تحریر می‌آوریم،

---

۱. *وسائل الشیعه*، ج ۱۴، ص ۵۷۴، باب عدم جواز الطواف بالقبور.

۲. *نهایه*، ج ۳، ص ۱۴۳ (با اندکی تفاوت).

طوف، به معنی فضولات طعام است و حدیثی که نهی از طوف می‌کند اشاره به آن دارد؛ یعنی نهی از گشتن دور نجاست است.

۳. *احتجاج*، ج ۱، ص ۹۲؛ قمی، *تفسیر*، ج ۲، ص ۱۵۴.

ما تو را آن طور از دست دادیم که زمین، باران رحمت خود را از دست بدهد.

۴. *مصباح الزائر*، ص ۴۶۵؛ *مزار کبیر*، ص ۲۹۹.

۵. *بحارالانوار*، ج ۱۰۲، ص ۵۵.

به دور در مرقد شما به گونه‌ای طواف می‌کنم که گویا طواف را بر در شما قرار داده‌اند.

۶. سورهٔ روم، آیهٔ ۴۷.

و یاری‌کردن مؤمنان بر ما فرض است.

نظر به آن‌که عالمی که دل شیعیان را محکم می‌گرداند بهتر است از هزار عابد.

اوّل: [شفای شخص کور به دست امیرالمؤمنین علیه‌السلام]

در کتاب *روضه و فضائل* که جمعی آن را از تألیفات شیخ جلیل شاذان بن جبرئیل قمی می‌دانند و از آثار اعتبار او کالنّور عَلَی الطّور است، حکایت است از شخصی که چشم راست او رفته بود و ملتجی شد به حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام. پس در بعض شب‌ها، آن حضرت به خواب او در آمد و شکایت کرد به آن حضرت و عرض کرد: «**يَا مَوْلَايَ هَذِهِ عَيْنِيَ الْيُمْنَى قَدْ ذَهَبَتْ**»،[1] آن حضرت فرمود: «**يَرُدُّهَا اللّٰهُ عَلَيْک**» و دست مبارک به سوی او برد و فرمود: ﴿**يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ**﴾،[2] پس به اذن خداوند ـ عزّوجلّ ـ صحیح شد و هر کس در واسط بود او را دید و آن مرد در این وقت که سنهٔ ششصد و پنجاه و دو می‌باشد حیات دارد.[3]

اَلثّانی: [شفای کنیز کور به سبب دوستی امیرالمؤمنین علیه‌السلام]

در **بحار** از اعمش کوفی روایت است که گفت: در مدینه، کنیز سیاهی دیدم که آب می‌دهد و می‌گوید: «**اِشْرَبُوا حُبّاً عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِب** علیه‌السلام» و کور بود، و بعد از آن او را در مکه دیدم که آب می‌دهد و می‌گوید: بیاشامید بر محبّت آن‌که خداوند چشم مرا بینا گردانید به برکت او.

گفتم: ای جاریه! تو را در مدینه کور دیدم و حال بینایی! بگو حکایت خود را برای من.

گفت: دیدم مردی را که به من گفت: آیا دوست می‌داری علی بن ابی طالب علیه‌السلام را؟

گفتم: بلی!

گفت: الهی! اگر راست می‌گوید ردّ فرما بر او چشم او را، والله که فوراً چشم من بینا شد.

از آن مرد سؤال کردم که: تو کیستی؟

گفت: من خضر می‌باشم و از شیعیان علی بن ابی طالب علیه‌السلام می‌باشم.[4]

---

۱. سرور من! چشم راستم از بین رفته است.

۲. سورهٔ یس، آیهٔ ۷۹.

همان کسی که نخستین‌بار آن را پدید آورد به آن زندگی می‌بخشد.

۳. *بحارالانوار*، ج ۴۲، ص ۸، ح ۹.

۴. همان، ص ۹، ح ۱۱.

اَلثّالث: [شفای دختر کور]

نظیر این کرامت خبر داد مرا ثقهٔ عدلی که خود دیده بود دختری را که چشم او نابینا بوده و بینا شده بود و آن ثقه گفت: سبب را از او سؤال کردم گفت: پنج من گندم خوشه جمع کردم و در مزار سَیِّدِیَ الْحُسین علیه السلام پسر امیرالمؤمنین علیه السلام خیرات کردم، چشم مرا شفا داد و مراد او مزار واقع در دهیک قائن است که عوام اعتقاد دارند که فرزند امیرالمؤمنین است و با آن اعتقاد توسّل می‌جویند و قضاء حاجت می‌بینند، چنان‌که گذشت.

و ثقه دیگری خبر داد مرا که جوان عربی از اعراب سکنهٔ آن، به توهین و استخفاف داخل آن روضه شد، چون بیرون آمد بر درختی بالا رفت و از آن افتاد و کمر او شکست؛ که خود دیده بود آن را.

اَلرّابع: [بهبود یافتن دست کاتب مقتدر عبّاسی]

شیخ جلیل هارون بن موسی التلعکبری و صهرشتی در **قبس الصباح** ـ چنانچه در **بحار** و **دارالسلام** است ـ روایت کرده‌اند که احمد بن ربیعه کاتب در زمان مقتدر، دست او علّتی پیدا کرد که سیاه و متعفّن شد و طبیب امر به قطع آن کرد. پس امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دید و ملتجی به آن جناب گردید.

فرمود: «**أَنَا مَشْغُولٌ عَنْکَ وَ لٰکِنِ امْضِ إِلیٰ مُوسَی بْنِ جَعْفَر**»؛ من کار دارم برو به نزد موسی بن جعفر علیه السلام تا دست تو را از خدا بخواهد.

چون بیدار شد گفت تا او را در محمل نشانیدند و به مقابر قریش بردند. بعد از آن‌که غسل کرد و بوی خوش استعمال کرد، پس التجاء برد به آن حضرت و تضرّع نمود و از خاک تربت آن حضرت بر دست خود مالید و آن را بست. چون صبح گشود صحیح بود و گوشت و پوست متعفّن او همه زائل شده بود.[1]

اَلْخامس: [شفای مؤلّف در اثر توسّل به امام رضا علیه السلام]

نظیر این کرامت در سفری که مشرّف شدم به زیارت فرزندش امام رضا علیه السلام پای احقر چند شبانه روز چنان به شدّت درد کرد که خواب از من رفته بود. از شدّت درد، بدن این ضعیف مرتعش می‌شد و آن را از کسان خود مخفی می‌داشتم که کدورت نکشند و بر آن صبر می‌کردم تا آن‌که طاقت صبر نداشتم.

---

۱. **بحارالانوار**، ج ۱۰۲، ص ۶، ح ۲۷.

روزی به حضرت ثامن الائمه عرض کردم و از خاک روی سنگ‌های روضهٔ عرش درجه گرفتم و بر پای خود و مواضع درد مالیدم، فوراً درد زایل شد و از آن استراحت یافتم والحمدلله بعد هم عود نکرد و این معجزهٔ باهره را احقر خود مشاهده کردم از برکت آن حرم مطهّر.

و نظیر آن را سیّد جزائری دیده از حال روضهٔ کاظمین و کربلا و از مشهد طوس نیز معجزه نقل کرده آن را و یک معجزه از برکات و کرامات آن را مرحومه مبروره والده‌ام ـ طٰابَ ثَراها و جَعَلَ الْجَنَّة مَثْواها ـ نقل نموده که خود مشاهده کرده بود. تفصیل آن مناسب این مختصر نیست و برکات آن روضهٔ عرش درجه که مصداق این شعر شده است:

بگو به خازن جنت که خاک این مجلس ... به تحفه بر سوی فردوس و عود مجمر کن

بسیار است و در هر زمانی زیاده از حدّ مشاهد است، مثل آنچه در فضیلت آن ارض طیّبه وارد شده است.

[قصیده‌ای از محمّد بن حسام در مدح امام رضا علیه‌السلام]

و محمّد بن حسام ـ که قدری از مقام او که آن نیز از برکات حضرت ثامن الائمّه است که مربی اولاد اعاجم می‌باشند، کما فی ***الفوائدالمدنیه***،[1] و کَفیٰ بِهِ شاهِداً نشر احادیث ائمه و حفظ آنها عمده به وجود اعاجم شد، خصوصاً شیخنا و شیخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسی و الخواجه نصیر الْمِلَّة وَ الدِّین اَلْمُحَقِّق الطوسی در آخر مجلد ثانی گذشت ـ در ***دیوان*** خود گوید:

افراشت چون قضا عَلَم زرنگارِ طوس ... پر نور چون بهشت بَرین شد دیارِ طوس

کرّوبیان قرار گرفتند برقرار ... در روضهٔ مقرّر دار القرارِ طوس

ای باغ خُلد ندیدی بیا ببین ... خوش‌تر ز گُلْسِتانِ اِرم، مرغزارِ طوس

این طاق نه رواق مقرنس نمونه‌ایست ... از عکسِ بارگاه شه و شهریار طوس

ای صاحب ولایت و عصمت ز روضه‌ات ... بر کائنات هست کنون اقتدار طوس

یک طوف روضهٔ تو به صد حجّ معتبر ... روز جزا قبول کند کردگارِ طوس

چون حجّ اکبر است طوافِ مزارِ تو ... ای بر جهان ز روضهٔ تو افتخارِ طوس

مانند آفتاب جهان تاب روشن است ... از نور بارگاهِ تو شب‌های تارِ طوس

---

۱. ***الفوائدالمدنیه***، ص ۵۳۲.

انگـور کـرده‌انـد چـو آب عـنب حـرام | بر کام خـویش مـتّقیان در دیـارِ طـوس
لعنت بر آن لعین که به درگاه حقّ بـر او | دعوای خونِ خویش کند زهر خوارِ طوس
معمور بـاد روضـه‌ات از نـورِ ذی‌الجـلال | در دست اهل بیت تو باد اختیار طـوس

[قصیدهٔ مؤلّف در مدح امام رضاعليه السلام]

و این احقر نیز به زبان لال در این مقال در وصف توسّل به آن ولیّ ذوالجلال گفته‌ام:

دست تـــوسّلی چـــه بـــرون ز آسـتین زنـی
راسِـخ قـدم بـه طـوس، بَـرِ شـاهِ دیـن زنـی
خـواهـی تـو گـر بـهشت، بباید که بـوسه‌ای
بـــر خـــاک آســتانِ امـــام مـــبین زنـــی
حـــاجت گشـــا و مَـــحْرَمِ اَســرارِ کـبریاست
بـــر آســتانِ حـضرت او چـون جـبین[1] زنـــی
شـاید بـه کـوی او چـه گـذارت فِـتَد بـه نـاز
پـا بـر بسـاط قُـرب چـه روح الامـین زنـی
از جـــام حُبِ او چـــه کشـــی شـربتی بـه دَم
دم در شـــراب قُـــدس، دَمِ واپســین زنـــی
گـر چشـم خـود بـه خـاک درش مـی‌کشی بکش
کـز آن تـو بـر بـه عـیسی گـردون نشـین زنی
از مشـــــهدِ مـــــقدّسِ ســـلطانِ اولیـــاء
بـــر خـــاتمِ رواق مـــقرنس نگـــین زنـــی
از عکسِ بـــــارگاه شـــه شـــهریارِ طـــوس
چـــتر جـــلال بـــر ســر عـرشِ بـرین زنـی
گـــر بـــاغ خـــلد را تـــو نـدیدی بـیا بـبین
تـــا در بـــهشتِ خُـــلد، قـدم نـازنین زنـی
از یک ســـــلام مـــرقد او تـــاجِ افـتخار
بـــر فـــرق فـــرقدان ز غـــبارِ زمـین زنـی

---

۱. جبین: پیشانی، سجده کردن.

ای نــازنین بــه خــاک درش بــوسه گــر زنــی
هر صبح و شام بوسه به صد حور عین زنی

تــوحید نــیست جــز بــه ولای تــو انــتها
ذکــر خــودت سزاست که با حق، قرین زنی

از یک طــــواف مــرقد آن شــاهِ اولیــاء
کــوس هــزار حــجّه بــه عــرش مکــین زنــی

ایــــن‌جا زیــــارتش بــنما از ره صــفا
تــا روز حشــر خــیمه بــه ری و ســین زنــی

طــوس است نــور دیــده سلطانِ مــرسلین
شــایسته است آن‌کــه دم از مــاء و طــین زنــی

گــر قــدر روضــه‌اش تــو بــدانــی یــقین بدان
بــا مــویِ دیــدگان قــدم از شــهر چــین زنــی

بــاری بــه کــوی دوست اگــر مــی‌کنی گــذر
تــوفیق هــم از اوست کــه بــر اسب زیــن زنی

در سمت پشت چون کـه رسیدی بـه دشـمنش
خــوش آن‌کــه نــیک لعــن بــر آن لعــین زنی

از مــن نــیوش آن‌کــه چــه ایــن‌جا گــذر کــنی
پــای خــودت بــه فــرق لعــین مــهین زنــی

دانــی ثــواب لعــن چــرا از ثــواب بــیش
نــیک بــرائت است کــه از خــود یــقین زنــی

دارائــــی ولایت آن شــاه هــم در اوست
رســتی تــو از عــذاب قــدم گــر چــنین زنــی

جمعی مثل **دارالسلام** از ابو عبدالله حافظ روایت کرده‌اند که شبی جمعه در مشهد رضوی ـ عَلیٰ مُشَرِّفِهِ السَّلام ـ به سر برده، پس خواب به من غالب شد، دیدم دو ملک از آسمان به زمین آمدند و به خط سبز بر دیوار قبهٔ مطهّره این بیت را نوشتند:

إذا کُــنتَ تَأمَّــلُ اَوْ تَــرتَجي   مِنَ اللهِ فِــي حَــالَتَیْکَ الرِّضـیٰ

فَـــلازِمْ مَـــوَدَّةَ آلِ الرَّســـول   وَ جاوِرْ عَلِيَّ بْنَ مُوسَی الرِّضـا[۱]

[محمد نوقانی و مشاهده کرامت از امام رضا علیه السلام]

شیخ صدوق در آخر *عیون اخبار الرضا* می‌فرماید به آنچه ظاهر شد در وقت ما از برکت این مشهد و استجابت دعا در آن، پس جمله‌ای از کرامات آن روضهٔ متبرکه ذکر کرده؛ از آن جمله از **محمد نوقانی** به یک واسطه روایت کرده که در شب تاری خوابیده بودم در غرفهٔ خود در نوقان، دیدم نوری ساطع است از مشهد علی بن موسی‌الرّضا علیه السلام که اطراف آن روشن شد، چنان‌که گویی روز است؛ و در امر رضا علیه السلام شک داشتم و یقین نداشتم به امامت او. پس قصد کردم آن مشهد شریف را و در را مقفل دیدم. گفتم: خدایا! اگر امامت رضا حقّ است پس بگشا این در را؛ ناگاه گشوده شد. با خود گفتم شاید از اول بسته نشده. پس آن را بستم به حدی که یقین کردم که بدون مفتاح گشوده نمی‌شود.

گفتم: خدای من! اگر امر رضا حقّ است بگشا این قفل را و دست زدم گشوده شد، پس داخل شدم و زیارت کردم و نماز خواندم و به امامت او اعتقاد کردم و هر جمعه از قریهٔ نوقان زیارت می‌کنم و تا حال ترک آن نکرده‌ام.[۲]

[چند کرامت دیگر از امام رضا علیه السلام]

و روایت کرده شخصی زیارت کرد و شب تنها در آن مشهد بود و مشغول نماز بود، چون خسته شد سر بر زانو گذاشت تا او را راحتی بشود. چون سربلند کرد دید که مواجه او رقعه‌ای است که تازه نوشته شده و مرکب آن هنوز تر است و بر آن دو بیت نوشته است:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ یَریٰ قَـبْراً بِـرُؤْیَتِهِ   یُـفَرِّجُ اللّـهُ عَـمَّنْ زارَهُ کَـرْبَه
فَلْیَأْتِ ذَا الْقَبْرَ إِنَّ اللّـهَ أَسْکَـنَهُ   سُلَالَةً مِنْ رَسُولِ اللّهِ مُنْتَجَبَة[۳]

و روایت کرده که کسی را ولد نمی‌شد، یکی به او گفت پناه ببر بر بارگاه علی‌بن

---

۱. هرگاه آرزومند یا امیدوار به خداوند هستی، پس در هر دو حالت خود رضا و خشنودی او را باید برای خود اختیار کنی و دو امر راکه عبارتند از دوستی خاندان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و مجاورت امام علی بن موسی‌الرضا علیه السلام، باید بر خود لازم بدانی.

۲. *عیون اخبارالرضا*، ج ۲، باب ۶۹، ص ۳۱۱، ح ۱.

۳. همان، ص ۳۱۳، مولّف آن را خلاصه کرده است؛ همچنین *اثبات‌الهداة*، ج ۶، ص ۱۰۵.

هرکس خوشحال می‌شود از این‌که قبری را ببیند که با دیدن آن خداوند از زائرش اندوه را می‌زداید، پس باید نزد قبری بیاید که خداوند فرزندی برگزیده از نسل رسول‌خدا صلی الله علیه و آله را در آن ساکن کرده است.

موسی الرضا، که مرا حوائجی بود و به برکت آن برآورده شد. چون چنین کرد خداوند به او ولد ذکری عطا کرد.

و فرمود: شیخ صدوق می‌فرماید: چون از امیر سعید رکن الدّوله اذن گرفتم در زیارت امام رضاعليه‌السلام، در ماه رجب سیصد و پنجاه و دو اذن داد. بعداً مرا ندا کرد؛ برگشتم. گفت: آن مشهد مبارکی است. من او را زیارت کردم و حوائجی خواستم برآورده شد. مرا از دعا فراموش مکن.[1]

و در *وسیلة الرّضوان*[2] محمد بن بدیع رضوی‌رحمه‌الله از این حکایات بسیار است و کتاب *حبل المتین* را در این امور که از قبر مطهر امیرالمؤمنین‌عليه‌السلام ظاهر شد در حق احیاء و اموات مرقوم داشته:

إِذَا مِتُّ فَادْفِنِّي إِلَى جَنْبِ حَيْدَرٍ ... أَبِي شَبَّرَ أَكْرِمْ بِهِ وَ شُبَيْرِ
فَلَسْتُ أَخَافُ النَّارَ عِنْدَ جِوَارِهِ ... وَ لَا أَتَّقِي مِنْ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرِ
فَعَارٌ عَلَىٰ حَامِي الْحِمىٰ فَهُوَ فِي الْحِمىٰ ... إِذَا ضَلَّ فِي الْمَرْعىٰ عِقَالُ بَعِيرٍ[3]

[برآورده شدن حاجت توسّط امیرالمؤمنین‌عليه‌السلام]

از سیّد نصرالله مدرس حائری شهید روایت است که: بعضی از ثقات گفته‌اند در مکّه معظّمه، محتاج شدم به استقراض مال کثیری و ممکن نشد، پس از بعض صالحین علاج خواستم. گفت: در شب جمعه، دعای کمیل را بخوان و بعد از آن در مکانی تنها بخواب، خداوند حاجت تو را روا می‌کند.

چون به آنچه گفته بود عمل کردم، در آن شب امیرالمؤمنین‌عليه‌السلام را در خواب دیدم که فرمود بگو: به سیّد محمّد صادق، سبط مولای فاضل مبجل محمّد طاهر قمی، که در مکّه معظّمه توقف کن که قدر تو زیاده می‌شود، و بعد از ابلاغ این رسالت حاجت

---

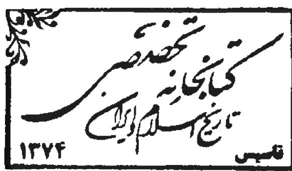
۱. *عیون اخبار الرضا*، ج ۲، ص ۳۱۲، ح ۲؛ البته مؤلّف آن را خلاصه کرده است. شیخ صدوق در ادامه می‌گوید: وقتی از مشهد برگشتم و نزد او رفتم، به من گفت: آیا برای من دعا کردی و از جانب من زیارت کردی؟ گفتم: بله، گفت: خوب کاری کردی، برای من ثابت شد که دعا در آن مشهد مستجاب است.

۲. این کتاب در معجزات قبر مطهر و احوالات امام رضاعليه‌السلام تألیف شده است.

۳. هرگاه من مُردم مرا نزد امام علی‌عليه‌السلام یعنی پدر حسنین‌عليهما‌السلام دفن کنید که به واسطهٔ انتساب به او بسیار گرامی شده‌اند.

من به سبب مجاورت او از آتش دوزخ نمی‌ترسم و از دو فرشتهٔ سؤال کننده یعنی نکیر و منکر نیز هراسی ندارم.

ننگ است بر کسی که حمایت کننده دارد و پایبند شترش را در چراگاه گم کند (من حمایت کنندهٔ بزرگی مثل او دارم و از چیزی هراس ندارم).



تو برآورده خواهد شد. پس بیدار شدم و سیّد محمّد صادق را بشارت دادم به پیغام امیرالمؤمنین ﷺ. بعد از آن گفتگو کرد با بعضی از تجّار و مقصد من به برکت امام و دعایی که به کمیل بن زیاد از خواص اصحابش تعلیم داده بود حاصل شد.

[کرامتی دیگر از امیرالمؤمنین ﷺ]

آخوند ملا علی زنجانی از فضلای معاصرین در کتاب *معدن الاسرار* از استادش شیخ محمّد تقی اصفهانی ﵀ روایت کرده که در نجف اشرف، طالب علمی گفت: رفیق من در کربلا ناخوش شد و او را گذاشتم و رفتم به نجف. آن‌جا در خواب دیدم که رفیق من در صحرای نجف است، به او گفتم: چگونه آمدی؟

گفت: وفات کردم و مرا در قبر گذاشتند، دیدم دو نفر وارد قبر من شدند و سؤال کردند از اعتقادات من. من از هیبت ایشان هراسان شدم، ناگاه شخصی نورانی پیدا شد و به آن دو نفر گفت: من نگفتم به شما که به طالبین علم کار نگیرید! آن دو نفر غایب شدند.

پس فرمود که من علی بن ابی‌طالبم، با من به نجف می‌آیی یا در جوار فرزند من می‌مانی؟

من از خوف آن دو ملک عرض کردم با شما می‌آیم. چون معلوم شد، رفیق من در آن وقت در کربلا وفات یافته بود.

یکی از معاصرین که مدّتی به حکومت عمر گذرانیده و بعد از آن توبه کرده، برای احقر حکایت کرد آنچه را که خلاصهٔ آن، این است که خود را در عذاب زیاد و دریاهای آتش دیدم و به من گفتند: برای خود شفیعی بجوی.

گفتم: از کجا شفیعی بجویم؟

گفتند: بگو: یا حسین! یا حسین! چون مکرّر کردم کسی نورانی پیدا شد و دست مرا گرفته از آتش بیرون آورد، و از آن وقت نذر کرده‌ام که مجلس روضه داشته باشم و حال در اسبوعی یک روز مجلس روضه دارم، و گفت: در وقت عذاب من معاصی مرا و ظلم‌های مرا در زمان حکومت من بر من می‌شمردند.

[توسّل عوامانه]

و ثقه‌ای خبر داد مرا که حاجت مهمّه داشتم. از پیره زال جدّه خود شنیده بودم که هرگاه برای حاجتی هفت شب چهارشنبه متوسّل به حضرت عباس شده، این ورد در

هر یک از آن صدمرتبه بخواند، حاجت او برآورده شود. چنین کردم و در شب چهارشنبه هفتم برآورده شد بر وجه خلاف عادت، این است.

ای ماه بنی‌هاشم، خورشیدِ لقا عباس　　ای نور دل حیدر شمع شهدا عباس

از درد و غمِ ایام، ما رو به تو آوردیم　　دستِ من مسکین گیر، از بهرِ خدا عباس

و نظیر این توسّل عوامانه را مرحوم حاج میرزا حسین و حاج میرزا خلیل از علمای زاهد عصر ما، عمل کرده بودند که پای ایشان درد می‌کرد، آن را به چاه صاحب الامر داخل کرده بودند فوراً درد آن ساکت شد و عود نکرد.

فصل: [در زیارت امام زادگان معلوم و مجهول]

و بسیار از ایشان به فیض مظلومیّت و شهادت رسیدند اگرچه موضع قبر ایشان بر ما مستور است.

بدان که علما اختلاف کرده‌اند در جواز زیارت مجهولین، بعد از اتّفاق به رجحان زیارت آنان که موضع دفن ایشان و حسن حال ایشان معلوم است و آن اشکال ندارد، چه لااقل از داخل در عموم و اطلاقات مؤمنین باشند، که اخبار در زیارت ایشان متواتر است.

ابن قولویه ـ که علّامه آن را در **ایضاح** مثل نراقی در **عوائد** به ضم قاف ضبط فرموده ـ در **کامل الزّیارة** و دیگران روایت کرده‌اند از حضرت موسی علیه السلام که هر که قادر نباشد به زیارت ما، پس زیارت کند صالحین از موالیان ما را، تا نوشته شود برای او زیارت ما، و کسی که قادر نباشد بر صله و نیکی به ما، پس صله و نیکی کند با صالحین و موالیان ما تا نوشته شود برای او ثواب صله و نیکی به ما.[۱]

[ثواب زیارت قبر برادر مؤمن]

و نیز روایت کرده از محمد بن یحیی، که گفت: من در فید ـ که منزلی است در طریق مکّه ـ با علی بن بلال روانه شدیم به سر قبر محمدبن اسماعیل بن بزیع، پس علی بن بلال گفت که صاحب این قبر روایت کرد برای من از حضرت امام رضا علیه السلام که هر که بیاید به نزد قبر برادر مؤمن خود و دست بر قبر گذارد و هفت مرتبه بخواند سورهٔ «اِنّا اَنْزَلْناه» را ایمن گردد از ترس بزرگ روز قیامت.[۲]

---

۱. **کامل الزیارات**، ص ۵۲۸، باب ۱۰۵، فصل زیارة المؤمنین و کیف یزارون، ح ۱؛ **بحارالانوار**، ج ۷۴، ص ۳۱۱.

۲. همان، ص ۵۲۸، ح ۳.

و در بعض روایات آن دارد که روی به قبله باشد؛[1] مثل سایر اخبار زیارات اموات که دست بر قبر گذاشتن و روی به قبله دارد.

[دعای امام حسین علیه السلام هنگام ورود به قبرستان]

و از حضرت امام حسین علیه السلام روایت است که: هر که داخل قبرستان شود و بگوید:

«اَللَّهُمَّ رَبَّ هٰذِهِ الْأَرْوَاحِ الْفَانِيَةِ وَ الْأَجْسَادِ الْبَالِيَةِ وَ الْعِظَامِ النَّخِرَةِ الَّتِي خَرَجَتْ مِنَ الدُّنْيَا وَ هِيَ بِکَ مُؤْمِنَةٌ أَدْخِلْ عَلَيْهِمْ رَوْحاً مِنْکَ وَ سَلَاماً مِنِّي»،[2] بنویسد حق تعالی برای او حسنات به عدد خلق از زمان آدم تا قیام [قیامت][3] و در روایتی از آن نگذرد تا این کلام را بگوید: **«اَللَّهُمَّ وَلِّهِمْ مَا تَوَلَّوْا وَ احْشُرْهُمْ مَعَ مَنْ أَحَبُّوا»**[4].

[سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به مردگان]

و در جمله‌ای از کتب [از] امیرالمؤمنین روایت است که هر که داخل قبرستان شود و بگوید: **«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ؛ اَلسَّلَامُ عَلىٰ أَهْلِ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مِنْ أَهْلِ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ يَا أَهْلَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ بِحَقِّ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ کَيْفَ وَجَدْتُمْ قَوْلَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مِنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ يَا لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ بِحَقِّ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ اغْفِرْ لِمَنْ قَالَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَ احْشُرْنَا فِي زُمْرَةِ مَنْ قَالَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللّٰهِ»**، حق تعالی ثواب پنجاه سال عبادت برای او بنویسد و گناه پنجاه سال از او محو کند و از پدر و مادر او نیز،[5] و در ***مستدرک الوسائل*** روایت کرده که هاتفی در جواب امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: یافتیم آن را کلمهٔ منجیه از هلکه،[6] یعنی **«لا إله الّا الله»** از هلاکت نجات می‌دهد. در ***دعائم الاسلام*** از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله ما را رخصت داد در زیارت قبور و فرمود آخرت را به خاطر شما می‌دهد،[7] و امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار به زیارت قبور تشریف می‌برد، به او گفتند: چرا همسایهٔ مردگان شده‌ای؟

---

۱. همان، ص ۵۲۲، ح ۴، ح ۵.

۲. بارالها! ای خدای ارواح فانی و اجساد فرسوده‌شدنی و استخوان‌های از هم گسلنده که از این دنیا خارج می‌شوند و به تو ایمان دارند! بر اینان که در گورها خوابیده‌اند درود و سلام مرا برسان.

۳. ***بحارالانوار***، ج ۹۹، ص ۳۰۱.

۴. همان.

۵. همان، ص ۳۰۱.

۶. نوری، ***مستدرک‌الوسائل***، ج ۲، ص ۳۶۹، کتاب الطهارة؛ ابواب الدفن و ما یناسبه. لازم به ذکر است که حاجی نوری این روایت را از ***لب‌اللباب*** راوندی نقل می‌کند و روایت پیش در ***بحار*** از بعض مؤلفات اصحاب از شیخ مفید نقل شده است.

۷. ***دعائم‌الاسلام***، ج ۱، ص ۲۳۹.

فرمود: «إِنِّي أَجِدُهُمْ جِيرَانَ صِدْقٍ يَكُفُّونَ السَّيِّئَةَ وَ يُذَكِّرُونَ الْآخِرَةَ.»[۱]

[حضرت زهراعليها‌السلام و حضور بر سر قبر شهدای احد]

و حضرت فاطمه‌عليها‌السلام در هر روز شنبه زیارت می‌فرمود شهدای احد را با جماعتی از زنان، و دعا و استغفار می‌نمودند برای ایشان.[۲] و یوم دوشنبه و پنج شنبه و جمعه به خصوص زیارت قبور مؤمنین مستحب است و شهید ثانی در **رسالهٔ وجوب صلوة جمعه** روایت کرده از بعض صالحین که اهل قبور عالم می‌شوند به زائرین خود روز جمعه و یک روز پیش و یک روز بعد، و در مابین طلوعین روز جمعه مخصوصاً استحباب رسیده و آن‌که اهل معصیت نیز آن وقت در راحت می‌باشند و عالم می‌شوند به زائر خود.

و در **لب اللباب** قطب راوندی روایت است که کسی که بر قبری بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللَّه»» خداوند تا چهل سال عذاب را از این میّت بر می‌دارد[۳] و در خواندن یازده مرتبه قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَد[۴] و تلاوت آیةالکرسی[۵] در قبرستان ثواب عظیم روایت شده.

[حضور روح نزد جسد]

و در جملهٔ از کتب روایت مرسله‌ای به نظر رسیده از آن جمله در **مخزن الفوایدفی اصول العقاید** روایت کرده که: روح بعد از سه روز از خداوند ـ عزّ و جلّ ـ اذن می‌گیرد که به دیدن جسدش بیاید به جهت علاقه و رفاقتی که فی مابین آن دو بوده، چون مرخص می‌شود می‌بیند که مغز سر او از راه بینی او بیرون آمده، چون روح این حالت را ببیند گریه شدیدی مناسب آن عالم کند و گوید: ای بیچاره! آیا به خاطر داری زندگانی دنیا را؟ این است منزل کهنگی و پوسیدگی و این است جای وحشت و اندوه و ندامت. پس برگردد به آسمان و چون روز پنجم شود باز اذن بگیرد و بیاید به دیدن جسد، بیند که چرک و زرد آب از دهن و دماغ و گوش‌های او جاری است.

---

۱. **بحارالانوار**، ج ۱۰۲، ص ۲۹۶، ح ۷.
آنها را همسایگانی راستگو یافتم که از گناه دوری می‌کردند و آخرت را یادآوری می‌کردند.
۲. همان، ص ۳۰۰، ح ۲۷.
۳. **مستدرک الوسائل**، ج ۲، ص ۳۷۳، ح ۲۲۲۵.
۴. **بحارالانوار**، ج ۱۰۲، ص ۳۰۰، ح ۲۶.
۵. همان، ح ۳۰.

پس می‌گوید: می‌بینی این امور را از برای خود! در دنیا توشه نگرفتی، پس بر می‌گردد به آسمان. چون روز هفتم شود باز اذن بگیرد و زیارت کند و بگوید: این منزل مار و کژدم است که بخورند گوشت تو را و بدرند اعضاء تو را، به خاطر داری که در دنیا به واسطهٔ اندک مرضی که عارض تو می‌شد تو و کسان تو چه زحمت‌ها در معالجه می‌کشیدند و فکر امروز میّت را نداشتی.

[حضور روح میّت در خانهٔ خود]

ایضاً مرسلاً روایت کرده در غیر آن کتاب که هر شب و هر روز جمعه و اعیاد روح بیاید به سر خانه خود و خطاب کند کسان خود را و بگوید: ای پدر و برادر و خواهر و مادر و فرزندان ما، اینک ما غریبانیم که ما را در این گودال‌های موحشه انداخته‌اید؛ ترحم کنید بر ما به صدقه و دعا و نماز. پس اگر عمل خیری کردند برای ایشان، خوشحال می‌شوند و دعای خیر در حق آن کس می‌کنند و اگر نه غصّه می‌خورند و نفرین می‌کنند.

[سخن گفتن امیرالمؤمنین علیه السلام با مردگان]

در کتاب جنایز از **بحار** روایت است که هر گاه در قبرستان سورهٔ یس بخواند و ثواب را به اهل قبور ببخشد به عدد اموات حسنات یابد،[1] و روایت کرده مثل سیّد در ***نهج البلاغه*** که امیرالمؤمنین بعد از رجوع از صفین در ظاهر کوفه خطاب فرمود به قبور و فرمود: **«يَا أَهْلَ الدِّيارِ الْمُوحِشَةِ، وَ الْمَحالِّ الْمُقْفِرَةِ وَ الْقُبورِ الْمُظْلِمَةِ؛ يا أَهْلَ التُّربَةِ؛ يا أَهْلَ الْغُربَةِ، يَا أَهْلَ الْوَحْدَةِ، يَا أَهْلَ الْوَحْشَةِ أَنْتُم لَنا فَرَطٌ سابِقٌ، وَ نَحْنُ لَكُم تَبَعٌ لاحِقٌ. أَمَّا الدُّورُ فَقَدْ سُكِنَتْ، وَ أَمَّا الْأَزْواجُ فَقَدْ نُكِحَتْ وَ أَمَّا الْأَمْوالُ فَقَد قُسِمَتْ. هٰذا خَبَرُ ما عِنْدَنا فَما خَبَرُ ما عِنْدَكُم».**[2] پس ملتفت اصحاب خود شد و فرمود: آگاه باشید! اگر اذن می‌دادند ایشان را در کلام می‌گفتند: **«إِنَّ خَيْرَ الزّادِ التَّقْوىٰ»**[3] به درستی که بهترین توشه‌ها، پرهیزکاری است و اجتناب از محرّمات،[4] و در روایت اختیار ابن الباقی از حضرت صادق ـ صلوات الله علیه ـ

---

۱. *بحارالانوار*، ص ۳۰۱، ح ۳۳.

۲. ای آرمیدگان خانه‌های هراسناک و محل‌های تهی و گورهای تاریک و ای غنودگان در خاک! ای بی کسان، ای تنها خفتگان! ای وحشت زدگان! شما پیش از ما رفتید و ما بی شماییم و به شما رسندگان؛ امّا خانه‌ها، در آنها آرمیدند؛ امّا زنان، ازدواج کردند؛ امّا مال‌ها، قسمت گردیدند. خبر ما جز این نیست، خبری که نزد شماست چیست؟

۳. به‌درستی که بهترین توشه، تقوا است.

۴. *نهج البلاغه*، قصارالحکم، رقم ۱۳۰.

روایت است که هاتفی از مقابر آواز داد و گفت: «عَلَیْکَ السَّلَامُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ أَمَّا خَبَرُ مَا عِنْدَنَا فَقَدْ وَجَدْنَا مَا وُعِدْنَاهُ وَ رَبِحْنَا مَا قَدَّمْنَاهُ وَ خَسِرْنَا مَا خَلَّفْنَاه».[1] پس آن حضرت به اصحاب خود فرمود شنیدید؟

گفتند: بلی یا امیرالمؤمنین! آن حضرت فرمود: پس بدانید که خیر زاد، تقوی است.[2]

[انتقاد از بعضی عوام]

امّا امام زادگان و علمایی که معلوم باشد مدفن ایشان و معلوم باشد خوبی ایشان، بسیار کم است؛ و در هر کجا مزارات دارند الّا آن که اکثر آنها، خلاف آن معلوم است؛ مثل آن‌که عمران نامی را پسر امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانند در حدود حلّه، نزدیک به مسجد جمجمه که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با آن کلّهٔ پوسیده تکلّم فرمود و حال، آن مسجد خراب است و در وسط باغی واقع است و می‌گویند که: این عمران در جنگ نهروان زخمی شد و در آن‌جا وفات یافته، مقبور گردید و از برای زید شهید در میان شهر طهران، روضه و ضریح دارند و برای زینب خاتون در شام و در مصر برای سکینه نیز به نقل ***نورالابصار***[3] و برای زیدالنّار در قائن ما، با آن که صدوق در ***عیون*** به اسانید معتبره، وفات او را در سامرا فرموده و قاضی شهید در مجالس المؤمنین در مرو دانسته.

و سیّد محمّد بن امام موسی علیه السلام که بسیار عابد و زاهد بوده در کاخیک گناباد می‌دانند. یا بودن او و برادرش احمد بن موسی شاه چراغ در شیراز مشهور است و سیّد مصرّح به جزائری است در ***انوار نعمانیه*** و شیخنا در ***تحیة الزائر***، و مزارات بسیار در خصوص قائن عوام می‌گویند که کذب آنها و مخالفت آن با قطعیّات واضح است، حتّی آن‌که برای امیرالمؤمنین علیه السلام زن جنّیه و از او ولدی مدفون در قائن تصور کرده‌اند و ثقات کراماتی از بعض ایشان حکایت می‌کنند به یقین از اجابت دعوات و شفاء مرضیٰ و مجانین و در کارشک قائن نیز مزاری به اسم یکی از اولاد امام موسی علیه السلام

---

۱. درود و رحمت و برکات خدا بر تو ای امیرالمؤمنین! خبری که ما داریم این است که آنچه را به ما وعده داده بودند، یافتیم و سود آنچه را از قبل فرستاده بودیم، بردیم و آنچه را که از کارهای خیر باقی گذاشتیم و انجام ندادیم زیانش را دیدیم.

۲. ر.ک: ***بحارالانوار***، ج ۸۲، ص ۱۵۸، ح ۳۱.

۳. ***نورالابصار***، ص ۲۷۰. وی چند قول را نقل می‌کند. عدّه‌ای مکّه و عدّه‌ای مدینه و عدّه‌ای نیز مصر را محل وفات حضرت سکینه دانسته‌اند. او اولین شوهر حضرت سکینه را عبدالله بن حسن می‌داند که در جریان کربلا شهید شد. این موضوع بدون شک اشتباه است؛ زیرا عبدالله بن حسن در جریان کربلا نوجوانی یازده الی دوازده ساله بوده است.

دارند و کرامات بسیار از بعض ثقات آن محل شنیده؛ مثل آن‌که طاغی آن حدود را تاخته بود و غارت کرده و چون به قرب آن رسیده بود به خیال اسیری اهل آن قریه و غارت مال ایشان سواری از غیب پیدا شد، سر راه گرفته؛ جماعت طاغیه و یاغیه را برگردانید و در وقت تعمیر در این اوقات یکی از بنّاها از مقام بسیار بلندی افتاد که در عادت محال بود که جان سالم برخیزد و بی‌زحمت و صدمه برخاسته، مشغول بنائی شد و استبعادی ندارد که به سبب اعتقاد آن اشخاص باشد، چه در اخبار است که اگر اعتقاد خود را به سنگی نیکو گرداند، خداوند ـعزّ وجلّـ خیری در آن سنگ برای او مقرر می‌فرماید و خواندن حمد و سوره به قصد آن که اگر آن مزور مسلم مؤمن باشد ثواب به او عاید شود ضرر ندارد و به خط صاحب جواهر ﷺ دیدم که در جواب سؤال از مزارات قائن مرقوم داشته بودند: «**لَابَأْسَ بِقِرائَةِ الْفاتِحَةِ لِقُبُورِ الْـمُسلِمِين**»[1] و اما این سبب نمی‌شود که جایز باشد بار بستن به سوی آنها برای زیارت، با منعی که از ائمه ﷺ رسیده به غیر قبور ایشان، مگر آن که ادلهٔ تسامح در سنن تا این حد بیاید و در آن اشکال است.

[اهمیت زیارت علما و سادات]

و اگر واقعاً غرض، اکرام ائمّه و اقامهٔ شعایر است که در زیارت علما و بنی هاشم که زنده‌اند بهتر و خاطر جمع‌تر ممکن است و خمس واجب و زکات دادن به مراتب لَایَتَناهیٰ واجب‌تر است و اعانت به طلاب علوم دینیه که شهید ﷺ در جهاد **مسالک** و ***منیة المرید*** اصرار دارند بر فتوا به وجوب آن تا بتوانند به درجهٔ اجتهاد به مقدار مَنْ بِهِ الْکِفایَة برسند[2] و شش هزار درهم محسوب می‌شود.

[کمک سیّد مرتضی به علما]

و هرگاه کتاب در علوم شرعیه بر آنها وقف کنند، به هر کلمه، شهری در بهشت خداوند عطا می‌فرماید هفت مقابل دنیا، چنانچه از روایات ***امالی*** صدوق[3] و ***وسائل الشیعه***[4] ظاهر است از اهمّ امور است در مال، و از این جهت سیّد مرتضی علم الهدی یک قریه را وقف قرار داده بودند بر کاغذ فقهاء که فقه بنویسند، چنانچه در

---

۱. قرائت فاتحه بر قبور مسلمانان اشکالی ندارد.
۲. ***مسالک***، ج ۳، ص ۹؛ ***منیة المرید***، ص ۳۳۹.
۳. ***امالی***، ص ۹۱.
۴. ***وسائل الشیعه***، ج ۲۷، ص ۹۶.

کشکول شیخ بهائی و غیره نقل شده است؛[۱] و بر پشت کتاب ***معانی الاخبار*** خوش خط مصحّحی که در نزد احقر است به خط و مهر علّامهٔ مجلسی﵀ ثبت است که: آن را از نماء حمّامی که اعلیٰ حضرت شاه سلیمان وقف کرده‌اند بر استکتاب کتب، استکتاب کردیم ولیکن خیری در مردمان نیست.

قرآن کنند حفظ و به طه کشند تیغ   یاسین کنند حرز و امام مبین کشند

[دعا در مزارهای مشکوک]

و در بعضی کتب معتبره دعوات روایت است که در مزارهای مشکوک بگوید: «**اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا صاحِبَ القَبْرِ إنْ کانَ لَکَ قُرْبٌ عِندَاللّهِ وَ اُلفَةٌ مَعَ الْمَلائِکَةِ الْمُقَرَّبِینَ فَاشْفَعْ لِي عِندَ اللّٰه رَبِّي وَ رَبِّک فِي قَضاءِ حَوائِجِي لِلدُّنیا وَ الآخِرَةِ**»[۲] و آن ضرر ندارد که در **بحار** روایت است که هرگاه به زیارت میّت رفت چه بگوید، فرمود: چیز موظّفی ندارد، صلوات فرستند بر حضرت رسول و بر صاحب قبر و سلام بر اهل قبور از مسلمین، مثل احیاء ایشان در اخبار بسیار است و یک وقتی به مزار مشکوکی رسیدم و چنین سلام کردم و عقب حاجتی رفتم و برآورده شده.

فصل: [مظلومیت بسیاری از امام‌زادگان]

اجمالاً معلوم است که بسیار از امام زادگان عظام مشرّدین و مظلومین و مقهورین در اطراف بلاد بوده‌اند، چنانچه از ***مقاتل الطالبیین*** ابی‌الفرج و ***عمدة الطالب*** سیّد نسابه ابوالعباس و الطالبین و سایر کتب انساب ظاهر است و حال آنکه فرمود رسول خداﷺ چنان‌که از طرق عامّه و خاصّه روایت است: «**اَلْوَیْلُ لِظَالِمِ أَهْلِ بَیْتِي عَذَابُهُمْ فِي الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النّار**.[۳]

دعبل:

لَا أَضْحَکَ اللّٰهُ سِنَّ الدَّهْرِ إنْ ضَحِکَتْ   وَ آلُ أَحْمَدَ مَظْلُومُونَ قَدْ قُهِرُوا

---

۱. **ترجمهٔ کشکول**، ج ۱، ص ۳۹۵.

۲. سلام بر تو ای صاحب قبر! اگر نزد خدا مقرّب هستی و با فرشتگان نیز همنشین هستی، پس نزد خدا برای من شفاعت کن و برآمدن حاجاتم را در دنیا و آخرت از خدا بخواه.

۳. ***مسند زید بن علی***، ص ۴۶۴ (با اندکی تفاوت)؛ ***عیون اخبارالرضا***، ج ۱، ص ۵۱، ح ۱۷۷.
وای بر کسانی که به خاندانم ستم می‌کنند که در بدترین جای جهنّم عذاب می‌شوند!

مُشَــــرَّدُونَ نُــفُوا عَــنْ عُــقْرِ دارِهِــمْ   کَــأَنَّهُمْ قَــدْ جَــنَوْا مَــا لَــیْسَ یُــغْتَفَرُ[1]

[دعبل در عالم برزخ]

در *عیون اخبار الرضا* علیه السلام مسطور است که دعبل خزاعی در وقت مرگ، صورت او سیاه و زبان او بسته گردید و بعد پسر او علی، او را در خواب دید با صورت سفید و لباس سفید، چون از او سؤال کرد، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در قبر زیارت کرد و گفت: بخوان در مصیبت فرزندم از اشعار خود. چون این اشعار را خواندم جامه‌های خود را کند و به من پوشید و ملائکهٔ عذاب را گفت که: متعرّض من نشوند و امّا سیاهی صورت من و بسته شدن زبان من از برای آن بود که شرب می‌کردم.[2]

[روش برخورد با امام زادگانی مانند جعفر کذّاب]

ولیکن همهٔ ایشان هم خوب نبودند و اخبار و حکایات وارده در آنکه حائل مشوید بین ما و آن را به خود ما واگذارید ما خود دانیم، و حقوق خود ایشان در غیر آنان است که بدی از ایشان محقّق باشد، مثل جعفر کذّاب و عبدالله بن امیرالمؤمنین که گذشت که کشته شد به نفرین امیرالمؤمنین علیه السلام و در مذار نزدیک بصره مزار دارد.

[پیش گویی امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ فرزند خود عبدالله]

قطب راوندی در *خرائج* و مجلسی در تاسع *بحار* روایت کرده‌اند از ابی جعفر الباقر علیه السلام که جمع فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام پسران خود را و ایشان دوازده نفر بودند، پس فرمودند که خداوند دوست دارد قرار دهد در من سنّت یعقوب علیه السلام را زمانی که جمع کرد پسران خود را، و ایشان دوازده نفر بودند؛ و فرمود: من وصی گردانیدم یوسف علیه السلام را پس بشنوید از او و اطاعت کنید او را[و من حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را وصی خود گردانیدم از آن دو بشنوید و از ایشان اطاعت کنید] پس گفت عبدالله پسر حضرت که می‌خواهی غیر از محمّد بن علی یعنی محمّد بن حنفیه را وصیّ خود گردانی؟

---

۱. خداوند روزگار را اگر بخواهد بخنداند، خندان نکند در حالی که خاندان رسول‌خدا مورد ستم واقع شده و مقهور دشمنان گشته‌اند.

و از خانهٔ اصلی خود آواره شدند، گویی کارناپسندی کرده‌اند که قابل بخشش نیست!

۲. *عیون اخبارالرضا*، ج ۲، ص ۲۹۷، ح ۶. مؤلّف بقیّهٔ روایت را نیاورده، دعبل شعر بالا را برای امام رضا علیه السلام می‌خواند و ایشان لباس خود را به دعبل می‌دهند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «**أَجُرْأَةٌ عَلَيَّ فِي حَيَاتِي؟! كَأَنِّي بِکَ قَدْ وُجِدْتَ مَذْبُوحاً فِي فُسْطَاطِکَ لَا يُدْرىٰ مَنْ قَتَلَکَ**».[1]

پس در زمان خروج مختار، به نزد مختار رفت و گفت: مرا امام دان و با من بیعت کن. مختار گفت: «**لَسْتَ هُنَاکَ**»، تو لایق امامت نیستی. پس عبدالله غضب کرد و به نزد مصعب بن زبیر رفت در بصره و گفت: «**وَلِّنِي قِتَالَ أَهْلِ الْكُوفَةِ**».[2] پس او را بر مقدّمهٔ لشکر خود قرار داد و در حرورا تلاقی کردند با لشکر مختار و چون صبح شد عبدالله را مذبوح یافتند در خیمهٔ او و قاتل او معلوم نشد.[3]

[قضاوت دربارهٔ سادات حسینی]

و امّا سادات حسینی که خروج نمودند، پس سیّد ابن‌طاووس در کتاب ***اقبال*** **مصرّ** بر خوبی و حسن حال ایشان می‌باشد و اخباری و شواهدی بر آن آورده و بعید نیست و در یازدهم **بحار** بسیاری مسطور است.

[حسن سیرت زید شهید]

و امّا زید شهید رحمه الله پس جلالت شأن او و عبادات او و اعتراف او به امامت ائمّه طاهرین علیهم السلام اظهر من الشمس و ابین من الامس است و شطری از عبادات او را که شبیه است به عبادات موسی بن جعفر علیه السلام مجلسی در ***فواید الطریقه فی شرح الصحیفه*** نوشته‌اند. مادر او کنیزی بود که مختار بن ابی عبیده او را به سی هزار درهم خرید.

پس گفت: برو. او روانه شد.

بعد گفت: بیا؛ آمد.

پس گفت: نمی‌بینم کسی را سزاوارتر به این کنیز از علی بن الحسین زین‌العابدین علیه السلام. و او را به خدمت آن جناب فرستاد. پس، از او زید و عمر و خدیجه تولّد یافت و از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود به حسین که: از صلب تو فرزندی به وجود آید اسم او زید، می‌گذرد او و اصحاب او از رقاب مردمان در قیامت و داخل بهشت می‌شوند بی حساب.[4]

---

۱. آیا در زمان حیاتم در برابر من چنین جرئتی می‌کنی؟
گویا می‌بینم که در خیمه‌ات کشته شده‌ای و قاتلت مشخص نیست.

۲. مرا بر جنگ با مردم کوفه ولایت بده.

۳. ***خرائج***، ج ۱، ص ۱۸۳، ح ۱۷.

۴. ***مقاتل الطالبیین***، ص ۸۸؛ ***بحارالانوار***، ج ۴۶، ص ۲۰۹. در این دو منبع حدیث را امام باقر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند.

و در روایتی از امیرالمؤمنین است که فرمود ملائکه ملاقات می‌کنند ایشان را و می‌گویند: **هٰؤُلاءِ خَلَفُ الْخَلَف وَ دُعاةُ الْحَقّ**[1] و رسول خدا ﷺ استقبال می‌کند ایشان را و می‌فرماید: «**یا بُنَیَّ قَد عَمِلتُم ما اَمَرتُم فَادخُلُوا الْجَنَّةَ بِغَیرِ حِساب.**»[2]

[زیدبن علی همنشین قرآن]

و در *مقاتل الطالبیین* از ابی الجارود روایت کرده که وارد مدینه شدم. پس از هر که سؤال کردم احوال زید بن علی را گفتند: «**ذاکَ حَلِیفُ القُرآن**». یعنی: زید از تلاوت قرآن مجید و عمل به آن جدا نمی‌شود.[3]

و از عاصم بن عبدالله روایت کرده که ذکر شد زید بن علی در نزد او، پس او گفت: من اکبرم از او، دیدم او را در اول جوانی که هرگاه ذکر می‌شد خداوند عزّوجلّ در نزد او غشوه بر او غالب می‌شد به حدی که گوینده می‌گفت وفات یافت و به دنیا برنمی‌گردد[4].

[زیدبن علی و زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه السلام]

و از ابی قره روایت کرده که بیرون رفتم با زید بن علی در شبی به بیابان پشت کوفه و او دو دست خود را انداخته بود و چیزی در آن نداشت. پس فرمود: یا ابا قره! آیا گرسنه‌ای؟

عرض کردم: بلی! پس دو دست خود را پر از کمثری[5] به من مرحمت فرمود که بسیار خوشبو و خوش طعم بود. پس فرمود: «**یَا أَبَا قُرَّةَ! اَتَدرِي اَینَ نَحنُ؟ نَحْنُ فِي رَوْضَةٍ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ، نَحْنُ عِندَ قَبْرِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِيٍّ علیه السلام**»؛ یعنی: می‌دانی که در کجایی؟ در روضهٔ بهشتیم، یعنی نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام.

پس فرمود: یا ابا قره! کسی که اطاعت کند خدا را، اطاعت کنند او را تمام مخلوق.[6]

---

۱. *تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبین*، ص ۱۳۵.

ایشان بازماندگان رسول‌خدا و دعوت‌کنندگان به سوی حق هستند.

۲. *مقاتل الطالبیین*، ص ۸۸

ای فرزند عزیز! آنچه را به شما دستور داده بودند انجام دادید، پس بدون حساب وارد بهشت شوید.

۳. *بحارالانوار*، ج ۴۶، ص ۱۸۶.

۴. *مقاتل الطالبیین*، ص ۸۷

۵. گلابی.

۶. *مقاتل الطیبین*، ص ۸۶

[بیعت مردم با زید بن علی]

و از محمد بن فرات روایت کرده که دیدم زید بن علی را در روز سبخه و بر او ابر زردی بود که او را [از] آفتاب سایه می‌انداخت و به هر طرف که زید می‌رفت. آن سحابه می‌رفت[1] اهل کوفه با زید بیعت کردند.

پس سوای اهل مداین و بصره و واسط و موصل و جرجان و خراسان، پانزده هزار از اهل کوفه بودند،[2] و در *روضة الصّفا* از اکثر مورّخین نقل است که چهل هزار با زید بیعت کردند و با جدّش امام حسین علیه السلام هشتاد هزار بیعت کردند و چون زید خروج نمود، آنان که با زید شدند پانصد نفر بودند و لشکر شام دوازده هزار بودند.

[واکنش زید در برابر اهانت به حضرت زهرا علیها السلام]

پس ملعونی از بنی‌کلب شتم می‌کرد حضرت زهرا علیها السلام را، چون زید این را شنید شروع نمود به گریه نمودن تا آن‌که محاسن مبارک او تر شد و فرمود: «**اَما اَحَدٌ یَغْضِبُ لِفاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ؟ اَما اَحَدٌ یَغْضِبُ لِرَسُولِ اللهِ؟ اَما اَحَدٌ یَغْضِبُ لِلّٰهِ؟**»[3] پس سعید بن خیثم در کمین آن ملعون شد تا گردن آن سگ را زد و سوار شد؛ قاطر او را به نزد زید آورد. زید بوسید پیشانی او را و فرمود: «**اَدْرَکْتَ وَاللّٰهِ شَرَفَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ ذُخْرَهُما**»[4] و بغله را به او بخشید.

[شهادت زید بن علی]

و در نزدیک غروب، تیری بر طرف چپ جبههٔ زید آمد و به مغز سر او رسید[5] و چون آن تیر را کشیدند روح مقدّس او از تن به جانب آباء طاهرین او پرواز نمود.[6] پس اصحاب او، او را در حفره‌ای دفن کردند و آب را بر آن جاری کردند و آن جا ملعون نبطی بود زارع. دید که زید را دفن کردند. وقت صبح رفت به نزد حکم بن صلت که شحنهٔ یوسف بن عمر والی کوفه از جانب عبدالملک بود و خبر داد او را به موضع دفن زید. آن ملعون فرستاد که زید را بیرون آوردند و بر شتری به ریسمان بستند و

---

۱. همان، ص ۸۹.
۲. همان، ص ۹۸.
۳. آیا کسی نیست که برای فاطمه دختر رسول خدا علیها السلام غضب کند؟ آیا کسی نیست که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله غضب کند؟ آیا کسی نیست که برای خدا غضب کند؟
۴. همان، ص ۹۵-۹۶.
به خدا سوگند! شرافت و اندوختهٔ دنیا و آخرت را با این کار به دست آوردی.
۵. *مقاتل الطالبیین*، ص ۹۶.
۶. همان، ص ۹۶.

پیراهن زرد هروی بر بدن مقدّس او بود و او را از باب قصر از شتر انداختند و با جمعی از اصحاب او در کناسه که موضعی است از کوفه آویختند.[۱]

سر او را به شام برای هشام بن عبد الملک فرستاد، پس آن ملعونی که با سر بود که او را زهرة بن سلیم می‌گفتند فالج در بین راه او را گرفت و برگردید و هشام جایزهٔ او را از شام فرستاد[۲] و خداوند جلدهٔ او را از مقدم شکم زید قرار داد که پایین آمد و پوشید عورت زید را، و همچنین از طرف پشت[۳].

[خاکستر جسد زید در فرات]

و چون سلطنت به ولید بن عبدالملک رسید و یحیی بن زید خروج کرد، نوشت ولید به سوی یوسف بن عمر والی که زید را از دار فرود آورد و سوخت و خاکستر آن را در سبد کرده، بردند و در فرات ریختند،[۴] و در **بحار** روایت کرده که بردند آن را در هاون‌ها کوبیدند و در بیابان عریض از سمت عاقول به باد دادند.[۵]

بِمُحَمَّدٍ سَلُّوا سُيُوفَ مُـحَمَّدٍ ... رَضَخُوا بِهٰا هامات آل مُحَمَد
فَكَاَنَّ عِترَةَ اَحْـمَدٍ اَعْـدائُـهُ ... وَ كَاَنَّمَا الْاَعْداءُ عِتْرَةُ اَحْمَد[۶]

[مرثیهٔ ابن جوزی برای امام حسین علیه‌السلام]

و خوب انشاد کرد ابن جوزی که روزی در مسجد جامع دمشق موعظه می‌کرد، چون فارغ شد یکی از مستمعین گفت: «**اُذْكُرْ لَنا شَيْئاً مِنْ رَثاءِ الْحُسَين**علیه‌السلام» این را خواند و گریه کرد و گریانید:

لابُـدَّ اَنْ تَـرِدَ الْـقِيامَةَ فـاطِمُ ... وَ قَـمِيصُها بِـدَمِ الْـحُسَين مُـلَطَّخُ
وَيْـلٌ لِـمَنْ شُـفَعاؤُهُ خُـصَماؤُهُ ... وَ الصُّورُ فِي حَشْرِ الْخَلائِق يُـنْفَخُ[۷]

---

۱. همان، ص ۹۷.
۲. همان، ص ۹۷.
۳. همان، ص ۹۸.
۴. همان.
۵. **بحارالانوار**، ج ۴۶، ص ۱۸۴.
۶. همان، ج ۴۵، ص ۲۹۱.
شمشیر رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را به روی خاندانش کشیدند و بر سرشان زدند.
گویی که خاندان پیامبر دشمنان او هستند و دشمنان، جزو خاندان پیامبر شده‌اند!
۷. سبط ابن جوزی در ***تذکرة الخواص***، ص ۲۶۴ آن را با اندکی تفاوت آورده است.
ناگزیر در روز قیامت، حضرت زهرا علیهاالسلام در حالی وارد صحرای محشر می‌شود که پیراهن خود را به خون امام حسین علیه‌السلام آغشته کرده است.
وای بر کسانی که هنگام دمیده شدن در نفخ صور، شفیعانش دشمن او باشند!

و در **منتخب** نیز روایت است که چهار سال زید آویخته بود[۱] و کسی قادر نبود که بر او ندبه کند و زوجهٔ زید را آن‌قدر زدند که وفات یافت و در موضعی انداختند بی دفن.

[یحیی بن زید در زندان]

و امّا یحیی بن زید که مادر او ریطه دختر ابی هاشم عبدالله بن محمّد بن الحنفیّه بود، بعد از دفن پدرش زید شهید و متفرّق شدن اصحاب او غیر از ده نفر که با او ماندند[۲]، در شب بیرون رفت به سوی نهرین یعنی در کربلا و از آن‌جا به ری آمد و یوسف در عقب او فرستاد، او را ندیدند و از آن‌جا به بلخ رفت و او را عامل نصر بن یسار[۳] حاکم خراسان گرفت و فرستاد به کوفه نزد یوسف و آن ملعون او را حبس کرد و به ولید نوشت و او امر کرد که یحیی را رها کنند.

[مقام و مرتبهٔ یحیی بن زید نزد شیعه]

ابوالفرج در ***مقاتل الطالبیین*** روایت کند که شیعه ده هزار درهم جمع کردند و به حدّاد دادند و قید یحیی را خریدند از او، قطعه قطعه نموده، قسمت نمودند و آن را فصوص خواتیم نمودند[۴] که به آنها تبرّک می‌جستند و بخشید نصر به یحیی دو هزار درهم با نعلینی.

و در روایت ***روضة الصفا*** دو هزار دینار است و در آخر، در زمین جوزجان که شهری بود به طالقان که آن نیز شهری است بین بلخ و مرو ـ نه آن طالقانی که بین قزوین و ابهر واقع است ـ شهید شد، بعد از آن‌که از هرات خروج نمود و آن‌جا او را به دار کشیدند و از زمان ولید بن عبد الملک بود تا آن‌که در زمان ظهور ابومسلم او را دفن نمود.

[اشارهٔ دعبل به یحیی بن زید در قصیدهٔ خود]

و به او اشاره می‌کند دعبل خزاعی در قصیدهٔ تائیّه خود که آن را بر حضرت ثامن الائمّه علیه السلام قرائت کرد و آن دویست بیت است و تمام آن در ***مجالس المؤمنین*** مسطور است.

---

۱. **منتخب**، ج ۲، ص ۳۸۸.
۲. ***مقاتل الطالبیین***، ص ۱۰۴.
۳. سیّار، خ ل.
۴. همان، ص ۱۰۵.

وَ أُخْرىٰ بِأَرْضِ الْجُوزْجَانِ مَحَلُّهَا　　وَ قَبْرٌ بِبَاخَمْرىٰ لَدَى الْغُرُبَاتِ[۱]

و باخمریٰ موضعی است در بادیهٔ کوفه. و در **قاموس**، بلدی است قریب به کوفه و قبر ابراهیم بن عبدالله بن الحسن المثنی آن‌جاست.

[واکنش امام صادق علیه‌السلام در برابر اهانت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام]

و در **کشف الغمه** روایت است که چون به حضرت صادق علیه‌السلام رسید که حکیم بن عباس الکلبی گفته:

صَلَبْنَا لَكُمْ زَيْداً عَلىٰ جِذْعِ نَخْلَةٍ　　وَ لَمْ نَرَ مَهْدِيّاً عَلَى الْجِذْعِ يُصْلَبُ
وَ قِسْتُمْ بِعُثْمَانَ عَلِيّاً سَفَاهَةً　　وَ عُثْمَانُ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ وَ أَطْيَبُ[۲]

آن حضرت دست به آسمان برداشت در حالتی که دو دست آن حضرت می‌لرزید و عرض کرد: «اَللَّهُمَّ إِنْ كَانَ عَبْدُكَ كَاذِباً فَسَلِّطْ عَلَيْهِ كَلْبَكَ»،[۳] پس بنی امیّه او را به کوفه فرستادند برای مهمّی. در بعض اوقاتی که می‌گردید در کوچه‌های کوفه، شیری او را درید. این خبر به حضرت صادق علیه‌السلام رسید، آن حضرت سجدهٔ شکر به جای آوردند و گفت: «اَلْحَمْدُلِلَّهِ الَّذِي أَنْجَزَنَا مَا وَعَدَهُ».[۴] و خوب گفته شاعر به عربیه:

ما لِي اِلىٰ مِثْلِكَ مِنْ شافِعٍ　　اِلّاٰ وِلاءُ الْعِتْرَةِ الطّاهِرَة
حُبُّ عَلِيّ بْنِ اَبِي طالِبٍ　　دِلالَةٌ باطِنَةٌ ظاهِرَة
تُخْبِرُ عَنْ مُبْغِضِهِ اَنَّهُ　　نُطْفَةُ رِجسٍ فِي حَشا عاهِرَة[۵]

و ابن‌قاسم در **مواعظ عددیه** روایت کرده که حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند:

---

۱. **دیوان دعبل خزاعی**، ص ۱۳۶.
و قبر دیگری در سرزمین جوزجان (قبر یحیی بن زید) قرار دارد که محل آن و قبری در باخمریٰ نزد غریبان است.
۲. زید شما را بر تنهٔ درخت خرما بر دار کردیم و تاکنون ندیده‌ایم که مهدی را بر دار کنند.
و شما عثمان را با علی علیه‌السلام از روی نادانی مقایسه کردید، در حالی که عثمان از علی علیه‌السلام برتر و پاکیزه‌تر است (نعوذبالله).
۳. خداوندا! اگر بندهٔ تو (حکیم بن عباس) در این سخن خود دروغگو است، پس سگ خودت را بر او مسلّط کن.
۴. **کشف الغمة**، ج ۲، ص ۲۴۱.
خدا را شکر می‌گویم که آنچه را به ما وعده داده بود وفا کرد.
۵. عاملی نباطی بیاضی، زین‌الدین ابی‌محمد علی بن یونس، **الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم**، ج ۳، ص ۲۷۸، بیت اول وجود نداشت.
غیر از دوستی خاندان پاک رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شفاعت کننده‌ای برای تو نیست.
دوستی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نشانهٔ پنهان شدهٔ آشکاری است.
زیرا خبر می‌دهد که دشمن او حرامزاده است.

ما عَادانا بَیْتٌ اِلّا خَرِبَ وَ ما ینسجنا اِلّا جَرِب[1]

شافعی:

اِذٰا فـي مَـجْلِسٍ ذَكَـرُوا عَـلِيّاً / وَ سِـبْطَيهِ وَ فـاطِمَةَ الزَّكِـيَّة

فَاَجْرىٰ بَـعْضُهُم ذِكْـرى سِواهُـم / فَـاَيْقَنَ اَنَّـهُ سَـلْقَلِقيَّة

اِذا ذَكَـرُوا عَـلِيّاً اَوْ بَـنِيهِ / يُشـاغِلُهُم بِـالرِّوايـاتِ الْـعَلِيَّة

فَـقالَ تَـجاوَزُوا يـا قَـوم هٰـذا / فَـهٰذٰا مِـنْ حَـديثِ الرّافِـضِيَّة

بَـرِئْتُ اِلَـى الْـمُهَيْمِنِ مِـنْ اُنـاسٍ / يَـرَونَ الرَّفْـضَ حُبَّ الْـفاطِمِيَّة

عَـلىٰ آلِ الرَّسـولِ صَـلاةُ رَبّـي / وَ لَـعْنَتُهُ لِـتِلْكَ الْـجاهِلِيَّة[2]

[سرگذشت عیسی بن زید]

و امّا عیسی بن زید الشهید، پس در **عمدة‌الطالب** گفته که مخفی از اعدا در کوفه سقّائی می‌کرد و دختر او را یکی از سقّاها خطبه کرد به خیال آن‌که او نیز مثل آن سقّا عـامی است و اصرار کرد.

پس عیسی دعا کرد که دختر او وفات یافت تا وصلت با غیر سادات واقع نشود،[3] چنانچه بعضی حرام دانسته‌اند آن را تا غیر مستحق خمس، شریک نشود با ایشـان و حدیث حضرت صادق علیه السلام دلالت بر کراهت آن دارد، اگر چه از برای عامی مستحب است که از هاشمیّات زن بخواهد به جهت اتصال به شرفاء، چنان‌چه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «**كُلُّ نَسَبٍ وَ سَبَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا نَسَبِي وَ سَبَبِي**»[4] و اخبار خاصّه نیز در این باب است و آنها در **وسائل‌الشیعه** و **مستدرک** آن مسطور است، بلی صاحب **حدائق** حرام دانسته جمع بین فاطمیین را از روی حدیث **علل‌الشرائع** و در آن رسالهٔ مـخصوصه

---

۱. **بحارالانوار**، ج ۱۰۷، ص ۳۱ حدیث را از زید بن علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده و این‌گونه است: «نحن بنو عبدالمطلب ما عادانا بیت إلّا و قد خرب و ما عاداناکلب إلّا و قد جرب، و من لم یصدّق فلیجرب.»

۲. **المسترشد فی امامة امیرالمؤمنین**، ص ۷۹.

چون در مجلسی سخن از علی و دو نوادهٔ رسول خدا و فاطمهٔ پاک علیهم السلام به میان آورند.
اگر در این میان کسی سخن از غیر آنان گوید، یقین بدان که آن فرد پسر زن فاحشه و بلند صدا است.
چنین فردی وقتی نامی از علی علیه السلام یا پسران او به میان آید خود را با روایات پست مضمون و واهی مشغول می‌کند.
و می‌گوید: ای جماعت! از این‌گونه سخن‌ها درگذرید که از روایات رافضیان است.
اما من به خداوند مهیمن می‌گریزم از کسانی که محبت اولاد فاطمه و منسوبان او را رفض می‌دانند.
صلوات و درود پروردگار من بر اهل‌بیت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و لعنت خداوند بر این نادانی و جاهلیت که فضائل آنان را رفض می‌دانند.

۳. **عمدة‌الطالب فی انساب آل أبی‌طالب**، ص ۲۸۷.

۴. **الذریة الطاهرة النبویة**، ص ۱۱۵.

نوشته که در *درّة النّجفيّة* ایشان موجود است[1] ولکن این فتوا خلاف مقطوع به اصحاب است و اصرار آن مرحوم ـ طابَ ثراه ـ بر آن، وجهی ندارد و استعمال صریح لفظ حرمت بر مکروه در اخبار بسیار است در کتب اربعه و غیرها، و در **فهرس تهذیب** جمله‌ای از آن را جمع کرده‌ام.

عَلَی الجمله، بعد از فوت آن دختر، عیسی جزع زیادی داشت. چون کسی از شیعه که بر حال او مطلع بود سؤال کرد؛ گفت: گریه و جزع من برای این است که به حدّ [ازدواج] رسید و نتوانستم که به او بگویم اَنْتِ فِلْذَةُ كَبِدِ رَسُولِ اللّٰه،[2] و عیسی زاهد بود و حال خود و سیادت خود را از مزوّجه‌اش که از اهل کوفه بود، مخفی می‌داشت؛ چون یکی را که با او رفیق بود از شرفاء، بر او مطلع شدند و او را مثل گوسفند بر لب آب سر بریدند.

[سرگذشت عبدالله فرزند امام باقر]

دیگر از سادات مظلومین، عبدالله بن محمّد بن علی الباقر است. برادر امام جعفر صادق علیه السلام بود که مادر او و حضرت صادق علیه السلام هر دو **ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی‌بکر** بود[3] و جدّهٔ امّی آن دو اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی‌بکر بود و از این است که «وَلَدَ الصّادِقَ علیه السلام اَبُوبِكر مَرَّتَينِ فَلا يَكُونُ اَبوبِكر مِنَ السِّفاح».[4] و امّ فروه عالمه و عابده و فقیه بود.

در **کافی** از عبدالاعلی روایت است که گفت: دیده‌ام که طواف می‌کرد بر دور کعبه و عبائی پوشیده بود به طریقی که کسی او را نشناسد، پس استلام کرد حجرالاسود را به دست چپ خود، پس مردی از طائفین گفت: «يَا أَمَةَ اللّٰهِ أَخْطَأْتِ السُّنَّةَ»؛ یعنی به دست راست حجرالاسود را لمس می‌کردی. فرمود: «إِنَّا لَأَغْنِيَاءُ مِنْ عِلْمِك».[5]

و در **اعلام الوری** تألیف شیخ طبرسی صاحب تفسیر و **ربیع الشیعه** تألیف سیّد جلیل صاحب کرامات علی بن طاووس ـ مگر آن‌که آن بعینه همان اول است و تفاوت

---

۱. صاحب *حدائق* رساله‌ای جداگانه در این زمینه نوشته است به نام الصوارم القاصمة لظهور الجامعين بين ولد فاطمة که در *درر نجفیة* وی موجود است. ر.ک: *الدرر النجفية*، ج ۳، ص ۴۹ به بعد.

۲. **عمدة الطالب**، ص ۲۸۷.

تو پارهٔ جگر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی.

۳. *اعلام الوری*، ج ۱، ص ۵۱۱.

۴. امام صادق علیه السلام از طرف مادر، دو گونه به ابوبکر می‌رسد، به همین جهت ابوبکر زنازاده نیست.

۵. **کافی (فروع)**، ج ۴، ص ۴۲۸.

ما از علم تو بی‌نیازیم.

در خطبه و اسم است و ضرر ندارد؛ زیرا که هرگاه موافقت در مطالب باشد زحمت تغییر اسلوب مرغوب نیست ـ مسطور است که کسی اعتقاد نکرد امامت را در اولاد امام محمد باقر علیه السلام در غیر ابی عبدالله جعفر بن محمد، خاصه و بود برادر آن حضرت عبدالله که اشاره می‌شد به سوی او به صلاح و فضل و تقوی، امّا امامت او پس کسی قائل نشده.

روایت شده است که وارد شد عبدالله بر بعض بنی‌امیه، پس آن ملعون ارادهٔ قتل عبدالله کرد، عبدالله فرمود مرا مکش تا تو را شفاعت کنم در نزد خداوند ـ عزّ و جلّ ـ نه آن که خصم تو باشم. آن ملعون قبول نکرد و گفت: «**لَسْتَ هُنَاکَ**»؛ تو قابل نیستی که مرا شفاعت کنی و زهر در طعام کرد و به خورد آن جناب داد.[1] و در ***مقاتل الطالبیین*** است که یک ساعتی صبر کرد، باز نفس آن ملعون وسوسه کرد تا او را زهر داد در آب[2]، و این عبدالله بن محمّد بن علی غیر از عبدالله «افطح» است که ادعای امامت کرد و او پسر حضرت صادق علیه السلام است و او را افطح می‌گفتند به جهت سقه و بزرگی سر او یا دو پای او.

در ***مجمع طریحی***، افطس را نیز لقب برای او دانسته،[3] لِعُلُوِّ قَصْبَةِ اَنْفِهِ. و غیر از عبیدالله بن الحسین الامام زین العابدین علیه السلام است که مادر او دختر حمزة بن مصعب بن زبیر بن عوام می‌باشد و او را نیز ابومسلم به زهر شهید کرد.[4]

[سرگذشت عبدالله محض]

و از مظلومین است به نحو [عبدالله بن] الحسن المثنی که مادر ایشان فاطمه دختر امام حسین علیه السلام است و جدّهٔ ایشان امّ اسحاق بنت طلحة بن عبیدالله و جدّه علیاء، جرباء بنت قسامه از قبیلهٔ طی ـ او را جرباء گفتند برای تشبیه به ناقه جرباء که شتران نزدیک او نمی‌روند به جهت ترس از تعدّی مرض او به آنها ـ چون از حُسن و جمال به حدّی بود که هر زنی که در پهلوی او واقع می‌شد به هیچ می‌نمود آن زن، اگر چه خوش صورت بود و از این جهت نزدیک او نمی‌رفتند.

---

۱. ***مقاتل الطالبیین***، ص ۱۰۹. ۲. همان، ص ۱۰۹.

۳. ظاهراً این‌جا اشتباهی رخ داده است. در ***منتخب***، ص ۹ و در ***مقاتل الطالبیین***، عبدالله بن حسن بن علی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب را مشهور به افطس می‌دانند، نه عبدالله بن محمد را.

۴. در ***مقاتل الطالبیین***، ص ۱۱۷ مادر او را دختر حسن بن مصعب ذکر کرده است.

[ازدواج حسن مثنّی با فاطمه بنت الحسین علیه السلام]

و شیخ مفید در **ارشاد** و ابن شهر آشوب در **مناقب آل ابی‌طالب** و ابو الفرج در **مقاتل** و علی بن محمد مالکی در **فصول المهمه** و غیرهم روایت کرده‌اند که حسن بن حسن سبط سؤال کرد از عمّ خود حسین علیه السلام که تزویج کند به او یکی از دو دخترش را: فاطمه یا سکینه را. و آن حضرت فرمود: «**اِخْتَرْ یَا بُنَیَّ أَحَبَّهُمَا إِلَیْک**»،[1] پس حسن مثنّی از حیاء سکوت کرد.

امام حسین علیه السلام فرمود: من اختیار کردم برای تو فاطمه را که شباهت او به مادر من فاطمهٔ بنت رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله بیشتر است.

و بعضی روایت کرده‌اند که حسن، فاطمه را اختیار کرد و در وصف حُسن و جمال او می‌گفتند: «**اِنَّهٰا اِمْرَأَةٌ مَرْدُودَةٌ بِها سَکِینَةٌ لِمُنْقَطِعَةِ الْقَرِینِ فِي الْجَمال**»؛[2] یعنی آن زنی است که رد کرد حسن مثنّی برای حسن او سکینه را، با آن که سکینه در جمال و حُسن نظیر نداشت. و نسخ **فصول المهمه** اختلاف زیاد دارد، مثل بسیاری از کتب چنانچه از ابن‌طاووس گذشت؛ لهذا تکذیب نمی‌توان نمود محدّث جلیل متبحّر سیّد حامد حسین نیشابوری هندی را در آنچه نقل کرده در **عبقات الانوار** از **فصول المهمه** که امام حسین علیه السلام فرمود به حسن مثنّی که خطبه نمود که من اختیار کردم برای تو فاطمه را، زیرا که سکینه چنان **مُنْقَطِع اِلَی اللّٰه** است و اشتغال به عبادت دارد لیلاً و نهاراً که فارغ نیست از برای زوج، و اصل این حدیث دلیل است بر آن که آن مخدّره یعنی سکینه در مدینه به حدّ رسیده بود، بلکه ابوالفرج در **اغانی** گوید که در مدینه، پیش از خروج به عراق، در عقد عبداللّٰه بن الحسن السّبط در آمد و بعید نیست؛[3] چه خیر النسوان امام حسین به او فرمود. و در روایت سهل ساعدی گفت: «**رَأَیْتُ نِسْوَةً عَلیٰ جِمَالٍ فَدَنَوْتُ مِنْ أُولَاهُنَّ**»[4] و در **خیرات حسان** مبالغه نمود در تکذیب بالغه نبودن آن معظمه در سفر

---

۱. فرزندکم! هر کدام از آن دو را که می‌پسندی، برگزین.

۲. همان، ص ۱۲۲؛ **الاغانی**، ج ۲۱، ص ۷۹.

قابل ذکر آن که ابوالفرج این موضوع را از زبیر بن بکار از عمویش مصعب بن زبیر نقل می‌کند که تکلیف هر دو معلوم است.

۳. این موضوع را شبلنجی نیز آورده است (**نورالابصار**، ص ۲۷۰) همان طور که پیش‌تر ذکر شد اگر منظور از عبدالله بن حسن همان بزرگواری باشد که در روز عاشورا در لحظات آخر در آغوش عموی خود حضرت امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، درست نیست؛ زیرا وی در آن موقع نوجوانی یازده ـ دوازده ساله بوده است.

۴. **بحارالانوار**، ج ۴۵، ص ۱۲۸.

زنان را بر شتر دیدم، پس نزدیک اولین آنها رفتم.

عراق و کلام منقول از آن مخدّره به اهل کوفه بعد از قتل زوج او مصعب «أَيْتَمْتُمُونِي صَغِيرَةً وَ أَرْمَلْتُمُونِي كَبِيرَةً»[۱] دلالت بر عدم بلوغ ندارد، چه مراد کوچکی به حسب عرف است و او را سیّدةالنّساء و بلیغه و عقیلهٔ قریش می‌گفتند و شعرا به توسّط وصائف او اشعار خود را بر او عرضه می‌داشتند و آنها را اصلاح می‌فرمودند.

[بخشندگی حضرت سکینه علیها السلام]

ابوالفرج و غیر او روایت کرده‌اند که یک یوم فرزدق و جمیل و جریر و کثیر عزّة و نصیب به منزل آن مخدّره رفتند. کنیزی بیرون آمد و اشعار آنها را تذکره نمود و ایشان را بر آن عتاب نمود و مَعَ ذٰلِک هریک را هزار دینار داد، مگر جمیل که او را مدح جمیل نمود و گفت:

إنَّ صاحِبَتِي تَبْلُغُکَ السَّلامَ وَ تَنْتَظِرُکَ حِينَ سَمِعَتْ قَوْلَکَ:

فَيالَيتَ شعرِي هَلْ اَبِيتَنَّ لَيْلَةً — بِوادِي الْقُرىٰ اِنّي إذاً لَسَعِيدُ

لِكُلِّ حَدِيثٍ بَيْنَهُنَّ بَشاشَةٌ — وَ كُلُّ قَتِيلٍ بَيْنَهُنَّ شَهِيدُ[۲]

و می‌فرماید: جَزاکَ اللّٰه خَيْراً! قتیل ما را شهید گفتی، و چهار هزار دینار به او عطا فرمود.[۳] مخفی مباد که *اغانی* حکایات عجیبه و ظرافات مونقه از آن سیّدهٔ بلیغه نقل کرده که تکذیب آن اقرب از تصدیق است کَما اعْتَرَفَ بِهِ فِي *الرّوضات*.[۴]

[فوت حضرت سکینه علیها السلام]

ابن جوزی گوید: فوت او در یکصد و هفده از هجرت در مدینه بود در حکومت خالد بن عبدالله و او وعده داد که به نماز بر او حاضر شود، عمداً تأخیر کرد و سی دینار عطریّات در جنازهٔ او صرف کردند،[۵] و در روایتی، حاکم خالد بن عبدالله المحض

---

۱. ***الاغانی***، ج ۱۶، ص ۳۷۱.
در کوچکی مرا یتیم و در بزرگی مرا بیوه کردید.

۲. آرزو می‌کنم که آیا می‌توانم یک شب را در وادی القری (حجاز) بگذرانم؛ زیرا به درستی آن شب خوبی خواهد بود. هر سخنی بین اهالی آن‌جا (خاندان رسول‌خدا صلی الله علیه و آله) با سرور همراه است و تمام کشتگان آنها شهید به حساب می‌آیند.

۳. ***الاغانی***، ج ۱۶، ص ۳۷۴؛ سبط ابن جوزی، ***تذکرة الخواص***، ص ۲۵۰.

۴. چنانچه مؤلّف گفته است، اکثر آنچه در ***اغانی*** دربارهٔ هاشمیّات ـ به‌ویژه سکینه بنت‌الحسین ـ آمده، مورد تأیید علما و دانشمندان شیعه نیست. بیشتر داستان‌سرایی و حکایات عجیب و غریب ابوالفرج است با اصالت اموی و گرایش زیدی او.

۵. ***تذکرة الخواص***، ص ۲۵۱.

پسر فاطمه خواهر سکینه چهار صد دینار عطریّات صرف کرد و او را محض گفتند چون پدر او حسن مثنّی ابن الحسن السبط بود و مادر او فاطمه بنت الحسین السبط، و در روایتی آن عطریّات را نفس زکیّه محمدبن عبدالله المحض خرج کرد و بعد از یک شبانه روز، والی مدینه اذن نماز داد و خود نیامد و گفت: صَلُّوا عَلیٰ جِنازَتِکم و شیبة بن نصاح بر آن مخدّره نماز خواند[1]، و در مدینه، محلّ فوت او دفن شد به قول یافعی و ابن جوزی و جمع دیگر و عمر بن سعد صاحب *طبقات* که از غلمان و تلامیذ واقدی است، و جماعت دیگر از عامّه گویند در مکه فوت شد[2] و به خارج مکه در طریق عمره دفن شد.

[مادر حضرت سکینه علیها السلام]

و مادر او و عبدالله رضیع شهید معروف به علی‌اصغر، رباب ـ به فتح راء ـ دختر امرؤالقیس بود که از افاضل نساء است.

و این امرؤالقیس در زمان عمربن الخطاب اسلام آورد و سُکَینه ـ به ضم السین و فتح الکاف کَما فِی *اَلقاموس* ـ اسم او آمینه و به قولی امیمه است. و ابن ابی الحدید در شرح *نهج البلاغه* گوید: مصعب بن زبیر، زوج سکینه محبت زیادی به او داشت و نوشت از سفر عراق ـ که با عبدالملک از جانب برادر خود عبدالله زبیر مقاتله می‌نمود ـ که آن مخدّره به نزد او آمد، و روزی که دل بر مرگ نهاد و به قتال بیرون رفت با سکینه وداع کرد و از نزد او بیرون رفت[3] و او از اباة الضیم بود که او را امان می‌دادند و حکومت، و قبول نکرد و به ذلّت تن در نداد و مرگ را اختیار کرد و روزی عبدالملک از جلسای خود سؤال کرد که اشجع ناس کیست؟

هر کدام کلامی گفتند، عبدالملک گفت: اشجع ناس مصعب بن زبیر است که جمع کرده فی مابین سکینه بنت الحسین و عایشه بنت طلحه،[4] و سکینه را از مصعب دختری بود بی‌نهایت جمال، سکینه می‌گفت: او زینت می‌دهد حلّی و زیور را، نه آن‌که اینها زینت دهند او را.[5]

---

۱. همان.
۲. همان.
۳. شرح *نهج البلاغة ابن‌ابی‌الحدید*، ج ۳، ص ۲۹۶.
۴. همان، ص ۲۹۷.
۵. *تذکرة‌الخواص*، ص ۱۶۱.

[نسب بردن عبدالله محض از سبطین رسول الله ﷺ]

الغرض از حسن مثنّی و فاطمه بنت الحسین، عبدالله المحض به وجود آمد که شیخ بنی هاشم و مقدّم در ایشان بود[۱] و او اول کسی بود که نسب از هر دو سبط آورد[۲] و می‌گفت: «أَنَا اَقْرَبُ النَّاسِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَدَنِي رَسُولُ‌اللَّـهِ ﷺ مَرَّتَيْنِ»[۳] و می‌گفتند: هر حسنی در عبداللّٰه جمع است و او در خانهٔ بنت رسول‌اللّٰه متولّد شد و از جود و سخای عبداللّٰه آن بود که ابوعدی اموی شاعر او را قصد کرد، عبداللّٰه و دو پسر او با خوف بیرون آمدند. عبداللّٰه مبلغ چهار صد دینار به او داد و دو پسر او نیز چهارصد دینار و هند دویست دینار که به هزار دینار از نزد ایشان رفت[۴] و حسن مثلّث، پسر این حسن بن الحسن السبط، متألّه و فاضل و ورع بود.

[شهادت عبدالله محض در زندان منصور دوانیقی]

در ***مقاتل الطالبیین*** گفته: در امر به معروف و نهی از منکر، اعتقاد زیدیه داشت[۵] و ابراهیم بن الحسن المثنّی اشبه ناس به رسول‌اللّٰه بود[۶] و این سه در محبس هاشمیّه که بلدی بود در کوفه که سفّاح بنا کرده بود وفات یافتند یا ایشان را شهید کردند[۷] به امر منصور دوانقی. و محمد بن حمزهٔ علوی در کتاب ***انساب*** گوید: ابوبکر بن الحسن برادر ایشان نیز در آن حبس وفات یافت.[۸]

[زهد علی بن حسن مثلث]

و از کسانی که از بنو الحسن در آن حبس به رحمت ایزدی پیوست، علی بن الحسن المثلّث بود که او را ***علی الخیر*** می‌گفتند و عابد و زاهد بود[۹] و صاحب کرامات.

در مقاتل گوید: در طریق مکه نماز می‌خواند، ماری از زیر جامه او داخل شد و از گریبان او بیرون آمد و مردم صیحه زدند و ملتفت نماز خود بود و اصلاً مضطرب

---

۱. ***مقاتل الطالبیین***، ص ۱۲۳. ۲. همان.
۳. همان. من نزدیک‌ترین فرد به رسول خدا ﷺ هستم؛ زیرا از دو سو به ایشان می‌رسم.
۴. همان، ص ۱۲۵. ۵. همان، ص ۱۲۶.
۶. همان، ص ۱۲۷. ۷. همان.
۸. همان، ص ۱۲۸.
۹. همان، ص ۱۲۹. لازم به ذکر است که در متن کتاب، علی بن الحسین المثلّث آمده بود که با توجه به ***مقاتل الطالبیین*** تصحیح شد؛ زیرا فقط از حسن مثلّث سراغ داریم نه از حسین مثلث.

نشد،[1] و در محبس نمی‌شناختند وقت نماز را مگر با جزئی از قرآن که علی تـلاوت می‌کرد[2] و در حال سجده وفات یافت[3] و می‌گفت: «اَللّٰهُمَّ اِنْ کانَ هٰذا مِنْ سَخَطٍ مِنْکَ عَلَیْنا فَاشْدُدْ حَتّیٰ تَرْضیٰ.»[4]

و از فاطمهٔ صغری از پدرش، از مادرش فاطمه بنت مـحمّد کـه رسـول‌خدا ﷺ فرمود: «یُدْفَنُ مِنْ وُلْدِی سَبْعَةٌ بِشَطِّ الْفُرَاتِ لَمْ یَسْبِقْهُمُ الْأَوَّلُونَ وَ لَمْ یُدْرِکْهُمُ الْآخِرُون»؛[5] دفـن می‌شود از اولاد من هفت نفر در کنار فرات که از اولین و آخرین مثل و مانند ندارند و آن محبوسین هشت نفر بودند، یکی نجات یافت.[6]

مخفی مباد که این عام در کـلام رسـول‌خدا ﷺ مـخصّص است، یـعنی از اکـثر مردمان یا شهیدان بهتر باشند و الا معلوم است که شهداء کربلا یا خصوص بنی هاشم از آنها افضل بودند و مثل این کلام از آن حضرت در حق شهداء کربلا نیز گذشت.

[شهادت علی بن حسن مثلّث در زندان منصور دوانیقی]

و بعضی از آن محبوسین به سیّد علی گفتند که چون تو مستجاب‌الدّعوة می‌باشی دعا کن تا خداوند ما را نجات عطا فرماید.

گفت: یا عمّ! ما را درجه‌ای است در بهشت که نمی‌رسیم به آن مگر به این بلیّه یا اعظم از آن، و از برای ابی جعفر منصور موضعی است در آتش که نمی‌رسد به آن مگر به این ظلم یا اعظم از آن، پس صبر می‌کنیم و عَنْ قَریب می‌میریم و استراحت می‌یابیم که گویا نبوده و اگر می‌گویی که از درجهٔ ما و عذاب منصور کم شود، خدای تعالی را بخوانم.

او گفت: نه صبر می‌کنم.

پس بعد از سه روز وفات یافتند و آن در بیست و سوّم محرّم الحرام بود از سنهٔ یکصد و چهل و شش و علی بن الحسن در آن وقت چهل و پنج سال از عمر شریف او گذشته بود[7].

---

۱. همان، ص ۱۲۹.
۲. همان، ص ۱۳۰.
۳. همان.
۴. همان، ص ۱۳۱.
خداوندا! اگر این وضعیت ما در زندان به علت خشم تو بر ما است پس آن را شدیدتر کن.
۵. هفت نفر از فرزندان من نزدیک رود فرات دفن می‌شوند که در جلالت و قدر، کسی از پیشینیان به آنان نرسیده و از آیندگان نیز کسی به مقام آنان نمی‌رسد.
۶. همان.
۷. همان، ص ۱۳۲.

[نسب سادات طباطبایی]

و دو برادر او عبدالله و عباس نیز وفات یافتند و طباطبائی که سادات طباطبا به او می‌رسند همان است[1] و در **کافی** تصریح به اسم او می‌باشد و بعضی لقب ابراهیم دانند آن را، و سبب این لقب یا آن است که نراقی در خزائن آورده که به او گفتند: برای او این پارچه را پیراهن کنیم یا قبا؟

پس گفت: طباطبا، اَیْ قباقبا، یا از آن‌که طوبی طوبی را تحریف به طباطبا می‌کرد و در وصف طباطبا گفته‌اند: «**كانَ مِثلَ سَبِيكَةِ الذَّهَبِ كُلَّما اُوقِدَ عَلَيهَا النَّارُ اِزْدادَ خَلاصاً وَ هُوَ إسماعِيل بن إبراهِيم، كانَ كُلَّما اِشْتَدَّ عَلَيهِ الْبَلاءُ اِزْدادَ صَبْراً**»[2] و برادر او محمد بن ابراهیم ابن‌المثنّی را که ملقب به دیباج اصفر بود[3] در اول ورود سادات بر منصور در حضور دیگران در میان ستونی زنده گذاشتند و هلاک کردند[4] و آن ملعون یعنی دوانقی بسیار از سادات علویّات و فاطمیّات را چنین به درجه شهادت رسانید.

[رهایی یکی از نوادگان امام حسن علیه‌السلام از چنگال منصور دوانیقی]

در **عیون اخبارالرضا** علیه‌السلام و **منتخب** طریحی و غیرها مسطور است که چون منصور، ابنیهٔ بغداد را بنا می‌کرد، اولاد علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام را طلب می‌کرد؛ طلب شدیدی، و در میان استوانات[5] می‌گذاشت و از گچ و آجر اطراف آن را می‌گرفتند و روزی جوانی خوش صورت و گیسوان سیاه داشت و از اولاد حضرت امام حسن علیه‌السلام بود، به دست آوردند.

در بعض کتب به نظر رسید که مادر او، او را نمی‌گذاشت که از منزل بیرون رود تا یک روز مادرش را غافل کرد و از دلتنگی بیرون آمد، پس او را گرفتند و به نزد منصور لعین بردند. کیف کان، آن ملعون، آن سیّد معصوم را تسلیم بنّا کرد و کسی را بر او گماشت از ثقات خود، چون بنّا او را در میان استوانه گذاشت بر او رقّت و رحم آورد و سوراخی به قدر تنفس گذاشت و گفت: شب تو را بیرون خواهم آورد. پس چون شب

---

۱. نویسندهٔ **عمدة‌الطالب**، ص ۱۷۲ اسم او را ابراهیم طباطبا بن اسماعیل الدیباج می‌داند.

۲. **مقاتل‌الطالبیین**، ص ۱۸۰؛ **رجال بحرالعلوم**، ج ۱، ص ۱۸.

او مثل طلا بود که هر چه بیشتر در آتش می‌ماند خلوص آن بیشتر می‌شد. او اسماعیل بن ابراهیم بود که هر چه سختی و شکنجه بر او زیادتر می‌شد صبرش بیشتر می‌شد.

۳. **مقاتل‌الطالبیین**، ص ۱۸۱.

۴. همان.

۵. ستون‌ها.

شد، رفت و او را بیرون آورد و گفت: «**اِتَّقِ اللّٰهَ فِي دَمِي وَ دِماءِ الْفَعَلَةِ الَّذِينَ كانُوا مَعِي وَ غَيِّبْ شَخْصَک**»[1] و گیسوان او را به آلت بنّایی گرفت[2] که او را نشناسد که علوی می‌باشد، چه ایشان گیسو می‌داشتند.

و در *عیون* و *بحار* و *عوالم العلوم* است که حضرت امام رضا علیه السلام در نیشابور چون سر از عماری[3] بیرون آوردند، دو گیسو داشتند مثل دو گیسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و عبارت حدیث این است «**وَكَانَتْ ذُؤَابَتَاهُ كَذُؤَابَتَيْ رَسُولِ اللّٰه**»[4]. و حدیث حسنین علیهما السلام در جمله از کتب معتبرهٔ اخبار و احکام موجود است[5] و در [جلد] سیزدهم **بحار** و *کمال‌الدین* صدوق چند حدیث دارد که حضرت حجّت ـ عجّل‌اللّٰه‌فرجه ـ گیسو داشتند.[6] و اخبار دیگر در حضرت رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله دارد و به نظرم هیجده روایت دیده‌ام و آنچه بعض فقهاء ـ رضوان اللّٰه علیهم ـ فرموده‌اند از روی اخبار در کراهت تبعیض رأس، غیر این است کَما حُقِّق فِي الْفِقْه و بعض مشایخ عظام ـ عَطَّرَاللّٰهُ مرقده ـ توهّم کرده انحصار خبر را در گیسو داشتن حسنین علیهما السلام[7] و آن را تضعیف فرموده و از این نمره اشتباه در کتب استدلالیه بسیار است و بر مفتی تتبّع تام لازم است و تقلید جایز نیست او را، علَی‌الخصوص از یک کتاب از اموات.

خلاصهٔ کلام: آن بنّا گفت به آن غلام بعد از گرفتن موی او که برنگرد به نزد مادر خود. او گفت: پس خبر سلامتی مرا به مادر من برسان تا حزن و بکاء او کمتر باشد و بگو به او که ممکن نبود عود من به سوی تو و موهای مرا به او بده و خود رفت و دیگر خبر کسی ندید از او.[8]

[ظلم هارون‌الرّشید و کرامت حضرت زهرا علیها السلام]

و از احمد بن حنبل روایت کرده‌اند که گفت: هارون‌الرّشید جمعی از علویّه را داد که در استوانات بگذارند و آن بنّا یکی را مخفی کرد و فرزند خود را به رضای او، در

---

۱. خدا را در ریخته شدن خون من و کارگرانم در نظر بگیر و مواظب باش و خودت را پنهان کن.

۲. *عیون اخبارالرضا*، ج ۱، ص ۱۱۲؛ *بحارالانوار*، ج ۴۷، ص ۳۰۶، *منتخب طریحی*، ص ۸

۳. کجاوه.

۴. چنین عبارتی در *عیون*، ج ۲، ص ۱۴۳ به بعد ـ که در این زمینه چند حدیث روایت کرده ـ پیدا نشد. علّامه مجلسی نیز در *بحارالانوار*، ج ۴۹، ص ۱۲۷ آن را از *کشف‌الغمه*، ج ۳، ص ۱۰۱، نقل کرده است.

۵. *بحارالانوار*، ج ۴۳، ص ۲۵۷ و ۲۸۶.

۶. *کمال‌الدین*، ج ۲، ص ۴۰۱، ح ۵. علامه مجلسی نیز آن را در *بحارالانوار*، ج ۵۲، ص ۲۵، نقل کرده است.

۷. *وسائل‌الشیعه*، ج ۲۱، ص ۴۵۱.

۸. *منتخب*، ص ۹.

عوض آن جوان علوی در میان ستون گذاشت. چون پاره‌ای از شب گذشت کسی از در منزل او را آواز کرد. چون به درب منزل آمد زنی را دید که ولدش همراه او است و آن زن فرمود: «خُذ وَلَدَکَ وَ اَعْطِنِي وَلَدِي»؛ یعنی بگیر فرزند خود را و بده فرزند مرا.

پس فرزندش را داخل منزل کرد و سید را بیرون آورده، تسلیم جدهٔ او فاطمه زهرا ـ سلام اللّه عَلَیْها وَ عَلیٰ اَبیها وَ بَعْلِها وَ بَنیها ـ نمود؛ اَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظّالِمین.

فصل: [دستور هادی عباسی درباره خراب کردن کوفه]

و از **هرثمة بن اعین** روایت است که هادی عباسی امر کرد او را شبی به قتل جمیع کسانی که در حبس بودند از آل ابی‌طالب و اگر قادر نشود بر قتل به جهت کثرت ایشان، در دجله غرق کند ایشان را. بعد برود به کوفه و بنی عباس و شیعهٔ ایشان را از کوفه بیرون کند و کوفه را بسوزد با اهلش و خانه‌ها را خراب کند. این حکم کرد و رفت به حرم‌سرای خود.

پس شنیده شد سرفهٔ او و روح نجس او به آن سرفه بیرون آمد.

[فرزندان رسول‌الله ﷺ در زندان مهدی عباسی]

و از یعقوب بن داوود روایت است که گفت: طلب کرد مرا مهدی پسر منصور عباسی در شبی. دیدم در منزل عالی نشسته که پهن است در آن فرش عالی مصور به هر صورت نیکوئی، و ظروف عالیه نهاده است و در پهلوی آن ملعون کنیز خوش‌صورتی می‌باشد که وصف او ممکن نیست. پس آن ملعون گفت به من که: آیا می‌کنی آنچه تو را امر کنم و این فروش و ظروف و جاریه از تو باشد؟

گفتم: بلی!

پس گفت: دست خود را بر سر من بگذار و قسم یاد کن. من این را کردم، پس صدهزار درهم علاوه بر آنها به من داد و گفت: می‌خواهم که فلان شخص علوی را به قتل رسانی و او را به من تسلیم کرد.

پس چون او را به منزل خود بردم و با او صحبت داشتم، او را بسیار عاقل کامل یافتم و به من گفت: من مردی می‌باشم از اولاد رسول خداﷺ چگونه راضی می‌شوی که خون من به گردن تو بماند و روز قیامت تو را به خون من مؤاخذه کنند؟

گفتم: چاره چیست؟

گفت: بگذار مرا تا از فلان راه بروم با دو رفیق دیگر که دارم.

پس آن دو را حاضر کردم و راه هر سه را واگذار کردم و گفتم: صبر نکنید تا فلان منزل برسید. پس کنیزی از من شنید آن را و به آن ملعون رسانید و آن ملعون فرستاد که آن سه را برگردانیدند و مرا حاضر کرد و از آن علوی سؤال کرد؛ گفتم: او را کشتم! پس مرا قسم داد و قسم یاد کردم. پس آنان را حاضر کرد و امر کرد به حبس من، و تا زمان هارون در حبس بودم و به قولی تا شانزده سال حبس او طول کشید[۱].

[شهادت چند تن از نوادگان امام حسن علیه السلام]

و بهاء الدوله ابن بابویه مصادره کرد اباالحسن العلوی الحسینی را بر هزار هزار دینار و او را حبس کرد و گرفت از او نود هزار دینار[۲] و محمد و ابراهیم دو پسر عبدالله المحض که علوی فاطمی حسنی حسینی بودند به ظلم کشتند و محمد را نفس زکیّه می‌گفتند بعد از شهادت او، به جهت روایتی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله به ایشان رسیده بود که یکی از اولاد صاحب نفس زکیّه را در نزد ***احجار الزیت*** در مدینه خواهند کشت و او را مهدی نیز می‌گفتند[۳] ولیکن تحقیق وِفاقاً لِابْنِ طاووس رحمه الله **فِی *الْاقبال* وَ کانَ یُقالُ لِجَدِّهِمْ طاوُوس لِحُسْنِ شَمائِلِهِ** آن است که معتقد بودند به امامت ائمه علیهم السلام و بیرون آمدند برای امر به معروف و نهی از منکر،[۴] چنانچه اخبار صحیحه دلالت بر آن دارد.

و شیخ طریحی در ***مجمع البحرین*** سوء حال این سادات حسنی را اعتقاد می‌فرماید، ولیکن از **منتخب**، خلاف آن از ایشان ظاهر است. کیف کان، چون محمد دید ظلم منصور و اتباع او را، بر او خروج کرد و اهل مدینه با او بیعت کردند و اهل مکه و جمع کثیری. مالک، فقیه حجاز نیز فتوا داد به متابعت او. سیصد نفر با او بودند. پس عامل منصور را با خلق زیادی از آن ملاعین کشت و ابن کثیر شامی گوید: به دست خود هفتاد نفر را کشت و شیعهٔ او، او را گذاشتند و متفرّق شدند تا او را لشکر منصور شهید کردند[۵] و رئیس ایشان عیسی بن موسی پسر برادر منصور(لع) بود که ولیّ عهد او بود[۶] و سر او را به نزد پدر و برادران و اقارب او که در حبس هاشمیّه کوفه بودند، بردند. پدر او چون سر پسر را دید، گفت: «**یَرحَمُکَ اللّه! یَرحَمُکَ اللّه! لَقَد قَتَلُوکَ قَوّاماً صَوّاماً**»[۷] و انشاد کرد:

---

۱. ***تاریخ الرسل و الملوک***، ج ۶، ص ۳۸۴.
۲. ***عمدة الطالب***، ص ۲۷۸.
۳. ***مقاتل الطالبیین***، ص ۱۶۷؛ ***عمدة الطالب***، ص ۱۰۵.
۴. ***اقبال الاعمال***، ج ۳، ص ۸۶ ـ ۸۸.
۵. ***البدایة و النهایه***، ج ۱۰، ص ۸۹.
۶. همان.
۷. خداوند تو را رحمت کند! کشته شدی در حالی که دائم شب زنده‌دار و روزه‌دار بودی.

فَتًی کانَ یُدنِیهِ مِنَ السَّیفِ دِینُهُ   وَ یَکْفِیهِ سَوْآتُ الْاُمُورِ اجْتِنابُها[1]

و برادر او ابراهیم بن عبداللّه المحض در بصره خروج کرد[2] و تیری بر حلق او آمد و شهید شد و در باخمری که قریه‌ای بود یا بیابانی در کوفه دفن شد،[3] چنانچه در قصیدهٔ دعبل است و او از علماء عابد زاهد بود و از قوّهٔ او بود که هرگاه دم شتر را می‌گرفت قادر بر حرکت نبود، و عمش و عمّار بن منصور و جمع کثیری از اکابر با او بیعت کردند و ابوحنیفه در نهانی، فتوا به متابعت او می‌داد و پسر خود را با چهار هزار درهم به نزد او فرستاد و عریضه‌ای به خدمتش نوشت، و این اسباب تغیر منصور بر ابی‌حنیفه شد تا او را کشت.

و قاضی نورالله مرعشی شهید در *مجالس* گوید: اتباع ابراهیم صد هزار بودند، ولیکن چون موسی بن عیسی و حمید بن قحطبه در حجاز از امر برادرش سید محمد فارغ شدند و به او روی آوردند، لشکر ابراهیم متفرق شدند و او را تنها گذاشتند تا شهید شد و از شعر او است در وقتی که خبر قتل محمد به او رسید:

سَاَبْکِیکَ بِالبِیضِ الرِّقاقِ وَ بِالقَنا   فَاِنَّ بِها ما یُدْرِکُ الطّالِبُ الْوَتَرا
وَ اِنّا لَقُومٌ لا تَفِیضُ دُمُوعُنا   عَلیٰ هالِکٍ مِنّا وَ لَو قَصَمْتُمُ الظَّهْرا[4]

[شهید فخ در آیینهٔ روایات]

و بعد از محمد و ابراهیم در زمان هادی عباسی، شهادت شهدای فخ اتفاق افتاده و فَخ موضعی است در یک فرسخی مکّه معظّمه، و در *مقاتل الطالبیین* از امام محمّد باقر علیه‌السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله در فخ پیاده شد و دو رکعت نماز گزارد و در رکعت سیم گریست. پس اصحاب گریستند به گریهٔ آن حضرت و فرمود که: جبرئیل بر من

---

۱. *الوافی بالوفیات*، ج ۳، ص ۲۴۳؛ *شجرة‌الطوبی*، ج ۱، ص ۱۶۲.
جوانمردی است که دینش از شمشیرش به او نزدیک‌تر است و همین موضوع برای او کافی است که بدی‌های روزگار از او دوری کند.
۲. *شرح‌الاخبار*، ج ۳، ص ۳۲۶.
۳. در *عمدة‌الطالب*، ص ۱۱۰، می‌گوید: تیری بر پیشانی او آمد و شهید شد. بیت بالا را نیز با اندکی تفاوت در مورد او نقل کرده است. در *شجرة‌الطوبی*، ج ۱ مانند نقل مؤلّف را دارد.
۴. *مقاتل‌الطالبیین*، ص ۲۰۵ (با اندکی تفاوت).
برای تو با شمشیرهای تیز و نیزه‌ها گریه خواهم کرد؛ زیرا با آنها است که می‌توان انتقام گرفت و خونخواهی کرد.
و ما مردمی نیستیم که در مرگ کشتگان خود ـ اگرچه کمرشکن هم باشد ـ جزع کنیم و از دیده سرشک بریزیم.

نازل شد و گفت: «**يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَجُلًا مِنْ وُلْدِكَ يُقْتَلُ فِي هَذَا الْمَكَانِ وَ أَجْرُ الشَّهِيدِ مَعَهُ أَجْرُ شَهِيدَيْنِ.**»[۱]

ایضاً به سندش روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام از محمل پیاده شد و وضو گرفت و نماز خواند و سوار شد. عرض کردند: آیا این مناسک حج است؟

فرمود: نه، ولیکن این جا کشته می‌شود مردی از اهل بیت من با عصابه که سبقت می‌گیرد ارواح ایشان جسد ایشان را به بهشت،[۲] و رأس شهداء فخ، ابوعبدالله حسین بن علی بن الحسن بن علی بن ابی‌طالب بوده و با او عبدالله بن الحسن بن علی بن الحسین زین العابدین که معروف است به افطس.[۳]

در **کافی** روایت است که: حضرت امام موسی علیه السلام فرمود به علی بن الحسین در حین وداع: «**يَا ابْنَ عَمِّ إِنَّكَ مَقْتُولٌ فَأَجِدَّ الضِّرَابَ فَإِنَّ الْقَوْمَ فُسَّاقٌ يُظْهِرُونَ إِيمَاناً وَ يُسِرُّونَ شِرْكاً وَ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ وَ أَحْتَسِبُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ عَصَبَةٍ**».[۴] و والی مدینه از جانب هادی عباسی، عمر بن عبدالعزیز پسر عبدالله عمر بن خطاب بود و آل ابی‌طالب بر آل عباس غالب شدند و بیت المال را که در آن هفتاد هزار تومان بود بر سر خود قسمت کردند و بعد از چند یوم به مکّه رفتند و هادی لشکر فرستاد و روز ترویه[۵] از صبح تا ظهر مقاتله بود و حسین بن علی صاحب فخ با شش صد نفر از آل ابی‌طالب در آن مکان شهید شدند و سر حسین را به نزد هادی فرستادند به طمع جایزه، آن ملعون گفت: اعتنائی به این طاغی نبود که قابل طمع جایزه باشد و بعضی از حاضرین خندیدند.

هادی گفت: این سر سلطان ترک و دیلم نیست، بلکه سر یکی از اولاد رسول است و چیزکی به ایشان جایزه داد. بنابر روایت مسعودی در **مروج الذّهب**.

---

۱. همان، ص ۲۹۰.

ای محمد! در این مکان مردی از فرزندان تو کشته می‌شود که هر کس در رکاب او به شهادت برسد، ثواب دو شهید را دارد.

۲. همان، ص ۲۹۰.

۳. افطس، حسن بن علی بن علی بن الحسین است و فرزندش عبدالله معروف به ابن‌الافطس است، نه خود افطس. ر.ک: ***مقاتل الطالبیین***، ص ۲۹۷، در ***عمدة الطالب***، ص ۳۳۹ نیز نام او را حسن می‌داند.

۴. ***کافی***، ج ۱، ص ۳۶۶؛ در ***مقاتل الطالبیین***، ص ۲۹۸، این حدیث را با اندکی تفاوت نقل کرده است.

پسر عمو! تو کشته خواهی شد، پس نیکو جنگ کن (ضربت را جدی بزن)؛ زیرا این مردم فاسق‌اند، اظهار ایمان می‌کنند و در دل مشرک‌اند و ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ من مصیبت شما جماعت (خویشانم) را به حساب خدا می‌گذارم.

۵. همان، ص ۳۰۰.

[سر مبارک عبدالله افطس در برابر هارون الرّشید]

و در کتاب **عمدة الطالب** است که: جعفر بن یحیی برمکی سر مبارک عبداللّٰه افطس را با هدایای نیروز به نزد هارون مردود فرستاد[۱] و قبر او در سوق طعام در بغداد زیارتگاه است[۲]. و این منافات دارد با آن که از شهداء فخ باشد، وَاللّٰه العالِم.

[کتاب فرستادن علما برای سادات]

و آن کتاب معتبری است در انساب آل ابی‌طالب علیه‌السلام که سیّد نسابه احمد بن علی بن الحسین راوی از ابن معیه حسینی[۳] به تصغیر ـ که انصاریه بود ـ در زمان امیر تیمور از برای جلال‌الدّین الحسن الکریم الزاهد از اولاد زید بن علی تصنیف کرده،[۴] و وفات او در هشتصد و بیست و هشت بود[۵] و این مرسوم علما بود.

چنانچه جاراللّٰه زمخشری **تفسیر کشّاف** را برای علی بن عیسی حسینی به تصغیر ـ و او عالم جواد و شاعر مجیدی بود ـ در مکه تصنیف کرد[۶] و صدوق ابن بابویه کتاب **مَن لایحضره الفقیه** را که از اجل کتب احکام است برای ابی‌عبدالله نعمت بن عبدالله نقیب به بلخ از نسل امام زین العابدین علیه‌السلام ـ و عقب او نیز از سادات ملوک و نقباء بودند ـ تصنیف فرمود[۷] و **عیون اخبار الرضا** را برای کتابخانهٔ صاحب بن عباد وزیر دیالمه[۸] که بار هفتصد شتر بود.

[قصیده در مدح حضرت عباس علیه‌السلام]

و ختم می‌کنیم این مجلس را به قصیدهٔ مهر طلیعه که انشاد نمود آن را در مدح آن بزرگواری که غرض از تسوید این اوراق ذکری از حالات آن سرور بود، داعی زادهٔ این داعی مؤمنین ضیاءالدّین محمد حسین ـ سَلَّمَهُ الله تَعالیٰ عَنْ کُلِّ شَیْنٍ وَ حَلّاهُ بِکُلِّ زَیْنٍ بِحَقِّ الْحَسن وَ الْحُسین علیهما‌السلام ـ نظر به آنچه فرمود که: **«مَنْ قالَ فِینَا بَیْتَ شِعْرٍ بَنَی اللّٰهُ لَهُ بَیْتاً فِي الْجَنَّة»**[۹] کَما فِی **العیون** و آن این است:

---

۱. **عمدة الطالب**، ص ۳۴۸.
۲. همان، ص ۳۴۹.
۳. در منابع، حسنی آمده است. ر.ک: **عمدة الطالب**، ص ۱۳.
۴. همان، ص ۱۹.
۵. همان، ص ۱۴.
۶. در **کشّاف**، ج ۱، ص ۲۰ نام وی چنین آمده است: شرف آل رسول‌اللّٰه أبی‌الحسن علی بن حمزة بن وهاس.
۷. **من لا یحضره‌الفقیه**، ج ۱، ص ۲.
۸. **عیون اخبار الرضا**، ج ۱، ص ۳.
۹. همان، ج ۲، ص ۱۵.
هرکس برای ما یک بیت شعر بگوید، خداوند در بهشت برای او خانه‌ای بنا می‌کند.

موسم گل در رسید و بلبل آمد در فغان
وز نسیم بوی گل چون نافه‌ای شد گُلْسِتان
بوستان شد سبز و خرّم، قُمری آمد در نوا
طوطی شِکُّر سخن بگرفت بر سرو آشیان
کرد اکنون باز نرجس چشم باز از خوابِ ناز
نسترن زد سر، حجاب خاک را برد از میان
باز اندر جلوه آمد یار و زلف آشفته کرد
آن پریوش را نگر کآتش فکندی در جهان
زلف مشکین، رخ چو برگ گل، دو چشمان نرجسی
لب بسان لعل و همچون غنچهٔ خندان، دهان
تا کدامین صید را آورد باز اندر نظر
کو نهادی تیر مژگان در کمان ساقیان
می‌ده پیاپی، مطربا شد وقت نی
شور عشقی بر سرم آمد گرفت از کف عنان
طوطی طبعم به رقص آمد قلم شد مُشک بیز
در مدیح شبلِ حیدر، خواجهٔ کروبیان
خسروی کز بهر تعظیمش فلک گردید خَم
مهتری کو راست بر درگه ملایک پاسبان
در خَم چوگان فرمانش قَدَر باشد چه گوی
تیر و پیکانِ قضا را شصت او باشد کمان
خاک دربارش رئوس خسروان را افسر است
آستانش فیض را منبع، سعادت راست کان
دلبری کز یک نگاه مستش افتد انقلاب
در تمام ماسوا از عالم کون و مکان
کی توان با قَدِّ دلجویش برابر کرد سرو
با دهانش غنچه را تشبیه کردن کی توان؟
آیهٔ وَاللَّیل، زلفش را حکایت می‌کند
آیهٔ وَالشَّمس، از نور رخش دارد نشان

خـــواست یـــوسف دعـــوی حُســـنی کـــند
لیکن چو دید جلوهٔ حسن و جمالش، گشت اندر نهان
شهسواری کـو بـه هیجا چون بـه تـوسن هـی‌زند
سـر فـرو ریـزد ز تـن، مـانند بـرگ انـدر خـزان
تـــاج ســـلطان بـلاغت مـملکت آرای مـحض
بـــلبل بـــاغ مـــعانی زیب اورنگ و بـــیان
مـــنبع جـــود و فـــتوّت، مـــعدن حـلم و حـیا
نـــور چشـــم حـــیدر صَـــفدر، امـیرِ مـؤمنان
کـــی تـــوان او را جـــدا کـردن زِ وَلْـدِ فـاطمه
نـــوگل بـــاغ دل زهـــراست آن ســـرو روان
مِـدْحَتِ مـاه بـنی هـاشم بـرون است از قـیاس
کـی سـمندِ عـقل بـتوانـد کـند جـولان در آن
لیک چـــون یـــاد آورم از روز عـــاشورای او
ســـینه ســـوزان گـردد و آهـم رود در آسـمان
هـــان فـــتوت را نگـــر کـاندر ره سـبط نـبی
جـان‌فشانی کـرد چـون تـا داشت بـرمرکب مکـان
مـــرکب انـــدر آب رانـد و لیک لب را تـر نکـرد
چـون کـه آمـد یـادش از لعل شـه لب تشـنگان
ای دریـــغ از آن قَـــد و بـــالا کـه انـدر کـربلا
از جفای چرخ دون در خاک و در خـون شـد طـپان
تـیغ کـین چـون بـر سر ماه بـنی هـاشم رسید
مـعنی شَـقّ القـمر گـفتی در آن دم شـد عـیان
بـــا لب خشکـیده شـد مـقتول در نـزد دو نـهر
در کـدامـین مـلّت ایـن را مـی‌توان کـردن بـیان؟
داغ مـــرگ حـــمزه قَـدِّ احـمدی را خـم نـمود
وز غـم عـباس شـد قَـدِّ حسـینی چـون کـمان
حـــقِّ ایـــمانم ادا کـی مـی‌توان کـردن ضـیاء
گـرچـه بـاشی زیـن مـصیبت دائماً بـر سـر زنـان

[علوّ همّت حضرت ابو الفضل علیه السلام]

و چون جزء اعظم این قصیده رشیقهٔ بلیغه در علوّ همّت و ایثار و مواسات حضرت ابی‌الفضل است و در آن است نکات متعلّقه به شهادت آن سرور، مناسب آن است که مختصری از فضیلت این صفت شریفه موافق اخبار اهل عصمت ـ سلام الله علیهم ـ با اشاره به کیفیت شهادت آن سرور بی‌نظیر در جلوهٔ تحریر آید؛ لیکون «خِتامُهُ مِسْکٌ وَ فِي ذٰلِکَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُون»[1].

بدان که اصل همهٔ خیرات و سبب عمدهٔ رفعت درجات، علوّ همّت و فرار از تحمّل ذلّت و منّت است. امیرالمؤمنین فرمود: «عُلُوُّ الْهِمَّةِ مِنَ الْإِيمانِ» و فرمود: «هُمُومُ الْمَرْءِ بِقَدْرِ هِمَمِهِ»[2] و فرمود: «هِمَّةُ الْمَرْءِ قِيمَتُه» و فرمود: «هَمُّ السَّعِيدِ لِآخِرَتِه وَ هَمُّ الشَّقِيِّ لِدُنْياهُ»[3] و فرمود: «هانَتِ الْمَرْءُ هِمَّته» و فرمود: «اَلتَّوَانِي فِي الدُّنْيَا إِضَاعَةٌ وَ فِي الْآخِرَةِ حَسْرَةٌ»[4] و از این باب است قول آن حضرت: «هُدِيَ مَنْ سَلَّمَ مَقَادَتَهُ إِلَى اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ وَلِيِّ أَمْرِهِ»؛[5] یعنی هر کسی که قائد و راهنمای خود را فرمایشات خداوند ـ عزّ و جلّ ـ و حضرت رسالت و امام خود گرفت، آن بر هدایت و بریء از ضلالت است. و تمام علوّ همّت که تمام ایمان بود این است و افاده می‌کند آن را قول حضرت رسول: «مَنْ خَافَ اللّٰهَ خَوَّفَ اللّٰهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ وَ مَنْ لَمْ يَخَفِ اللّٰهَ خَوَّفَهُ اللّٰهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»[6]؛ یعنی هر که از خدا بترسد خداوند هم همه چیز را از او می‌ترساند و هر که از خدا نترسد خداوند او را از همه چیز می‌ترساند و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: «مَن أَهانَ سُلْطانَ اللّٰهِ أَهانَهُ اللّٰهُ»،[7] «مَنِ انْتَهَرَ صَاحِبَ بِدْعَةٍ مَلَأَ اللّٰهُ قَلْبَهُ أَمْناً وَ إِيماناً؛ مَنْ أَهانَ صاحِبَ بِدعَةٍ آمَنَهُ اللّٰهُ يَوْمَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ»؛[8] یعنی کسی که اهانت کند به امر دین، خداوند او را ذلیل گرداند و هر که اهانت به صاحب بدعت و ظالمین برساند و ایشان را منع کند از آن باطل، خداوند پر می‌گرداند قلب او را از ایمان و ایمن می‌گرداند او را در دنیا و آخرت. و روایت کرده آن را ابن قاسم در اثنی عشریه.

---

۱. سورهٔ مطففین، آیهٔ ۲۶.
[باده‌ای که] مُهر آن، مُشک است و در این [نعمت‌ها] مشتاقان باید بر یکدیگر پیشی گیرند.
۲. اندیشه‌های آدمی به اندازهٔ همتش است.
۳. با توجه به کلمات قصار امیرالمؤمنین علیه السلام تصحیح شد.
۴. ضعف و سستی در امر دنیا باعث زیان و در امر آخرت باعث پشیمانی می‌شود.
۵. *عیون الحکم و المواعظ*، ص ۵۱۲.
۶. *بحارالانوار*، ج ۲، ص ۳۳، ح ۲۷.
۷. *شهاب الاخبار*، ص ۱۶۷؛ *سنن کبریٰ*، ج ۸، ص ۱۶۴.
۸. *مسند الشهاب*، ج ۱، ص ۳۱۸.

[علوّ همّت در گفتار پیامبر گرامی اسلامﷺ]

و در کتاب *زهد النّبی* و *تحصین* ابن فهد روایت است از آن حضرت که وصف می‌فرماید آخرالزّمان را و آن که اسلام از میان برداشته می‌شود و می‌فرماید: «**وَ أَيْنَ الْإِسلامُ يَوْمَئِذٍ يا عُمَر؟! اَلْمُسلِمُ يومَئِذٍ كَالْغَرِيبِ الشَّرِيد، ذاكَ الزَّمانُ يذهَبُ فِيهِ الْإِسلامُ وَ لا يَبقىٰ إلّا اسْمُهُ وَ يَندَرِسُ فِيهِ الْقُرآنُ وَ لا يَبْقىٰ إلّا رَسْمُهُ**»[1] تا آن که می‌فرماید: طریق مسلمانی را ترک می‌کنند و مایل به دنیا می‌شوند و آخرت را وا می‌گذارند و غذاهای نیکو می‌خورند و جامه‌های وزینه می‌پوشند و خانه‌ها را محکم و با زینت می‌سازند و مجالس را آراسته می‌نمایند و به جاه و لباس فخر می‌کنند، و اما اولیاء خدا جامهٔ ایشان عبا است و آن کنایه از جامهٔ پست کم‌قیمت است و رنگ‌های ایشان از بیداری زرد است و پشت ایشان از نماز خم است و شکم ایشان چسبیده به پشت ایشان است از طول روزه، و هرگاه یکی از ایشان تکلّم کند به حقّ یا صدق بگویند به او: «**أُسْكُتْ فَأَنتَ قَرِينُ الشَّيْطانِ وَ رَأْسُ الضَّلالَةِ**»؛ یعنی ساکت باش که تو مثل شیطانی و کسانی که طریقه تو را دارند بر ضلالت می‌باشند و تأویل می‌کنند کتاب خدا را بر غیر مراد خداوند ـ عزّ و جلّ ـ و می‌گویند: ﴿**مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ**﴾[2].[3] و از این حدیث شریف ظاهر است که معنای ایمان و اسلام، علوّ همّت است به ترک لذائذ دنیا از ریاست و لباس نیکو و اطعمهٔ لذیذه و غیر ذلک.

[همّت بلند از دیدگاه پیامبر گرامی اسلامﷺ]

و در کتاب *جعفریات* است از حضرت امام موسی علیه السلام از پدرانش از رسول‌خداﷺ که فرمود: «**إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَوَادٌ، يُحِبُّ الْجَوَادَ وَ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَ يَكْرَهُ سَفْسَافَهَا**»[4] *فی القاموس*: **اَلسَّفْسافُ، اَلرَّدِيُّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ الْأَمْرُ الْحَقِيرُ**؛ یعنی خداوند جواد است و جود و بخشش را دوست می‌دارد و دوست می‌دارد که مرد صاحب همّت بلند باشد و کارهای بزرگ پسندیده در نزد خدا و رسول اختیار کند و ناخوش دارد که کارهای دنیّه پست را از پیش گیرد.

---

۱. در چنین روزگاری اسلام کجا است؟ مسلمان در این روزگار مانند آواره و غریبی درمانده است. در این زمان اسلام از بین مردم می‌رود و فقط اسم آن می‌ماند و قرآن مندرس می‌شود و فقط صورت ظاهر آن می‌ماند.

۲. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۳۲.

زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و [نیز] روزی‌های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟

۳. *التحصین و صفات العارفین*، ص ۴۵ ـ ۴۶.

۴. *جعفریات*، ص ۳۲۲، ح ۱۳۳۱؛ *نوادر*، ص ۹۸، ح ۵۱؛ *بحارالانوار*، ج ۷۵، ص ۱۳۵، ح ۵؛ ج ۹۲، ص ۱۸۴، ح ۲۱.

[دو خصلت شیعه از دیدگاه امام صادق علیه السلام]

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: اختیار کن شیعه ما را در دو خصلت، پس اگر در ایشان باشد و الّا دور شو از ایشان دور شو.

عرض کردم: آن دو کدام است؟

فرمود: «اَلْمُحَافَظَةُ عَلَى الصَّلَوَاتِ فِي مَوَاقِيتِهِنَّ وَ الْمُوَاسَاةُ لِـلْإِخْوَانِ وَ إِنْ كَـانَ الشَّـيْءُ قَلِيلاً»؛[1] یکی، نمازها را در وقت فضیلت آن گزاردن و دیگری از مال خود به بـرادران دینی رسانیدن و او را با خود شریک گردانیدن در مال، هرچند آن مال کم باشد و به قدر کفاف خودش نباشد، چنانچه از کتب لغت استفاده می‌شود.

و در *امالی* از حضرت صادق علیه السلام روایت است در تفسیر «وَ عَمِلُوا الصَّـالِحَاتِ» در سورهٔ والعصر که آن مواسات اخوان است.

[مواسات با برادران دینی در روایات]

و در **کافی** و **کتاب مؤمن** و عنایات و غیرها روایت است از حضرت صادق علیه السلام: «مَا عُبِدَ اللّٰهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ أَدَاءِ حَقِّ الْمُؤْمِنِ».[2] و در *خصال* روایت است از آن حضرت که امتحان کنید شیعهٔ ما را در سه چیز: در اوقات نماز که چگونه محافظت بر آن و اهتمام به آن دارند و حفظ ایشان اسرار ما را از دشمنان ما و مواسات ایشان بـا بـرادران ایشـان در اموال.[3] و در *تفسیر امام عسکری* روایت است کـه امـام حسـین علیه السلام فـرمود: خـداونـد می‌آمرزد هر گناهی را به جز دو گناه: ترک تقیّه و تضییع حقوق اخوان.[4]

و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود: معرفت به حقوق اخوان، افضل است از صدقات و زکات و حجّ و جهاد، تا آن‌که فرمود: اعظم واجبات خداوند بر شما بعد از فرض دوستی ما و دشمن داشتن اعداء ما، استعمال تقیّه است بر نفس و مال و اعتقاد خود و دیگر حقوق برادران، و خداوند می‌آمرزد بعد از این دو هر گناهی را، و مداقه نمی‌فرماید و اما این دو پس کم کس است که نجات بیابد از این دو مگر بعد از چشیدن عذاب شدید.[5]

---

۱. ر.ک: **قرب‌الاسناد**، ص ۷۸، ح ۲۵۴؛ **بحارالانوار**، ج ۷۴، ص ۳۹۱، ح ۳ و ۷ به نقل از **خصال**.

۲. **کافی (اصول)**، ج ۲، ص ۱۷۰، ح ۵.
بالاترین عبادت ادای حق مؤمن است.

۳. صدوق، **خصال**، ص ۱۲۳، ح ۵۸.

۴. **تفسیر منسوب به امام حسن عسکری** علیه السلام، ص ۳۲۱، ح ۱۶۵ (با اندکی تفاوت).

۵. در **تفسیر منسوب به امام حسن عسکری**، ص ۳۲۲، ح ۱۶۸ و **وسائل الشیعة**، ج ۱۶، ص ۲۲۳، ح ۸، فقط قسمت اول حدیث آمده است.

[مواسات حضرت ابوالفضل علیه السلام در کربلا]

و در **خصال** روایت است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: «**ثَلَاثٌ لَا يُطِيقُهُنَّ النَّاسُ: اَلصَّفْحُ عَنِ النَّاسِ وَ مُوَاسَاةُ الْأَخِ أَخَاهُ فِي مَالِهِ وَ ذِكْرُ اللَّهِ كَثِيراً**»،[1] و اخبار در این باب بسیار است و مقصود آن است که مولانا ابی‌الفضل العباس در این خصلت محمود، مثل سایر کمالات، عدیل و نظیر بعد از حجج معصومین علیهم السلام نداشت.

و اما آنچه به ما رسیده است از آن امور چندی است؛ از آن جمله در شب و روز عاشورا آن مقدار مواسات و ایثار از آن فرزند حیدر کرّار به منصّهٔ ظهور آمده که محتاج به امر دیگر نیست، چه هر چه باشد دون آن است «**كلّ الصيد في جوف الفَراء**» چه مقدّم در حفظ مقاصد، حفظ دین و بعد از آن حفظ نفس نبی یا امام است، چه آن نیز حفظ دین است و ابی‌الفضل علیه السلام جان شریف خود را در راه دین و حفظ امام مبین، بلکه اهل بیت طاهره و اطفال تشنه نثار نمود بدون آن‌که در نظرش چیزی به نمود آید. نه آن که یک دفعه از جان بگذرد، بلکه در مواضع عدیده، جان مقدّس خود را بر طبق تقدیم و نیاز در حضور برادر عزیزتر از جان به مقام ارمغان درآورد.

[مقام اول از جان‌فشانی حضرت ابوالفضل علیه السلام]

و یکی در عشیهٔ خمیس تاسوعا که عمر سعد ـ لعنه الله ـ سوار شد و آن حضرت در درِ خیمه سر به زانو داشتند، و به روایت ***کامل التواریخ*** و دیگران خواهر مکرّمه‌اش صدای شیهه را شنید و دوید و آن حضرت را بیدار کرد، پس آن مظلوم سر را بلند نمود از زانو و فرمود: «**إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي الْمَنَامِ فَقَالَ: إِنَّكَ تَرُوحُ إِلَيْنَا**»،[2] پس خواهر مکرّمه‌اش لطمه بر صورت زد و صدا به یا ویلتا برداشت. سیّد مظلومان فرمود: «**لَيْسَ لَكِ الْوَيْلُ يَا أُخَيَّةُ اسْكُتِي رَحِمَكِ اللَّهُ**»[3] و حضرت عبّاس عرض کرد: «**يَا أَخِي أَتَاكَ الْقَوْمُ**»، پس آن مظلوم به روایت ابن اثیر در ***کامل التواریخ*** فرمود: «**يَا أَخِي أَرْكَبُ بِنَفْسِي**»؛ ای برادر! من خود سوار می‌شوم.

---

۱. **خصال**، ص ۱۴۱ (با اندکی تفاوت).

سه چیز است که مردم طاقت آن را ندارند: گذشت از مردم، همراهی برادر با برادرش در مال و یاد کردن بسیار خداوند.

۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که فرمود: به زودی نزد ما می‌آیی.

۳. خواهر عزیزم! وای بر تو نیست. آرام باش، خدا تو را رحمت کند!

پس حضرت عباس گفت: «**بَل اَرُوحُ اَنَا**»؛ یعنی ای برادر! تو باقی باش در محل خود تا من بروم به دعوای آن قوم.

آن وقت حسین﷣ فرمود: «**اِرْکَبْ أَنْتَ حَتّىٰ تَلْقَاهُمْ فَتَقُولَ: مَا لَکُمْ وَ مَا بَدَا لَکُمْ؟ وَ تَسْأَلَهُمْ عَمَّا جَاءَ بِهِم**»[1] و چون گفتند: حکم امیر است و عباس خبر به آن حضرت رسانید، آن بیست نفر که با اباالفضل بودند در قبال قوم توقف نموده، به موعظهٔ قوم مشغول بودند و سرور شهیدان فرمود: «**اِرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى غُدْوَةٍ لَعَلَّنَا نُصَلِّي لِرَبِّنَا هَذِهِ اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ أُحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ كِتَابِهِ وَ كَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَ الْاِسْتِغْفَارِ**».[2] پس حضرت عباس برگردید به سوی قوم و فرمود: «**اِنْصَرِفُوا عَنَّا الْعَشِيَّةَ حَتّىٰ نَنْظُرُوا فِي هَذَا الْأَمْرِ فَإِذَا أَصْبَحْنا اِلْتَقَيْنا إِنْ شاءَاللهِ فَإِمّا رَضِيناهُ وَ إِمّا رَدَدْناه**».[3]

[جان نثاری حضرت ابوالفضل﷣ در شب عاشورا]

چون قوم کفّار مقاتله با فرزند سیّد ابرار را به فردا انداختند، حضرت ابی الفضل به حراست خیام با احتشام قیام داشت و گاهی مثل برادر بزرگوارش اشتغال داشت و نماز و دعا با عبادت پروردگار داشت و شاید چنانچه بعضی نوشته‌اند به نصیحت برادران و تحریص برادران و تحریص ایشان بر تقدّم جستن بر دیگران نیز بعض از آن شب را گذرانیدند.

و می‌فرمود: «**إِذٰا قَامَتِ الْحَرْبُ عَلىٰ ساقِها فَالْحَمْلُ الثَّقِيلُ لا يَنْهَضُ بِهِ إِلاّ أَهْلُه**».[4]

و به روایت *روضةالشّهدا*، در همان شب، خندق را که در آن حطب و قصب جمع آورده بودند، آتش زدند که مبادا در شب شبیخون بر حرم محترم وارد آورند و چندین نفر به نفرین آن حضرت در آن شب هلاک شدند؛ والعلم عند اللّه.

---

۱. برادرم سوار شو و با ایشان ملاقات کن و بگو: چه می‌خواهید و چه پیش آمده و دلیل آمدنشان چیست؟

۲. نزد ایشان بازگرد و اگر می‌توانی تا فردا از ایشان مهلت بگیر و امشب ایشان را از ما بازگردان. شاید ما امشب برای پروردگار خود نماز خوانده، دعا کنیم و از او آمرزش خواهیم؛ زیرا خدا می‌داند که من نماز و تلاوت کتابش قرآن و دعای بسیار و استغفار را دوست دارم.

۳. *الکامل فی التاریخ*، ج ۴، ص ۵۶؛ *ارشاد*، ج ۲، ص ۱۳۲ ـ ۱۳۳؛ *اکسیرالعبادات*، ج ۲، ص ۱۹۱؛ *قمقام زخار*، ج ۱، ص ۳۸۰.

امشب از نزد ما برگردید تا ما در این موضوع فکر کنیم. فردا صبح که به خواست خدا با هم روبه‌رو می‌شویم یا تکلیف شما را قبول می‌کنیم یا پیشنهادتان را ردّ خواهیم کرد.

۴. وقتی جنگ شدّت یافت و سخت شد، آن گاه مشخص می‌شود که کسی برای بردن بار گران اقدام نمی‌کند مگر اهل آن.

و در **کامل**، خندق مختصری به قدر ساقیه در شب عاشورا در ظرف یک ساعت حفر نمودند،[۱] و به روایت **روضة‌الصفا**، خندق در آن شب کندند و پر از حطب و قصب نمودند که در هنگام حاجت آتش زنند،[۲] مثل روایت **امالی**[۳].

[مقام دوم از جان‌فشانی حضرت ابوالفضل علیه السلام]

مقام دوم از جان‌فشانی ابی‌الفضل و اختیار نمودن او حیات برادر و اهل‌بیت را بر خود در وقت صبح میشُومِ عاشورا بود که هنوز به روایت **روضة الشهدا** در جای دعا و تعقیب نماز صبح بودند که پسر سعد خبیث نماز را خوانده، سوار شد و به جانب خیمه گاهِ ملایک پناه مثل سیلِ روان، شتابان گردید.

حضرت امام حسین علیه السلام که در وقت سحر لحظه‌ای غنوده بود، بیدار شد و به اصحاب خود فرمود: این ساعت در خواب دیدم که سگان در روی من بانگ می‌کردند و می‌خواستند مرا به دندان بگزند، در میان آنها سگی بود پیس که جرئت زیاد می‌کرد و نزدیک‌تر می‌آمد و گمان من آن است که قاتل من ابرص خواهد بود. در اثناء این حال، جدّ خود را دیدم که به من فرمود: ای پسر، تویی شهید آل محمد، ملائکهٔ آسمان‌ها جمله در استقبال تواند، باید که امشب روزه نزد من بگشایی، دلخوش باش که خداوند فرشته از آسمان فرستاد تا خون تو را گرفته در شیشهٔ سبز نگاه دارد. و این را در **روضة‌الصَفا** و کتب دیگر آورده‌اند.[۴]

و به روایت **نورالانوار** خوارزمی، در اوائل سحرگاه از بطنان عرش ندای «**یَا خَيْلَ اللَّهِ ارْكَبِي**»[۵] اهل بیت و اصحاب شنیدند و به روایت اهل‌بیت، جای خود را در بهشت دیده بودند و به روایت **کامل‌الزّیارة** است از حلبی از حضرت صادق علیه السلام که آن حضرت بعد از نماز صبح نیز فرمود به اصحاب خود: «**إِنَّ اللَّهَ تَعالىٰ قَدْ أَذِنَ فِي قَتْلِكُمْ فَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ**».[۶]

---

۱. **کامل**، ج ۳، ص ۲۸۶.
۲. **ارشاد**، ج ۲، ص ۱۴۱.
۳. **امالی**، ص ۲۲۰ و ۲۲۱، المجلس الثلاثون.
۴. نک: **بحارالانوار**، ج ۴۵، ص ۳؛ **عوالم‌العلوم**، ج ۱۷، ص ۲۴۷؛ **اسرارالشهادة**، ج ۱، ص ۲۷۰.
۵. ای لشکر خدا! سوار شوید.
۶. **کامل‌الزیارات**، ص ۱۵۲، ح ۱۸۷؛ **اثبات‌الهداة**، ج ۲، ص ۵۸۳؛ **بحارالانوار**، ج ۴۵، ص ۸۶.
همانا خداوند اذن شهادت را به شما داد؛ پس در این راه صبر پیشه کنید.

[پرچم لشکر امام حسین(ع) در دست حضرت عباس(ع)]

و اتّفاق ارباب مقاتل بر آن است که در آن روز، رایت به دست ابی‌الفضل العباس بود، چنانچه رایت رسول‌خدا(ص) در دست امیرالمؤمنین(ع) می‌بود و این شاهد صریح است بر اشجعیت آن قدوهٔ ناس و آن‌که عمدهٔ اهتمام در حفظ خیام و دفع طغات لئام از امام انام بسته به وجود با کفایت آن سرور بود، چنانچه از روایت ***کامل التواریخ*** ـ که سابق گذشت ـ ظاهر است، اگر چه هر کدام در مقام خود، اسد اسوء و حامی حمای حیّ ودود بودند. و در ***ارشاد*** است که شمر با اصحاب خود حمله آورد بر خیمه‌ها و زهیر بن القین با ده نفر از اصحاب بر آن قوم سقر مآب حمله آوردند و آنها را از خیمه‌ها دفع دادند و گاه بود دو یا سه نفر متعرّض جماعت می‌شدند که ارادهٔ قطع طناب‌های خیام و غارت آن داشتند و ایشان را به جهنم می‌فرستادند و دفع می‌دادند. و شیخ مفید در ***ارشاد*** می‌فرماید: **«لَا يَحْمِلُونَ عَلَىٰ جَانِبٍ مِنْ خَيْلِ الْكُوفَةِ إِلَّا كَشَفُوه»**.[1]

[حضرت ابوالفضل(ع) و دفاع از حریم خاندان امام حسین(ع)]

و از کلام امام(ع) بعد از شهادت عباس **«اَلْآنَ انْكَسَرَ ظَهْرِي وَ قَلَّتْ حِيلَتِي»**[2] نیز شهادت است به آن که عمده در کشف و دفع لشکر شقاوت اثر و محافظت خیام با احتشام، وجود مقدس حضرت عباس بود، علی الخصوص نظر به آنچه در بعض مقاتل اصحاب است که امام(ع) بعد از آن فقره فرمود: **«جَزاكَ اللّه عَنّي يا أَخِي يا أَبَاالْفَضلِ الْعَبّاسَ خَيْراً»**[3] پس انشاد فرمود:

أَخِي يا نُورَ عَيني يا شَقِيقِي	**فَلِي قَد كُنْتَ كَالرُّكْنِ الْوَثِيقِ**
اَيَا ابْنَ أَبِي نَصَحْتَ اَخاكَ حَتّىٰ	**سَقاكَ اللّهُ كَأساً مِنْ رَحِيقِ**
اَيَا قَمَراً مُنيراً كُنْتَ عَوْنِي	**عَلىٰ كُلِّ النَّوائِبِ فِي الْمَضِيقِ**
فَبَعدَكَ لاتَطِيبُ لَنا حَياةٌ	**سَنَجْمَعُ فِي الْغَداةِ عَلَى الْحَقِيقِ**
أَلَا لِلّٰهِ شَكْوائِي وَ صَبْرِي	**وَ مَا أَلْقاهُ مِنْ ظَمّاءٍ وَضِيقٍ**[4]

---

۱. ***ارشاد***، ج ۲، ص ۱۵۶.
بر هر طرف از لشکر کوفیان که حمله می‌کردند آن طرف را می‌شکافتند.

۲. اکنون پشت من شکست و رشته تدبیر و چاره گسسته گشت.

۳. برادرم ای عباس! خداوند پاداش نیک به تو بدهد.

۴. ***موسوعة کلمات الامام الحسین***، ص ۴۷۳؛ ***اکسیر العبادات***، ج ۲، ص ۵۰۶؛ ***معالی السبطین***، ج ۱، ص ۴۴۰.

←

[حضرت عباس علیه السلام در پیشاپیش امام حسین علیه السلام]

و روایت **منتخب** که می‌آمد و در ***روضة الصفا*** گوید: به هر سمت که حسین علیه السلام می‌رفت و حمله می‌برد حضرت عباس پیشاپیش آن امام حق‌شناس بود تا آن‌که او نیز شهید شد و حسین علیه السلام تنها شد و از این‌جا ظاهر می‌شود که ابی‌الفضل آخر شهدا غیر از امام و کودکان بوده و آن نیز دلیل است بر مطلوب ما، کما لا یخفی.

[شهادت حضرت ابوالفضل علیه السلام]

ولیکن روایت ابی‌مخنف را در سابق شناختی و از روایت طریحی در **منتخب** که در ***بحار*** و ***عوالم*** نیز مسطور است، ظاهر است که شهادت آن سرور در بودن بعض اصحاب یا فتیان بنی هاشم در حیات بوده؛ زیرا که چون وحدت و بی‌یاری برادر را دید آمد به نزد برادر و عرض کرد: «**یا أَخِي! هَلْ مِن رُخْصَةٍ؟**»[1] پس حسین علیه السلام گریست تا حدی که ریش مبارک او تر شد و فرمود: «**یا أَخِي! كُنْتَ الْعَلامَةَ مِنْ عَسْكَرِي وَ مَجْمَعَ عَدَدِنا، فَإِذا أَنْتَ غَدَوْتَ إِلَى الْجِهادِ يَؤُولُ جَمْعُنا إِلَى الشَّتاتِ وَ عِمارَتنا تَنبَعِثُ إِلَى الْخَراب**».[2]

عباس عرض کرد: «**فِداکَ رُوحُ أَخِيکَ يا سَيِّدِي**».[3] سینه‌ام از حیات دنیا تنگ شده و می‌خواهم طلب خون برادران از این منافقین کنم.

امام حسین علیه السلام فرمود: «**إِذا غَدَوْتَ إِلَى الْجِهادِ فَاطْلُبْ لِهٰؤُلاءِ الأَطْفالِ قَلِيلاً مِنَ الْماءِ**»[4] و آن حضرت به میدان رفته، از آن قوم طلب آب نمود و جواب شنید: اگر تمام روی زمین آب باشد و در تصرف ما باشد، یک قطره به شما ندهیم، مگر آن که داخل شوید در بیعت یزید لعین.

← برادرم، ای نور چشم و پاره تنم! تو برای من همانند رکن مطمئنی بودی.
ای پسر پدرم! تو در سختی جنگ یاری‌ام نمودی تا اینکه خدا تو را جامی از شراب بهشتی نوشاند.
ای ماه درخشان! تو در تمام سختی‌ها و تنگی‌ها کمکم نمودی.
بعد از تو زندگی برای ما گوارا نیست؛ ولی فردای قیامت در جوار رحمت حق با هم خواهیم بود.
از تشنگی و سختی امروز به درگاه الهی شکایت می‌برم و بر آن صبر می‌کنم.

۱. ای برادر! آیا اجازهٔ میدان رفتن می‌دهی؟

۲. ای برادر! تو نشانهٔ شکوه و پایداری لشکر و محور همبستگی نفرات ما هستی. اگر تو به میدان بروی و شهید شوی، جمع ما پراکنده و منزل‌مان ویران می‌شود.

۳. جان برادرت به فدایت باد ای سرورم!

۴. اکنون که می‌خواهی به میدان بروی، پس برای این کودکان کمی آب تهیه کن.

و عباس به خدمت برادر مراجعت نمود و کیفیت را به عرض رسانید، «**فَطَأْطَأَ الْحُسَینُ رَأْسَهُ وَ بَکیٰ حَتّیٰ إبتَلَّ أَزْیاقُهُ**»،[1] پس شنید حسین ـ صلوات الله [علیه]ـ صدای اطفال را که «**یُنادُونَ: اَلْعَطَش! اَلْعَطَش!**».

عباس روی به آسمان کرد و عرض کرد: «**إلٰهي وَ سَیِّدِي! أُرِیدُ أَنْ أَعْتَدُ بِعِدَّتِي وَ أَمْلَأُ لِهٰؤُلٰاءِ الأَطْفالِ قِربَةً مِنَ الْماءِ**»،[2] پس مشکی برداشت و نیزه گرفت و بر اسب خود سوار شد و روانهٔ شریعه شد.

چهار هزار تیرانداز به او احاطه کردند. آنها را متفرّق نمود و هشتاد نفر از ایشان را به جهنّم فرستاد و داخل شریعه شد، ولیکن از عطش برادر به خاطر آورد و لب خشک بیرون آمد، سر راه بر او بگرفتند و دست او را از تحت ساعد به قول جمعی از مورّخین قطع کردند و دست چپ او را به روایت **منتخب** و **بحار** و **عوالم** از زند بریدند و تیری به مشک آمد و تیری به سینهٔ مقدّسش[3] و ملعونی عمودی بر فرق مبارکش زد که از اسب افتاد و ندای «**یا أَخاهُ! أَدْرِکْ أَخاک**» برآورد.

محمد بن انس پیشاپیش امام علیه السلام به سر نعش آن بزرگوار آمد، پیش از رسیدن، محمد بن انس را که از اصحاب امام بود، قطعه قطعه کردند و به روایت مشهور، بدن مطهر ابی‌الفضل را پاره پاره کردند که از بسیاری جراحات حضرت قادر نشد که بدن برادر را به محل سایر شهدا برسانند.

کَمْ مِنْ ذِرَاعٍ لَهُمْ بِالطَّفِّ بَائِنَةٌ	**وَ عَارِضٍ بِصَعِیدِ التُّرْبِ مُنْعَفِرُ**
یَا أُمَّةَ السَّوْءِ مَا جَازَیْتِ أَحْمَدَ فِي	**حُسْنِ الْبَلَاءِ عَلَی التَّنْزِیلِ وَ السُّوَرِ**[4]

فَبَکی الحُسَینِ بُکاءً عالیاً و قال:

تَعَدَّیتُم یا شَرَّ قَومٍ بِبَغیِکُمُ	**وَ خالَفْتُم دِینَ النَّبِيِّ مُحَمَّد**
أَما کانَ خَیرَ الرُّسْلِ أَوْصاکُم بِنا؟	**أَما نَحْنُ مِنْ نَسْلِ النَّبِيّ الْمُسَدَّد؟**

---

۱. پس امام حسین علیه السلام سر به زیر انداخت و آن‌قدر گریست که گریبانش اشک‌آلود شد.

۲. بار خدایا! می‌خواهم به وعده‌ام وفا کنم و برای این اطفال مشک آبی فراهم آورم.

۳. **منتخب طریحی**، ص ۳۰۷. تا همین جا در **منتخب** بود.

۴. **امالی شیخ مفید**، ص ۳۲۶؛ **قمقام زخار**، ج ۲، ص ۴۳۰.

چه دست‌های قلم‌شده‌ای که در سرزمین طفّ (کربلا) از پیکرها جدا افتاده، و چه گونه‌های برافروخته‌ای که بر خاک تیره ساییده گشته است.

ای امّت زشت کردار! شما رسول‌خدا صلی الله علیه و آله را که به دستور کتاب و آیت‌ها آن همه صبر و پایداری در برابر مشکلات نمود پاداش خیر ندادید.

أَمٰا کٰانَ مِن خَیرِ الْبَرِیَّةِ أَحْمَد؟ أَمٰا کٰانَتِ الزَّهْراءُ أُمّي دُونَکُم؟
فَسَوْفَ تَلاقُوا حَرَّ نارٍ تُوقَد[1] لُعِنتُم وَ أُخْزِیتُمْ بِما قَد جَنَیتُم

* * *

و نعم ما قیل:[2]

أَحَقُّ النّاسِ أَنْ یُبْکیٰ عَلَیْهِ فَتیً أَبْکَی الْحُسَیْنَ بِکَرْبَلاء
أَخُوهُ وَ ابْنُ وٰالِدِهِ عَلِيٍّ اَبُوالْفَضْلُ الْمُضَرَّجُ بِالدِّماء
وَ مَنْ واساهُ لایَثْنِیهِ شَيْءٌ وَ جٰادَلَهُ عَلیٰ عَطَشٍ بِماء[3]

بدان که بعضی علما در قطع شدن دو دست مولانا ابی‌الفضل ـ سلام الله علیه ـ تأمّل دارند به جهت عدم تعرّض شیخ مفید و سید ابن طاووس و اکثر مورّخین آن را، ولیکن اخبار صحیحه به آن رسیده و در زیارت مأثوره از ائمه وارد است، فلا اشکال فیه.

---

۱. **شرح الاخبار**، ج ۳، ص ۱۹۲؛ **مناقب ابن‌شهر آشوب**، ج ۴، ص ۱۱۷؛ **کلمات الامام حسین** علیه‌السلام، ص ۳۸۷؛ **قمقام زخار**، ج ۲، ص ۴۴۴.
ای بدترین مردم! با ستمکاری خویش بر ما تعدّی کردید و با آیین پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مخالفت ورزیدید.
آیا بهترین پیامبران سفارش ما را به شما نکرده بود؟ آیا ما از نسل پیامبر راستین نیستیم؟
آیا جز این است که حضرت زهرا علیهاالسلام مادر من است نه شما؟ آیا او از نسل بهترین انسان ها نبود؟
به سبب جنایتی که مرتکب شدید ملعون و خوار گشتید و به زودی گرفتار آتش شعله ور الهی خواهید شد!
۲. بعضی گفته‌اند شعر از فضل بن محمد بن فضل است و برخی از دیگری دانسته‌اند.
۳. همان ج، ص ۱۹۲؛ **اسرار الشهادة**، ۳۳۷؛ **ناسخ التواریخ**، ج ۲، ص ۳۴۷؛ **الغدیر**، ج ۲، ص ۳.

مجلس ششم

در فضائل کربلا

اَلْمَجْلِسُ السّادِس
[اسامی سرزمین کربلا]

در اسامی ارض کربلا و متفرّقاتی که تعلق دارد به حضرت عباس ـ سلام الله علیه ـ قال الله تعالی فی سورة المؤمنین: ﴿**وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ**﴾؛[1] یعنی: گردانیدیم عیسی بن مریم و مادر او را دلیل بر قدرت خود تا بدانند مخلوق که ما قدرت داریم بر آن‌که بی‌مس پدر خلق بشر فرماییم، چنانچه آدم را بدون پدر و مادر آفریدیم و رجوع دادیم آن دو را به زمین بلند مسطح، صالح للزراعة و الاستقرار، که در آن است آب شیرین جاری به زمین و آن را مأوای ایشان مقرّر فرمودیم. و در *کافی* از حضرت صادق علیه السلام روایت است که ربوه، نجف کوفه است و معین، آب فرات،[2] و در *مجمع البیان* روایت است از صادقین که ربوه، حیرهٔ کوفه است و سواد، کوفه و قرار، مسجد کوفه و معین، آب فرات است[3].

[کربلا مکان تولد حضرت عیسی علیه السلام]

و در *تهذیب* طوسی به سندش از ابوحمزهٔ ثمالی از امام زین العابدین علیه السلام روایت است که مریم از دمشق بیرون شد تا به کربلا رسید و در آن‌جا وضع عیسی نمود در موضع قبر حسین علیه السلام و در همان شب مراجعت نمود به شام.[4]

---

۱. سورهٔ مؤمنون، آیهٔ ۵۰.

و پسر مریم و مادرش را نشانه‌ای گردانیدیم و آن دو را در سرزمین بلندی که جای زیست و دارای آب زلال بود جای دادیم.

۲. در *کافی* چنین حدیثی پیدا نشد. *کامل الزیارات*، ص ۱۰۷.

۳. *مجمع البیان*، ج ۷، ص ۱۹۲؛ *بحارالانوار*، ج ۵۷، ص ۲۰۲.

۴. *تهذیب*، ج ۶، ص ۷۳.

[فضیلت زمین کربلا]

و در فضیلت زمین کربلا است آنچه روایت کرده ابوسعید عصفری عباد کوفی و آن، آن است که حضرت امام زین‌العابدین علیه السلام فرمود: «**إِتَّخَذَ اللَّهُ أَرْضَ كَرْبَلَاءَ حَرَماً أَمْناً مُبارَكاً قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ أَرْضَ كَعْبَةٍ بِأَرْبَعَةٍ وَ عِشْرِينَ أَلْفَ عَامٍ**»؛[1]

یعنی خداوند ـ عزوجلّ ـ اختیار فرمود زمین کربلا را حرم، با احترام و برکت و محل امان شیعه، پیش از خلق کعبه، به بیست و چهار هزار سال و هرگاه خداوند بدل بفرماید زمین را به زمین دیگر در قیامت، بلند کند زمین کربلا را به همان وضع که هست به رِمّتها ـ یعنی به اجساد مدفونه در آن زمین، چه «رِمّه» به کسر را و تشدید میم، عظام بالیه است ـ در حالتی که نورانی و صافی باشد و قرار دهد در افضل روضه‌ای از باغات جنت و افضل مسکنی از بهشت که نباشد در آن مگر پیغمبران و مرسلین ـ یا فرمود اولواالعزم از رسل ـ و آن می‌درخشد از ریاض جنّت مثل کوکب دری از برای اهل زمین، خیره می‌کند نور او چشم تمام اهل جنّت را و فریاد مـی‌کند: «**أَنَا أَرْضُ اللَّهِ الْمُقَدَّسَةُ وَ الطِّينَةُ الْمُبَارَكَةُ الَّتِي تَضَمَّنْتُ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ وَ سَيِّدَ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّة**»[2] و چند حدیث دیگر در فضیلت کربلا در آن کتاب است و آن از اصول قـدماء است و در آن نـوزده حدیث است.

در **مجالس** فرموده: در فضیلت زمین کربلا و ثواب زیارت مرقد منوّر حضرت حسین علیه السلام روایات بسیار واقع است که شعرا مضمون اکثر آنها را به سلک نظم کشیده‌اند؛ مانند این بیت مشهور:

آن را کـه بـه کـربلا گـذار است   با آتش دوزخش چه کار است؟

مانند رباعی ملافضولی بغدادی:

آسـودهٔ کـربلا بـه هـر حـال کـه هست   گر خاک شود، نـمی‌شود قـدرش پست
بـر مـی‌دارنـد و سُـبحه مـی‌سازندش   می‌گردانـندش از شـرف دست بـه دست

[اهمّیت تسبیح از خاک کربلا]

فقیر گوید: این به جهت احادیثی است که از ائمّهٔ معصومین علیهم السلام رسیده، مثل آنچه در **بحار** از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «**مَنِ اتَّخَذَ سُبْحَةً مِنْ تُرْبَةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام إِنْ**

---

۱. ***کامل الزیارات***، ص ۲۶۸؛ ***مزار شیخ مفید***، ص ۲۳؛ ***بحارالانوار***، ج ۱۰۱، ص ۱۱۸.
۲. ***الاصول الستة عشر***، ص ۱۶؛ ***کامل الزیارات***، ص ۴۵۱؛ ***مزارکبیر***، ص ۳۲۸.
من زمین مقدس خداوند و خاک بابرکتی هستم که سیّد شهیدان و آقای جوانان بهشت را در خود جای داده‌ام.

سَبَّحَ بِهَا وَ إِلَّا سَبَّحَتْ فِي كَفِّهِ وَ إِذَا حَرَّكَهَا وَ هُوَ سَاهٍ كُتِبَ لَهُ تَسْبِيحَةٌ وَ إِذَا حَرَّكَهَا وَ هُوَ ذَاكِرٌ لِلَّهِ تَعَالَىٰ كُتِبَ لَهُ أَرْبَعِينَ حَسَنَةً»،[1] و محمّد بن علی الفتال الشهید در **روضة الواعظین** روایت کرده که امام موسی علیه السلام فرمود: بی‌نیاز نیست شیعهٔ ما از چهار چیز: خمره‌ای که بر او نماز بخواند، و انگشتری که در انگشت کند، و مسواکی که دندان و دهن پاک کند، و تسبیحی که از خاک قبر حسین علیه السلام که در آن سی و سه دانه باشد، هرگاه بگرداند آن را و ذکر خدای بگوید، نوشته شود برای او به هر دانه چهل حسنه و هرگاه بگرداند آن را غافل به بازی، نوشته شود برای او بیست حسنه؛[2] و در **منتهی الارب** گوید: «خُمره» به ضم خا، سجّاده‌ای است که از برگ خرما بافند و بحرالعلوم به این اخبار اشاره نموده در شعرش:

أَكْرِمْ بِهَا مِن سُبْحَةٍ مسبَحَةٌ فِي كَفِّ مَن يُدِيرُها مسبَحَةٌ[3]

«اکرم بها» فعل تعجب است و سُبحة ـ بضم سین ـ مهره‌ها که در تسبیح است و به فتح، اسم اسب نبیّ و اسب جعفر بن ابی‌طالب است و مسبحهٔ اُولی ـ به فتح الباء ـ از برای تأکید است، مثل حجر محجر و ثانی ـ به فتح الباء ـ اسم فاعل است و در بعضی از نسخ به‌جای مسبحهٔ اُولی، مرجحه دارد. و شیخ ابراهیم کفعمی در **بلدالامین** روایت کرده که هرگاه دور بدهد تربت حسین علیه السلام را در دست خود و بگوید: «**سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَر**» نوشته شود برای او با هر دانه شش هزار حسنه و محو شود از او شش هزار سیّئه و بلند شود از برای او شش هزار درجه و ثابت شود از برای آن مثل این از شفاعات.[4]

شهید رحمه الله در **ذکری** فرموده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «**مَنْ كَانَتْ مَعَهُ سُبْحَةٌ مِنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام كُتِبَ مُسَبِّحاً وَ إِنْ لَمْ يُسَبِّحْ بِهَا**».[5] و ظاهر این حدیث آن است که اگر

---

۱. **بحارالانوار**، ج ۸۲، ص ۳۴۰، ح ۳۲.

هرکس تسبیحی از تربت امام حسین علیه السلام در دست بگیرد اگر حتی آن را در دست بچرخاند خداوند را تسبیح می‌کند و هر وقت ذکر خدا را فراموش کند باز هم برای او ثواب تسبیح نوشته می‌شود و هرگاه آن را حرکت بدهد و ذکر خدا را بگوید چهل حسنه برای او می‌نویسند.

۲. **روضة الواعظین**، ص ۴۱۲؛ **مزار شیخ مفید**، ص ۱۵۲؛ **مصباح المتهجد**، ص ۷۳۵؛ **وسائل الشیعه**، ج ۱۰، ص ۴۲۱؛ **مستدرک الوسائل**، ج ۱، ص ۳۴۱؛ **بحارالانوار**، ج ۷۶، ص ۱۳۵.

۳. **الدرّة النّجفیه**، ص ۱۵۳.

۴. **صحیفة الرضا** علیه السلام، ص ۲۴۲، ترجمهٔ قیومی.

۵. **ذکری**، ج ۳، ص ۱۵۳.

هرکس تسبیحی از خاک قبر امام حسین علیه السلام همراهش باشد، ثواب تسبیح برایش می‌نویسند هر چند که با آن تسبیح نگوید.

در دست هم نباشد و در جیب و عمّامه باشد نیز ثواب تسبیح به آن می‌نویسند؛ و الله العالم.

و در کتاب حسن بن محبوب ـ که از اصول صحیحهٔ قدماء می‌باشد ـ روایت است که سؤال شد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از استعمال تربت طین قبر حمزه و قبر حسین علیه السلام که کدام افضل است؟

فرمود: «**اَلسُّبْحَةُ الَّتِي مِنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام تُسَبِّحُ بِيَدِ الرَّجُلِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُسَبِّح**».[1]

[فضیلت سجده بر تربت امام حسین علیه السلام]

و در سجده بر تربت آن حضرت نیز فضیلت زیاد است، حتی آن‌که در ***مستدرک‌الوسائل*** از خط شهید ثانی روایت کرده که مسنداً از شهید اول روایت فرموده که: «**أَنَّ السُّجُودَ عَلَى التُّرْبَةِ الْحُسَيْنِيَّةِ تُقْبَلُ بِهِ الصَّلَاةُ وَ إِنْ كَانَتْ غَيْرَ مَقْبُولَةٍ لَوْ لَا السُّجُودُ عَلَيْهَا**».[2] صدوق در **فقیه** روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام: «**السُّجُودُ عَلَى طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام يُنَوِّرُ إِلَى الْأَرَضِينَ السَّابِعَةِ وَ مَنْ كَانَت مَعَهُ سُبْحَةٌ مِنْ طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام كُتِبَ مُسَبِّحاً وَ إِنْ لَمْ يُسَبِّحْ بِهَا**».[3]

و شیخ در **مصباح** روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام را کیسهٔ دیباج زردی بود که در آن تربت ابی‌عبدالله بود. در وقت نماز، آن خاک را بر سجّادهٔ خود می‌ریخت و بر آن سجده می‌کرد و می‌فرمود: «**السُّجُودُ عَلَى تُرْبَةِ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَخْرِقُ الْحُجُبَ السَّبْعَ**».[4]

---

۱. ***بحارالانوار***، ج ۸۲، ص ۳۳۳ (با اندکی تفاوت)؛ در ***وسائل‌الشیعة***، ج ۶، ص ۴۵۶، ح ۸۴۲۸ آن را به‌طور کامل نقل کرده است.

تسبیحی که از خاک قبر امام حسین علیه السلام باشد در دست هر کس باشد تسبیح خداوند را می‌گوید هرچند که آن فرد تسبیح نگوید.

۲. ***مستدرک‌الوسائل***، ج ۴، ص ۱۲.

عبارت ***مستدرک‌الوسائل*** چنین است:

وَجَدْتُ بِخَطِّ شَيْخِنَا الشَّهِيدِ الثَّانِي نَقَلْتُ عَنْ شَيْخِنَا الْأَجَلِّ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَالِي الْمَيْسِيِّ أَدَامَ اللَّهُ تَعَالَى أَيَّامَهُ عَنِ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ عَنْ جَدِّهِ عَنِ الْحَاجِّ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي جَامِعٍ الْكُوسِيِّ عَنْ أَبِي سَيْفٍ الْحَاسِّيِّ عَنِ الشَّهِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ: أَنَّ السُّجُودَ عَلَى التُّرْبَةِ الْحُسَيْنِيَّةِ تُقْبَلُ بِهِ الصَّلَاةُ وَ إِنْ كَانَتْ غَيْرَ مَقْبُولَةٍ لَوْ لَا السُّجُودُ عَلَيْهَا.

سجده بر تربت امام حسین علیه السلام باعث قبولی نمازی می‌شود که اگر آن تربت نباشد، قبول نمی‌شود.

۳. ***من لا یحضره‌الفقیه***، ج ۱، ص ۲۶۸؛ ***ذکری***، ج ۳، ص ۱۵۳.

سجده بر خاک قبر امام حسین علیه السلام تا زمین هفتم را نورانی می‌کند و هرکس تسبیحی از آن خاک داشته باشد، اجر تسبیح‌گو را برای او می‌نویسند هر چند که با آن، تسبیح نگوید.

۴. ***مصباح‌المتهجد***، ص ۷۳۳؛ ***وسائل‌الشیعه***، ج ۳، ص ۶۰۸؛ ***الدعوات***، ص ۱۸۸؛ ***بحارالانوار***، ج ۸۵، ص ۱۵۳؛ ج ۱۰۱، ص ۱۳۵.

سجده بر تربت امام حسین علیه السلام حجاب‌های هفتگانه را می‌درد؛ (آن نماز مورد قبول واقع می‌شود).

شیخ دیلمی در **ارشاد** روایت کرده که آن حضرت سجده نمی‌کرد مگر بر تربت امام حسین ؑ.[۱] پس ظاهر شد از این اخبار که سجده بر خاک کربلا نور می‌دهد در هفت آسمان و هفت زمین، و در دفن با اموات نیز تأثیر عظیم دارد. علّامه حلّی در **منتهی** روایت کرده که زنی زنا می‌کرد و بچّهٔ حاصل از آن را می‌سوخت، به جهت خوف از اهل خود؛ و به جز مادر او کسی بر آن مطلع نبود. چون آن زانیه وفات یافت و او را دفن کردند، زمین او را بیرون انداخت. در جای دیگر قبر کندند و او را در آن گذاشتند باز زمین او را قبول نکرد، پس اهل آن زن به عرض صادق ؑ کیفیّت را عرض کردند. آن حضرت از مادر او سؤال کرد که چه عمل داشت و واقع امر را به حضرت رسانید.

حضرت فرمود: چون خلق را به آتش عذاب می‌کرد، زمین او را قبول نمی‌کند. در قبر او قرار بدهید چیزی از خاک قبر امام حسین ؑ، چون چنین کردند خاک او را پوشید.[۲]

حمیری نیز روایت کرده از فقیه که مستحب است خاک قبر را بگذارند با میّت در قبر و مخلوط کنند به حنوط.

فصل: [سلمان فارسی در کربلا و حرورا]

شیخ کشی روایت کرده از مسیب بن نجبة فزاری که گفت به استقبال سلمان فارسی رفتیم در زمانی که از مدینه به مدائن می‌آمد، پس رسید به کربلا، پس گفت: «**هَـٰذِهِ مَصَارِعُ إِخْوَانِي، هَذَا مَوْضِعُ رِحَالِهِمْ وَ هَذَا مُنَاخُ رِكَابِهِمْ وَ هَذَا مُهَرَاقُ دِمَائِهِمْ، يُقْتَلُ بِهَا خَيْرُ الْأَوَّلِينَ وَ يُقْتَلُ بِهَا خَيْرُ الْآخِرِين**»؛ یعنی این زمین محل شهادت برادران من است، این موضع بارهای ایشان است و این موضع خوابگاه شتران ایشان است و این محل ریختن خون ایشان است، می‌کشند در آن بهترین اولین و آخرین را؛ یعنی بعد از جدّ و پدر و مادرش. و در بعض نسخ «**إبنُ خَيْرُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِين**» است. و از آن‌جا گذشت تا به حرورا رسید، پس سؤال کرد که چه می‌نامید این زمین را؟

گفتیم: حرورا.

---

۱. **ارشادالقلوب**، ص ۱۱۵.

۲. **منتهی المطلب**، ج ۱، ص ۴۶۱؛ **بحارالانوار**، ج ۸۲، ص ۴۵؛ **وسائل الشیعه**، ج ۲، ص ۷۴۲؛ **خاک آسمانی (تحفة الطالبین)**، ص ۴۱.

پس گفت: حرورا. از آن بیرون می‌آید شرّ اولین و شرّ آخرین. پس گذشت تا به بانقیا رسید که جسر کوفه اول آن‌جا بود و سؤال کرد که این را چه می‌نامند؟

گفتند: بانقیا.

بعد رفت تا به کوفه رسید. گفت: «هَذِهِ الْكُوفَةُ؟»

گفتند: بلی.

فرمود: «قُبَّةُ الْإِسْلَامِ»؛ این قبةالاسلام است[1] و آن را قبة الاسلام نامند، به جهت بسیاری از بزرگان مسلمانان آن‌جا ساکن شدند و در آن مدفون گردیدند و از آن‌جا اخبار اهل بیت منتشر گردید.

[شرّ اولین و آخرین]

و مراد به شرّ اولین و آخرین، خوارج نهروان می‌باشد که پیغمبر ﷺ خبر داد که از دین بیرون می‌روند مثل تیر از کمان،[2] یا مراد سلمان به شرّ اولین و آخرین، رئیس ایشان ذوالثّدیه حرقوص بن زهیر تمیمی است که او را یدی بود که هرگاه می‌کشیدند آن را، به قدر دست دیگر می‌شد و هرگاه می‌گذاشتند، جمع می‌شد و مثل پستان زن‌ها می‌بود و بر آن موی‌ها می‌بود مثل موهای گربه[3] و یکی از شش نفر اهل تابوت است.[4]

[علّت دشمنی احمدبن حنبل با امیرالمؤمنین علیه السلام]

و اوست جدّ احمد حنبل و به این جهت که امیرالمؤمنین علیه السلام او را به جهنّم فرستاد، احمد عداوت داشت به امیرالمؤمنین علیه السلام.[5]

---

۱. ***اختیار معرفة الرجال***، ج ۱، ص ۱۹ ـ ۲۰، رقم ۴۶.

۲. ***خصائص امیرالمؤمنین***، ص ۱۳۸ آن را از پیامبر نقل کرده است و ***بحارالانوار***، ج ۳۱، ص ۴۳۵.

۳. ***نیل الاوطار من احادیث سیّد الاخیار***، ج ۷، ص ۱۵۲. میرداماد نیز در ***الرواشح السماویة***، در این زمینه به‌طور مفصّل بحث کرده است.

۴. ***تفسیر علی بن ابراهیم قمی***، ج ۲، ص ۴۴۹. اصل نقل علی بن ابراهیم چنین است:
قال: وَ فِي ذٰلِكَ الْجُبِّ صُنْدُوقٌ مِنْ نارٍ يَتَعَوَّذُ أَهْلُ الْجُبِّ مِنْ حَرِّ ذٰلِكَ الصُّنْدُوقِ، وَ هُوَ التَّابُوتُ وَ فِي ذٰلِكَ التَّابُوتِ سِتَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَسِتَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ فَأَمَّا السِّتَّةُ الَّتِي مِنَ الْأَوَّلِين، فَابْنُ آدَمَ الَّذِي قَتَلَ أَخاهُ، وَ نُمرودُ إِبراهيمَ الَّذِي أَلْقَىٰ إِبراهيمَ فِي النّارِ، وَ فِرْعَوْنُ مُوسىٰ، وَالسّامِرِيُّ الَّذِي اتَّخَذَ الْعِجْلَ، وَالَّذِي هَوَّدَ الْيَهودَ، وَالَّذِي نَصَّرَ النَّصارىٰ، وَ أَمَّا السِّتَّةُ الَّتِي مِنَ الْآخِرِينَ فَهُوَ الْأَوَّلُ وَالثّانِي وَالثّالِثُ وَالرابِعُ وَصاحِبُ الْخَوارِجِ وَابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ.
از شش نفر اهل تابوت بین آخرین، اول و دوم و سوم آشکار است که کیانند؛ غاصبان خلافتِ امیرالمؤمنین هستند. به گفتهٔ علّامه مجلسی در ***بحارالانوار***، ج ۸، ص ۲۹۶ چهارمی از آنها معاویه و صاحب الخوارج نیز ذوالثّدیه است.

۵. ***مناقب ابن شهر آشوب***، ج ۳، ص ۲۲۱.

علی بن حسرم روایت کند که: در مجلس احمد حنبل بودم، پس ذکر علی علیه السلام به میان آمد، احمد گفت: «**لَا يَكُونُ الرَّجُلُ سَنِيّاً حَتَّى يُبْغِضَ عَلِيّاً كَثِيراً**» و در بعض روایات، **قَلِيلاً** دارد.[۱]

[خوارج نهروان]

و ایشان دوازده هزار بودند که در حرورا ـ صحرائی بود یا قریه‌ای از کوفه ـ جمع شدند و امیر قتال را شبث بن ربعی تمیمی یربوعی قرار دادند که او را ابوعبد القدّوس کوفی کنیه بود و آن ملعون مؤذّن سجّاح بود که مدّعی نبوّت بود، پس اسلام آورد و شریک در قتل عثمان بود، بعد از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام شد، پس از خوارج گردید،[۲] و در کربلا به قتل امام حسین علیه السلام حاضر شد.[۳] و پس از آن با مختار طلب خون

---

۱. *صراط المستقیم*، ج ۳، ص ۲۲۴؛ *بحارالانوار*، ج ۴۹، ص ۲۶۱؛ *علل الشرائع*، ج ۲، ص ۴۶۸.

۲. ر.ک: *تهذیب التهذیب*، ج ۴، ص ۲۶۶، که شرح حال دقیقی از او دارد. همچنین مزی در *تهذیب الکمال فی اسماء الرجال*، ج ۱۲، ص ۳۵۳، رقم ۲۶۸۶ نیز ذکر می‌کند که وی مؤذّن سجّاح بوده است. ابن حجر نیز نقل کرده است که اوّلین کسی بود که بر قتل عثمان یاری داد و بر قتل امام حسین علیه السلام نیز همین طور. وی از خود شبث نقل می‌کند که من اولین کس از حروریه بودم. وی در جریان جنگ صفّین از بزرگان بوده و در وقایع جنگ نقش داشته است (ابن جوزی، *المنتظم*، ج ۵، ص ۱۰۲) به همین علّت که از اشراف و جنگجویان بوده (*سیر اعلام النبلاء*، ج ۴، ص ۱۵۰) در جریان خوارج امیر قتال بوده است (*المنتظم*، ج ۵، ص ۱۲۴). وی سپس از جریان خوارج کناره می‌گیرد و توبه می‌کند. (*تهذیب التهذیب*، ج ۴، ص ۲۶۷) حتی ابن جوزی نقل می‌کند که در جریان جنگ امیرالمؤمنین با خوارج، میسرهٔ لشکر امام علی علیه السلام را فرماندهی کرده است. (*المنتظم*، ج ۵، ص ۱۳۴) وی پس از آن در واقعه کربلا از اولین کسانی بود که به امام حسین علیه السلام نامه نوشتند و از ایشان دعوت کردند به کوفه بیاید (*المنتظم*، ج ۵، ص ۳۳۹) اما به زودی برای جنگ با امام حسین علیه السلام با هزار سوار به کربلا می‌آید (ابن‌اعثم، *مقتل الحسین*، ص ۱۰۶) و جزو سرکردگان سپاه عمر سعد می‌شود. شیخ مفید در *ارشاد*، ج ۲، ص ۱۴۱ نقل می‌کند که عمر سعد وی را امیر پیادگان کرد. وی پس از حادثهٔ عاشورا به شکرانهٔ کار خود و خوشحال از آن، با سه نفر دیگر چهار مسجد در کوفه بنا گذاشتند که در احادیث ائمه علیهم السلام به مساجد ملعونهٔ کوفه معروف شده است (*فروع کافی*، ج ۳، ص ۴۸۹ ـ ۴۹۰؛ طوسی، *تهذیب*، ج ۳، ص ۲۵۰). همچنین پس از واقعهٔ عاشورا به پاداش کار خود رئیس شرطهٔ کوفه شد تا زمان مختار. وی پس از آن در جنگ علیه مختار شرکت کرد و به مصعب بن زبیر پیوست (*المنتظم*، ج ۶، ص ۶۴). این خلاصه‌ای از مهم‌ترین موضع‌گیری‌های این شخص است. البته وی در دوران سه خلیفهٔ اول و در دوران امام حسن علیه السلام نیز کارهای دیگری انجام داده که باید همهٔ این موارد با چهرهٔ دیگر و معروف‌تر از او یعنی اشعث بن قیس کندی، هر دو در کنار هم بررسی شود. به هر حال این افراد بین مردم آن زمان شخصیت‌های برجسته‌ای بوده‌اند و آن گونه که در بعضی موارد ما می‌پنداریم نبوده که افراد بی مقدار و لا ابالی باشند. بلکه افراد ظاهر الصّلاح و مقدّسی بوده‌اند که مردم آنها را قبول داشته‌اند و کارهای آنها برای مردم معیار و سرمشق بوده است. اگر بخواهیم به نفوذ وی پی ببریم این نکتهٔ تاریخی برای ما کافی است. قال الأعمش: شهدت جنازةَ شبث، فأقاموا العبيد على حِدَة و الجواري على حدة، و الجمال على حِدة، و ذكر الأصناف. قال: و رأيتهم ينوحون عليه و يلتدمون. (*سیر اعلام النبلاء*، ج ۴، ص ۱۵۰)

۳. *امالی*، ص ۲۱۹؛ *هدایة الکبریٰ*، ص ۳۱۰.

امام حسین علیه السلام کرد[1] و آخر با مختار جنگید[2] و در حدود هشتاد هجری وفات یافت، و امیر نماز را عبدالله بن کوّا گرفتند[3] و امیرالمؤمنین علیه السلام رایت امان با ابی ایوب انصار بست، پس هشت هزار برگشتند و چهار هزار اصرار بر مخالفت امیرالمؤمنین علیه السلام ورزیدند و به جانب نهروان رفتند و عبد صالح خباب بن ارت راکه عامل آن حضرت بود در نهروان در کنار نهر به قتل آوردند،[4] بر بالای خنزیری که او را کشته بودند، و گفتند: به خدا قسم که ذبح ما تو را و این خنزیر را تفاوت ندارد در نزد ما، و شکم همسر خباب را شکافتند و حمل او را در آوردند و بر بالای مادر ذبح کردند و چون این خبر به امیرالمؤمنین رسید، گریست و با لشکری که برای قتال معاویه فراهم آورده، به سوی ایشان رفت و ایشان را موعظه فرمود، قبول نکردند[5] و اقرار کردند به قتل خباب و گفتند: تو را نیز مثل او می‌کشیم.

آن حضرت فرمود: اگر تمام دنیا اقرار کنند به قتل او و من قادر شوم، همه را می‌کشم.

پس در میان آن ملاعین تاختند و پیش از آن‌که روز نیمه شود همه را به جهنّم فرستادند و باقی نماند مگر نه نفر که گریختند و کشته نشد از اصحاب علی مگر نه نفر چنانچه پیش از واقعه آن حضرت خبر داده بودند.[6]

[نام دیگر قادسیّه]

و **بانقیا**، قادسیّه است که در غربی کوفه واقع است. در ***منتهی الارب*** گوید: قادسیه، منسوباً دهی است نزدیک کوفه، حضرت ابراهیم علیه السلام به آن مرور نمود عجوزی سر آن حضرت را شست. فرمود: قدست من ارض. پس آن را قادسیّه نامیدند و آن حضرت دعاء فرمود که محلّه حاجیان باشد و آن آخر ارض عرب و اول ارض سواد است، که هرگاه از آن‌جا گذشت مشرّف بر نجف اشرف می‌شود. و صدوق در ***علل الشرائع*** روایت کرده که حضرت ابراهیم علیه السلام عبور کرد به بانقیا و در آن زلزله می‌شد و آن شب زلزله نشد. اهل آن درخواستند از آن حضرت که شب دیگر بماند و آن شب نیز زلزله نشد، پس گفتند که بمان در نزد ما و هر چه بخواهی به تو می‌دهیم، آن حضرت فرمود:

---

۱. ***المسترشد فی امامة امیرالمؤمنین***، ص ۲۱۱.
۲. ***ذوب النضار فی شرح الثار***، ص ۱۵ به بعد.
۳. ***مناقب ابن‌شهر آشوب***، ج ۲، ص ۳۶۹.
۴. ***بحارالانوار***، ج ۳۳، ص ۳۸۸.
۵. ***المنتظم***، ج ۵، ص ۱۲۴ـ۱۲۵.
۶. ***مناقب ابن‌شهر آشوب***، ج ۲، ص ۹۹؛ ***مدینة المعاجز***، ج ۲، ص ۴۵ و ۱۵۲؛ ***بحارالانوار***، ج ۳۳، ص ۳۴۹.

نمی‌مانم، ولیکن بفروشید به من این بیابان را تا زلزله از شما برداشته بشود. گفتند: مال تو باشد بدون قیمت.

فرمود: «لَا آخُذُهُ إِلَّا بِالشِّرَاءِ»؛ یعنی بدون قیمت و مبایعه آن را نمی‌گیریم.

گفتند: «خُذْهُ بِمَا شِئْتَ»، پس آن را خرید از ایشان به هفت میش و چهار الاغ. پس آن را بانقیا نامیدند؛ زیرا که نقیا به لغت نبطیه، نعاج است، پس غلام آن حضرت عرض کرد: یا خلیل الرحمن! چه می‌کنی این ظهر را که نه زرع دارد و نه ضرع؟

فرمود که: ساکت شو؛ زیرا که خداوند ـ عزوجلّ ـ محشور می‌فرماید از این زمین هفتاد هزار که بی‌حساب داخل بهشت می‌شوند و شفاعت می‌کند هر کدام جماعتی را.[1]

و همان ظهر کوفه را امیرالمؤمنین علیه السلام بعینها خریدند از دهاقین به چهل هزار درهم و در *سرائر* ابن ادریس است که حضرت ابراهیم علیه السلام آن را به صد میش خرید و با صد اسب.[2]

[فضیلت کوفه]

و اما کوفه پس آن قبّة الاسلام است و دار هجرت مسلمانان است و منزل نوح علیه السلام است و جمجه عرب و رمح الله تعالی و کنز الایمان و الطیّبة الزّکیة و روضة من ریاض الجنّة کما فی الروایات، و در آن است آدم و نوح و هود و صالح علیهم السلام و قبور سیصد و هفتاد پیغمبر و ششصد وصیّ پیغمبر، که افضل همه است امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام[3]، و حرم آن حضرت و دار هجرت او است و محل مسجد اعظم و وادی‌السّلام است، که فضیلت آن دو از حدّ وصف خارج است، و در اخبار صحیحه است که چون ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را عرضه داشتند بر آسمان‌ها و زمین قبول کرد آن را اول آسمان هفتم، پس آسمان چهارم، پس آسمان اول، بعد زمین حجاز و مشرّف شد به حرم، بعد ارض شام و مشرّف شد به بیت‌المقدّس، بعد ارض طیّبه و مشرّف شد به قبر نبیّ صلی الله علیه و آله، بعد ارض کوفان و مشرّف شد به قبر امیرالمؤمنین علیه السلام، و چون عرضه داشته شد بر بنی‌آدم، قبول نکرد آن را کسی مثل قبولی اهل کوفه.[4]

---

۱. *علل الشرائع*، ج ۲، ص ۵۸۵. ۲. *السرائر*، ج ۱، ص ۴۷۹.

۳. *بحارالانوار*، ج ۱۰۰، ص ۴۰۵. در مورد فضیلت کوفه و مسجد آن ر.ک: همان، ص ۳۸۵ به بعد.

۴. *نفس الرحمان فی فضائل سلمان*، ص ۲۹۳.

[بنای شهر کوفه]

مخفی نماند که احتمال اشتباه راوی در تقدیم و تأخیر می‌رود و ارض کوفه اگر چه از قدیم الایّام معمور و معروف بود و لیکن شهر، آن را سعد وقاص بنا کرده با شهر بصره در زمان سلطنت عمر بن الخطاب در سنهٔ هفده از هجرت، بعد از آن‌که رستم ارمنی امیر لشکر یزدجرد را با پنجاه هزار فرس کشت و داخل قادسیه شد در ماه محرم، و تعبیر از این دو شهر به مصرین کنند.

[وجه تسمیهٔ کوفه]

و آن را به کوفه و کوفان بضم کاف و به فتح نیز و به تشدید واو ایضاً گویند، یا به جهت اجتماع مسلمانان در آن، و لذا کوفة الجند نیز گویند. چه عمر گفت: راه دور است به عجم از مدینه، آنجا شهری بنا کنند که لشکر اسلام آن‌جا توقف داشته باشند، و یا به جهت قطع کردن ابرویز آن را برای بهرام، یا به جهت استدارهٔ آن به جهت آن که تل ریگ سرخی آن‌جا بود، پس سعد وقاص گفت: «**كَوِّفُوا هَذِهِ الرَّمْلَةَ أَيْ نَحُّوها**»، یا به جهت آن که عرب می‌گوید: «**هُم فِي كُوفَانٍ، أَيْ فِي عِزٍّ وَ مَنْعَةٍ**».[1] پس به جهت عزت و غلبهٔ مسلمانان که ساکن آن شدند کوفه گفتند و وجوه دیگر نیز ذکر شده است.[2]

فصل: [اسامی کربلا و وجه تسمیهٔ آن]

کربلا را اسامی بسیار است[3] و معروف‌تر همه، کربلا است و او را اشتقاق از «کربلة» است به تاء، به معنی سستی پای. گویند: «**فُلانٌ يَمشِي مُكَرْبِلاً كَأَنَّهُ يَمشِي فِي الطِّين**». و به معنای فرو رفتن به آب و گل است و به معنای پاک نمودن و بار دادن گندم، برای نرمی و پاکی آن زمین از کوه و سنگ آن را کربلا گویند.[4]

و یا مشتق است از «کربل» بدون تا و آن گیاهی است[5] گل سرخ روشن دارد و شاید از آن گیاه در آن بسیار بوده.[6]

---

۱. آنها در کوفان هستند؛ یعنی در سختی و کمبود هستند.

۲. ر.ک: *معجم‌البلدان*، ج ۴، ص ۴۹۰ به بعد؛ *لسان‌العرب*، ج ۹، ص ۳۱۱.

۳. مرحوم شیخ محمد سماوی در *مجالی اللطف بارض الطف*، ص ۴ در شعری عربی، نام‌های کربلا را ردیف کرده است.

۴. *لسان‌العرب*، ج ۱۱، ص ۵۸۶.

۵. گیاهی است پایا از تیره خلنگ‌ها که انواع بسیار دارد و بیشتر آنها بیابان و برخی از آنها زمینی است. برگبوی کوهستانی. ر.ک: *فرهنگ لاروس*.

۶. ر.ک: *معجم‌البلدان*، ج ۴، ص ۴۴۵.

و ممکن است که مأخوذ از «کربال» باشد بر وزن قرطاس و آن به معنی کمان ندّاف است،[1] چه مناسبت دارد با آن‌که از قدیم الایام محل تزلزل و ابتلاء انبیاء و اولیاء بوده، چنانچه از حدیث مفصل *منتخب‌المراثی* شیخ طریحی نجفی ظاهر است[2] و به این ملاحظه ممکن است که مخفف کرب و بلاء باشد.

[حضرت آدم علیه السلام در کربلا]

پس روایت کرده مرسلاً و در **بحار** و ***عوالم*** از او که آدم چون به زمین آمد، ندید حوّا را و به طلب او می‌گردید، تا به کربلا رسید، پس مغموم شد و دل او تنگ شد بی‌سبب، و لغزید در آن موضع که شهید شد در او حسین علیه السلام، تا آن که خون از پای او جاری شد، پس سر به آسمان بلند کرد و عرض کرد: «**هَلْ حَدَثَ مِنِّي ذَنْبٌ آخَرُ فَعَاقَبْتَنِي بِهِ**»؛ آیا از من گناه دیگر صادر شده که مرا به آن مؤاخذه فرمودی؟ زیرا که گردیدم تمام زمین را و نرسید مرا سوء و غمی مثل آنچه رسید به من در این زمین!

خداوند ـ عزّ و جلّ ـ وحی فرمود به او که: «**يَا آدَمُ مَا حَدَثَ مِنْكَ ذَنْبٌ وَ لَكِنْ يُقْتَلُ فِي هَذِهِ الْأَرْضِ وَلَدُكَ الْحُسَيْنُ ظُلْماً فَسَالَ دَمُكَ مُوَافَقَةً لِدَمِهِ**».[3]

آدم عرض کرد که: آیا حسین علیه السلام پیغمبر است؟

خطاب رسید: نه ولکن فرزند دختر پیغمبر آخرالزمان است.

آدم عرض کرد: کیست قاتل او؟

خطاب رسید که قاتل حسین علیه السلام یزید است که لعین اهل آسمان‌ها و زمین است و تمام اهل آسمان‌ها و زمین‌ها او را لعن می‌کنند، پس آدم به جبرئیل گفت: «**أَيُّ شَيْءٍ أَصْنَعُ يا جَبْرَئِيلُ**»، عرض کرد: «**اِلْعَنْهُ يا آدَمُ**»، پس آدم چهار مرتبه لعنت کرد یزید را و چند قدم برداشت بعد از آن حوّا را در کوه عرفات دید.[4]

---

۱. ***لسان‌العرب***، ج ۶، ص ۲۵.

۲. طریحی در **منتخب**، ج ۱، ص ۷۰ حدیثی در مورد فضیلت کربلا و سکونت انبیا و اولیا در بهشت در آن روایت کرده است.

۳. ای آدم! از تو گناهی سر نزده، ولی در این سرزمین فرزند تو حسین از روی ستم به شهادت می‌رسد، بدین روی خون تو برای موافقت با ریخته شدن خون او جاری شد.

۴. **بحارالانوار**، ج ۴۴، ص ۲۴۲ ـ ۲۴۳.

[انبیای دیگر در سرزمین کربلا]

و به همین طریق نوح و ابراهیم خلیل و اسماعیل و موسی و عیسی و سلیمان علیهم السلام هر کدام به مصیبتی در آن زمین مبتلا شدند و لعنت کردند بر یزید لعین و گذشتند.[۱]

و آن از حدیث فرات بن ابراهیم صاحب **تفسیر** ظاهر است. روایت کند به سندش از حضرت صادق علیه السلام که روزی فاطمه علیها السلام برداشته بود حسین علیه السلام را. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را گرفت و فرمود: «**لَعَنَ اللّٰهُ قَاتِلَکَ وَ لَعَنَ اللّٰهُ سَالِبَکَ، وَ أَهْلَکَ اللّٰهُ الْمُتَوَازِرِينَ عَلَيْکَ وَ حَکَمَ اللّٰهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَنْ أَعَانَ عَلَيْک**».[۲]

فاطمه عرض کرد: چه می‌فرمایی ای پدر؟

آن حضرت فرمود: ای دختر! متذکر شدم آنچه را که می‌رسد به حسین علیه السلام بعد از من و تو از اذیت و ظلم و غدر و بغی، و او با جماعتی باشد که گویا ستارگان آسمان باشند و سبقت می‌گرفته باشند بر شهادت، و گویا نظر می‌کنم به معسکر ایشان و موضع بارهای ایشان و تربت ایشان، فاطمه عرض کرد: «**وَ أَيْنَ هَذَا الْمَوْضِعُ الَّذِي تَصِفُ**»؟[۳]

آن حضرت فرمود: «**مَوْضِعٌ يُقَالُ لَهُ کَرْبَلَاءُ وَ هِيَ دَارُ کَرْبٍ وَ بَلَاءٍ عَلَيْنَا وَ عَلَى الْأُمَّة**»،[۴] بیرون می‌آید بر ایشان شرار امت من که اگر شفاعت کند برای یکی از قاتلین حسین علیه السلام و اصحابش تمام اهل آسمان‌ها و زمین‌ها، خداوند قبول نکند و آن ظالمین را مخلّد بدارد در آتش جهنّم.

فاطمه عرض کرد: یا أَبَةَ! آیا کشته می‌شود حسین علیه السلام؟

فرمود: «**نَعَمْ يَا بِنْتَاه**»! کشته می‌شود به قسمی که هیچ کس مثل آن کشته نشده و گریه می‌کند بر او آسمان‌ها و زمین‌ها و ملائکه و وحوش و گیاه‌ها و کوه‌ها و دریاها...[۵] تا آخر روایت به طولها، و آن در **بحار** و **عوالم** و ***ریاض المصائب*** **سید مهدی حلاوی** مسطور است.

---

۱. ر.ک: ***بحارالانوار***، ج ۴۴، ص ۲۴۳، باب ۳۰، ح ۳۸ تا ۴۳.

۲. خداوند لعنت کند کشندگان تو را و لعنت کند کسانی را که جامه از تو بیرون می‌آورند و خداوند بکشد آنان را که علیه تو به یکدیگر کمک می‌کنند و بین من و آنان حکم بنماید.

۳. جایی را که توصیف می‌کنید کجا است؟

۴. مکانی است که به آن کربلاء می‌گویند و آن زمین برای ما و امّت موجب اندوه و بلاء است.

۵. ***تفسیر فرات بن ابراهیم***، ص ۱۷۱، ح ۲۱۹، ذیل آیهٔ ۱۱۱ سورهٔ توبه؛ ***کامل الزیارات***، ص ۱۴۴، ح ۱۷۰؛ ***بحارالانوار***، ج ۴۴، ص ۲۶۴، ح ۲۲.

[مصائب کربلا در حدیث امّ‌ایمن]

و از حدیث امّ ایمن که قدامة بن زائده روایت کند، ظاهر این است که کربلا محل کرب و بلا بر دشمنان اهل بیت و دشمنان ذریّه و شیعیان ایشان است و آن روایت را به جهت نفاست و شرافت آن، علّامهٔ مجلسی در چند مجلّد از ***بحارالانوار*** و دو موضع از ***جلاء العیون*** ذکر کرده و اگر چه آن را بعضی از تلامیذ ابی‌القاسم جعفر بن قولویه استاد شیخ مفید ملحق به ***کامل الزیاره*** نموده، چنانچه التفات نموده به آن شَیْخُنا الْعَلّامَةُ الطَّبْرِسِیّ خامِسُ الْمُحَدِّثین الْمُتَأَخِّرین فی ***مستدرک الوسائل***[۱] ولکن به اجازه از استادش ابن قولویه بوده کَما فِی مَحَلِّه.

الغرض در آن روایت شریفه است ـ که بینش امام زین العابدین علیه‌السلام از مخزون علم اهل بیت و نخب آن است. و اگر یک سال کامل در طلب آن شتر بدواند، کم است ـ که جبرئیل عرض کرد: یا محمّد، از امّت تو بر برادر تو ظلم و تعب بسیار وارد آید و حق او را غصب کنند تا آخر کشته گردد. بکشد او را بدترین خلق خدا، نظیر و مانند عاقرِ ناقهٔ صالح در بلدی که محل هجرت او و مسکن شیعیان او و شیعیان ذریهٔ او باشد و این سبط تو را که حسین علیه‌السلام باشد شهید کنند با عصابه‌ای از ذریه و اهل بیت تو و اخیار امّت تو در کنار فرات در زمینی که او را بنامند کربلا **«مِنْ أَجْلِهَا یَکْثُرُ الْکَرْبُ وَ الْبَلَاءُ عَلیٰ أَعْدَائِکَ وَ أَعْدَاءِ ذُرِّیَّتِکَ فِي الْیَوْمِ الَّذِي لَا یَنْقَضِي کَرْبُهُ وَ لَا تَفْنیٰ حَسْرَتُهُ وَ هِيَ أَطْهَرُ بِقَاعِ الْأَرْضِ وَ أَعْظَمُهَا حُرْمَةً وَ أَنَّهَا مِنْ بَطْحَاءِ الْجَنَّة»**[۲] و در آن روز که کشته می‌شود پسر دختر تو و اهل او، و احاطه می‌کند به ایشان اهل کفر و لعنت، زمین و کوه‌ها و دریاها و ماهیان به اضطراب آیند و آسمان‌ها و اهل آن به غضب آیند و باقی نماند چیزی مگر آن‌که اذن بگیرد از خداوند ـ عزّ و جلّ ـ در نصرت اهل بیت مظلومین تو که حجت خدا می‌باشند بر خلق بعد از تو، پس خداوند وحی می‌فرماید به آسمان و زمین و کوه‌ها و دریاها و اهل آن که **«إِنِّي أَنَا اللّٰهُ الْمَلِکُ الْقَادِرُ الَّذِي لَا یَفُوتُهُ هَارِبٌ وَ لَا یُعْجِزُهُ مُمْتَنِعٌ وَ أَنَا أَقْدَرُ فِیهِ عَلَی**

---

۱. نوری، ***خاتمة مستدرک الوسائل***، ج ۳ [۲۱]، ص ۲۴۸.

۲. کربلا را به این روی کربلا گویند که حزن و بلای دشمنانت و دشمنان فرزندانت، در روزی که حزن و اندوهش تمام‌شدنی نیست، بسیار زیاد می‌شود.
این زمین پاکیزه‌ترین اماکن واقع روی زمین بوده و احترامش از تمام بقاع بیشتر است، در آن سبط تو و اهل‌بیتش کشته می‌شوند.
کربلا از زمین‌های بهشت است.

الاِنْتِصَارِ وَ الاِنْتِقَامِ»،[1] به عزّت و جلال خودم قسم که عذاب کنم کسی را که شکست عهد رسول مرا و ظلم کرد بر اهل‌بیت او، عذابی که هیچ کس را عذاب نکنم به مثل آن، و متولّی شود قبض ارواح این عصابه را خداوند به ید قدرت خود. فرود آید به زمین، ملائکه از آسمان هفتم با ظرف‌ها از یاقوت و زمرد که پر باشد از آب حیات و با حلّه‌ها از حلل بهشت و طیب جنت، پس غسل دهند جسدهای ایشان را به آن آب، و بپوشانند به ایشان آن حلّه‌ها را و حنوط کنند به آن طیب، و نماز کنند ملائکه بر ایشان صف در صف، پس مبعوث فرماید خداوند قومی را از امّت تو که نشناسد ایشان را کفّار، و شریک نشده‌اند در خون آن عصابه نه به قولی و نه به فعلی و نه به نیّت و دفن کنند آن اجساد را، و بگذارند علامتی بر آن قبر سیّدالشهداعليه‌السلام که دلالت باشد برای اهل حق و سبب رستگاری مؤمنین باشد و در هر شب و روز فرود آید از هر آسمانی صد هزار ملک و صلوات فرستند بر او و تسبیح گویند و طلب مغفرت کنند برای زوّار او و بنویسند اسامی زوّار را و اسامی پدران و بلاد ایشان و علامت گذارند پیشانی ایشان را به نور عرش پروردگار که «هَذَا زَائِرُ قَبْرِ خَيْرِ الشُّهَدَاءِ وَ ابْنِ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ».

زینب، دختر بزرگ امیرالمؤمنینعليه‌السلام، گوید: چون آثار مرگ بر پدرم ظاهر شد، عرض کردم که: از امّ ایمن حدیثی شنیدم خوش دارم که از تو بشنوم آن را، پدرم فرمود: حدیث چنان است که امّ ایمن تو را خبر داد به آن.[2]

[فضیلت علم حدیث]

و از این حدیث شریف ظاهر می‌شود فضیلت علم حدیث و نبالت علو اسناد و اکتفاء به اجازهٔ اجمالیه، و از شرافت آن است که اصبغ بن نباته با آنکه همیشه حدیث می‌شنید از امیرالمؤمنین باز در آخر کار عرض می‌کند به امیرالمؤمنین که دوست دارم حدیثی از شما بشنوم.

[جسد مثالی برزخی]

و دوست دارم که برای فهم این حدیث شریف و امثال آن، مثل آنچه روایت شده که ملائکه بردند جسد مطهر سیّدالشّهداعليه‌السلام را به آسمان پنجم و در پهلوی صورت

---

۱. منم خداوند متعال، سلطانی که قادر است و کسی نتواند از او بگریزد، در توان هیچ خصم و دشمنی نیست که او را عاجز و ناتوان کند. من بر یاری کردن دوستانم و انتقام گرفتن از دشمنان قادر هستم.

۲. ابن قولویه، *کامل الزیارات*، ص ۴۴۵ ـ ۴۴۸؛ مؤلف بعضی قسمت‌های حدیث را نیاورده است. ر.ک: *بحارالانوار*، ج ۲۸، ص ۵۵ ـ ۶۱؛ ج ۴۵، ص ۱۷۹؛ ج ۱۰۱، ص ۱۱۴، ح ۳۸.

امیرالمؤمنین علیه السلام واداشتند، به‌طور اجمال، کلامی در بیان جسد مثال برزخی بیاورم. پس می‌گوییم: اهل حکمت و معرفت سه عالم قائل می‌باشند به ترتیب: عالم عقول و مجردات و عالم مثال و عالم عناصر و اجساد، و می‌نامند آنها را به عالم جبروت و ملکوت و ملک، و اسامی دیگر دارند و آن به تفصیل در **مجلی** شیخ محمد بن ابن جمهور احسائی صاحب ***غوالی اللئالی*** و ***نثر اللئالی*** مسطور است و به قاعدهٔ برهان معروف به امکان اشرف ـ کما فی **قبسات** الامیر محمد باقر بن الداماد و غیره ـ بر آن استدلال جویند و از اخبار اهل بیت به آنچه شیخ بهائی در ***مفتاح الفلاح*** در ذیل تعقیب ظهر روایت کرده، می‌فرماید: «**يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ**» **رَوىٰ فِي تَأْوِيلِهِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ لَهُ مِثَالٌ فِي الْعَرْشِ فَإِذَا اشْتَغَلَ بِالرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ وَ نَحْوِهِمَا فَعَلَ مِثَالُهُ مِثْلَ فِعْلِهِ فَعِنْدَ ذٰلِكَ تَرَاهُ الْمَلَائِكَةُ فَيُصَلُّونَ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ وَ إِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَعْصِيَةٍ أَرْخَى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى مِثَالِهِ سِتْراً لِئَلَّا تَطَّلِعَ الْمَلَائِكَةُ عَلَيْهَا فَهٰذَا تَأْوِيلُ يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحِ**».[1] و از امام زین العابدین علیه السلام روایت است که در عرش، تمثال هر شیء است، و عرش بر معانی بسیار اطلاق می‌شود در اخبار و آیات ـ کما حققه العلّامة المجلسی فی ***البحار***[2] و ***مرآت العقول فی شرح اخبار [آل] الرسول*** ـ فلا تَغْفَلَ. گویند: «**لَمّا کانَ تَدْبِيرُ الْأَجْسامِ مُفَوَّضاً إِلَى الْأَرْواحِ و تَعَذَّرَ الْإِرْتِباطُ بَيْنَ الْأَرْواحِ وَ الْأَجْسامِ لِلْمُبايَنَةِ الذّاتِيَّةِ بَيْنَهُما خَلَقَ اللهُ سُبْحانَهُ عالَمَ الْمِثالِ بَرْزَخاً جامِعاً بَيْنَ عالَمِ الْأَرْواحِ وَ عالَمِ الْأَجْسامِ، لِيَصِحَّ إِرْتِباطُ أَحَدِ الْعالَمَيْنِ بِالْآخَرِ، فَيَتَأَتّىٰ حُصُولُ التَّأَثُّرِ وَ التَّأْثِيرِ وَ وُصولُ الْأَمدادِ وَ التَّدبِيرِ، كَما جَعَلَ جَلَّتْ قُدْرَتُهُ الْأَعْصابَ وَ الْغَضارِيفَ لِلرَّبْطِ بَيْنَ الْعَظْمِ وَ اللَّحْمِ فِي بُنْيَةِ الْإِنْسانِ عالَمِ الصَّغِيرِ، فَهُوَ عالَمٌ روحانِيٌّ شَبِيهٌ بِالْجَوْهَرِ الْجِسْمانِيِّ فِي كَوْنِهِ مَحْسُوساً مِقْدارِيّاً [يَظْهَرُ] فِي الزَّمانِ وَ الْمَكانِ وَ بِالْجَوْهَرِ الْعَقْلِيِّ فِي كَوْنِهِ نُورانِيّاً مُنَزَّهاً عَنِ الزَّمانِ وَ الْمَكانِ وَ لَيْسَ بِجِسْمٍ مُرَكَّبٍ مادِّيٍّ وَ لا جَوْهَرٍ مُجَرَّدٍ عَقْلِي بَلْ لَهُ جِهَتانِ يَشْبَهُ بِكُلٍّ مِنْهُما مايُناسِبُ عالَمَهُ، ما مِنْ مَوْجُودٍ مَحْسُوسٍ أَوْ مَعْقُولٍ إِلّا وَ لَهُ مِثالٌ مُقَيَّدٌ فِي**

---

۱. ***مفتاح الفلاح***، ص ۲۰۱.

امام صادق علیه السلام دربارهٔ این بخش دعا که می‌گوید: «**يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ**»؛ فرمود: هیچ مؤمنی نیست مگر آن‌که مثالی زیر عرش دارد. پس هرگاه آن مؤمن به رکوع و سجود و مانند آن مشغول باشد، آن مثال نیز آن را انجام می‌دهد. وقتی فرشتگان آن مثال را در چنین حالی می‌بینند، برای آن مؤمن دعا و طلب آمرزش می‌کنند و هرگاه آن بنده گناهی انجام بدهد، خداوند متعال پرده‌ای روی آن مثال می‌کشد تا فرشتگان از آن آگاه نشوند.

این است تأویل این بخش که می‌گوید: ای بهترین آشکارکنندهٔ خوبی‌ها و بهترین پوشانندهٔ زشتی‌های بندگان!

۲. علّامه مجلسی در این مورد در کتاب السماء و العالم ***بحارالانوار***، باب العرش والکرسیّ و حملتها به طور مفصل ذیل احادیث بحث کرده است. ر.ک: ***بحارالانوار***، ج ۵۸، ص ۱ ـ ۳۹ و به‌خصوص ص ۳۷ به بعد و ص ۳۲.

هٰذَا الْعالَمِ الْبَرْزَخِيِّ وَ هُوَ فِي الْعالَمِ الْكَبِيرِ بِمَنْزِلَةِ الْخَيالِ فِي الْعالَمِ الْإِنْسانِيِّ الصَّغِيرِ، فَمِنْهُ ما يَتَوَقَّفُ إِدْراكُهُ عَلَى الْقُوَى الدِّماغِيَّةِ وَ يُسَمّىٰ بِالْخَيالِ الْمُتَّصِلِ وَ مِنْهُ ما لا يَتَوَقَّفُ عَلىٰ ذٰلِكَ وَ يُسَمّىٰ بِالْخَيالِ الْمُنْفَصِلِ.

وَ بِهٰذَا الْعالَمِ وَ خاصِيَّتِهِ يَتَجَسَّدُ الْأَرْواحُ فِي مَظاهِرِهِ الْمِثالِيَّةِ الْمُشارِ إِلَيْها بِقَوْلِهِ سُبحانَهُ: ﴿فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَراً سَوِيّاً﴾ وَ بِقَوْلِهِ ـ عَزَّوَ جَلَّ ـ حِكايَةً عَنِ السّامِرِيِّ: ﴿فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ﴾ يَعْنِي بِجَبْرَئيلَ إِذْ كانَ راكِباً عَلىٰ فَرَسٍ، وَ بِما وَرَدَ أَنَّ النَّبِيَّ كانَ يَرىٰ جَبْرَئيلَ فِي صُورَةِ دِحْيَةِ الْكَلْبِيِّ.

وَ إِلىٰ هذَا الْعالَمِ يَتَرَقَّى الْمُتَرَوِّحونَ فِي مَعارِجِهِمُ الرّوحانِيَّةِ الْحاصِلَةِ بِالْاِنْسِلاخِ مِنْ هٰذِهِ الصُّورَةِ الطَّبِيعِيَّةِ الْعُنْصُرِيَّةِ وَ اكْتِساءِ أَرْواحِهِمُ الْمَظاهِرَ النُّورانِيَّةَ الرّوحانِيَّةَ وَ فِيهِ يَتَشَكَّلُ النُّفُوسُ الْكامِلَةُ بِصُوَرِهِمُ الْمَحْسُوسَةِ وَ هُمْ فِي دارِ الدُّنيا، وَ يُظْهِرون لِمَن يُرِيدونَ الظُّهورَ لَهُ، وَ بَعدَ انْتِقالِهِم إِلَى الْآخِرَةِ أَيضاً، لِازْدِيادِ تِلْكَ الْقُوَّةِ بِارْتِفاعِ الْمانِعِ الْبَدَنِيِّ.

وَ بِالْجُمْلَةِ بِهِ وَ فِيهِ تَجَسُّدُ الْأَرْواحِ وَ تَرَوُّحُ الْأَجْسادِ و تَشَخُّصُ الْأَخْلاقِ وَ الْأَعمالِ وَ ظُهُورُ الْمَعانِي بِالصُّوَرِ الْمُناسِبَةِ لَها، بَلْ ظُهورُ الْأَشباحِ فِي الْمَرايا وَ سايِرِ الْجَواهِرِ الصِّقلِيَةِ وَ الْماءِ الصّافِي أَيْضاً، فَإِنّها كلُّها مِنْ هذَا الْعالَمِ، بَلْ وَ فيهِ يُرىٰ ما يُرى فِي الْخَيالِ مِنَ الصُّوَرِ فِي مَنامٍ كانَتْ أَو يَقَظَةٍ، فَإِنّها مُتَّصِلَةٌ بِهذَا الْعالَمِ مُسْتَنيرَةٌ مِنهُ كَالْكُوىٰ وَ الشَّبابِكِ الَّتي يَدْخُلُ مِنْهَا الضَّوْءُ فِي الْبَيْتِ، فَهُوَ عالَمٌ وَسيعٌ يَسَعُ ما فَوقَهُ مِنَ الْمُجَرَّداتِ بِصُورِها وَ ما تَحتَهُ مِنَ الْجِسمانِيّاتِ بِصُورِها وَ هُوَ واسِطَةُ الْعَقدِ، إِلَيهِ تَعرُجُ الْحَواسُّ وَ إِلَيهِ تَنَزَّلُ الْمَعانِي وَ هُو لا يَبْرَحُ مِن مَوْطِنِهِ ﴿يُجْبىٰ إِلَيْهِ ثَمَراتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾.

وَ بِهِ يَصِحُّ ما وَرَدَ مِنْ أَخْبارِ مِعْراجِ النَّبِيِّ مِنْ رُؤْيَتِهِ الْمَلائِكَةَ وَ الْأَنبياءَ مُشاهَدةً، وَ فيهِ حُضورُ الْأَئِمَّةِ الْمَعصومينَ عليهم السلام عِنْدَ احْتِضارِ الْمَيِّتِ، وَ فيهِ سُؤالُ الْقَبرِ وَ نَعيمِهِ وَ عذابِهِ، وَ زِيارَةِ الْمُؤْمِنِ مِنْ أَهْلِهِ بَعدَ مَوتِهِ، وَ ما وَرَدَ: أَنَّ الْأَرْواحَ بَعْدَ الْمَوْتِ فِي صِفَةِ الْأَجْسادِ تَتَعارَفُ وَ تَتَسائَلُ وَ غيرُ ذٰلِكَ مِمّا يُشاكِلُهُ». [1]

[رابطهٔ بین قوهٔ وهم و خیال]

بعد بدان که گاهی حاصل می‌شود اشتباه میان آنچه به عین باصره مشاهد است و آنچه به خیال متصوّر است، پس قلیل در عین حس، کثیر در عین خیال است و بالعکس، و شاید از این قبیل باشد آنچه از غزوهٔ بدر خبر می‌فرماید: ﴿وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي

۱. *قرة العيون فی أعزّ الفنون*، ص ۵۲ـ۵۴.

أَعْيُنِكُمْ قَلِيلاً وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ﴾[1] و قال ـ عزّ و جلّ ـ: ﴿يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ﴾[2] و آن در عالم خود حقّ است، چنانچه علم به صورت لبن «اسد» مشاهده می‌شود در خواب، و آن در عالم حقیقت رؤیت است، اگر چه لبن مرئی به عین حسّ باصره واقعاً لبن است و این انکشاف در خیال، اسمش حقیقت رؤیت است و می‌گویی: «رَأَيْتُهُ فِي الْمَنامِ وَرَآهُ الرّائِي فِي الْمَنامِ»، بلکه در روایات بسیار بدون قید «فِي الْمَنامِ» ذکر می‌شود، مثل حدیث رؤیت امام حسین علیه السلام جدّش را که فرمود: «أُخْرُجْ إِلَى الْعِراقِ» و گویند انسان به وهم خلق می‌کند در قوّهٔ خیالیهٔ خود چیزی را که وجود ندارد مگر در خیال، و این عموم دارد در جمیع افراد انسان، و عارف کامل خلق می‌کند به واهمهٔ خود آنچه در خارج خیال نیز وجود دارد ولیکن حفظ آن منوط به توجه و همت عارف است «فَمَتىٰ طَرَءَ عَلَيهِ غَفلَةٌ عَنْ حِفْظِ ما خَلَقَ عُدِمَ ذٰلِكَ الْمَخلُوق» و از این قبیل توهّم کرده‌اند آنچه وارد شده از ائمه معصومین علیهم السلام مثل آنکه ناصبی اذیّت می‌کرد حضرت صادق علیه السلام را در مجلس منصور لعین، پس آن سرور امر فرمود صورت شیری را که بر وساده بود که: «خُذْ عَدُوَّ اللّٰه» و آن شیری شد و آن ملعون را درید و برگردید به مکان خود، و مثل آن از حضرت امام رضا علیه السلام و علی النقی علیه السلام نیز روایت شده[3]. و اشهر آن است که در اینها دعاء از امام است و خلق سَبُع محسوس از خلّاق عالم، چنانچه از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که از ماست دعا و از خداوند است اجابت.

[سیر ائمّه علیهم السلام در عوالم]

بلی از آن باب است سیر ائمّه در عوالم کثیره به مدّت قلیله، مثل آنکه سیّد ابن‌طاووس در کتاب **نجوم** و در **بحار** از آن روایت نموده که مردی شرفیاب خدمت علی بن الحسین زین‌العابدین علیه السلام شد در وقتی که اصحاب آن حضرت در خدمت او بودند. حضرت از حال آن مرد سؤال کرد و فرمود: «مِمَّنِ الرَّجُلُ»، عرض کرد: «أَنَا مُنَجِّمٌ قائِفٌ عَرّافٌ».[4]

---

۱. سورهٔ انفال، آیهٔ ۴۴.
و آنگاه که چون با هم برخورد کردید، آنان را در دیدگان شما اندک جلوه داد و شما را [نیز] در دیدگان آنان کم نمودار ساخت.

۲. سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۱۳.
آنان [مؤمنان] را به چشم، دو برابر خود می‌دیدند.

۳. شبیه به این معجزه را علّامه مجلسی در *بحارالانوار*، ج ۴۸، ص ۴۲، از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است.

۴. من مردی منجّم، نسب‌شناس و ستاره‌شناس هستم.

آن حضرت فرمود: می‌خواهی دلالت کنم بر مردی که از زمانی که داخل شدی بر ما سیر نمود در چهار هزار عالم؟

آن مرد عرض کرد: «مَن هُوَ»؟ او کیست؟

حضرت فرمود: آن مرد را ذکر نمی‌کنم و لیکن اگر بخواهی تو را خبر می‌دهم به آنچه خوردی و آنچه ذخیره کردی در خانهٔ خود!

گفت: خبر ده مرا.

فرمود: «أَكَلْتَ فِي هَذَا الْيَوْمِ جُبُنّاً فَأَمَّا فِي بَيْتِكَ فَعِشْرُونَ دِينَاراً مِنْهَا ثَلَاثَةُ دَنَانِيرَ وَازِنَةٌ»؛ یعنی امروز پنیر خوردی و بیست اشرفی در خانه خود گذاشتی که سه دینار از آن تمام وزن است.

پس آن مرد گفت: شهادت می‌دهم که تویی حجّت عظمی و مثل اعلی و کلمهٔ تقوی، آن حضرت فرمود: «وَ أَنْتَ صِدِّيقٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَكَ بِالْإِيمَانِ وَ أَثْبَتَ».[1]

[تعریف عالم عقلی، خیالی و حسی]

و گویند: عالَم عقلی موسوم به ملکوت اعلی و عالَم ارواح و اَعلیٰ عِلّیّین و جبَروت، هُوَ عَرِیٰ عَنِ الصُّوَرِ وَ الْمَوادِّ، بَرِيء، عَنِ الْقُوَّةِ وَ الْإِسْتِعْدادِ، أَنْشَأَهُ اللهُ مِنْ نُورِهِ سُبْحانَه.

و عالم خیالی موسوم به ملکوت اسفل و عالم اشباح و عالم نفوس و برزخ، هُوَ عَرِیٰ عَنِ الْمَوادِّ دُونَ الصُّوَرِ أَنْشَأَهُ اللهُ مِنْ نُورِ الْعقل.

و عالم حسّی موسوم به عالم ملک و عالم احسام و عالم کون و فساد و دنیا، هُوَ مُقارِنُ الصُّوَرِ وَ الْمَوادِّ وَ الْقُوَّةِ وَ الْإِسْتِعداد، وَ فِيهِ التَّقابُلُ وَ التَّضادُّ، أَنشَأَهُ اللهُ مِنَ الْهَيولَى الْمُسَمّاةِ بِالْماءِ الَّتِي هِيَ ظِلُّ النَّفْسِ، وَ ذٰلِكَ بِأَنَّ حَرَّكَ الْهَيولىٰ طُولاً وَ عَرْضاً وَ عُمقاً فَكانَ مِنهَا الْجِسمُ الْمُطلَقُ، ثُمَّ خَلَقَ مِنَ الْجِسمِ الْأَرَضينَ وَ السَّماواتِ بِصُوَرِها وَ طَبائِعِها، ثُمَّ أَدارَ الْأَفلاكَ حَوْلَ الْأَركانِ فَاخْتَلطَ بَعضُها بِبَعضٍ، فَكانَتْ مِنهَا الْمُوَلَّدات الْكائِنات مِنَ الْمعادنِ وَ النَّباتاتِ وَ الْحَيوانات.

وَ لَعلَّهُ إِلىٰ بَعضِ هٰذِهِ المَعانِي أُشِيرَ مَرْموزاً فِي الْحَديث النَّبويِّ ﷺ، حَيْث قالَ: «أَوَّلُ ما خَلَقَ اللهُ جُوْهَرَةٌ، فَنَظَرَ إِلَيها بِعَيْنِ الْهَيْبَةِ، فَذابَتْ أَجْزاؤُهُ فَصارَتْ ماءً فَتَحَرَّكَ الْماءُ وَ طَفَىٰ فَوْقَهُ زَبَدٌ وَ ارْتَفَعَ مِنْهُ دُخانٌ، فَخَلَقَ السَّماواتِ مِنْ ذٰلِكَ الدُّخانِ وَ الْأَرَضينَ

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۴۶، ص ۴۲، ح ۴۰.

مِنْ ذٰلِکَ الزَّبَدِ»، وَ فِي الْکافی عَنِ الْباقِرِ ما یَقرُبُ مِن هذا مَعَ زِیاداتٍ».[۱]

[عالم علوی و سفلی]

و چون روح مقابل جسم است بر هر دو عالم اول نیز اطلاق می‌شود؛ لِتَأْثِیرِهِما فِي الأجسام و إعطائِهِما إیّاهَا الْحَیاةَ، وَکَذٰلِکَ النَّفْسُ یُطْلَقُ علیهِما جَمیعاً بِاعْتِبارِ تَصرُّفِهِما فِي الْجسم وَ تَدْبِیرِهِما[۲] و هر دو را نیز عالَم [عُلوی] گویند در مقابل عالم حسی سُفلی ـ بضم عین و سین ـ و در عالم صغیر، عقل جزئی و قوی، مثل عقل کلّی در عالم کبیر است، پس نه مادّه می‌بینی برای قوّهٔ ذائقه و سامعه مثلاً و نه صورت و نه خفّت و نه ثقل و نه لون و خیال و صور خیالیه، مثل عالم مثالی برزخی است که صورت دارد نه مادّه، و تأثیرات آنها از قبیل تأثیرات آن دو است؛ لهذا گویند انسان را در قوس صعود، سه عالم به ازاء آن سه عالم است ﴿وَکُنتُمْ أَزْوَاجاً ثَلَاثَةً﴾[۳] شاید اشاره به این باشد وَ اللهُ الْعالِمُ وَ حُجَجُهُ؛ ﴿وَمَا أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیلاً﴾[۴] قالَ مَولانا أمیرُ المؤمنین:

دَوائُکَ فِیکَ وَ ما تَشْعُرُ ... وَ دائُکَ مِنکَ وَ ما تُبْصِرُ
وَ أنتَ الْکِتابُ الْمُبِینُ الَّذِي ... بِأَحْرُفِهِ یَظْهَرُ الْمُظْهَرُ
وَ تَزْعَمُ أَنَّکَ جِرمٌ صَغِیر ... وَ فِیکَ انْطَوَی الْعالَمُ الأَکْبَرُ[۵]

وَ رُوِیَ عَنِ الصّادِقِ: «اَلصُّورَةُ الإِنْسانِیَّةُ أَکْبَرُ حجَّةِ اللهِ عَلیٰ خَلْقِهِ وَ هِيَ الْکِتابُ الَّذِي کَتَبَهُ بِیَدِهِ وَ هِيَ الْهَیْکَلُ الَّذِي بَناهُ بِحِکْمَتِهِ وَ هِيَ مَجْمُوعُ صُوَرِ الْعالَمِینَ وَ هِيَ الْمُخْتَصَرُ مِنَ الْعُلُومِ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ وَ هِيَ الشّاهِدُ عَلیٰ کُلِّ غائِبٍ وَ هِيَ الْحُجَّةُ عَلیٰ کُلِّ جاحِدٍ وَ هِيَ الطَّرِیقُ الْمُسْتَقِیمُ إِلیٰ کُلِّ خَیْرٍ وَ هِيَ الصِّراطُ الْمَمْدُودُ بَیْنَ الْجَنَّةِ وَ النّارِ».[۶]

---

۱. *کافی (روضه)*، ج ۸، ص ۹۴؛ *الجواهر السنیة*، ص ۸۰
آنچه مؤلّف نقل کرده از *قرة العیون*، ص ۳۹ـ ۴۰ است.
۲. همان، ص ۴۰.
۳. سورهٔ واقعه، آیهٔ ۷.
۴. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۸۵
و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است.
۵. دوای تو در خودت نهفته و تو درک نمی‌کنی و دردت نیز از خودت است و تو نمی‌بینی.
تو کتاب روشنگری هست که با حروف تو همه چیز آشکار می‌شود.
آیا می‌پنداری که جرم کوچکی هستی در حالی که دنیای بزرگی در تو نهفته است.
۶. کل حدیث و شعر منسوب به امیرالمؤمنین ر.ک: سبزواری، حاج ملا هادی، **شرح الأسماء الحسنی**، ج ۱، ص ۱۲؛ ملاصدرا، **تفسیر قرآن**، ج ۳، ص ۱۰۱. قابل ذکر آن که حدیث منسوب به امام صادق است و در متون حدیثی چنین حدیثی یافت نشد. بیشتر عرفا و حکما این حدیث را نقل و شرح و تفسیر کرده‌اند.

←

مغربی:

چه مهر بود که بسرشت یار در گل من　　چه گنج بود که بنهاد دوست در دل من

به دست خویش چهل صبح باغبانِ ازل　　نماند تخم گلی تا نکشت در گِل من

لغیره:

بحر علمی در نَمی پنهان شده　　در سه گز تن، عالَمی پنهان شده

* * *

هر چه در عالَم کبیر بود　　همه شرح کتاب اکبر تو است

* * *

گر تو آدم زاده‌ای چون این نشین　　جملهٔ ذرات را در خود ببین

* * *

چیست اندر خم که اندر نهر نیست　　چیست اندر خانه کاندر شهر نیست

این جهان خم است و دل چون جویِ آب　　این جهان خانه است، دل شهر عجاب

[عالم کبیر و صغیر]

ولذا گفته‌اند عالم کبیر و عالم صغیر را به اعتبار صورت، انسان کبیر و انسان صغیر گویند و امّا به حقیقت و مرتبه، پس عالم، انسان صغیر و انسان، عالم کبیر است: **«إذْ لِلْخَلِيفَةِ الْاِسْتِعْلاءُ عَلىٰ مُسْتَخْلَفٍ عَلَيهِ وَ لِظُهُورِ كُلِّ شَأْنٍ فِيهِ بِصُورَةِ الْجَمْعِ»**.

و در مقامْ مباحث شریفه و لطائف رقیقه است نقضاً و ابراماً، که این مختصر محلّ ذکر آنها نیست.

[دیدگاه علّامه مجلسی دربارهٔ تأویل احادیث]

بدان که علّامهٔ مجلسی ـ عَطَّرَ اللهُ مَرْقَدَه ـ در ***مرآت العقول فی شرح أخبار آل الرّسول*** ـ بعد از آنکه حکایت کرده از اهل تأویل و شرح، مقاصدِ جابرسا و جابلقا را [که] در اخبار اهل بیت است از ***کافی*** و ***بصائرالدرجات***[1] و غیرهما به آنکه آن دو از عالم مثال است و

→ به درستی که صورت انسانی بزرگ‌ترین حجت خداوند بر آفریدگان است و او کتابی است که خداوند به دست خودش آن را نوشته و او هیکلی است که خداوند از روی حکمتش بنا کرده و او مجموع صورت همهٔ عوالم الهی و مختصری از علوم موجود در لوح محفوظ است و او شاهد بر هر غایبی و حجت خدا بر هر منکری است و او راه مستقیم به هر امر خیر و صراط کشیده شده بین بهشت و دوزخ است.

۱. ر.ک: ***بصائرالدرجات***، ص ۵۱۰ و ۵۱۲.

سور حدید، کنایه است از صعوبت دخولِ آن، چه موقوف است بر تصفیه تامّه و ریاضات شدیده، و هفتاد هزار هزار لغت در آن بر تفاوت و اختلاف مراتب اهل آن و احاطهٔ امام به همهٔ آنها فرموده است: اینها خرافات است و ممکن است که خداوند -عزّ وجلّ- دو شهر آفریده باشد به همین طور که در اخبار وصف شد و کسی آن را ندیده؛ چه غیر معصوم راه به تمام روی زمین ندارد و در قریب به زمان ما، ینگی دنیا پیدا شد و در کلام قدماء از آن ذکری نیست؛ انتهی.

[دیدگاه مؤلّف دربارهٔ احادیث دشوار]

احقر گوید: سالم‌تر توقّف در این قسم اخبار است و تسلیم شدن و تصدیق نمودن آن، به آن معنی که حجج الله علی الانام علیهم السلام اراده فرموده‌اند، چه معلوم است که اخبار ایشان مثل قرآن است و محکم و متشابه و مجمل و مؤوّل دارد، حقیقت و مجاز تا زیاده از چهل قسم، مثل آن‌که در روایت صدوق و **بحار** است در حدیث طولانی در خلقت نور حضرت خاتم‌النبیین صلی الله علیه و آله از امام جعفر صادق علیه السلام که او را به شش کرامت گرامی داشت: پیراهن خشنودی بر او پوشانید و اصل پیراهن از شش جوهر بود، قامتش از یاقوت و آستین‌هایش از مروارید و دو دامنش از بلور زرد و زیر بغلش از زبرجد و گریبانش از نور پروردگار و حق تعالی توبهٔ آدم را به آن پیراهن قبول کرد و یوسف علیه السلام را به برکت آن به یعقوب علیه السلام برگردانید و یونس علیه السلام را به کرامت آن پیراهن از شکم ماهی نجات داد و نبود آن پیراهن مگر پیراهن محمّد صلی الله علیه و آله[1]. و مثل حدیث خلقت گل از عرق حضرت رسول صلی الله علیه و آله در لیلهٔ معراج و نزاع کردن ماهی و دعموص در آن، چنانچه در **بحار** است.[2] و خلق شدن گل زرد از عرق جبرئیل[3]-کمافی روایة اُخری رواها قاضی سعید القمي فِي *الرِّسالة الْوَرْدِيَّة* با آن‌که گل سرخ و زرد پیش از این معراج در ظاهر بوده، چنانچه از کتب سابقین و طبّ متقدّمین ظاهر است و صفار در *بصائر الدرجات* روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: خداوند، عباد خود را به دو آیت تحذیر فرموده. یکی آن‌که فرمود: ﴿**أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللهِ إِلَّا الْحَقَّ**﴾،[4] پس

---

۱. *معانی الاخبار*، ص ۳۰۸؛ *بحارالانوار*، ج ۱۵، ص ۵. ۲. *بحارالانوار*، ج ۱۸، ص ۴۰۷؛ ج ۷۳، ص ۱۴۶.

۳. ابن جوزی در *موضوعات*، ج ۳، ص ۶۲، آن را موضوع دانسته و این‌گونه احادیث را محال می‌داند، ابن حجر نیز در *لسان‌المیزان*، ج ۲، ص ۲۱۹ آن را موضوع می‌داند.

۴. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۶۹.

آیا از آنان پیمان کتاب [آسمانی] گرفته نشده که جز به حقّ نسبت به خدا سخن نگویند.

نباید بگویند تا آن‌که بدانند. و دیگر فرموده: ﴿**بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ**﴾،[۱] پس نباید ردّ کنند آنچه را که نمی‌دانند.[۲] ایضاً روایت کرده که آن حضرت فرمود: «**يَا هَيْثَمُ التَّمِيمِيُّ إِنَّ قَوْماً آمَنُوا بِالظَّاهِرِ وَكَفَرُوا بِالْبَاطِنِ فَلَمْ يَنْفَعْهُمْ شَيْءٌ وَ جَاءَ قَوْمٌ مِنْ بَعْدِهِمْ فَآمَنُوا بِالْبَاطِنِ وَكَفَرُوا بِالظَّاهِرِ فَلَمْ يَنْفَعْهُمْ ذَلِكَ شَيْئاً وَ لَا إِيمَانَ بِظَاهِرٍ [إِلَّا بِبَاطِنٍ] وَ لَا بِبَاطِنٍ إِلَّا بِظَاهِرٍ**»[۳] بِسَنَدِهِ الصَّحِيحِ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ قالَ سَمِعْتُ أباعبدِالله يَقُولُ: «**يَهْلِكُ أَصْحَابُ الْكَلَامِ وَ يَنْجُو الْمُسْلِمُونَ، إِنَّ الْمُسْلِمِينَ هُمُ النُّجَبَاءُ**».[۴] و در *کامل التمار* قالَ أبوجعفر علیه‌السلام: «**يَا كَامِلُ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الْمُسَلِّمُونَ يَا كَامِلُ إِنَّ الْمُسَلِّمِينَ هُمُ النُّجَبَاءُ، يَا كَامِلُ! النَّاسُ أَشْبَاهُ الْغَنَمِ إِلَّا قَلِيلًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنُ قَلِيلٌ**».[۵]

فصل: [کربلا محل شهادت امام حسین علیه‌السلام]

اکثر اخبار دلالت دارد که کربلا محل شهادت سیّدالشّهدا ـ ارواحنا فداه ـ می‌باشد؛ مثل روایت امّ‌ایمن و حدیث سلمان و اخبار فضل کربلا که گذشت، و اخبار زیارت آن حضرت، مثل «**مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ علیه‌السلام بِكَرْبَلَاءَ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ**»[۶] و مثل حدیث حضرت صادق علیه‌السلام: آیا زیارت می‌کنی مظلوم را؟

عرض کرد: مظلوم کیست؟

فرمود: صاحب کربلا،[۷] الی غیر ذلک.

---

۱. سورهٔ یونس، آیهٔ ۳۹.
چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است.
۲. **بصائرالدرجات**، ص ۵۷۷ (با اندکی تفاوت).
۳. همان، ص ۵۵۷.
ای هیثم تمیمی! گروهی به ظاهر ایمان آوردند و به باطن کافر شدند که بهره‌ای نمی‌برند و بعضی پس از آنها ایمان به باطن آوردند و به ظاهر کافر شدند که آنها نیز بهره‌ای نمی‌برند. ایمان به ظاهر صحیح نیست مگر با باطن و به باطن نیز درست نیست مگر با ظاهر.
۴. همان، ص ۵۴۱.
اصحاب کلام (جدال‌کنندگان) هلاک می‌شوند و صاحبان تسلیم و انقیاد نجات می‌یابند. به‌درستی که صاحبان تسلیم، نجیبان هستند.
۵. **الاصول الستة عشر**، ص ۲۵؛ **بصائرالدرجات**، ص ۵۴۲.
ای کامل! مؤمنان اصحاب تسلیم رستگارند. ای کامل! نجیبان اصحاب تسلیم هستند. یا کامل! عوام مردم مانند گوسفند هستند به جز مؤمنان که آنها نیز تعدادشان کم است.
۶. **کامل الزیارات**، ص ۲۷۸.
هرکس امام حسین علیه‌السلام را در کربلا زیارت کند، مانند کسی است که خداوند را در عرشش زیارت کرده است.
۷. همان، ص ۲۶۰.

[دیدگاه علما دربارهٔ محل شهادت امام حسین علیه السلام]

و اکثر علما نیز تعبیر به آن کرده‌اند. کلینی در **کافی** می‌فرماید: آن حضرت شهید شد در کربلا روز دوشنبه دهم محرم الحرام،[۱] و شیخ در **تهذیب** فرموده که: آن حضرت متولّد شد در مدینه، آخر شهر ربیع‌الاول سال سیم از هجرت و شهید شد در کربلا از ارض عراق روز دوشنبه، و به قولی یوم شنبه دهم محرم پیش از زوال، سال شصت و یکم از هجرت، و پنجاه و هشت سال داشت و دفن شد در طف بین نینوا و غاضریّه از قرای دو نهر، یعنی دجله و فرات.[۲]

و در **مقتل ابی‌مخنف** است که چون اسب آن حضرت ایستاد و سؤال کرد از اسم آن زمین، گفتند کربلا.

شیخ طریحی در **مجمع‌البحرین** فرمود: «**کَربَلاءُ مَوضِعٌ وَ بِها قَبرُ الْحُسَینِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبي طالِب علیه السلام، رُوِیَ أَنَّهُ إِشْتَرَی النَّواحِيَ الَّتِي فِیها قَبرُهُ مِن أَهْلِ نَیْنَویٰ وَ الْغاضِرِیَّةِ بِستِّینَ أَلْفِ دِرهَمٍ وَ تَصَدَّقَ بِها عَلَیهِم وَ شَرَطَ عَلَیهِم أَنْ یُرْشِدُوا إِلیٰ قَبرِهِ وَ یُضَیِّفُوا مَن زارَهُ ثَلاثَةَ أَیّامٍ**».[۳]

و در **ارشاد** فرموده که آن حضرت فرمود به حرّ ریاحی ـ بعد از آن که راه گرفت آن حضرت را به فرود آمدن در آن محل به غیر آب و قریه ـ: بگذار ما را بر تو نازل شویم در این قریه یا آن قریه یعنی نینوا و غاضریّه یا آن قریه یعنی شفیثه.[۴]

[مکان کربلا]

و لیکن در خطبه‌ای که سیّد در **لهوف** و ابن طلحه در **مطالب السؤول** از آن جناب روایت کرده‌اند که در مکّه معظّمه قرائت فرمود: «**کَأَنِّي بِأَوْصَالِي یَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ الْفَلَوَاتِ بَیْنَ النَّوَاوِیسِ وَ کَرْبَلَاءَ**»،[۵] و شیخ مفید در صدر خبر سابق می‌فرماید تا رسیدند به نینوا «**اَلْمَکَانِ الَّذِي نَزَلَ بِهِ الْحُسَیْنُ**»،[۶] و بعض اصحاب گفته: از

---

۱. **اصول کافی**، ج ۱، ص ۴۶۳. ۲. **تهذیب‌الاحکام**، ج ۶، ص ۴۸.

۳. **مجمع‌البحرین**، ج ۴، ص ۲۹. **مقتل مقرم**، ص ۲۳۵.

کربلا اسم جایی است که در آن قبر امام حسین علیه السلام است. روایت شده که ایشان این سرزمین را که قبرش در آن واقع شده، از مردم نینوا و غاضریّه به شصت هزار درهم خرید و آن را به ایشان صدقه داد و شرط کرد تا مردم را به سوی قبرش راهنمایی کنند و تا سه روز از زائرانش پذیرایی کنند.

۴. **ارشاد مفید**، ج ۲، ص ۸۴. ۵. **لهوف**، ص ۳۸.

۶. در اصل چنین بود: «الحسین و بعض اصحابه» اما در چاپ‌های مختلف **ارشاد**، ج ۲، ص ۸۲ «بعض اصحابه» را ندارد. گویا اشتباه از کاتبان بوده که بعض اصحاب را دنباله جمله فرض کرده‌اند، در حالی که بعض اصحاب از جملهٔ بعدی است و صاحب این سطور آن را به این صورت اصلاح کرد.

بعض قرائن ظاهر می‌شود که مصرع که عموراء باشد نزدیک است به کربلا و نیست واقع در آن.

و در بعض کتب است که کربلا قریه‌ای است از توابع و اعمال شهر نینوا. فرموده که: نواویس، مقابر نصاری است،[۱] چنانچه در حواشی کفعمی است در دعاء عوذهٔ یوم الجمعه.

و شنیده‌ام از بعضی که آن موضع مزار حرّ بن یزید ریاحی است.

و امّا کربلا، پس معروف در نزد اهل آن نواحی، آن است که آن قطعه‌ای است از زمین که واقع است در پهلوی نهری که از جانب قبلهٔ سور بلد به جانب مزار ابن حمزه می‌رود و باغ و بساتین دارد و بلد الان واقع است در ما بین این دو محل که نواویس و کربلا باشد و نینوا در سابق شهر عظیمی بوده که حضرت یونس علیه السلام بر ایشان مبعوث بود،[۲] و در زمان نزول حسین علیه السلام در آن زمین، قریه‌ای بوده است از قرای ظهر کوفه، چنانچه در *فهرست شیخ طوسی* رحمه الله فرموده: **حمید بنِ زِیادٍ مِنْ أَهْلِ نَـیْنَوىٰ[۳] قَـریَةٍ إِلیٰ جـانِبِ الْحائِرِ، عَلیٰ ساکِنِهِ آلافُ التَّحِیَّةِ وَ الثَّناء.**[۴]

[دیدگاه مؤلّف دربارهٔ مکان کربلا]

و تحقیق آن است که تمام آن زمین کربلا است و حضرت امام حسین علیه السلام در کربلا وارد شد و در کربلا شهید شد و دفن شد و زمین کربلا را از بنی اسد ابتیاع فرمود به شصت هزار درهم،[۵] بلکه ظاهر این است که کربلا زیادتر است از آنچه حضرت خرید از بنی اسد، که چهار میل در چهار میل باشد. حضرت صادق علیه السلام فرمودند که آن حرم حسین علیه السلام است «**وَ فِیهِ الْبَرَکَةُ و حَلَالٌ لِوُلْدِهِ وَ مَوَالِیهِ وَ حَرَامٌ عَلیٰ غَیْرِهِمْ**»[۶] **رَویٰ کُلَّ ذٰلِکَ محمَّدُ بنُ أحمد بن داوودَ فِی کتاب *الْمَزار* و کتاب *زُبْدَةُ الْفِکْرَة فی تاریخِ الْهِجْرَة*[۷]** گوید: «**وَ لَمَّا سارَ حُسَیْنٌ علیه السلام لَقِیَهُ أَوائِلُ خَیْلِ ابْنِ زِیادٍ فَنَزَلَ کَرْبَلاءَ فِي أَربَعِینَ فارِساً وَ مِائَةَ راجِلٍ**»،[۸] و مراد آن

---

۱. *تاج العروس*، ج ۴، ص ۲۶۵.
۲. *تفسیر صافی*، ج ۴، ص ۲۸۴.
۳. ر.ک: *الذریعه*، ج ۸، ص ۲۳۶.
۴. *الفهرست*، ص ۱۱۴ (با اندکی تفاوت).
حمید بن زیاد از اهل نینوی است که قریه‌ای نزدیک به حائر حسینی علیه السلام است.
۵. *مجمع البحرین*، ج ۴، ص ۲۹.
۶. *مستدرک الوسائل*، ج ۱۰، ص ۳۲۱؛ *مستدرک سفینة البحار*، ج ۸، ص ۳۸۷.
۷. از امیر بیبرس رکن‌الدین منصوری است.
۸. هنگامی که حسین علیه السلام حرکت کرد، طلیعهٔ لشکر ابن زیاد به او رسیدند، پس با چهل سوار و یکصد پیاده در کربلا فرود آمد.

سرور در خطبه، بین النواویس و کربلا، از کربلا قریهٔ کربلا است؛ چه قریهٔ کربلا دهی معین بوده، چنانچه از **فهرست شیخ** شناختی.

[موقعیّت نواویس]

و نواویس ممکن است که آن وقت مقبرهٔ معروفه بوده در آن نزدیکی از یهود و نصاری، که در دهات و قرای کوفه ساکن بودند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چند وقتی شریح قاضی را از کوفه معزول فرموده، فرستادند که میان یهود خارج کوفه حکم کند.

و شاید که آن حضرت می‌دانستند که پسر سعد ـ لعنه‌الله ـ اجساد خبیثه اصحاب خود را در آن‌جا دفن خواهد کرد، که بدتر و شقی‌تر از هر یهودی و نصرانی و مجوسی خواهند بود، از این جهت آن موضع را نواویس فرموده که موضعی می‌باشد در جهنم؛ چنانچه در روایت صدوق است در قضاء ***من لا یحضره الفقیه*** که نواویس شکایت کرد به خداوند ـ عزّوجل ـ از شدّت گرمی خودش، خطاب رسید به او که ساکت باش؛ زیرا که مکان قاضیان که ناحقّ مرافعه می‌کنند و اهل نیستند برای آن از تو گرم‌تر است[1] و عذاب آن سخت‌تر می‌باشد. «نَعُوذُ بِاللّه من جهنّم».

و مؤیّد این وجه است آن‌که جسد مطهّر حرّ ریاحی را به آن سمت برده‌اند تا از میان شهدا دور باشد، تا اسب بر او دوانیده نشود یا به زعم مادر او یا غیرها از کسان او ـ کما قیل ـ با خارجیان نباشد.

[علم امام بر مکان شهادت خود و اصحابش]

کیف کان ظاهر می‌شود از آن که او را به سمت مقتولین از اصحاب خود برده‌اند و در آن موضع بدن شریف او را در زمان شاه اسماعیل صفوی تازه یافتند ـ کَما فِی ***اَنْوار النُّعمانیّ*** و ***مُنتهی الْمَقال فی الرِّجال*** ـ و بنابراین وجه، این خود معجزهٔ دیگر است در اخبار آن حضرت که بعد دیدند که اجساد خبیثهٔ کفار آن‌جا جمع شد و در حفیره پوشیده شد، به امر عمر سعد ـ لَعَنهُمُ‌الله ـ دانستند که آن مظلوم در کلام معجز نظام خود، نه از شهادت خود و جوانان و بنی اعمام و اخوان خود ـ بنا بر این‌که مراد به اوصال آن حضرت فتیان باشند ـ و محل شهادت خود، تنها خبر داده‌اند، بلکه خبر

---

۱. **من لا یحضره الفقیه**، ج ۳، ص ۶.

داده‌اند نیز از آن که جماعت بسیاری از اشقیاء کفار بدتر از یهود و نصاری را به جهنّم خواهند فرستاد و اجساد خبیثه آن اشرار و کلاب نار، در محلی واقع خواهد شد که خلاف سمت قریهٔ کربلا باشد و مدفن آن سرور و جوانان او در ما بین خواهد بود.

و اخبار صحیحهٔ کثیره در **کافی** و **بصائر** و کتب معتبره دیگر دلالت واضحه دارد بر علم امام علیه السلام به این گونه امور، بلکه دانستی که سلمان فارسی و خواص اصحاب، مثل رشید هجری و میثم تمّار و کمیل بن زیاد و حبیب بن مظاهر نیز از آن چیزی می‌دانستند؛ و اللهُ العالِم.

و لیکن هر موضعی از کربلا باز اسمی داشته و شاید بعضی از قطعات آن اسامی متعدّده داشته، چنانچه در میان عرب و لغت عرب در انسان و حیوان و اراضی و جمادات دیگر این امر به نهایت وسعت دارد.

در **قمقام** گوید: «**کَرْبَلاءُ بِالْمَدِّ وَ هُوَ الْمَوضِعُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَينُ بنُ عَلِيٍّ علیه السلام فِي طَرَفِ الْبَرِيَّةِ عِندَ الكُوفَةِ وَ قَد رُوِيَ أَنَّ الْحُسَينَ علیه السلام لَمَّا انْتَهىٰ إِلىٰ هٰذِهِ الأَرضِ قالَ لِبَعضِ أَصحابِه: مايُسَمّىٰ هٰذِهِ الْقَرْيَةُ وَ أَشارَ إِلَى الْعَقْرِ؟ فَقالَ لَه: إِسمُهُ عَقْر، فَقالَ الحُسَين: نَعوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْعَقر، ثُمَّ قالَ: فَما إِسمُ هٰذِهِ الأَرضِ الَّتِي نَحنُ فِيها؟ قالوا: كَرْبَلاءُ. فَقالَ: أَرْضُ كَربٍ وَ بَلاءٍ**».[۱] پس گفته است: «**رَأَيتُ فِي بَعضِ الْكُتُبِ الْقَدِيمَةِ قالَ ثابِتٌ: كُنّا نَقولُ كربلى. وَ عَقْرُ بابِل بفتح العين و سكون القاف ثمّ الراء، قُربَ كَربَلاءَ مِنَ الْكُوفَة**».[۲]

فصل: [نینوا نام دیگر کربلا]

یکی از اسامی کربلا، «نینوا» می‌باشد. در **مقتل منسوب به ابی مخنف** گوید: **فَلَمّا أَصبَحَ الْحُسَينُ علیه السلام صَلّىٰ صَلاةَ الْفَجرِ، ثُمَّ عَجَّلَ بِالرُّكُوب وَ إِذاً بِفارِسٍ مُقبِلٌ مِنَ الكُوفَةِ فَوَقَفُوا يَنظُرُونَ إِلَيهِ، فَلَمَّا وَصَلَ عَلَيهِم، سَلَّمَ عَلَىَ الْحُرِّ وَ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَى الْحُسَينِ وَ قالَ لَه: هٰذا كِتابُ ابْنِ زِيادٍ، يَقُولُ فِيهِ: أَمّا بَعدُ، فَحِينَ تَقْرَأُ كِتابِي هٰذا فَجَعْجِعْ بِالْحُسَينِ، وَ سارُوا جَمِيعاً إِلىٰ أَنْ أَتَوْا أَرْضَ كَرْبَلاءَ وَ ذٰلِكَ يَومُ الْأَربَعاء فَوَقَفَ فَرَسُ الْحُسَينِ علیه السلام مِن تَحْتِهِ، فَنَزَلَ عَنها وَ رَكِبَ أُخْرىٰ، فَلَم تَنْبَعِثْ مِن تَحتِهِ خُطْوَةً واحِدَةً حَتّىٰ رَكِبَ سَبْعَةَ أَفْراسٍ، فَقالَ علیه السلام: يا قَوْم! ما يُقالُ لِهٰذِهِ الْأَرضِ؟**

---

۱. کربلا جایی است که حسین بن علی علیه السلام در بیابان نزدیک کوفه به شهادت رسید و روایت کرده‌اند که وقتی ایشان به این سرزمین رسید، به یکی از یارانش فرمود: نام این آبادی چیست؟ گفت: عقر. پس امام حسین علیه السلام فرمود از عقر به خدا پناه می‌بریم. سپس گفت: نام دیگر این سرزمین چیست؟
گفتند: کربلا.
امام علیه السلام فرمود: سرزمین مصیبت و غم.

۲. **قمقام زخار**، ج ۱، ص ۳۶۴.

قالوا: أَرضُ الْغاضِرِيَّةِ.

قال عليه السلام: فَهَل لَها إسمٌ غَيرُ هٰذا؟

قالوا: تُسَمّىٰ نَينَوىٰ.

قال عليه السلام: هَل لَها إسمٌ غَيرُ هٰذا؟

قالوا: تُسَمّىٰ بِشاطِئِ الْفُرات.

قال عليه السلام: هَل لَها إسمٌ غَيرُ هٰذا؟

قالوا: تُسَمّىٰ كَربَلاءَ؛ فَعِندَ ذٰلِكَ تَنَفَّسَ الصُّعَداءَ وَ قالَ: أَرْضُ كَربٍ وَ بَلاءٍ، قِفُوا وَلا تَرْحَلُوا، فَهاهُنا وَاللّٰهِ مَناخُ رِكابِنا وَهاهُنا وَاللّٰهِ مَسفَكُ دِمائِنا، وَهاهُنا وَاللّٰهِ هَتْكُ حَريمِنا، وَهاهُنا وَاللّٰهِ قَتْلُ رِجالِنا، وَهاهُنا وَاللّٰهِ ذِبْحُ أَطْفالِنا، وَهاهُنا وَاللّٰهِ تُزارُ قُبُورُنا بِهٰذِهِ البَرِيَّةِ، وَعَدَنِي جَدِّي رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله وَلا خُلْفَ لِقَوْلِهِ.[1]

قال الشاعر:

حُطُّوا الرِّحالَ بِها يا قَومُ وَ انْصَرِفُوا ‌ ‌ ‌ [عِندِي] فَمالِي عَنها قَطُّ تِرْحالُ[2]

---

۱. *مقتل ابی مخنف*، ص ۴۸؛ نک: *ناسخ التواریخ*، ج ۲، ص ۱۶۸.

چون صبح شد، امام حسین علیه السلام نماز صبح را ادا کرد و به سرعت حرکت کردند تا این‌که سواری از طرف کوفه آمد. ایستادند و نگاه کردند تا این‌که آن سوار رسید.

سوار آمد و بر حرّ سلام کرد؛ امّا به امام حسین علیه السلام سلام نکرد، سپس به حرّ گفت: نامه‌ای از ابن زیاد آورده‌ام که می‌گوید: هنگامی که نامه‌ام را خواندی بر حسین علیه السلام سخت بگیر.

پس از آن حرکت کردند تا این‌که روز چهارشنبه به کربلا وارد شدند. در این هنگام، اسبی که امام حسین علیه السلام بر آن سوار بود از حرکت بازایستاد. امام علیه السلام از آن پیاده شد و بر اسب دیگری سوار شد؛ اما آن اسب نیز قدمی حرکت نکرد تا این‌که حضرت بر هفت اسب سوار شد و هیچ کدام حرکت نکردند.

در این هنگام امام علیه السلام فرمود: نام این سرزمین چیست؟

گفتند: غاضریّه.

امام علیه السلام گفت: آیا نام دیگری نیز دارد؟

گفتند: نینوا نام دیگر آن است.

امام علیه السلام گفت: آیا نام دیگری دارد؟

گفتند: شاطیء الفرات.

امام علیه السلام گفت: آیا نام دیگری نیز دارد؟

گفتند: کربلا نام دیگر آن است.

در این هنگام، ایشان آهی عمیق کشید و گفت: سرزمین اندوه و بلا است. از حرکت باز ایستید و در همین سرزمین پیاده شوید! این‌جا محل فرود آمدن سواران ما و محل ریختن خون ما است. به خدا قسم! در این مکان ما را هتک حرمت می‌کنند و مردان ما کشته می‌شوند و کودکان ما شهید می‌شوند. در این مکان است که به زیارت قبرهای ما می‌آیند. جدّم رسول خدا صلى الله عليه وآله اینها را به من خبر داده و سخنانش تخلف‌ناپذیر است.

۲. هان ای قوم! بارها را بر زمین گذارید و از من دور شوید که من از این سرزمین هرگز کوچ نخواهم کرد.

این‌جا تنم چو گل شود از ظلم چاک چاک / این‌جا قدم چو سرو بیفتد به روی خاک
این‌جا به خون خویش خورد غوطه اکبرم / از تن جدا کنند دو دست برادرم
زینب شود اسیر به دست مخالفان / گردد به سوی شام روان همچو بی کسان

عربیه:

فَلَم یَنْبَعِثْ مُهْرُ الحُسَینِ بِخُطوَةٍ / فَقالَ ألا یا صَحْبِ ما هٰذِهِ الْفَلا
فَقالُوا تُسَمّیٰ کَربَلا، قالَ هَوِّنُوا / مَسِیرَکُم یا قَومِ قَدْ أَنْزَلَ الْبَلا
فَفِي هٰذِهِ یا قَومِ قَتْلِي وَ مَصْرَعِي / وَ هَتکُ حَرِیمِي عاجِلاً لا مُؤَجَّلا
وَ فِي هٰذِهِ تُضْحیَ الرُّؤُسُ عَلیَ الْقَنا / یَسِیرُ بِهَا الأَقْوامُ لَنْ یَتَمَهَّلا
وَ فِي هٰذِهِ تَبْقیٰ عَلَی الأَرْضِ صُرَّعاً / بِلا کَفَنٍ تُلْقیٰ وَ لَنْ یَتَغَسَّلا[1]

* * *

این زمین است آن زمین کز وی غمم افزون شود
کوکب بختم ز برج عافیت بیرون شود
این زمین است آن زمین کز خنجر و شمشیر و تیر
پاره پاره جسم اکبر غرق خاک و خون شود
این زمین است آن زمین کز کشتن بابش حسین
عابدین محزون شود، دیگر ندانم چون شود

[دیدگاه فرهاد میرزا دربارهٔ نینوا]

بعض اهل تتّبع در سیر و تواریخ و خبر در کتاب شریف خود که موسوم به **قمقام زخار و صمصام بتار** گوید: نِینَوا به کسر اول و سکون ثانیه و فتح النون و الواو، به وزن طَیْطَویٰ وَ هِیَ قَرْیَةٌ یونُس بْنُ مَتیٰ علیه السلام بِالْمُوصِلِ وَ بِسَوادِ الْکُوفَةِ، ناحِیَةٌ یُقالُ لَها نَیْنَوا، مِنْها کَرْبَلاءُ الَّتِي قُتِلَ بِهَا الْحُسینِ علیه السلام.[2]

---

۱. بخشی از قصیدهٔ شیخ راشد بن سلیمان جزیری است که طریحی در **منتخب**، ص ۹۴ نقل کرده است.
چون به کربلا رسیدند اسب حسین علیه السلام قدمی جلوتر نرفت. در این هنگام، حسین علیه السلام گفت: ای یاران من! این بیابان را چه می‌نامند؟
گفتند: کربلا نامیده می‌شود. امام علیه السلام چون آن را شنید، فرمود: از حرکت بازایستید که بلا نازل شد.
این سرزمین محل شهادت و کشته شدن و هتک حرمت من است، آن هم به زودی نه در آیندهٔ دیرهنگام.
و در این مکان است که سرها را بر نیزه می‌کنند.
در این سرزمین، اجساد شهیدان بدون کفن و غسل روی زمین می‌ماند.

۲. **قمقام زخار**، ج ۱، ص ۳۶۳_۳۶۴.

[دیدگاه مؤلّف دربارهٔ نینوا]

حقیر گوید: اگر چه اکثر مورّخین، حضرت یونس بن متی علیه السلام را مبعوث دانسته‌اند بر اهل نینوا که شهری است نزدیک موصل و حال نیز آثار قدیمهٔ آن موجود است و چند فرسخی دور است از موصل و در آن زیاده از صد هزار بوده، ولیکن اخبار اهل بیت علیهم السلام کلام بعض مورّخین که گفته‌اند که نینوا محلّ بعث یونس بلدة بالعراق، ابا ندارد از آن‌که آن نیز همین نینوا محل ورود امام حسین علیه السلام باشد، و مؤید آن است که قبر حضرت یونس علیه السلام در زیر مسجد اعظم کوفه در کنار فرات واقع است، چنانچه از زیارت و دعا و کلام سیّد ابن‌طاووس ظاهر است و تأویل مشهد به آن‌که شاید محل اثری از آثار آن جناب بوده، مثل آن‌که آن‌جا ماهی آن حضرت را در نهم محرم به زمین انداخته و شجرهٔ یقطین روییده،[1] بعید است.

کَیفَ کان در آن‌که یونس بر اهل نینوا مبعوث گردید شبهه و شکی نیست؛ چه در تواریخ و اخبار مسطور است و از جملهٔ اخبار روایتی است که شیخ طبرسی و سایرین از زهری روایت کرده‌اند که بعد از وفات ابی‌طالب، اهل مکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بسیار اذیت می‌کردند. پس آن حضرت برای تبلیغ رسالت به طائف تشریف برد، چون ادای رسالت فرمود، آن مردم بی‌سعادت دو صف کشیدند و از دو سمت آن حضرت را سنگ‌باران کردند، تا آن‌که خون از قدم‌های عرش پیمایش جاری شد، پس آن حضرت داخل باغی از باغات ایشان شد تا در سایهٔ درختی قرار گیرد، عتبه و شیبه در آن باغ بودند و غلام نصرانی خود عداس نام را با انگوری به خدمتش فرستادند، با شدت عداوتی که با آن حضرت داشتند و حضرت از آن غلام سؤال فرمود که: از اهل کدام زمینی؟

گفت: از اهل نینوا. حضرت فرمود که: از اهل شهر بندهٔ شایسته یونس بن متی؟

عداس گفت: چه می‌دانی که یونس کیست؟

آن حضرت فرمود: من پیغمبر خدایم، گفت: مرا خبر ده از قصهٔ یونس و قصهٔ یونس را بر او خواند، عداس به سجده افتاد و پاهای مجروح آن سرور را بوسید، غلام چون به نزد عتبه و شیبه رفت، گفتند: چرا چنین کردی و با ما که آقایان توایم چنین نمی‌کنی؟

---

۱. **بحارالانوار**، ج ۱۴، ص ۴۰۶.

گفت: این مرد شایسته بود و مرا از حال یونس خبر داد، گفتند: فریب او را نخوری و دین نصاری را نگذاری و به او ایمان آوری.

[اندوه حضرت یونس علیه‌السلام]

در روایت **بحار** و دیگران است که حضرت یونس علیه‌السلام چون مستغنی از درخت کدو شد، خداوند کرمی بر آن درخت مسلط فرمود و آن را خشکانید. یونس محزون شد، خطاب رسید که محزون شدی از برای درختی که آن را تو نکاشته بودی و محزون نشدی بر زیاده از صد هزار بندگان من که خواستی هلاک شوند.[1] در اخبار معتبره آن زیاده را بیست هزار و سی هزار روایت کرده‌اند.

[دعوت امام حسین علیه‌السلام از عبیدالله بن حر جعفی]

ای شیعه! حسین علیه‌السلام نیز اتمام حجت فرمود بر صد هزار از اهل کوفه که رسول و قاصد و نامه به سوی ایشان فرستاد یا در بین راه ایشان را دعوت به نصرت خود نمود، مثل عبیدالله بن حر جعفی که از مشاهیر و رؤسای اهل کوفه بود و عثمانی الرأی بود و در صفین، نظر به محبّت عثمان با معاویه بود و بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به کوفه آمد و چون خبر امام حسین علیه‌السلام را شنید که به کوفه تشریف می‌آورد، تعمّداً از کوفه بیرون شد. بعد از شهادت حضرت، ابن‌زیاد اشراف کوفه را تفقد می‌نمود، ابن الحرّ را ندید. بعد از چند روز به نزد ابن زیاد رفت و عذر آورد که رنجور بودم. ابن زیاد گفت: همانا با دشمنان ما بودی. ابن‌الحرّ چون از شجاعان نامدار بود، جرئت کرد، گفت: اگر با آنان بودمی اثر آن پدیدار آمدی، و بیرون رفت و با اصحاب خود به کربلا رفت و بر مصارع شهداء نگریست و گریست و اشعاری در ندامت بر ترک آن حضرت خواند، که از آن است:

يَقُولُ أَمِيرٌ غادِرٌ أَيُّ غادِرٍ ... أَلا كُنتَ قاتَلتَ الْحُسَينَ بْنَ فاطِمَة
وَ نَفْسِي عَلىٰ خِذلانِه وَ اعْتِزالِه ... وَ بَيْعَةِ هٰذَا النّاكِثِ الْعَهْدِ لائِمَة
فَيا نَدَمِي أَنْ لا أَكُونَ نَصَرْتُهُ ... أَلا كُلُّ نَفْسٍ لا تُسَدَّدُ نادِمَة
سَقَى اللّٰهُ أَرْواحَ الَّذِينَ تَبادَرُوا[2] ... إِلىٰ نَصرِهِ سَقْياً مِنَ الْغَيْثِ دائِمَة
لَعَمْرِي لَقَد كانُوا مَصالِيتَ فِي الْوَغىٰ ... سِراعاً إِلَى الهَيْجاءِ حُماةً خَضارِمَة

---

۱. همان، ص ۴۰۵.

۲. در اکثر متون، «تآزروا» آمده است.

تَأَسَّوْا عَلىٰ نَصْرِ ابْنِ بِنتِ نَبِیِّهِم بِأَسْیافِهِمْ آسادَ غَیْلٍ ضَراغِمَة[1]

ایضاً او راست که گفت:

فَیالَکَ حَسْرَةٌ مادُمتُ حَیّاً تَرَدَّدَ بَینَ حَلْقِی وَ التَّراقِی

حُسَینٌ حِینَ یَطلُبُ بَذْلَ نَصرِي عَلیٰ أَهْلِ الضَّلالَةِ وَ النِّفاقِ

وَ لَو أَنِّي أُواسِیهِ بِنَفْسِي لَنِلتُ کَرامَةَ یَومِ التَّلاقِ[2]

در *رجال* شیخ نجاشی است که او راکتابی بود که اهل کوفه به آن عمل می‌کردند. حضرت سیّدالشّهدا، اول حجّاج بن مسروق را به طلب او فرستادند و او عذر آورد.

[عذر آوردن عبیدالله بن حرّ از همراهی با امام حسین علیه السلام]

پس به روایت *درّ النظیم*، آن حضرت به نفس نفیس با جبهٔ گل رنگی و کلاهی بر سر، و نعلینی در پای به نزد او تشریف بردند، عبیدالله گفت: چنان محاسن آن حضرت را سیاه دیدم که گفتی پَرِ غراب[3] است و من هیچ کس را به آن حُسن و جمال ندیده بودم، مرا دل به غایت بسوخت که امام علیه السلام می‌آمد و کودکان خردسال و دختران کوچک گرد او را گرفته بودند. مرا به نصرت خویش خواند، گفتم: یابن رسول‌الله، مسئول آن‌که عفو نمایی! این اسب را که ملحفه نام دارد و این شمشیر که بسیار گران بها است قبول فرمای و بر این اسب برنشین، و من تنی چند از یاران خود برگمارم در خدمتت تا به مأمن خویش رسی، و نیز ضمان عیالات بر من است که به سلامت و عافیت به حضرت تو رسانم و یا خود و اصحاب سر در سر این کار کنیم.

امام علیه السلام فرمود: غرض تو از این کلمات اخلاص نصیحت بود؟

---

۱. *مقتل ابومخنف*، ص ۲۴۶.

ابن‌زیاد ستمکار فاجر از من دربارهٔ جنگ با امام حسین سخن می‌گوید.

در حالی که من از فروگذاشتن و رهاکردن امام حسین علیه السلام و بیعت با ابن زیاد نفس خود را سرزنش می‌کنم.

پشیمانم از این‌که حسین بن علی علیه السلام را یاری نکردم.

خداوند به طور دائم رحمت کند کسانی را که به یاری امام حسین علیه السلام شتافتند.

به جانم قسم! آنها جنگجویانی بودند که به حمایت از او به میدان جنگ شتافتند.

آنها شیران میدان سخت نبرد بودند که با شمشیرهایشان به یاری فرزند رسول‌خدا صلی الله علیه و آله شتافتند.

۲. *ذوب النضار فی شرح الثار*، ص ۷۳.

آه از حسرتی که تا زنده‌ام میان سینه و گلویم در جریان است!

آن‌گاه که حسین علیه السلام برای برانداختن اهل گمراهی و نفاق از من یاری طلبید.

اگر آن روز جانم را برای یاری‌اش می‌نهادم، روز قیامت به کرامت و جایگاهی والا دست می‌یافتم.

۳. کلاغ.

عرض کرد: «نَعَم وَاللهِ الَّذِي لا فَوقَهُ شَيْء»[۱] آن حضرت فرمود: من نیز تو را نصیحتی نمایم: «إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ لا تَسمَعَ صُراخَنا وَ لا تَشْهَدَ وَقْعَتَنا فَافْعَلْ؛ فَوَاللهِ لا يَسْمَعُ واعِيَنا أَحَـدٌ لا يَنصُرُنا اِلّا كَبَّهُ اللهُ فِي جَهَنَّمَ»،[۲] این فرمود و برخاست.

عبیدالله دفعهٔ دیگر نظر کرد به محاسن شریفش و عرض کرد: اسواد امّ خضاب؟ آن حضرت فرمود: پیری، زود ما را در می‌یابد و این خضاب است.[۳] و ایـن سـؤال و جواب از رنگ محاسن نورانی آن حضرت از عمروبن قیس مِشْرقی ـ بکسر المیم و سکون الشین ـ منسوب است به قبیله و پسر عمّ او نیز در روایت است.

[کراهت عمر سعد از جنگ با امام حسین علیه السلام و واکنش ابن زیاد]

و اتمام حجت فرمود علی الخصوص بر سی هزار، و آن مـلاعین کسـانی بـودند کـه محاصره کرده بودند آن حضرت را به سر کردگی عمربن سعد ـ لَـعَنَهُ‌الله ـ و آن لعـین کراهت داشت از قتال با سیّد شباب اهل الجنّة.

و در **قمقام** منقول است که عبیدالله ـ لَعَنَهُ‌الله ـ از مطاولت عمر بن سعد با حضرت سیّدالشّهدا علیه السلام رنجه شد. جویریة بن بدر التمیمی که یکی از سرهنگان بود به کـربلا روانه کرد و گفت: اگر ابن سعد را ببینی که در کار حرب اهمال می‌کند باید تا او را بند کنی که امیری دیگر لشکر را بفرستم. چون جویریه به راه افتاد، عبیدالله بیم کرد که او عمر را حبس کند و لشکر ضایع ماند، شمر را فرستاد با آن نامه که اگر مناجزه نکـند حرب را، امیر لشکر شمر ـ لعنه‌الله ـ باشد، از پس او روانه کرد.

سعدبن عبیده گوید: از حرارت هوا با عمربن سعد لعین به آب اندر آمده بودیم؛ مردی آمد و به گوش او گفت که: ابن زیاد لعین جویریة بن بدر را فرستاده که اگر در کار جنگ اهمال کنی تو را گردن زند. چون این بشنید، بـرجسـته، سـلاح جـنگ بـر خویش راست کرد و بر اسب برآمد، صلای کارزار در داد و به شمر لعین گفت: «لا و لا كَرامةَ لَکَ». من خود کفایت این امر کنم. باید تو سرهنگ پیادگان باشی، و آن نامه بـه خدمت امام علیه السلام فرستاد. حضرت فرمود: «لا وَ اللهِ، لا وَضَعتُ يَدِي فِي يَدِ ابْنِ مَرْجانَة».[۴]

---

۱. بله، قسم به خدایی که چیزی بالاتر از او نیست.

۲. اگر می‌توانی که صدای شیون و یاری خواستن ما را نشنوی و شاهد حوادث نباشی، این کار را انجام بـده؛ بـه خـدا قسم، هرکس صدای یاری خواهی ما را بشنود و ما را یاری نکند، خداوند او را به رو در جهنّم می‌اندازد.

۳. *الدرّ النظیم*، ۵۴۹ ـ ۵۵۰.

۴. **قمقام زخار**، ج ۱، ص ۳۷۹.

نه، به خدا قسم با ابن‌زیاد بیعت نمی‌کنم!

عمر سعد(لع) گروه مخالفان را به حرب فرزند رسول مختار برانگیخته، خود بر اسب برآمد و گفت آن بی حیای دنی: «يَا خَيْلَ اللَّهِ ارْكَبِي وَ بِالجَنَّةِ أَبْشِرِي». سپاه مخالف ـ لَعَنَهُمُ‌الله ـ نیز سوار شده، روی به معسکر[1] سعادت اثر نهادند.[2]

[امان آوردن شمر برای حضرت عباس علیه السلام و برادرانش]

شمر نزدیک خیام جلالت و عظمت رفته و بانگ برآورد: «أَيْنَ بَنُو أُخْتِنَا؟»[3]

حضرت ابوالفضل با جوانان حیدر کرار، جعفر و عثمان و عبدالله بیرون آمدند. شمر ملعون، عرض امان کرد.

ابوالفضل فرمود: لعنت خدای تعالی بر تو و امان تو، مگر ما را زینهار همی دهید و پسر رسول خدا را امان نباشد؟[4] به روایت *لهوف* نیز در پسین تاسوعا که شمر ـ لَعَنَهُ‌الله ـ وارد کربلا شد، همین ندا را در جلو لشکر که به سمت خیام با احتشام می رفتند در داد. حسین علیه السلام فرمود: «أَجِيبُوهُ وَ إِنْ كَانَ فَاسِقاً، فَإِنَّهُ بَعْضُ أَخْوَالِكُمْ.

فَقَالُوا لَهُ: مَا شَأْنُکَ؟

فَقَالَ: يَا بَنِي أُخْتِي! أَنْتُمْ آمِنُونَ فَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ مَعَ أَخِيكُمُ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ الْزَمُوا طَاعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ!

فَنَادَى الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام: تَبَّتْ يَدَاکَ وَ لُعِنَ مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ أَمَانِکَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، أَ تَأْمُرُونَ أَنْ نَتْرُکَ أَخَانَا وَ سَيِّدَنَا الْحُسَيْنَ بْنَ فَاطِمَةَ علیها السلام وَ نَدْخُلَ فِي طَاعَةِ اللُّعَنَاءِ أَوْلَادِ اللُّعَنَاءِ؟ فَرَجَعَ الشِّمْرُ لَعَنَهُ اللَّهُ إِلَى عَسْكَرِهِ مُغْضِباً».[5]

[اشتیاق امام حسین علیه السلام به عبادت در شب عاشورا]

و چون دید حسین علیه السلام حرص قوم را بر تعجیل در قتال و عدم انتفاع ایشان به مواعظ فعلی و قولی آن ولیّ ذوالجلال و اصحاب فرخنده مآب، فرمود به برادرش عباس: «إِنِ

---

۱. معسکر: لشکر.
۲. *قمقام زخار*، ج ۱، ص ۳۷۹.
۳. کجایند فرزندان خواهر ما؟
۴. *ارشاد*، ج ۲، ص ۸۹؛ *بحارالانوار*، ج ۴۴، ص ۳۹۰؛ *اعلام الوری*، ص ۱۳۰؛ *تذکرة الخواص*، ص ۱۴۲.
۵. اگر چه فاسق است پاسخش را بدهید.
فرزندان امّ البنین علیها السلام فرمودند: چه کار داری؟
گفت: ای خواهرزاده‌هایم! شما در امانید، خود را با برادرتان به کشتن ندهید و ملازم خدمت یزید بن معاویه شوید.
عبّاس بن علی علیه السلام ندا داد: بریده باد دست‌هایت و امان نامه‌ات ملعون بادا ای دشمن خدا! به ما می‌گویی که برادر و سرورمان حسین بن فاطمه علیها السلام را رها کرده، تحت اطاعت ملعونان فرزندان ملعونان درآییم؟
شمر چون این سخنان را شنید با حالت خشم به سوی لشکرش برگشت.

اسْتَطَعْتَ أَنْ تَصْرِفَهُمْ عَنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ فَافْعَلْ لَعَلَّنَا نُصَلِّي لِرَبِّنَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ أَنِّـي أُحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تِلَاوَةَ الْقُرآنِ كِتَابِهِ»،[۱] چون ابوالفضل این کلام را به آن قوم مردود رسانید، عمر سعد(لع) توقّف کرد در قبول آن.

پس عمرو بن حجّاج زبیدی گفت: «**وَ اللَّهِ لَوْ أَنَّهُمْ مِنَ التُّرْکِ وَ الدَّيْلَمِ وَ سَأَلُونَا مِثْلَ ذَلِکَ لَأَجَبْنَاهُمْ فَكَيْفَ وَ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ**»،[۲] پس اجابت امر ابی‌الفضل نمودند[۳] و حضرت سیّدالشّهدا علیه السلام و اصحاب، آن شب را بـه وداع عبادت حضرت آفریدگار، صبح فرمودند، و در آن شب به روایت ابن‌اثیر، خندقی به قدر جدولی در قلیلی در شب کندند، و پر از هیمه و نی و خاشاک کردند[۴] و حفر خندق در روایت *امالی* صدوق از حضرت صادق علیه السلام نیز به لفظ حفیره و شبه الخندق[۵] در بعض نسخ، دلالت دارد بـر آن‌که خندق بزرگی نبوده.

[اجازه دادن امام حسین علیه السلام به جوانان بنی هاشم در برگشتن]

پس به روایت مفید رحمه الله در آن شب امام، فتیان بنی هاشم و اصحاب خود را اذن رجوع داد و جوانان اولاد عقیل گفتند: «**سُبْحَانَ اللَّهِ مَا يَقُولُ النَّاسُ وَ ماذا نَقُولُ إِنَّا تَرَكْنَا شَـيْخَنَا وَ سَيِّدَنَا وَ بَنِي عُمُومَتِنَا خَيْرَ الْأَعْمَامِ وَ لَمْ نَرْمِ مَعَهُمْ بِسَهْمٍ وَ لَمْ نَطْعَنْ لَهُم بِرُمْحٍ وَ لَمْ نَضْرِبْ مَـعَهُمْ بِسَيْفٍ وَ لَا نَدْرِي مَا صَنَعُوا؟! لَا وَ اللَّهِ مَا نَفْعَلُ وَ لَكِنْ نَفْدِيکَ بِأَنْفُسِنَا وَ أَمْوَالِنَا وَ أَهْلِينَا وَ نُـقَاتِلُ مَعَکَ حَتَّى نَرِدَ مَوْرِدَکَ فَقَبَّحَ اللَّهُ الْعَيْشَ بَعْدَکَ.**»[۶] و بـرادران و پسـران و بـرادرزادگـان آن حضرت، دو پسر عبدالله بن جعفر گفتند: «**لِمَ نَفْعَلُ ذَلِکَ؟ لِنَبْقَى بَعْدَکَ؟! لَا أَرَانَا اللَّهُ ذَلِکَ**

---

۱. اگر توانستی که جنگ را امروز به تأخیر اندازی این کار را بکن، باشد که امشب را برای پروردگارمان نمازگزاریم، چه او می‌داند که من نماز و تلاوت کتابش را دوست دارم.

۲. اگر اینان ترک و دیلم بودند و این تقاضا را می‌خواستند، ما می‌پذیرفتیم، حال آن که اینان آل محمّد ﷺ هستند.

۳. *لهوف*، ص ۵۴؛ *اکسیرالعبادات*، ج ۲، ص ۱۹۱؛ به نقل از: *لهوف*.

۴. *الکامل*، ج ۴، ص ۵۹.

۵. *امالی صدوق*، ص ۲۲۰، مجلس ۳۰؛ *بحارالانوار*، ج ۴۴، ص ۳۱۶؛ *عوالم‌العلوم*، ج ۱۷، ص ۱۶۵؛ *اسرارالشهادة*، ص ۲۶۹.

۶. *ارشاد*، ج ۲، ص ۹۴؛ ر.ک: *بحارالانوار*، ج ۴۴، ص ۳۹۳؛ *عوالم‌العلوم*، ج ۱۷، ص ۲۴۴؛ *اکسیرالعبادات*، ج ۲، ص ۲۲۰؛ *مثیرالاحزان*، ص ۵۵.

سبحان‌الله! مردم دربارهٔ ما چه می‌گویند و ما چه می‌گوییم؟ آیا بگوییم: ما بزرگ و آقا و عموزادهٔ خود را ـ که بهترین عموها بود ـ واگذاردیم و یک تیر با ایشان نینداخته و یک نیزه نیفکنده و یک شمشیر هم نزده، ایشان را واگذاردیم و نمی‌دانیم چه به سرشان آمد؟!

نه، به خدا قسم! ما چنین کاری نخواهیم کرد، بلکه جان و مال و زن و فرزند خود را در راه تو فدا سازیم و در رکاب تو جنگ کنیم تا به هر جا درآمدی ما نیز به همانجا درآییم. خدا زشت گرداند زندگی پس از تو را.

أَبَداً».[۱] ابتدا فرمود به این کلمات ابی‌الفضل عباس بن علی، و دیگران متابعت کردند او را در این کلمات.[۲]

و از این‌جا و قبول نکردن امان شمر ـ لَعَنَهُ‌الله ـ ظاهر است رسوخ فتیان در معرفت به حقّ امام علیه‌السلام، و زهد ایشان در ریاست و عزّت دنیای دنیّه، و شوق ایشان به لقاء حضرت عزّت ـ جلّت عظمته ـ که ملاک مهتری و برتری بر ملائکهٔ مقرّبین، بلکه نهایت مقامات سلوک انبیاء مرسلین است، چنانچه از حدیث یونس بن متی علیه‌السلام ظاهر است.

[جانبازی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام در شب عاشورا]

و در بعض کتب متأخّرین روایت است که حضرت ابی‌الفضل علیه‌السلام در تمام شب عاشورا نخوابید و پروانه وار بر دور خیام با احتشام می‌گردید و حراست اهل‌بیت اطهار می‌نمود، و از زینب خاتون روایت کرده: که در نصف شب رفتم به خیمهٔ جناب برادرم ابی‌الفضل، دیدم که عباس مثل اسد ضرغام با جوانان بنی‌هاشم نشسته، مانند حلقه که **لایُعْرَفُ طَرَفُها** و به آنها می‌فرماید: «**یا إخوانِي وَ بَني أَعمامِي اِسْمَعُوا کَلامِي**». چون فردا شود و بنای محاربه و قتال شود، اوّل کسی که قدم در عرصهٔ رزم گذارد شما بنی‌هاشم باشید تا آن‌که مردم نگویند که: جمعی را خواستند به یاوری خود، و از برای ایشان مرگ و برای خود حیات خواستند، و دیگر آن‌که ایشان همه غریبان می‌باشند «**وَالْحَمْلُ الثَّقِیلِ لا یَنْهَضُ بِهِ اِلاّ أَهْلُهُ**». پس فتیان همه گفتند: ما مطیع امر تو می‌باشیم.

جناب زینب می‌فرماید: دیدم که از آن سمت اصحاب در خیمهٔ **حبیب بن مظاهر** انجمن شده‌اند و حبیب بعد از حمد و صلوات بر نبی به اصحاب فرمود: فردا که بنای جنگ و جدال و قتال شود، اول کسی که قدم در عرصه کارزار گذارد، شما باشید و نگذارید که یک نفر از بنی هاشم تقدّم جوید بر شما؛ زیرا که ایشان سادات و بزرگان ما می‌باشند، «**فَإذا قُتِلْنا قَضَیْنا ما عَلَینا**».

اصحاب گفتند: «**اَلْقَوْلُ قَوْلُک**» و به آن وفا نمودند؛[۳] «**أَلا لَعْنَةُ اللّهِ عَلَی الْقَوْمِ الظّالِمِین**».

---

۱. برای چه این کار را بکنیم (ما این کار را نخواهیم کرد)؟ آیا برای این‌که پس از تو زنده باشیم؟ هرگز خداوند آن روز را برای ما پیش نیاورد.

۲. *ارشاد*، ج ۲، ص ۹۲ (با اندکی تفاوت).

۳. ر.ک: *معالی سبطین فی احوال السبطین الامامین الحسن و الحسین*، ص ۲۰۹ ـ ۲۱۰.

فصل: [عمورا نام دیگر کربلا]

و از اسامی ارض کربلا، «عموراء» است. در *خرائج* قطب راوندی در باب سادس عشر به سندش از جابر از امام محمّدباقر علیه السلام روایت کرده که: فرمود حسین علیه السلام به اصحابش پیش از شهادت خود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله به من: «**يَا بُنَيَّ إِنَّکَ سَتُسَاقُ إِلَى الْعِرَاقِ وَهِيَ أَرْضُ قَدِ الْتَقَى بِهَا النَّبِيُّونَ وَ أَوْصِيَاءُ النَّبِيِّينَ وَ هِيَ أَرْضُ تُدْعَى «عَمُورَا» وَ إِنَّکَ تُسْتَشْهَدُ فِيهَا وَ يُسْتَشْهَدُ مَعَکَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِکَ لَا يَذوقُونَ أَلَمَ مَسِّ الْحَدِيدِ وَ تَلَا ﴿يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلَاماً عَلَى إِبْرَاهِيمَ﴾ يَكُونُ الْحَرْبُ عَلَيْکَ وَ عَلَيْهِم بَرْداً وَ سَلَاماً**»؛[1] الحدیث.

و در نامیدن آن به عموراء، وجوهی متصوّر است.

[وجه تسمیه عمورا]

اوّل آنکه: به جهت آن باشد که معموره بوده از قدیم‌الایّام به عبور انبیا و اوصیاءِ و ملائکه، و زیارت می‌کرده‌اند آن زمین را[2] و بشارت می‌داده‌اند او را به آن که «**يُدْفَنُ فِيکَ الْقَمَرُ الْأَزْهَر**»،[3] چنانچه اخباری در این باب گذشت.

[امیرالمؤمنین علیه السلام در سرزمین کربلا]

و در *امالی* به سندش از ابن عباس روایت کرده که با امیرالمؤمنین بودم در سفر رفتن آن حضرت به صفّین. پس چون نازل شد به نینوا ـ و آن در کنار فرات است ـ به صدای بلند فریاد کرد: «**يَا ابْنَ عَبَّاسٍ أَ تَعْرِفُ هَذَا الْمَوْضِعَ؟**»[4] عرض کردم: نمی‌شناسم آن را، یا امیرالمؤمنین. فرمود: اگر می‌شناختی آن را چنانچه من می‌شناسم آن را، نمی‌گذشتی از آن مگر آن‌که گریه می‌کردی مثل گریهٔ من. پس گریست آن حضرت گریهٔ زیادی تا محاسن او تر شد و اشک‌ها بر سینهٔ او جاری شد و ما به گریهٔ او گریستیم، و می‌فرمود: «**أَوْهِ! أَوْهِ! مَا لِي وَ لِآلِ أَبِي سُفْيَانَ؟ مَا لِي وَ لِآلِ حَرْبٍ؟ حِزْبِ**

---

۱. راوندی، *خرائج*، ج ۲، ص ۸۴۸، ح ۶۳.
ای فرزند عزیزم! تو را به عراق می‌برند و آن سرزمینی است که پیغمبران و جانشینان پیامبران به آن برخوردند و آن‌جا را «عمورا» می‌گویند.
تو در آن‌جا شهید می‌شوی و جماعتی از اصحاب تو که اسلحه و آهن را احساس نمی‌کنند با تو به شهادت می‌رسند. آن‌گاه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت نمود: ﴿يَا نَارُ كُونِي بَرْداً وَسَلَاماً عَلَى إِبْرَاهِيمَ﴾ و سپس فرمود: آتش جنگ بر تو و آنها سرد و سلامت خواهد شد.
۲. همان.
۳. ماه درخشنده‌ای در تو دفن می‌شود.
۴. ای فرزند عباس! آیا این مکان را می‌شناسی؟

الشَّيْطَانِ وَ أَوْلِيَاءِ الْكُفْرِ، صَبْراً يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَدْ لَقِيَ أَبُوکَ مِثْلَ الَّذِي تَلْقَى مِنْهُمْ».[۱]

پس آب طلبید و وضو گرفت و نماز کرد ماشاءالله، و باز اعاده کرد همان کلام را و خوابید، و چون بیدار شد خوابی برای ابن عباس حکایت کرد و فرمود: صادق مصدّق، ابوالقاسم مرا خبر داده که در خروج من به قتال اهل بغی و ضلالت، این زمین را خواهم دید **«وَ هَذِهِ أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ يُدْفَنُ فِيهَا الْحُسَيْنُ وَ سَبْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي وَ وُلْدِ فَاطِمَةَ»**[۲] و این زمین در آسمان معروف است و آن را به اسم ارض کرب و بلاء می‌نامند، چنانچه بقعهٔ حرمین و بیت‌المقدّس را ذکر می‌کنند.

پس فرمود: یا ابن عباس! طلب نما در حوالی آن پشکل آهوانی که زرد شده است به رنگ زعفران. پس به خدا قسم که دروغ نمی‌گویم و پیغمبر خدا دروغ مرا خبر نداده، و ابن عباس آن را یافت و خبر داد به آن حضرت. حضرت به تعجیل آمدند و آن را بوییدند و فرمودند که: حضرت عیسی علیه‌السلام دعا کرد که اینها بماند و تعزیه و تسلّی باشد برای من. پس امیرالمؤمنین علیه‌السلام آن‌قدر گریست که غش کرد و زمان طویلی بود، پس قدری از آن را در ردای خود بست و قدری را به ابن‌عباس داد و فرمود: چون دیدی که از آن، خون عبیط ظاهر شد بدان که حسین علیه‌السلام را در این زمین کشته‌اند. ابن عباس گفت: در محافظت آن می‌کوشیدم تا صبح دهم محرّم از خواب بیدار شدم دیدم از آستین من خون عبیطی می‌ریزد، و صدایی شنیدم که کسی می‌گفت در ناحیه‌ای:

بیت

اِصْبِرُوا آلَ الرَّسُولِ — قُتِلَ الْفَرْخُ النُّحُولُ

نَزَلَ الرُّوحُ الْأَمِينُ — بِبُكَاءٍ وَ عَوِيل[۳]

پس آن گوینده گریه کرد و من نیز گریستم و گفتم: **«قَد قُتِلَ وَ اللَّهِ الْحُسَيْن»** و در بعد، ذکر کردم آن را از برای کسانی که در کربلا با حسین علیه‌السلام بودند، گفتند: ما نیز شنیدیم آن را، و گویندهٔ آن را خضر گمان کردیم.[۴]

---

۱. وای، وای! مرا چه کار با آل ابوسفیان؟ چه کار با آل حرب، حزب شیطان و اولیای کفر؟ ای اباعبدالله! در این راه صبر کن که پدرت می‌بیند آنچه را تو از آنها می‌بینی.

۲. این سرزمین غم و اندوه است؛ حسین علیه‌السلام و هفده نفر از فرزندان من و فاطمه علیهاالسلام در آن دفن می‌شوند.

۳. ای خاندان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله! فرزند حضرت زهرا علیهاالسلام شهید شد و شما در این راه صبر کنید.

جبرئیل امین نیز در این مصیبت با گریه و زاری نازل شد.

۴. ***امالی صدوق***، ص ۶۹۴ـ۶۹۶، ح ۹۵۱، المجلس السابع و الثمانون؛ ***بحارالانوار***، ج ۴۴، ص ۲۵۲؛ ***کمال‌الدین***، ص ۵۳۲.

[عبور امیرالمؤمنین علیه السلام از صفین و توقف در کربلا]

و روایت ابن عباس را از امیرالمؤمنین علیه السلام مفصلاً **ابن اعثم کوفی** نیز در **فتوحات** آورده، و نیز در ***امالی*** روایت کرده از هرثمة بن ابی مسلم که گفت: با علی بن ابی طالب علیه السلام به صفّین رفته بودیم. در مراجعت فرود آمدیم به کربلا. امیرالمؤمنین علیه السلام نماز صبح را گزارد و از خاک آن بویید و فرمود: «**وَاهاً لَکِ أَیَّتُهَا التُّرْبَةُ! لَیُحْشَرَنَّ مِنْکِ اَقوامٌ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَیْرِ حِسابٍ**».[1] پس هرثمه آن را به زوجهٔ خود که شیعهٔ علی علیه السلام بود رسانید، و او گفت: «**أَیُّهَا الرَّجُلُ إِنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام لَمْ یَقُلْ إِلَّا حَقّاً**».[2]

و چون حسین علیه السلام وارد شد به کربلا، هرثمه گفت: در لشکر عبیدالله ابن زیاد لعین بودم، چون دیدم همان منزل است که علی علیه السلام فرمود آن کلام را، و دیدم آن شجر را که علامت بود، به خاطرم آمد. پس بر شتر خود نشستم و رفتم به خدمت حسین، و بر او سلام کردم و خبر دادم او را به حدیث پدرش که فرمود، در همین منزلی که حسین علیه السلام نازل است. پس آن حضرت فرمود: «**مَعَنَا أَنْتَ أَمْ عَلَیْنَا؟**»[3]

عرض کردم: «**لَا مَعَکَ وَ لَا عَلَیْکَ**».[4] اطفالی و نسوانی گذاشته‌ام در کوفه، و از ابن زیاد بر ایشان می‌ترسم. آن حضرت فرمود: «**فَامْضِ حَیْثُ لَا تَریٰ لَنَا مَقْتَلًا وَ لَا تَسْمَعُ لَنَا صَوْتاً فَوَ الَّذِي نَفْسُ الْحُسَیْنِ بِیَدِهِ لَا یَسْمَعُ الْیَوْمَ وَاعِیَتَنَا أَحَدٌ فَلَا یُعِینُنَا إِلَّا کَبَّهُ اللَّـهُ لِوَجْهِهِ فِي جَهَنَّم**»[5].

[وجه تسمیهٔ دوم عمورا]

وجه ثانی، معمور بودن ظاهری است، و زیادتی برکت در آن به نهر فرات؛ چنانچه در روایات است، بلکه به سبب نهرین که دجلهٔ بغداد و فرات باشد، ولذا آن حدود را بلاد نهرین می‌گویند و فراتان نیز گویند،[6] و در **مجمع *طریحی*** فرموده: اَلفرات و دجله،[7] و فی ***المصباح***: **اَلْفُراتُ نَهْرٌ عَظِیمٌ مَشْهُورٌ یَخْرُجُ مِنْ اَحَدِ حُدُودِ الرُّوم ثُمَّ یَمُرُّ بِاَطْرافِ الشّامِ ثُمَّ بِالْکُوفَةِ**

---

۱. خوشا بر تو ای خاک پاک! بدون شک از تو قومی محشور می‌شوند که بی حساب به بهشت می‌روند.

۲. ای مرد! امیر المؤمنین جز حرف حق نمی‌گوید.

۳. آیا با مایی یا علیه ما؟

۴. نه با شمایم و نه علیه شما!

۵. همان، ص ۱۹۹ ـ ۲۰۰، المجلس الثامن و العشرون، ح ۲۱۳؛ ***بحارالانوار***، ج ۴۴، ص ۲۵۵، ح ۴.
پس به جایی برو که کشته شدن ما را نبینی و نالهٔ ما را نشنوی.
سوگند به آن خدایی که جان حسین به دست او است، امروز هر کس فریاد ما را بشنود و ما را یاری نکند خداوند او را به رو در دوزخ افکند.

۶. ***تاج العروس***، ج ۱، ص ۵۶۸.

۷. ***مجمع البحرین***، ج ۳، ص ۳۷۴.

ثُمَّ يَلْتَقىٰ مَعَ دِجْلَةَ فِی الْبَطائِحِ وَ يَصِيرانِ نَهْراً واحِداً يَصُبُّ عِنْدَ عِبادانِ فی بَحْرِ فارس[۱].

[سرچشمه رودخانه فرات]

و **سیّد مجدالدّین محمّد**، معروف به **مجدی** از معاصرین شیخ بهائی در کتاب ***زینة المجالس*** که آن را در سنهٔ هزار و چهار نوشته، گوید: منبع آب فرات، کوهستان ارمنیه و ارذن الروم است و در اول، چشمهٔ بزرگی است که دور آن دویست و پنجاه گز باشد و چندان آب از آن چشمه بیرون می آید که گذر از آن آب به دشواری می شود، و چون مسافتی برود، دیگر چشمه‌ها و انهار به آن ملحق می‌شود و آبی عظیم شده به ولایت روم بگذرد، و بر یک فرسخی آذربایجان گذشته، به حدود ملاطیه از دیار روم بیرون آید، و به ولایت شام داخل گردد و در دیار شام، آب سنجه و کیسوم و دیصان و غیره‌ها بدو پیوسته، به رقه و عمانه و هیت آید. در سواد عراق عرب، نهرهای بسیار از آن نهر برمی‌داند، و در قدیم در آن محل نهرهای عظیم از فرات برداشته بودند که مدار مدائن سبع عراق، و قری و مزارع بر آنها بوده، مثل نهر سوری و نهر ملک و نهر صینی و نهر ناحیه که شهر کوفه و ضیاع و قرای آن را مدار بر آن نهر بوده، و اکنون اکثر این نهرها به سبب ظلم پادشاه زمان خراب است. بالجمله فرات از واسط گذشته، در زیر مطاره به آب دجلهٔ بغداد منتظم گشته؛ شط العرب می‌گردد و در دریای بصره می ریزد،[۲] و طول فرات چهار صد فرسنگ است و نخلستان بسیار دارد.

و در ***روضة الصّفا*** گوید: فرات از کوه‌های روم خیزد و به میان ثغور شام بگذرد، و بر غربی شهرهای جزائر ممتدّ شود و به غرب بغداد یک شاخ از دجله پیوند و شاخ دیگر به سواد کوفه رود، و آنچه فاضل آید به بطایح رود، و بعضی گویند: به بحر عدن منتهی شود.

[سرچشمه دجله]

امام ائمّة السّابق، جعفر الصّادق ـ رضی الله عنه ـ گفت: «**اِنَّ مُحَمَّداً رَسُولَ اللهِ ﷺ شَرِبَ مِنَ الْفُراتِ ثُمَّ أُسْرِیَ بِسَرِيَّةِ اللهِ تَعالىٰ**»، و گویند مبدأ دجله از جبال آذر الروم است، و بر شرقی بلاد جزایر مواضعی را گویند که میان فرات و دجله باشد، و در عبادان[۳] به بحر فارس[۴] منتهی شود، و از اول تا آخر در میان عمارت و زراعت رود.[۵]

---

۱. همان؛ ***تاج العروس***، ج ۱، ص ۵۶۸.
۲. ***معجم البلدان***، ص ۲۴۱ به بعد.
۳. آبادان.
۴. خلیج فارس.
۵. در ***معجم البلدان***، ج ۲، ص ۴۴۰ اسم‌های آرنک رود و کودک دریا نیز برای دجله نقل کرده است. در مورد سرچشمهٔ رود دجله و نهرهایی که در مسیر به آن می‌پیوندد ر.ک: همان، ج ۲، ص ۴۴۰ به بعد.

بالجمله، برکت آن دو نهر و معموریّت بلاد به آن دو خفائی ندارد، علی الخصوص موضع نزول حسین﵇ و مدفن آن حضرت، امتیازی داشته در فراوانی نعمت و کثرت اشجار و زراعات، لذا ارض سواد می‌گفتند آن را و توابع آن را.

[نهر علقمی و وجه تسمیهٔ آن]

و نهرهای بسیار از فرات جدا می‌شده که یکی از آنها نهر علقمی بوده که آثار آن، حال نیز در نزدیک قبر مطهّر ابی‌الفضل العباس موجود است،[۱] و آن سرور به طلب آب از آن نهر رفت و در اخبار معتبره و کتب قدماء از قدماء به این اسم نامیده نشده، بلی در **منتخب *طریحی*** و در **بحار** از آن مرسلاً وارد است به این لفظ: «**حُكِيَ عَنْ رَجُلٍ أَسَدِيٍّ قَالَ: كُنْتُ زَارِعاً عَلىٰ نَهَرِ الْعَلْقَمِيِّ بَعْدَ ارْتِحَالِ عَسْكَرِ بَنِي أُمَيَّةَ فَرَأَيْتُ عَجَائِبَ**[۲] **اِلىٰ آخِرِه**»، و آن به ظاهر دلالت دارد که اسم آن نهر، نهر علقمی بوده در آن وقت.

و در ***مدینة المعاجز*** روایت کرده که: مرد حدّادی گفت که: با لشکر عمر سعد بودم و در جنب نهر علقمی خیمه زدم[۳] تا به آخر، و ظاهر می‌شود از عبارات **مجدی** سابق‌الذّکر که اسم آن نهر ناحیه بوده که به کوفه می‌رفته و آبادی آن از او بوده،[۴] و آن نهر را **وزیر سعید، مؤید الدین‌ابوطالب محمدبن علی بن محمد العَلْقمی** خراب کرده، به سبب آن‌که حدیث به او رسید که حضرت صادق﵇ خطاب به آن نهر نموده و فرموده: تو را بر روی جدم بستند و تو هنوز جاری می‌باشی؟! و در بعض کتب غیر معتبره دیدم که به این سبب علقمی سدّ آن را خراب نموده و آن سبب خرابی کوفه شد و به نهر علقمی مسمّی گردید.

حقیر گوید: عکس آن، اقرب به نظر می‌آید و شاید در اطراف آن نهر، علقم و حنظل زیاد بوده؛ چنانچه در اطراف کربلای معلّی دیدم که بیابانی پر است از بوته‌های حنظل، و یا علقمه نامی مداخله در تعمیر آن داشته، و این علقمی به سبب تخریب آن نهر به علقمی معروف شده است و بنابراین علقمی وصف شخص وزیر است نه پدر

---

۱. این گفتهٔ مؤلف اهمیت به سزایی دارد.

۲. ***بحارالانوار***، ج ۴۵، ص ۱۹۳.

حکایت شده از مردی از بنی اسد که من در کنار نهر علقمی کشاورزی می‌کردم، پس از آن که لشکر بنی‌امیه حرکت کردند امور عجیبی دیدم.

۳. ***مدینة المعاجز***، ج ۲، ص ۳۴۵.

۴. ***المجدی***، ص ۱۳.

او، و در این باب خبر معتمدی ندیدم و در **قاموس** گفته: علقما موضعی است و شاید به مناسبت موضع باشد، وَ اللهُ العالم.

[دانش دوستی علقمی وزیر]

مخفی نماناد که این علقمیِ مذکور، وزیر مستعصم عباسی بود و علما کتب به اسم او بسیار نوشته‌اند[1] و **ابن‌ابی‌الحدید معتزلی** ***شرح نهج البلاغه*** را برای او نوشت، و او هزار دینار زر سرخ با خلعت لایق و اسب و زین لائق به او بخشید،[2] و **شیخ ابوالحسن صنعانی** ـ که از اهل سنّت است ـ کتاب ***عباب زاخر*** را به اسم او نوشته، و شعرا قصیده در مدح او می‌گفته، به صلهٔ فاخره بهره یاب می‌شده‌اند و او سبب شد که خلافت از بنی‌عبّاس خلع شد.[3]

[سبب فتح بغداد]

و سبب بنابر نقل **قاضی شهید** از ***تحفة‌الابرار*** آن شد که: امیر ابوبکر بن مستعصم شبی در محلّهٔ کرخ که مسکن شیعیان بود می‌گذشت، و وقت سحری شنید که در نماز وتر، یکی دعائی می‌خواند که بر مزاج عصبیّتْ امتزاج او ناخوش آمد، و حکم به غارت محلّهٔ کرخ داد[4] و قریب هزار دختر علویه و غیر ایشان را اسیر کردند، و در بعض کتب است که شصت دختر بکر را برهنه به قاطر نشانیده، از بازار بغداد گذرانیدند.[5]

و وزیر دارالخلافه، ابن‌العلقمی که شیعی بود، به مدارا با بنی العباس می‌گذرانید و در امور قبیحه و تعدّیات شنیعهٔ ایشان صبر می‌کرد. این وقت طاقت نیاورده و سوگند خورد که قرار نگیرد تا آل عباس را به دست مغول ندهد و صورت بغداد را نقش کرده، به دست امینی داد و برای هلاکوخان بن چنگیزخان که از اولاد مغول بود که اسم جدّ اول ایشان از سلاطین این طایفه بود، فرستاد و کاغذ به او و خواجه نصیرالدین که ـ از حبس ملاحده مستخلص شده، به هلاکوخان پیوسته بود و در نزد او به حدّی مقرّب

---

۱. ***کشف‌الظنون***، ج ۲، ص ۵۹۵.

۲. ***شرح نهج‌البلاغه***، ج ۱، ص ۱۰ (با اندکی تفاوت). ابن‌ابی‌الحدید بنا به گفتهٔ آقا بزرگ در ***الذریعه***، ج ۱۲، ص ۱۲۹ علویات سبع را نیز برای علقمی گفته است.

۳. در این مورد علاوه بر ذهبی، ابن‌کثیر در ***البدایة و النهایة***، ج ۱۳، ص ۲۳۲ به بعد با تعصّب خاصّی به طور مفصل به آن پرداخته است.

۴. فتنهٔ سال ۶۵۵ ق. که باعث شد علقمی دست به این کار بزند در ***سیر اعلام‌النبلاء***، ج ۲۳، ص ۱۸۰ آمده است.

۵. آزار و اذیّت شیعیان و علویان را حتی ذهبی متعصّب در ***تاریخ‌الاسلام***، ج ۴۸، ص ۲۹۰ به‌طور مجمل آورده است.

شد که در حرم او راه داشت و خان و بیگم هر دو را ختنه کرد ـ نوشت و ایشان را تحریص نمود بر رفتن بغداد، و خود مشغول تخریب و تفریق لشکر دارالخلافه شد، و بعد از فتح بغداد، یکصد و پنجاه عالم را از سنیان که فتوا به قتل و غارت کرخی داده بودند به قتل رسانیدند، فضلاً عن غیر هم. ﴿فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾[1]

[برافتادن حکومت عبّاسیان]

ایضاً آورده که در روز شنبه چهارم صفر سنهٔ ستّ و خمسین و ستّمائة، خلیفه با امراء و پسران خود ابوبکر و عبدالرحمن و طائفه‌ای از علویان و دانشمندان از درب بغداد به استقبال مغول بیرون آمدند، و حکم شد که سه روز خلیفه را بر پای تخت هلاکوخان بستند و بعد از آن به امر خواجه، حکم به قتل او شد، و چون حسام‌الدّین منجّم سند داد که اگر خلیفه را بکشند عالم سیاه و تاریک و آثار قیامت ظاهر گردد و خان از آن متوهّم شد، خواجه فرمود تا مستعصم را در نمد پیچیدند و چنانکه نمد بمالند او را مالیدند تا مفصل او از یکدیگر سست شد، حسّ از او رفت و به عالم عدم شتافت، و پسران او را با معروفین بنی عباس و حسام‌الدّین منجّم کشتند.[2]

[پیش گویی امیرالمؤمنین علیه السلام از فتح بغداد]

علّامهٔ حلی در *کشف‌الحق* می‌فرماید: پدر من **سدیدالدّین** و **سیّد ابن‌طاووس** و چند کس دیگر از علمای مشهد حسین علیه السلام و نجف و حلّه، کاغذ نوشتند به هلاکو و امان طلبیدند.

پدر من تنها رفت نزد هلاکو و او پرسید که سبب چه بود که هنوز آثار غلبهٔ من ظاهر نشد امان طلبیدند؟

پدرم گفت که: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ما را از ظهور تو خبر داده، و فرمود که: ترک بر آخر خلفای بنی‌عباس مسلّط شوند و پادشاه ایشان مرد جهور صاحب اقبال خواهد بود که به هر قلعه و شهری که برسد آن را قطع کند و هیچ رایتی در مقابل او بر پا نشود مگر آن که نگونسار گردد. وای بر کسی که شیوهٔ مخالف او گیرد، و او بعد از

---

۱. پس ریشهٔ آن گروهی که ستم کردند برکنده شد و ستایش برای خداوند، پروردگار جهانیان است.

۲. در زمینهٔ چگونگی قتل خلیفهٔ عباسی ر.ک: *سیر اعلام‌النبلاء*، ج ۲۳، ص ۱۸۳ و ص ۳۶۲؛ البته ذهبی با تعصّب در این مورد حرف می‌زند.

شنیدن این، با پدرم ملاطفت کرد و نوشته، امان داد و مشهد و نجف و حلّه سالم ماند از غارت.[۱]

وجه سوم: [وجه تسمیهٔ سوّم عمورا]

در تسمیهٔ ارض کربلا به عمورا آن است که درخت‌های سال‌خوردهٔ خرما در آن بسیار بود، و محل عمری الشجر به ضم العین بوده؛ چنانکه از آثار ظاهر است، و در ***کافی*** از **حفص بن غیاث** روایت است که گفت: در خدمت حضرت صادق علیه‌السلام بودم و در باغستان‌های کوفه می‌گردید، تا آن‌که به درخت خرمایی رسید. پس وضو ساخت و دو رکعت نماز به پای آن درخت به جای آورد و در رکوع و در سجود پانصد مرتبه تسبیح گفت: پس به درخت تکیه فرمود و دعای بسیار کرد و بعد از آن فرمود که: ای حفص! والله که این درخت خرمایی است که حق تعالی، مریم را فرمود که درخت خرما را حرکت ده که رطب برای تو بریزد،[۲] و اگر چه علما آن را حمل کرده‌اند بر آن‌که آن درخت در جای این درخت بوده، ولیکن داعی بر خلاف ظاهر ندارد، چه ممکن است که باقی مانده باشد تا آیتی باشد، چنانکه بعرهٔ آهوان به دعای عیسی علیه‌السلام باقی بود تا امیرالمؤمنین علیه‌السلام آنها را دید و بویید، و الله العالم

وجه چهارم: [وجه تسمیهٔ چهارم عمورا]

عمارت قبّهٔ منوره سیّدالشّهدا است در آن زمین، و این عمارت را خصوصیاتی است که در غیر آن نیست نه در ظاهر و نه در باطن، امّا به حسب باطن پس دلالت دارد بر آن حدیث **مفضّل بن عمر**، و آن در جمله‌ای از کتب است، مثل ***اکسیرالعبادات*** و ***سعادات***.

[ملائکه در نزد قبر سیّدالشّهدا علیه‌السلام]

مفضل گوید: از حضرت صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود: والله می‌بینم که ملائکه تزاحم کنند بر زائرین در نزد قبر سیدالشهدا علیه‌السلام.

مفضّل گفت: عرض کردم: آیا ملائکه دیده می‌شوند برای زائرین؟

آن حضرت فرمود: والله ملائکه را می‌بینند. حتی آن که ملائکه دست‌های خودشان را بر روهای ایشان می‌کشند برای تبرّکی. یعنی: صورت بنی‌آدم. پس فرمود:

---

۱. ر.ک: ***نهج الحقّ وکشف الصّدق***، ترجمه: علیرضا کهنسال، ص ۲۵۳؛ ***کشف الیقین***، ص ۸۱؛ ***نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه***، ص ۴۲۶. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این خطبه خلافت بنی‌عباس و جور و ستم آنها را پیش گویی کرده و همچنین به حملهٔ مغول و توصیف می‌پردازند.

۲. ***کافی (روضه)***، ج ۸ ص ۱۴۳، ح ۱۱۱.

حق تعالی نازل می‌کند از بهشت، وقت صبح و وقت عشاء از طعام جنت برای زوار، و قرار می‌دهد که خدام ایشان در کربلا ملائکه باشند و هر حاجت که بخواهند برای دنیا و آخرت خود خداوند مستجاب فرماید.

مفضّل گفت: این است کرامت و موهبت عظیمه.

حضرت فرمود: می‌خواهی که بیان کنم برای تو مرتبهٔ اعظم از آن را؟

عرض کردم: بلی، ای آقا.

آن سرور فرمود: می‌بینم به بصیرت ملکوتیه و نور امامت که در قبر سیّدالشّهداء علیه‌السلام تختی از نور گذاشته شده و بالای آن سریر زده شده قبّه‌ای از یاقوت احمر مکلّل به درّ و جواهر، و جناب سیّدالشّهداء علیه‌السلام نشسته است بر آن سریر و در اطراف آن زده شد نود هزار قبهٔ خضرا، و مؤمنین و زائرین می‌آیند در تحت آن قبّه و آن امام مظلوم را زیارت می‌کنند و به او سلام می‌دهند.

پس از حق تعالی به ایشان سلام می‌رسد که ای دوستان من! بسیار زحمت کشیدید و ذلّت دیدید از دشمنان آل‌محمّد و قطّاع الطّریق، و به همه صبر نمودید، پس امروز هر حاجت که بخواهید برآورده است.

پس باز حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: اکل و شرب زوار از بهشت خواهد بود.[۱] یعنی مخلوط به آن شود یا به حسب عالم مثال که گذشت چنانچه منزل است بر عالم مثال و برزخ.

[معجزهٔ امام حسین علیه‌السلام در عصر عاشورا]

[و] آنچه روایت کرده شیخ **حرّ عاملی** رحمه‌الله در کتاب ***اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات***، و **شیخ رضی‌الدّین بن عبدالنّبی قزوینی** جلیل در کتاب ***تظلم الزّهرا*** از کتاب ***مسند سیّدة البتول***، و در ***اسرار الشّهادت*** و ***سعادات ناصریه*** نیز روایت شده به سند معتبر از حضرت صادق علیه‌السلام که فرمود به مفضّل بن عمر که:

چون تشنگی شدید شد بر امام و اصحاب او، ندا کرد اصحابش را و فرمود: هر کسی که تشنه است بیاید آب بخورد. پس انگشت ابهامش را در میان دست دیگر نهاد. پس گفتی از فوّاره آب در حوض می ریزد.

---

۱. ***کامل الزیارات***، ص ۲۵۸، باب ۵۰، ح ۳؛ به نقل از: ***بحارالانوار***، ج ۱۰۱، ص ۶۵.

پس هریک به تعاقب می‌آمدند و از آن آب می‌آشامیدند تا سیراب می‌شدند و بعضی به بعضی گفتند: و اللّه هرگز به این شیرینی کسی آب ندیده است. پس وقتی که همه شهید شدند، **وَكانَ فِي يَوْمِ الْعاشِرِ عِنْدَ الْمَغرِب قَعَدَ الْحُسَينُ عليه السلام فَيُسَمِّيهم بِأَسْمائِهِم وَأَسْماءِ آبائِهِم، فَيُجِيبُهُ الرَّجُلُ بَعدَ الرَّجُلِ فَيَقعُدُونَ حَوْلَهُ، ثُمَّ يَدْعُو بِالْمائدَةِ فَيُطعِمُهُم مِن طَعامِ الْجَنَّةِ وَ يُسقِيهم مِن شَرابِها،**[1] پس فرمود حضرت صادق عليه السلام که: واللّه که دیدند ایشان را جماعتی از کوفیان، **وَ لَقَد كَرَّرَ عَلَيهِم لَوْ عَقَلُوا.**

قالَ: «**ثُمَّ خَرَجُوا لِرُسُلِهِم، فَعادَ كُلُّ واحِدٍ مِنهُم إلىٰ بَلَدِهِم**»؛ یعنی: مکرّر دیدند آن را اگر می‌فهمیدند. پس آنان دیدند و فهمیدند، فوراً سوار شدند و رفتند به منزل‌های خود، و نماندند در آن صحرا.

پس فرمود حضرت صادق عليه السلام: «**ثُمَّ أَتىٰ بِجِبالِ رَضْوىٰ فَما يَبْقِي أَحَدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا أَتاهُ وَ هُوَ عَلى سَرِيرٍ مِن نُورٍ قَد حُفَّ بِهِ إِبراهِيمُ وَ مُوسىٰ وَ عِيسىٰ وَ جَمِيعُ الْأَنبِياءِ، وَ مِن وَرائِهِمُ الْمُؤْمِنُون وَ مِن وَرائِهِمُ الْمَلائِكَةُ يَنْظُرُونَ ما يَقولُ الْحُسَينُ عليه السلام فَهُمْ بِهذِهِ الْحالَةِ حَتّىٰ يَقُومَ الْقائِمُ عَجَّلَ اللّٰهُ فَرَجَهُ وافُوا فِيما بَينَهُمُ الْحُسَين عليه السلام حَتّىٰ يَأْتِي كَرْبَلاءَ، فَلا يَبْقىٰ سَماوِيٌّ وَ لا أَرَضِيٌّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا حَفُّوا بِالْحُسَينِ حَتّىٰ إِنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ يَزُورُ الْحُسَينَ وَ يُصافِحُهُ وَ يَقعُدُ مَعَهُ عَلىٰ سَرِيرٍ.**

يا مُفَضَّلُ! هذِهِ وَ اللّٰهِ الرِّفعَةُ الَّتِي لَيْسَ فَوقَها شَيْءٌ وَ لا وَرائَها لِطالِبٍ مَطْلَبٌ».[2]

---

۱. چون شب دهم شد، امام حسین عليه السلام نشست و اصحاب خود را به نام و نام پدرشان فراخواند و اصحاب به نوبت اجابت کردند و اطراف او نشستند.

سپس امام حسین عليه السلام مائدهٔ بهشتی را خواست و آنها را از طعام بهشت خوراند و از نوشیدنی آن سیراب کرد.

۲. *تظلّم الزّهراء* عليها السلام *من اهراق دماء آل العباء*، ص ۲۸، در *اکسیر العبادات*، ج ۳، ص ۱۴۰ با کمی اختلاف آمده است. قسمت آخر حدیث یعنی از «حتی ان الله» در *اکسیر* نیامده و در *تظلم الزهراء* نیز به جای «یوم العاشر» یوم الثّالث آمده است. فاضل دربندی نیز از *تظلم الزهراء* نقل کرده است؛ ولی هر دو با هم کمی اختلاف دارد.

سپس به کوه‌های رضویٰ آمد در حالی که مؤمنی نبود مگر آن که همراه او بود و بر تختی از نور بود که حضرت ابراهیم و موسی و عیسی عليهم السلام و تمام پیامبران او را در بر گرفته بودند و از پشت سر، مؤمنان بودند و پشت سر مؤمنان فرشتگان بودند که منتظر سخنان امام حسین عليه السلام بودند.

آنان به این حالت هستند تا این که امام زمان عليه السلام ظهور کند. در این هنگام، همهٔ آنها دوباره درکربلا جمع می‌شوند و آسمانیان و زمینیان مؤمن اطراف حسین عليه السلام را فرا می‌گیرند؛ تا این‌که خداوند نیز امام حسین عليه السلام را زیارت می‌کند [و شأن و رتبهٔ ایشان را رفعت می‌دهد].

ای مفضل! به خدا قسم این مقام و مرتبهٔ رفیعی است که بالاتر از آن وجود ندارد.

[دیدگاه مؤلّف دربارهٔ حوادث عصر عاشورا]

و آن را در **مدینة المعاجز** از محمّد بن جریر طبری امامی روایت کرده،[1] و منافات دارد وقوع این در آن نشأة، با این که آن اجساد طاهره عنصریّه بر خاک افتاده بود، و با روایت که از بعض ثقات نقل شده که یوم عاشورا، نزدیک به غروب، عمر سعد لعین بیرون آمد از خیمهٔ خود و با او بودند جمعی، و کلوخ‌ها از میان سنگ‌ها بیرون آوردند آن رؤسای اشقیاء و کلاب نار، و تعلیمی در دست داشت و به هر جسدی که می رسید و می‌شناخت، می‌گفت: این فلان است و آن که نمی‌شناخت سؤال می‌کرد، تا رسید به جسد مطهّر ابی‌عبداللّه ـ اَرواحُنا فِداه ـ و گفت که آن حضرت را بلند کردند و زخم‌های بدن مقدّسش را می‌شمرد که همه در پیش روی بود مگر یک زخم که در کتف و شانهٔ آن حضرت بود، و اصحاب او گفتند: این زخم قدیمی و کهنه است و امروز واقع نشده.

کسی را خدمت امام زین العابدین علیه‌السلام فرستاد و از او سؤال کرد. امام سجّاد فرمود: آن اثر انبان‌هاست که شب‌ها به دوش می‌کشید و طعام به خانه‌های فقرا و مساکین می‌برد، و از این روایت مستفاد می‌شود که در آن وقت، اجساد طاهره هنوز سر بر بدن داشته که به آن شناخته می‌شدند به جز حضرت امام حسین علیه‌السلام که به علامت سنگ و کلوخ و حربه شکست‌ها که جمع شده بود دور آن جسد مطهّر شناختند و آن مقتضای آثار و روایت است که سرها در روز بعد از عاشورا از بدن جدا کردند و بر رؤس قبایل قسمت کردند که به کوفه بردند به طمع جایزه، مگر سر مطهر سرور مظلومان را که در همان روز عاشورا فرستاد با خولی ملعون، و آن لعین آن سر مطهّر را شب به خانهٔ خود برد و در زیر اجانه ـ یعنی ظرفی ـ گذاشت و نور از آن سر به آسمان ساطع بود.

[بردن سر مطهّر امام حسین علیه‌السلام و یارانش به کوفه]

و امّا آن که قبل از عبور اسرا بود به مقتل و مصرع شهدا، یا بعد؛ محل خلاف است و در کیفیت بردن رئوس به کوفه نیز مطلب صحیحی نرسیده، غیر این که ابن شهر آشوب در **مناقب** و **محمّد بن ابی طالب موسوی** در **مقتل کبیر**، بردن قبایل، رئوس مطهّره را به نزد ابن زیاد لعین ذکر کرده‌اند اوّل به آن که: طایفهٔ **کنده** سیزده سر منوّر بردند، رئیس ایشان

---

۱. **مدینة المعاجز**، ج ۲، ص ۲۷۳؛ **دلائل الامامة**، ص ۱۸۹.

قیس بن اشعث بود، و هوازن بیست رأس و رئیس ایشان شمر بن ذی الجوشن بود، و بنو تمیم نوزده سر، و بنو اسد نُه سر، و سایر لشکر نه سر، پس این هفتاد سر.[۱]

و محمد بن ابی طالب گوید: مجموع هفتاد و هشت سر بود، ولکن وضع بردن را که بر نیزه بود یا به نحو دیگر متعرّض نشده‌اند، و سیّد ابن‌طاووس در **لهوف** و شیخ ابن‌نما در **مثیر الاحزان** می‌فرماید که: عمر بن سعد لعین سر امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی فرستاد به نزد ابن زیاد و امر کرد که سرهای باقی اصحاب و اهل بیت آن سرور را از تن جدا کردند و هفتاد و دو سر بود، و آن را با شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن الحجاج ـ لَعَنَهُمُ‌اللّٰه ـ فرستاد. **«فَأَقْبَلُوا بِهَا حَتّیٰ قَدِمُوا إِلَی الْکُوفَةِ وَ أَقَامَ بَقِیَّةَ یَوْمِهِ وَ الْیَوْمَ الثَّانِیَ إِلَی زَوَالِ الشَّمْسِ ثُمَّ رَحَلَ بِمَنْ تَخَلَّفَ مِنْ عِیَالِ الْحُسَیْنِ علیه السلام»**.[۲]

و در بعض نسخ **لهوف**، هفتاد و دو سر نیست، بلکه هفتاد و هشت سر را ذکر کرده[۳]. و این کلام سیّد و ابن نما دلالت دارد که باقی سرها را نیز در یوم عاشورا فرستاد.

[ورود سرها با اسرا به کوفه]

و اما بودن سرها و ورود کوفه با اسرا، چنانچه در روایت مسلم جصّاص است در **منتخب**[۴] و **بحار**، و در روایت ابن‌شهر آشوب و **مدینة المعاجز** گفته در اثر از ابن عباس است که امّ کلثوم فرمود به حاجب ابن زیاد: **«وَیْلَکَ هَذِهِ الْأَلْفُ دِرْهَمٍ خُذْهَا إِلَیْکَ وَ اجْعَلْ رَأْسَ الْحُسَیْنِ أَمَامَنَا وَ اجْعَلْنَا عَلَی الْجِمَالِ وَرَاءَ النَّاسِ لِیَشْتَغِلَ النَّاسُ بِنَظَرِهِمْ إِلَی رَأْسِ الْحُسَیْنِ عَنَّا»**.[۵] پس آن ملعون حاجب ابن زیاد آن هزار درهم را گرفت که سر مطهر را مقدّم دارد و روز دیگر که آن دراهم را بیرون آورد سنگریزه شده بود و بر یک جانب نوشته

---

۱. **مناقب ابن‌شهر آشوب**، ج ۴، ص ۱۱۲.

۲. **لهوف**، ص ۸۴

و آنان با سرهای شهدا حرکت کردند تا به کوفه رسیدند. عمر سعد باقی ماندهٔ آن روز و فردایش را تا وقت ظهر در کربلا توقف کرد، سپس با بازماندگان خاندان امام حسین علیه السلام از کربلا حرکت کرد.

۳. همان، ص ۸۵

۴. **منتخب**، ص ۴۶۳.

۵. وای بر تو! این هزار درهم را بگیر و سر حسین علیه السلام را جلوی ما حرکت بده و ما را روی شتران پشت سر مردم قرار بده تا مردم حواس‌شان به سوی سر باشد و به ما نگاه نکنند.

بود: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللهَ غَافِلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ﴾[1] و بر جانب دیگر: ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ﴾.[2]

پس شاید به فرستادن ابن زیاد لعین بوده سرها را تا با اسرا وارد کوفه شوند، ولیکن از روایت ***مدینة المعاجز*** و غیر آن مستفاد می‌شود که ابن سعد لعین سرهای مطهّره را بر نیزه زده، با خود به کوفه برد.

فرمود: روایت شده که عدد شهدای رکاب حسین علیه السلام هشتاد و چهار بودند تا آن که گوید و امر کرد ابن سعد (لع) به جدا کردن زن‌ها از اجساد شهدا، پس ایشان را از جسد حسین علیه السلام به کراهت، نه به رضا جدا کردند و سیر دادند ایشان را بر رحل و جهاز شتران، به غیر زیرانداز و روپوش مثل اسیران؛ به کوفه، و واگذاشتند شهدا را به ارض کربلا و متولّی شد دفن ایشان را قومی از بنی اسد، و بلند کردند سرهای مطهّر را بر اطراف نیزه‌ها و شهرت دادند آنها را بر علم‌ها، و سر مولای ما حسین علیه السلام را عمودی از نور از زمین تا آسمان گرفته بود که گوییا بدر است و به نور آن سر منوّر راه می‌رفتند، و آن را بر نیزهٔ بلندی بر سر عمر سعد لعین می‌بردند.[3]

[تابش نور از سر مطهّر امام حسین علیه السلام]

و مثل آن را ابواسحاق اسفراینی در کتاب ***نور العین فی مشهد الحسین*** روایت کرده و گفته: **«وَ ارْتَحَلَ الْعَسكَرُ إِلَى الْكُوفَةِ وَ مَعَهُم ثَمانِيَةُ عَشَرَ رَأْسٍ عَلَوِيّ قَطَعُوهُم وَقْتَ قَطعِ رَأْسِ الْحُسَينِ وَ هُم إِخْوَتُهُ وَ اَولادُهُ وَ بَنُو عَمِّهِ وَ شالُوهُم عَلى اَطْرافِ الرِّماحِ وَ شَهَرُوها عَلَى الْأَعلامِ وَ رَأْسُ الْحُسَينِ قَدْ صَعَدَ لَهُ نُورٌ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّماءِ مِثْلَ الْعَمُودِ الْمُستَقِيم بِلَا انْحِرافٍ وَ كانَ الْقَومُ يَسِيرُونَ فِي الظَّلامِ عَلىٰ نُورِهِ وَ صَيَّرُوهُ عَلىٰ رَأْسِ عُمَرِ بْنِ سَعدٍ إِلىٰ اَنْ دَخَلُوا الْكُوفَةَ»**،[4] مگر آن که گفته که

---

۱. و خدا را از آنچه ستمکاران می‌کنند غافل مپندار.

۲. ***مناقب ابن‌شهر آشوب***، ج ۴، ص ۶۰.

و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت.

۳. ***مدینة المعاجز***، ج ۴، ص ۱۲۱.

۴. ***نور العین فی مشهد الحسین***، ص ۶۶

لشکر عمر سعد در حالی به سوی کوفه حرکت کرد که همراه‌شان سر امام حسین علیه السلام و ۸۴ سر دیگر از برادران، اولاد و فرزندان عموهایش بود. این سرها را بر سر نیزه‌ها بلند کردند و روی علم‌ها شهرت دادند و از سر مقدّس امام حسین علیه السلام نوری مانند یک عمود مستقیم از زمین به آسمان می‌رفت به گونه‌ای که آن لشکر در تاریکی توسط این نور به راه خود ادامه می‌دادند و سر مقدّس را بر نیزه‌ای قرار داده بودند که بالای سر عمر سعد بود تا این که داخل کوفه شدند.

متولّی دفن سیّدالشّهداء‌ﷺ قومی از جنّ شدند که بر آن جثث طاهره نماز خواندند و دفن نمودند آنها را به دماء ایشان[1] و از اشعار و مرثیهٔ سکینه در آن وقت روایت کرده:

قَد سُبِینا[2] حُسَینُ هٰذَا الْاَعادِي — مِثلَ سَبْيِ الْعَبِیدِ بَیْنَ الْبَوادِي
رَفَعُوا رَأْسَهُ عَلیٰ رَأْسِ رُمْحٍ — وَ لَهُ بارِقٌ کَقَدْحِ الزِّنادِ
ما رَعَوْا حُرمَةً لِمَجْدِ نَبِيٍّ — سَیِّدٍ فاقَ بِالْهُدیٰ وَ الرَّشادِ
یَابْنَ سَعدٍ قَدِ ارْتَکَبْتَ عَظِیماً — سَوْفَ تَصْلَی السَّعِیرَ یَومَ الْمَعادِ
یَحْکُمُ اللّٰهُ بَیْنَنا وَ عَلَیکُم — ذٰلِکَ الْحَشرُ بَینَ کُلِّ الْعِبادِ[3]

[حوادث هنگام شهادت امام حسین‌ﷺ]

در آثار صحیحه از طرف عامّه و خاصّه وارد است که: چون شمر لعین سر مطهّر سیّدالشّهداء‌ﷺ را بر نیزهٔ بلندی زد و می‌گفت: «**قَد اَبَنْتُ رَأْسَکَ وَ أَعْلَمُ اَنَّکَ اِبْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللّٰهِ وَ خَیرُ النّاسِ جَدّاً وَ اَباً وَ أُمّاً وَ خالاً وَ عَمّاً**»[4] و تکبیر گفت و به موافقت او همهٔ لشکر یک مرتبه، تکبیر گفتند سه مرتبه، زمین به زلزله آمد و هوا تاریک شد و از آسمان خون بارید و منادی از آسمان ندا کرد: «**قُتِلَ وَاللّٰهِ الْإِمامُ ابْنُ الْإِمامِ اَخُو الْامامِ قُتِلَ وَاللّٰهِ الهُمَامُ بْنُ الْهُمَامِ الْحُسَینُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طالِب‌ﷺ**»، غبار شدیدی بلند شد در نهایت تاریکی، و بادی سرخ وزیدن گرفت که گمان کردند عذاب نازل شد[5] و بعد یک ساعت منجلی شد و جنود نامسعود مطمئن شدند، و از بیت‌المقدّس هر سنگی برداشتند خون از زیر آن می‌جوشید[6]، و در روایت دیگر، در تمام وجه الارض چنین بود و منادی ندا کرد:

أَ تَرجُو أُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَیْناً — شَفَاعَةَ جَدِّهِ یَوْمَ الْحِسَابِ

---

۱. در *نورالعین* پیدا نشد. ۲. در متون «سبتنا» آمده که صحیح‌تر است.
۳. *نورالعین فی مشهد الحسین*، ص ۶۵ (با اندکی تفاوت).
یا حسین‌ﷺ! این دشمنان ما را مانند بردگان در بیابان‌ها به اسارت گرفتند.
سر پدرم را بر بالای نیزه کردند در حالی که نور از آن می‌تابید.
احترام عظمت و بزرگی جدّ ما رسول‌خدا‌ﷺ را که در هدایت و رشد مردم از همه برتری یافت، نگه نداشتند.
ای پسر سعد! معصیت بزرگی از تو سر زد که به سزای آن در روز قیامت در آتش جهنّم خواهی بود.
خداوند بین ما و شما در روز قیامت ـ که برای همه خواهد بود ـ حکم کند.
۴. سرت را بر نیزه می‌زنم تا برای همه آشکار باشد، در حالی که می‌دانم فرزند دختر رسول خدا‌ﷺ هستی و بهترین مردم از نظر جد، پدر، مادر، دایی و عمو هستی. ۵. شبیه به آن را با اندکی تفاوت ر.ک: همان، ص ۶۱.
۶. *کامل الزیارات*، ص ۱۶۰؛ *بحارالانوار*، ج ۴۵، ص ۲۰۴.

فَـلا وَ اللّـهِ لَـیْسَ لَـهُمْ شَـفِیعٌ   وَ هُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ فِي الْـعَذابِ[۱]

[حضور رسول الله ﷺ هنگام شهادت امام حسین علیه السلام]

و در روایت صادقی، صراخ کننده‌ای صراخ[۲] می‌نمود؛ چون او را زبر کـردند، گـفت: «کَیْفَ لَا أَصْرُخُ وَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَائِمٌ يَنْظُرُ إِلَى الْأَرْضِ مَرَّةً وَ إِلَى حِزْبِكُمْ مَرَّةً وَ أَنَا أَخَافُ أَنْ يَدْعُوَ اللَّهَ عَلىٰ أَهْلِ الْأَرْضِ فَأُهْلِكَ فِيهِمْ»[۳] پس بعضی گفتند: هَذَا إِنْسَانٌ مَجْنُونٌ، و تائبین گفتند: چه کردیم با خود؟ کشتیم از برای ابن سمیه، سید جوانان بهشت را، و بر عبیدالله زیـاد خروج کردند. «فَكَانَ مِنْ أَمْرِهِمْ مَا كَان»،[۴] و او جبرئیل بود و اگر خداوند او را اذن می‌داد، صیحه می‌کشید بر آن گروه ملاعین که ارواح خبیثهٔ ایشان قالب را تهی مـی‌کرد و بـه آتش واصل می‌شدند، ولیکن خداوند مهلت داد ایشان را تا عذاب ایشان زیاد گردد.

[دو نکتهٔ مربوط به حضرت ابوالفضل علیه السلام]

ای شیعه! این‌جا دو نکته به خاطرم آمد که تعلّق دارد به حضرت ابی‌الفضل العباس علیه السلام.

یکی آن که: حضرت سیّدالشّهدا علیه السلام این حالت را به نـظر آورد در آن وقـتی کـه خطبه می‌خواند و حجت بر آن قوم لئام تمام می‌فرمود به روایتی در روز عاشورا، و به روایت سـیّد و **بحار** در بـعض ایـام از عـاشورا، و آن اشـقیا کـلام امـام علیه السلام را بـرآورد می‌نمودند، زن‌های سرادق عصمت و طهارت صدا بـه گـریه و شـیون بـلند کـردند. حضرت سیّدالشّهدا علیه السلام فرمود به ابی‌الفضل و علی اکبر: «أُسْكُتَاهُنَّ فَإِنَّ الْبُكَاءَ أَمَامَهُنَّ»؛ یعنی بروید و ایشان را خاموش کنید، وقت گریهٔ ایشان در عقب است.[۵] یـعنی وقت عبور به مصارع شهدا و قسمت رئوس[۶] منوّره بر رئوس قبایل و بلندنمودن بر رماح[۷]، و سِیر دادن رأس به کوفه و از آن جا به شام و گذاشتن اجساد طاهره را بر روی زمین بی‌دفن، و نماز خواندن بر اجساد خبیثهٔ کفّار و دفن کـردن آن کـلاب نـار، بـا آن کـه

---

۱. ***کامل‌الزیارات***، ص ۱۶۰.

آیا کسانی که امام حسین علیه السلام را کشتند روز قیامت امید به شفاعت جدش رسول‌خدا ﷺ دارند؟ نه، به خدا قسم! آنها شفیعی ندارند و روز قیامت در عذاب سختی هستند.

۲. فریاد.

۳. چگونه فریاد نکنم و حال آن که رسول خدا ایستاده است و گاهی نگاه به زمین می‌کند و گاهی بـه گـروه شـما نگـاه می‌کند و من می‌ترسم که اهل زمین را نفرین کند و من با ایشان هلاک شوم.

۴. ***کامل‌الزیارات***، ص ۵۵۴؛ ***التهذیب***، ج ۶، ص ۴۵؛ ***بحارالانوار***، ج ۱۰۱، ص ۲.

پس کارشان به آن‌جایی رسید که رسید.

۵. ر.ک: ***مقتل ابومخنف***، ص ۱۱۷.

۶. سرها.

۷. نیزه‌ها.

صاحبان رئوس و اجساد افتاده، قومی بودند که «**لَمْ يَسْبِقْهُمْ سابِقٌ وَ لَمْ يَلْحَقْهُم لاحِق**»[۱] و علی‌الخصوص، فتیان بنی‌هاشم که برای ایشان شبیه و نظیر نبود و به حکم «**نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ لَا يُقَاسُ بِنَا اَحَد**»[۲] در نزد خدا و رسول، فائق بر تمام ارباب عقول بودند.

و از زهری روایت است که چون رسید خبر شهادت حسین علیه السلام به ربیع بن خثیم گفت: «**لَقَد قَتَلُوا فِتيَةً لَو رَآهُم رَسُولُ‌اللّهِ لَاَحَبَّهُم وَ اَطعَمَهُم بِيَدِهِ وَ أَجلَسَهُم عَلىٰ فَخِذِهِ**».[۳]

[احترام غلام زهير بن قين به جسد مطهّر امام حسين علیه السلام]

چه بود اگر به قدر غلام زهیر بن القین، مراعات حرمت رسول الله و آل رسول می‌کردند؟

و در *قمقام زخار* روایت کند که زوجهٔ زهیر بن قین، غلام خود را کفنی داد تا زهیر را کفن کند. غلام به قتلگاه آمد، بدن امام را برهنه دید. گفت: لا واللّه. بدن فرزند رسول خدا را برهنه نگذارم [و] خواجهٔ خود را کفن کنم.

آن جامه بر جسم مقدّس کرده؛ باز آمد و کفن دیگری برای زهیر آورد.[۴]

[کلام سیّد ابن‌طاووس در زمینهٔ حوادث عصر عاشورا]

و لَنِعْمَ كلامُ ابْنِ طاووس رحمه الله **في كتاب *اللَّطيف فى التَّصنيف فى شَرْحِ السَّعادة بِشهادة صاحب المَقامِ الشَّريف* ـ وَ هُوَ جُزْءٌ مِنْ كِتابِهِ *الاقبال* ـ قالَ: «وَ حَضَرَتْ رُوحُ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فاطِمَةَ الْبَتُولِ وَ رُوحُ اِبْنِهَا الْحَسَنِ الْمَسْمُومِ الْمَقْتُولِ، يُشاهِدُونَ مايَجْرِي عَلىٰ مُهْجَةِ فُؤادِهِم وَ قَطْعَةِ اَكْبادِهِم وَ كُلَّما بانَ رَأْسٌ مِن رُؤُوسِ اَهلِ الشَّهادَةِ كَشَفَ بِلِسانِ الْحالِ لِتِلكَ الرُّؤوسِ رُؤُوسُ اَهْلِ السَّعادَةِ مُواساةً فِي البَلاء وَ مُقاساةً فِي [مَجلِسِ] الْعَزاءِ وَ كُلَّما مَزَقَتْ ثِيابُ اَهْلِ الْجِهادِ مَزَقَتْ ثِيابُ الآباءِ وَ الاَجْداد، وَ كُلَّما رُمِّلَ وَجْهٌ مِنْ تِلكَ الْوُجُوهِ الْعَزيزَةِ بِالرِّمالِ رُمِّلَتْ لِذٰلِكَ وُجُوهُ اَهلِ الاِقْبالِ.**

...وَ كَم لِتِلْكَ الاَجْسادِ وَ الاَعْضاءِ مِنْ يَدٍ عَلَيهِم بِخاتَمِ الاَنْبِياء وَ بِما اَسْبَغُوا عَلَيهِم مِنَ النَّعْماء ... وَ جَعَلُوها عَلىٰ رِماحٍ يَبْكِي لِسانُ حالِها مِنْ حَمْلِهِم عَلَيْها وَ يَتَطَأْطَأُ لَهُم رُؤُوسُ تِلْكَ الرِّماحِ وَ تُقَبِّلُ الاَرْضُ بَينَ يَدَيْها وَ تَقُولُ طالَما حَمَلْتُمُونِي بِيَدِ التَّكرِيمِ وَ سَلَكْتُم بِيَ الصِّراطَ

---

۱. کسی از پیشینیان به آنان نرسیده و از آیندگان نیز به آنها نمی‌رسند.

۲. ما اهل‌بیت با کسی قابل مقایسه نیستیم.

۳. *قمقام زخار و صمصام بتّار*، ص ۵۴۲؛ *تذکرة الخواص*، ص ۲۶۸.
همانا جوانانی را کشتند که اگر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله آنها را می‌دید به آنها دوستی می‌ورزید و با دست خودش به آنها غذا می‌خورانید و آنها را روی پای خود می‌نشاند.

۴. همان، ج ۲، ص ۴۷۲.

الْمُستَقِيمَ فَانَا الْيَوْمَ اَحمِلُكُم لِئَلّاَ تكُونُوا عَلَى التُّرابِ وَ اَرْفَعُكُم مِنْ اَنْ تَنالَكُم يَدُ بَقايَا الْاَحزابِ فَطافَتِ الْمَلائكَةُ بِذٰلِكَ الرَّأْسِ الكَرِيمِ حَتّىٰ صارَ فِى مَوْكِبٍ عَظِيمِ التَّعْظِيم». [1]

[بزرگ‌ترین مصیبت خاندان امام حسین علیه السلام هنگام ترک کربلا]

و اعظم مصائب آل الله در آن روز آن بود که نتوانستند با بدن ابی‌الفضل وداع کنند، چه در کتاب معتبری و صحیح اثری به نظر نرسیده که برونـد اسرا به مصرع عباس علیه السلام.

[ویژگی سر حضرت ابوالفضل علیه السلام در بردن به کوفه]

نکتهٔ دوم: آن که سر انور ابی‌الفضل را نیز در بردن به کوفه خصوصیتی است و آن، آن است که به روایت *تبر المذاب* و دیگران، آن را از گردن اسب آویخته بودند، و روایت آن گذشت. بلی، موافقت نمود در این امر با او، سر مطهر حبیب. تفاوت آن است که سر حبیب را پسر حبیب دید و شناخت، و قاتل پدرش را به جهنم فرستاد[2] به روایت معروفه در مکه، و مشهد رأس حبیب آن جا معروف است، و یحتمل که کوفه بوده و مکه تحریف باشد. و از خصوصیات سر مقدس ابی‌الفضل آن است که **قمقام** روایت کرده از *کامل بهایی* که: سهل گفت: وارد دمشق شدم و اطلاع یافتم بر ورود یافتن سرهای شهدا و اسیران آل محمد، پس به صحرا شدم. از کثرت خلق و شیههٔ اسبان و طبل و کوس، رستخیزی دیدم. بایستادم تا فرا رسیدند. دیدم که سران را بر نیزه‌ها کرده‌اند و اول، سر ابی‌الفضل عباس بن علی بود. نظر کردم، پنداشتم خنده می‌کند و رأس مطهّر حضرت سیّدالشّهدا علیه السلام را در پی جملهٔ سرها می‌آوردند، و در عقب [آن]، مخدّرات می‌آمدند. سر حسین علیه السلام را دیدم باشکوهی تمام، و نوری عظیم از وی تابان.

---

۱. *اقبال‌الاعمال*، ص ۳۸ ـ ۴۰. مؤلّف قسمت‌های مختلف از آن را آورده است.
روح رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و محسن شهید علیهم السلام در آن مکان حاضر شدند و آنچه را بر پارهٔ تن و جگرپارهٔ آنها می‌گذشت، می‌دیدند و هرگاه سر یکی از شهدا بالای نیزه می‌رفت آن بزرگواران نیز در آن مجلس عزا، عمّامه از سر خود بر می‌داشتند و سر خود را آشکار می‌کردند و هرگاه لباس جهادگران حسینی پاره می‌شد، پدران و اجداد آنها نیز لباس می‌دریدند و هرگاه خاک بر آن چهره‌های عزیز می‌ریخت آنها نیز چهرهٔ خود را خاک‌آلود می‌کردند.
آن اجساد مطهر و اعضای پاک به علت خدمات رسول خدا صلی الله علیه و آله و نعمت هایشان بر آن قوم، حق زیادی بر آنها داشتند. سرها را بر نیزه کردند در حالی که آن نیزه‌ها نیز با زبان حال بر آنها می‌گریستند و سر فرود می‌آوردند و زمین بر آنها بوسه می‌زد و پوزش می‌خواست و می‌گفت: چه بسا شما با دست تکریم مرا حمل کرده و مرا به راه راست رهسپار ساختید، اکنون من شما را حمل می‌کنم تا روی خاک قرار نگیرید و شما را بالای خود به دوش می‌کشم تا دست افراد باقی مانده از این گروه‌ها به شما نرسد و فرشتگان گرد سر آن حضرت طواف کردند به حدّی که در میان گروه زیادی از فرشتگان قرار گرفت که همه او را تعظیم می‌کردند.

۲. *قمقام زخّار*، ج ۱، ص ۴۱۲.

«بِلِحْيَةٍ مُدَوَّرَةٍ قَدْ خالَطَهَا الشَّيْبُ وَ قَدْ خُضِّبَتْ بِالْوَسَمَة، اَدْعَجَ الْعَينَين، اَزَجَّ الْحاجِبَيْن، واضِحَ الْجَبِين، اَقْنَى الْاَنْف، مُتَبَسِّماً إِلَى السَّماء، شاخِصاً بِبَصَرِهِ إِلىٰ نَحْوِ الْاُفُق، وَ الرِّيحُ تَلْعَبُ بِلِحْيَتِهِ يَمِيناً وَ شِمالاً كَأَنَّهُ اَمِيرُالْمُؤمِنِينَ علیه السلام»[1] و امّ کلثوم چادری [سخت] کهنه در سر گرفته و روی بر بسته بود.[2] در **مدینه المعاجز**[3] سیّد بحرینی و غیر آن روایتی آورده‌اند در کیفیّت حمل سر مطهّر ابی‌عبدالله علیه السلام و جسارت نمی‌کنم به تحریر آن، و در روایت است که صدایی از آن سر مطهّر برآمد که: «فَرَّقْتَ بَينَ لَحْمِي وَ عَظْمِي، فَرَّقَ اللهُ بَينَ لَحْمِکَ وَ جَسَدِکَ وَ عَظْمِک»[4] و مختار او را به دست آورد و حکم نمود که گوشت او را از استخوان او جدا کردند و خوراک سگان گردانید.

[آبادی ظاهری کربلا]

امّا تعمیر ظاهری کربلا خصوصیّت آن نیز معلوم است که آثار آن را نتوانند محو کنند تا روز قیامت؛ چنانکه متوکّل و دیگران نتوانست محو کرد، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله به آن خبر داد در حدیث امّ ایمن، و همیشه معمور خواهد بود[به] نزول و صعود و وفور زوار، چنانکه مکّه و بیت المعمور، معمورند به حاجّ و ملائکه.[5]

[بوی خوش خاک کربلا]

در **درّالنّظیم** روایت است که: زمان امر متوکّل به تخریب قبر مطهّر سیّدالشّهدا علیه السلام عربی از بنی اسد آمد و چون صورت قبر محو شده بود، خاک را قبضه قبضه بر می‌داشت و می‌بویید و می‌ریخت، تا رسید به قبر مطهّر و قبضه‌ای برداشت و بویید و گفت:

أَرادُوا لِيُخْفُوا قَبْرَهُ عَنْ وَلِيِّهِ   فَطِيبُ تُرابُ القَبرِ دَلَّ عَلَى الْقَبرِ[6]

---

۱. محاسن گردی داشت که بعضی از موهای محاسنش سفید شده بود و آثار خضاب بر آن بود. چشمانی در نهایت سیاهی داشت و ابروانش از هم جدا بود. پیشانی کشیده‌ای داشت و بینی او در وسط برآمدگی داشت و لبانش به سوی آسمان لبخند می‌زند. به گوشهٔ چشم به سوی افق نگاه می‌کرد و باد با محاسن مبارکش بازی می‌کرد و آن را به سوی راست و چپ می‌برد. پدرش امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام نیز به این شمایل بود.

۲. **قمقام زخّار**، ج ۲، ص ۵۵۶؛ **کامل بهائی**، ج ۲، ۲۹۶ـ۲۹۷؛ **تسلیة المجالس**، ج ۲، ۳۷۹ـ۳۸۱.

۳. **مدینة المعاجز**، ج ۴، ص ۱۰۰.

۴. بین گوشت و استخوان من جدایی افکندی، خداوند بین گوشت و جسد و استخوانت جدایی اندازد.

۵. همان، ص ۴۷۴.

۶. **تاریخ بغداد**، ج ۱۳، ص ۹۸ وی این بیت را از مسلم بن الولید نقل می‌کند. ابن‌عساکر در **تاریخ دمشق**، ج ۱۴، ص ۲۴۵، این ماجرا را به طور کامل نقل کرده است.

اراده کردند قبرش را از دوستانش پنهان کنند؛ ولی بوی خوش آن تربت پاک دلالت می‌کند که قبر او است.

فارسیه:

گِلی از روضهٔ ریحان طٰه شهید کربلا آمد به دستم
چو گل بوییدم و بر سر نهادم به از او بوی گل هرگز نجستم
بدو گفتم که مشکی یا عبیری که از بوی دل آویز تو مستم؟
بگفتا: من گِلی ناچیز بودم و لیکن مدتی با گُل نشستم
کمال همنشین بر من اثر کرد و گرنه من همان خاکم که هستم
مرا خاک شفا گویند از آن که به هر علت دوایی می‌فرستم

در ***مقاتل الطالبیین*** گوید که: محمد بن **حسین اشنابی** علائمی در اطراف قبر مطهّر نصب کرد، و با عطّاری شب زیارت کرد و عطری استشمام نمودند که عطار گفت: هرگز چنین بوی خوشی ندیدم، و بعد از رفتن متوکّل به سَقَر[۱]، آن علایم ظاهر کردند و با جمعی از علویّین برای قبر علامت گذاشتند.[۲]

[اولین بنای کربلا در زمان عضدالدولهٔ دیلمی]

از ***شرح قصیدهٔ میمیهٔ ابی فراس*** روایت شده که: **عضدالدولهٔ دیلمی** اول بنای مشهد مقدس کربلا و نجف را گذاشت، و پیش از آن هارون الرّشید علامتی و قبه بر قبر امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان امام موسی کاظم علیه السلام گذاشته بود،[۳] و چون عضدالدّوله به زیارت آن قبه مطهّره آمد، سادات فقیر کربلا را شمردند دو هزار و دویست نفر بودند، به هر کدام از پولی که داد برای ایشان، سی و دو درهم رسید، و ده هزار درهم به دیگران از مجاورین داد، و ایضاً صد هزار رطل خرما و آرد و پانصد قطعه لباس نیز داد.[۴]

[شرح احوال عضدالدّوله]

مخفی نماناد که **عضدالدّوله ابوشجاع** ساعد سعادت آل بویه بود، و بسیار فاضل و فضلا پرور بود. **یافعی** و **سیوطی** در ***طَبقات النُّحات*** و ابوعلی فارسی ـ که کتاب ***ایضاح*** را در نحو به نظرش رسانید و آن را نپسندید و گفت: زیاده از آنچه در طفلی حفظ کرده‌ام ندارد، و

---

۱. جهنّم.

۲. ***مقاتل الطالبیین***، ص ۳۹۶؛ ***قمقام زخّار***، ج ۲، ص ۷۶۴؛ به نقل از: ***مقاتل الطالبیین***.

۳. ***فرحة الغری***، ص ۱۴۲ و ۱۴۳ وی حدیثی را با دو طریق روایت می‌کند که هارون الرشید شبانه به زیارت مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رود.

۴. همان، ص ۱۵۵.

بعد ابوعلی **تکمله** را نوشت و او را نپسندید[1] ـ او را وصف کرده‌اند به علم و فضل و جود و تشیع، و اول کسی است که به شهنشاه ملقّب شد،[2] و اول کسی است که بر منابر بغداد، بعد از خلیفه، نام او مذکور می‌گردید، و از شیخ مفید﷫ بسیار حرمت می‌داشت[3]، و چون شیخ در مباحثه در مبحث امامت بر عبدالجبار معتزلی غالب شدند؛ عضدالدّوله اسب اعلا با قلّادهٔ زرّین و خلعت‌های نفیسه برای شیخ﷫ فرستاد[4] و چند دیه از حوالی بغداد به شیخ داد.

عضدالدّوله در سیصد و هفتاد و دو در سنّ چهل و هشت سالگی وفات یافت. چنانچه در ***تاریخ ابن کثیر شامی*** و غیر آن مسطور است، و پدر او رکن الدوله حسن بن بابویه ترویج از شیخ صدوق بن بابویه می‌نمود،[5] و التماس رفتن شیخ صدوق به دارالخلافه ری نمود و ایشان اجابت نمودند و نزیل الرّی شدند، و اقطاع و جوائز برای شیخ مقرّر داشت.

[آل‌بویه و ترویج مذهب شیعه]

بالجمله آل بویه ترویج زیاد از مذهب شیعه و علمای حقّه در زمان سلطنت و امارت خود در عهد خلفای عباسی نمودند، و نظیر ایشان سلاطین صفویه بودند ـ رحمة الله علیهم و علیهم اجمعین ـ و سور کربلا را حسن بن فضل، وزیر سلطان الدوله بنا نهاد[6] و سلطان غازان، نوادهٔ هلاکوخان نهری به کربلا جاری کرد.[7]

در ***روضة الحسینیه*** از والد شیخ بهائی[8] حکایت کرده که شبی در حرم مطهّر کربلا بودم، جوان فاسق فاجری را ـ حسب الوصیّهٔ او ـ آوردند آن‌جا دفن کردند. وقت سحر دیدم دو مرد با صورت مهیب و زنجیر آتشین آمدند و آن فاسق را بیرون آوردند و

---

۱. ابن‌خلکان در ***وفیات‌الاعیان***، ج ۲، ص ۸۰ ذیل ترجمهٔ ابوعلی فارسی تقدیم کتاب‌ها را به عضدالدّوله نقل کرده؛ ولی بقیهٔ داستان را نقل نکرده است.

۲. متنبّی در قصیدهٔ هائیهٔ خود او را با این لقب مدح کرده؛ ر.ک: ***وفیات‌الاعیان***، ج ۲، ص ۵۱؛ ***احیای فرهنگی در عهد آل بویه*** (انسان گرایی در عصر رنسانس اسلامی)، ص ۸۳ـ۸۵ و ۳۸۰.

۳. ***احیای فرهنگی در عهد آل بویه***، ص ۱۱۲؛ ***آل بویه و اوضاع زمان ایشان***، ص ۴۸۰.

۴. ر.ک: همان؛ ***روضات الجنات فی احوال علماء و السادات***، ص ۱۵۸.

۵. ر.ک: ***آل‌بویه و اوضاع زمان ایشان***، ص ۴۸۰.

۶. ***البدایة و النهایة***، ج ۱۲، ص ۲۰، ر.ک: مدرس بستان آبادی، ***شهر حسین*** علیه‌السلام ***یا جلوه‌گاه عشق***، ص ۲۵۵؛ ***کربلا و حرم‌های مطهر***، ترجمه: حسین صابری، ص ۱۰۳.

۷. ر.ک: ***شهر حسین***، ص ۲۷۷؛ ***تاریخ العراق بین احتلالین***، ج ۱، ص ۳۸۲.

۸. علّامه شیخ حسین بن عبدالصّمد عاملی.

می‌کشیدند. او روی به قبر مطهّر کرد و عرض کرد: «اِنّي الْتَجَأْتُ اِلَيکَ وَ اِنّي ضَيْفُکَ».[۱] صدایی از ضریح مقدّس بلند شد که: «خَلُّوه، خَلُّوه، فَاِنَّهُ اسْتَجارَ [بِنا]»[۲] آن دو مَلَک گفتند: «سَمْعاً وَ طاعَةً» و او را گذاشتند.

دارم گنهی که پشت ایمان شکند / بازار تمام بت پرستان شکند

وزن گنهم اگر به میزان سنجند / ترسم که به روز حشر میزان شکند

و نعم ما قیل:

اگر ولای تو ابلیس را شود زورق

کشد ز ورطهٔ قهرش به یک نفس، به کنار

* * *

ملائک همه نقد جان‌ها به کف / که ریزند در مقدمش از شَعَف

پر از احسن احسن زمین و زمان / پر از بارک اللّهْ مکین و مکان

تو گویی دل آرای قدسی، حجاب / بر افکنده از روی چون آفتاب

فصل: [غاضریّه نام دیگر کربلا]

و از اسامی کربلا، غاضریّه است.[۳] در ***کامل الزیارة*** از ابی جعفر الباقر علیه السلام روایت است که فرمود: «اَلْغَاضِرِيَّةُ هِيَ الْبُقْعَةُ الَّتِي كَلَّمَ اللَّهُ فِيهَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ وَ نَاجىٰ نُوحاً فِيهَا وَ هِيَ أَكْرَمُ أَرْضِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ لَوْ لَا ذٰلِکَ مَا اسْتَوْدَعَ اللَّهُ فِيهَا أَوْلِيَاءَهُ وَ أَنْبِيَاءَهُ- فَزُورُوا قُبُورَنَا بِالْغَاضِرِيَّةِ».[۴]

در ***قمقام*** گوید: «اَلْغاضِرِيَّةُ بِالْغَيْنِ الْمُعْجَمَة وَ بَعْد الْاَلِفِ ضادٌ مُعْجَمَةٌ ثُمَّ راءٌ، مَنْسوبٌ اِلىٰ غاضِرَة مِن بَني‌اَسَدٍ وَ هِي قَرْيَةٌ مِن نَواحِي الْكُوفةِ قَرِيبَةٌ مِن كَرْبلاءَ»[۵] و روایت شیخ مفید

---

۱. به تو پناه آوردم و مهمان تو هستم.

۲. رهایش کنید، رهایش کنید! او به ما پناه آورده است.

۳. در ***شهر حسین***، ص ۱۳، غاضریّه را منسوب به اسم زنی از بنی عامر می‌داند. آل طعمه نیز در ***کربلا و حرم‌های مطهّر***، ص ۳۳، آن را نقل کرده و می‌نویسد: بنی عامر از طایفهٔ بنی اسد بوده‌اند. غاضریّه در کنار فرات و راه قدیم بغداد بوده و از شمال کربلا به سمت شرق کشیده می‌شده است، همان، ص ۳۲. راه بین غاضریّه و کربلا چند متری بیش نبوده و همان جایی بوده است که اکنون حرم حضرت اباالفضل علیه السلام قرار دارد؛ زیرا آن حضرت در راه غاضریّه کنار آب‌بندی که در کرانهٔ فرات با آجر ساخته بودند، به شهادت رسید، همان، ص ۳۳. یاقوت حموی نیز در ***معجم البلدان***، ج ۴، ص ۲۰۷ ذیل مادهٔ غاضریه آن را منسوب به غاضرة از بنی‌اسد می‌داند.

۴. ***کامل الزیارات***، ص ۴۵۲.

غاضریّه مکانی است که خداوند متعال در آن‌جا با موسی بن عمران سخن گفت و با حضرت نوح راز گفت. این سرزمین کریم‌ترین و شریف‌ترین قسمت کرهٔ زمین است و اگر غاضریّه نبود هرگز خداوند متعال اولیا و انبیای خود را در آن نمی‌گذاشت، پس بر شما است که قبور ما را در غاضریّه زیارت کنید.

۵. ***قمقام زخار***، ج ۱، ص ۳۶۴.

گذشت که به حرّ ریاحی فرمود: بگذار تا در غاضریّه یا نینوا یا شفیته فرود آییم. در **قمقام**، شَفِیه بفتح اول و کسر ثانیه، منسوبٌ اِلَی الشِّفاءِ ضبط کرده،[1] ولکن ظاهر آن است که شفیته تصغیر شفاتا باشد که در **قاموس** گفته شفاتا، کَجِبالیٰ بَلْدَةٌ بِالْعِراق،[2] و در **نَفَس‌الرحمن** نیز شفیته فرموده، و نُسَخ معتمد **ارشاد** مفید نیز به این لفظ دارد و ظاهر آن است که همین دیه است که حال اعراب سفاته می‌گویند.

[بررسی لفظ غاضریّه]

و ایضاً گذشت کلام شیخ طوسی؟ در **تهذیب الاحکام** که فرموده: «وَ قَبْرُهُ بِطَفِّ کَرْبَلاءَ بَینَ نَیْنَویٰ وَ الْغاضِرِیَّةِ فِي قُرَی النَّهْرَیْن». در نسخهٔ خطی بسیار صحیحی که بر مرحوم علّامهٔ مجلسی؟ قرائت شده و در درس آن جناب تصحیح شده؛ به غین و ضاد دارد کَما عَن نُسخَةٍ مُصَحَّحَةٍ مَقرُوئَةٍ علی والده ـ قدّس سرّهما ـ ایضاً، و کتاب‌های چاپ از **تهذیب** نیز چنین است، و لیکن در **وافی** مرحوم **فیض** به قاف و صاد است، کما عن عشرین نسخة مصححة من **التهذیب**، کیف کان در **مجالس‌المؤمنین**، غاضری را از قرای واقع بر نهر دجله با جمله‌ای دیگر از قرا شمرده، و در **ارشاد مفید** فرموده که: چون پسر سعد لعین از کربلا رفت، گروهی از بنی اسد که در غاضریّه بودند بیامدند و بدن امام؟ را بدان موضع ـ که ضریح مطهّر است ـ دفن کردند و فرزندش را در نزدیک پای آسمان فرسایش بسپردند، و دیگر شهدا را در اطرافش دفن نمودند و عباس بن امیرالمؤمنین را در موضع شهادتش بر مسناة یعنی سداب در طریق غاضریّه مقبور ساختند.[3]

از اعجب اکاذیب آن است که در **شرف مؤید** گوید: امیر لشکر ابن‌زیاد، عمیر بن سعد العاص بود و ابن‌زیاد پیش منشور ایالت ری را بر او نوشته بود، و از عمر سعد لعین هیچ اسمی نمی‌برد، و **مسعودی** در **مروج الذهب** گوید: «**وَ دَفَنَ اَهْلُ الْعامِرِیَّةِ ـ وَ هُم قَوْمٌ مِن بَنِي عامِرٍ**[4] **مِن بَنِي اَسَد ـ اَلْحُسَینَ وَ اَصحابَهُ بَعدَ قَتْلِهم بِیَوْمٍ**»،[5] و ابن‌شهر آشوب در **مناقب**

---

۱. همان. این نام را در **شهر حسین**، ص ۱۳، به صورت شفیشه و در **کربلا و حرم‌های مطهّر**، ص ۳۹ به صورت شفیه ببینید.

۲. در **قاموس**، ج ۱، ص ۱۶۵ به صورت شفاثا آورده است.

۳. **ارشاد**، ج ۲، ص ۱۱۴.

۴. در **مروج‌الذهب**: بنوغاضرة.

۵. بین نسخ **مروج‌الذهب** در این مورد اختلاف وجود دارد. چاپ شارل پسلا، ص ۲۵۹ غاضریّه و بنی‌غاضرة دارد؛ اما در چاپ محی‌الدّین عبدالحمید، ص ۷۲ عاضریّه و بنی عاضر آمده است. آنچه نیز مؤلّف نقل کرده، نسخهٔ دیگری از **مروج‌الذهب** بوده است.

←

می‌فرماید:«**وَ دَفَنَ جُثَثَهُم بِالطَّفِّ اَهْلُ الْغاضِرِيَّةِ مِن بَنِي‌اَسَدٍ بَعدَ ما قَتَلُوهُ بِيَوْمٍ وَ كانُوا يَجِدُونَ لِأَكثَرِهِم قُبُوراً وَ يَرَونَ طُيُوراً بِيضاً وَ كانَ عُمَرُ بْنُ سَعدٍ صَلّىٰ عَلَى الْمَقتُولِينَ مِن عَسكَرِهِ وَ دَفَنَهُم، قالَ الطَّبَرِيُّ: كانُوا ثَمانِيَةَ وَ ثَمانُونَ رَجُلاً، اِنْتَهىٰ**».[1] و در *امالی* شیخ طوسی‌ﷺ از ابی جارود روایت است که وقت حفر قبر ابی عبدالله الحسین در نزد سر و پای او مشک اذفر ظاهر شد.[2]

[دفن بدن مطهّر امام حسین‌ﷺ و یاران ایشان]

در ***جلاءالعیون*** **علّامه مجلسی** می‌فرماید: چون آن ملاعین رفتند، اهل غاضریّه از قبیلهٔ بنی‌اسد بر ابدان مطهرهٔ ایشان نماز کردند و دفن کردند، و جسد شریف سیّدالشّهداﷺ را در این مکان شریف که الآن است؛ دفن کردند، و علی اکبر را در پایین پا و سایر شهدا را در پایین او در یک موضع دفن کردند و عباس را در نزدیک فرات در همان موضع که شهید شده بود؛ دفن کردند.

به حسب ظاهر چنین بوده، و در واقع امام را به غیر امام کسی دفن نمی‌کند. حضرت امام زین‌العابدین‌ﷺ به اعجاز امامت آمد و جسد مطهّر آن حضرت، بلکه سائر شهدا را دفن کرد، و اکثر علما مثل این کلام را فرموده‌اند و آن را در اخبار بسیار است. مثل روایت **مسیّب از موسی بن جعفر**[3] و **هرثمه** از حضرت امام رضاﷺ **کما فی *عُیون اخبارالرّضا*** مگر آن که در روایت اخیره است که هرگاه مأمون به تو بگوید که شما شیعه می‌گویید که امام را غیر، تجهیز نمی‌کند و حال فرزندش در مدینه است! تو بگو که ما شیعه می‌گوییم: واجب است که امام را غیر امام تجهیز نکند به تغسیل و تکفین و دفن، و امّا هرگاه ظالمی جدایی بیندازد و تعدی کند در غسل دادن امام، باطل نمی‌شود امامت امام بعد که آن غاصب غالب شد بر غسل دادن پدر او، و به امامت آن امام اول نیز ضرر ندارد. اگر امام رضاﷺ را در مدینه می‌گذاشتی

← اهالی عامریه که قومی از فرزندان عامر از بنی‌اسد بودند حسین‌ﷺ و یارانش را یک روز پس از شهادت‌شان به خاک سپردند.

۱. *مناقب*، ج ۴، ص ۱۲۱.

و اجساد مبارک شهدا را یک روز پس از عاشورا، اهالی غاضریه که از طایفهٔ بنی اسد بودند در سرزمین طف به خاک سپردند. هنگام دفن برای اکثرشان قبرهایی پیدا می‌شد و پرندگان سفیدی را می‌دیدند.

عمر بن سعد نیز بر اجساد لشکر خود نماز خواند و آنها را دفن کردند.

طبری تعداد شهدای کربلا را هشتاد و هشت نفر نقل کرده است.

۲. *امالی طوسی*، ص ۳۱۷، ح ۲۴۳.

۳. *عیون اخبارالرضا*، ج ۲، ص ۹۵.

در ظاهر ولد او، او را دفن می‌کرد و حال، در باطن پدر خود را دفن می‌کند.[۱]

[حاضر شدن امام رضا علیه السلام بر دفن جسد مطهّر پدرش]

و شیخ ابوعمرو کشی روایت کرده به سندش از **اسماعیل بن سهل** از بعض اصحاب ماکه گفت: در نزد امام رضا علیه السلام بودم که علی بن ابی حمزه و جمعی از واقفه وارد شدند، پس علی بن[ابی] حمزه عرض کرد به آن حضرت که: از پدر تو روایت شده: «**أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَلِي أَمْرَهُ إِلَّا إِمَامٌ مِثْلُه**».[۲] حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: خبر ده مرا که حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام امام بود یا نه؟ علی بن ابی حمزه گفت: امام بود.

حضرت فرمود: پس که متولّی امر او شد؟

عرض کرد: ولدش علی بن الحسین علیه السلام.

آن حضرت فرمود: علی بن الحسین علیه السلام کجا بود؟ در حبس ابن زیاد لعین بود، و بیرون آمد بدون علم ایشان به خروج او، و پدرش را دفن کرد و نماز خواند بر او و برگردید. حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: آن خدایی که علیّ بن الحسین را متمکّن ساخت از آن‌که برود به کربلا و متولّی امر امام شود، متمکّن ساخت صاحب این امر را از آن‌که رفت به بغداد و تجهیز پدرش نمود و حال آن‌که در حبس نبود.[۳]

[وصیّت امام باقر به امام صادق علیهما السلام]

و در *مناقب* ابن شهر آشوب از **ابوبصیر** روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود که: از جملهٔ وصیت پدرم آن بود که: «**يَا بُنَيَّ! إِذَا أَنَا مِتُّ فَلَا يُغَسِّلْنِي أَحَدٌ غَيْرُكَ فَإِنَّ الْإِمَامَ لَا يُغَسِّلُهُ إِلَّا إِمَامٌ**».[۴]

و در *اختصاص* روایت کرده از ابراهیم بن أبی سمال که گفت: نوشتم به امام رضا علیه السلام که روایت به ما رسیده که: «**أَنَّ الْإِمَامَ لَا يُغَسِّلُهُ إِلَّا الْإِمَامُ فَمَا تَقُولُ فِيهِ؟**»[۵]

آن حضرت نوشتند: «**أَنَّ الَّذِي بَلَغَكَ هُوَ الْحَقُّ**».[۶]

---

۱. همان، ج ۱، ص ۲۷۶.

۲. امر غسل، کفن و نماز و دفن امام را فقط امامی مانند خودش عهده‌دار می‌شود.

۳. *رجال کشی*، ص ۷۶۴.

۴. *مناقب*، ج ۳، ص ۳۵۱.

پسر عزیزم! وقتی من از دنیا رفتم، کسی جز تو مرا غسل ندهد؛ زیرا امام را جز امام غسل نمی‌دهد.

۵. امام را جز امام غسل نمی‌دهد. شما در این باره چه می‌گویید؟

۶. آنچه به تو رسیده، درست است.

پس وقت دیگر بعد از آن به خدمتش رسیدم و سؤال کردم که: «**أَبُوکَ مَنْ غَسَّلَهُ وَ مَنْ وَلِیَهُ؟**»[۱]

آن حضرت فرمود: «**لَعَلَّ الَّذِینَ حَضَرُوهُ أَفْضَلُ مِنَ الَّذِینَ تَخَلَّفُوا عَنْهُ**».[۲]

گفتم: که بودند ایشان؟

فرمود: آنان که حاضر شدند یوسف را، ملائکه و رحمت خدا.[۳]

و در *کافی* نیز مثل آن را از **یونس بن طلحه** روایت کرده و در آن است: «**اَلَّذِینَ حَضَرُوا یُوسُفَ فِي الْجُبِّ حِینَ غَابَ عَنْهُ أَبَوَاهُ وَ أَهْلُ بَیْتِهِ**»،[۴] و این دو حدیث را در هفتم **بحار** حمل بر تقیّه نموده،[۵] والله العالم.

[دفن بدن مطهّر امام حسین توسّط امام سجّاد علیهما السلام]

بعد بدان که **محمّد سعید بن عبدالله حایری** در مقتل خود ذکر کرده است آمدن بنی‌اسد را برای دفن شهدا، و آمدن حضرت امام زین‌العابدین علیه السلام را برای دفن پدرش، و روایت کرده که از بسیاری جراحات و انفصال اعضای مقدّسه محتاج شد به آن‌که آن حضرت فرمود به طایفهٔ بنی اسد که بوریایی آوردند و دو دست پیدا شد و آن بدن را گرفت و آن دو دست رسول‌خدا صلی الله علیه و آله بوده و آن اعضای مقطّعه را بر روی آن بوریا جمع آورده، حتی انگشت مبارک را [که] بجدل ملعون قطع کرده بود، دفن نمود و اگر چه مثل آن را در مقاتل دیگر ندیدم، و لیکن شهادت می‌دهد به [آن] آنچه روایت است در ***بحارالانوار*** و غیره از ابی علی عماری که گفت: خبر داد مرا ابراهیم دیزج[۶] که رفتم باخواص غلامان خود و نبش کردم قبر مطهّر را، پس دیدم باریهٔ جدیدی را و بر روی آن بود حسین علیه السلام و رایحهٔ مسک از آن ساطع بود. پس آن را بر حالش گذاشتم و امر کردم به طرح تراب، و آب بر آن جاری کردم و اراده کردیم که به گاو آن را حرث کنیم، گاوها اطاعت نکردند و پیش نرفتند و بر می‌گشتند. پس قسم یاد کردم برای غلامان که اگر کسی این را بگوید برای کسی، او را خواهم کشت.[۷]

---

۱. پدرت را چه کسی غسل داد و چه کسی جانشین او است؟

۲. شاید کسانی که بر او حاضر شدند بهتر از کسانی باشند که حاضر نبودند.

۳. گو اینکه حدیث در اختصاص منسوب به شیخ مفید نیست، بلکه در ***مختصر بصائرالدرجات***، ص ۱۳ وجود دارد.

۴. کسانی که در چاه نزد یوسف حاضر شدند هنگامی که پدر و مادر و خانواده‌اش نبودند.

۵. ***بحارالانوار***، ج ۲۷، ص ۲۸۸ ـ ۲۸۹.

۶. وی ابتدا یهودی بوده و سپس اسلام آورده است.

۷. همان، ج ۴۵، ص ۳۹۴؛ ***امالی طوسی***، ص ۳۲۵، مجلس ۱۱، ح ۱۰۰.

[دیدگاه مؤلّف و علّامه مجلسی دربارهٔ اسب‌دوانیدن بر بدن مطهّر امام حسین علیه السلام]

و دیدن او جسد انور را بدون آن‌که پایمال شده باشد گاوها بر روی قبر مطهّر، مؤید روایت *کافی* است که اسب تاختن نیز واقع نشده.

و آن مختار علّامه مجلسی است در *جلاءالعیون*، و لیکن در کتاب *نوادر* علی بن اسباط [از] اصحاب امام رضا علیه السلام است که از بعض اصحاب خود از امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: پدرم مبطون بود در روز شهادت پدرش، و در خیمه بود و من می‌دیدم موالی ما را که آب در عقب حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام می‌بردند و آن حضرت گاهی بر میمنه و گاهی بر میسره، و گاهی بر قلب حمله می‌کرد و کشتند آن حضرت را به نوعی که منع فرموده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن که حیوانی را آن طور بکشند، «لَقَدْ قُتِلَ بِالسَّیْفِ وَ السِّنَانِ وَ بِالْحِجَارَةِ وَ بِالْخَشَبِ وَ بِالْعَصَا وَ لَقَدْ أَوْطَئُوهُ الْخَیْلَ بَعْدَ ذٰلِکَ».[1]

[شیوهٔ سیّد جزائری در نقل احادیث]

و به جهت کثرت اختلاف روات در هر باب، نمی‌توان به هر نوع روایتی واثق شد، هر چند عدد آن زیاد باشد. «فَانْظُرُوا اِلىٰ اَخْبارِ الْمَوٰالِیدِ وَ الْوَفَیاتِ وَ السِّیَرِ وَ الْمُعْجِزاتِ وَ الْمَقْتُولِینَ وَ الْمُقاتِلات» و در تفصیلی در دفن شهدا از کتاب *مدینة العلم* تألیف سیّد الجزائری از تلامیذ مجلسی رحمه الله روایت شده، و آن را در *اکسیر العبادة* از بعض ثقات از آن کتاب نقل فرموده،[2] و اگر چه بنای آن سیّد جلیل متبحّر بر تسامح و نقل ضعاف است، چنانچه شهادت می‌دهد به آن سایر کتب ایشان از *انوار نعمانیه* و *مسکن الشجون* و *مقامات* و غیرها ولیکن بأسی به روایت و نقل آن نیست، چرا که منافاتی ندارد با هیچ مطلبی و روایت معتبری، مثل روایت بیرون آمدن از مدینه و نشانیدن ابی‌الفضل و سایر فَتَیان، اهل بیت را در آن حین در محافل به تعجیل تمام که منافی با بیرون آمدن ایشان در شب خُفْیَتاً و عَلىٰ حِینِ غَفْلَةٍ مِنْ اَهْلِها وَ غَیرِ ذٰلِک. و آن را در *اکسیرالعبادة* در حدود مبارزت ابی‌الفضل روایت کرده از بعض ثقات از سفینهٔ منسوبه به ادیب فاضل مقری، و در آن‌جا گفته که: عبدالله کوفی از پدرش و جدّش روایت کرده که: دیدم چهل محمل مزیّن به ملابس حریر و دیباج. پس جوان بلند قامتی بیرون آمد که بر صورت خالی

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۴۵، ص ۹۱، ح ۳۰.

همانا امام حسین علیه السلام با شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا کشته شد و سپس بدن مبارکش پایمال اسبان شد.

۲. *اکسیرالعبادات*، ج ۲، ص ۲۲۵ ـ ۲۲۷.

داشت، وَ وَجْهُهُ کَالْقَمَرِ الطّالِع، و فرمود: «تَنَحُّوا عَنِّي يا بَنِي هاشِم» و زینب و امّ کلثوم را در محمل نشانید، و دو طفل راکه سکینه و فاطمه بودند با ایشان در محمل نشانید،[1] فتعجّب.

[آمدن طایفه بنی اسد برای دفن بدن شهدای کربلا]

و مفادّ آن روایت جزائری این است که روایت کرده عبدالله اسدی که در جنب نهر علقمی بودند طایفه‌ای از بنی اسد. پس از رفتن عمر سعد از آن صحرا، زنان آن طایفه رفتند به سوی معرکه، و اجساد طاهره را به آن حال دیدند. پس بر گردیدند به حیّ خود و گفتند به مردان قبیله که: شما چه خواهید گفت جواب حضرت رسول راکه فرزند او در نزدیک شما کشته شد و یاری نکردید او را؟ حال پسر سعد کسان خود را دفن کرده و اولاد رسول و اصحاب او را گذاشته، بروید ایشان را دفن کنید و بعض عار را از خود بردارید.

پس مردان رفتند و خواستند ابتدا کنند به دفن سیّدالشّهدا علیه السلام و او را نمی‌شناختند، ناگاه سواره‌ای روی به ایشان آمد و فرمود: **ما بالُکُم؟** گفتند: برای دفن شهدا آمده‌ایم، و نمی‌شناسیم جسد مقدّس حسین علیه السلام را. چون آن سوار این را شنید به گریه در آمده و می‌گفت: «**وا اَبَتاه، وا اَباعَبدِاللّٰه! لَیتَکَ حاضِرٌ وَ تَرانِي اَسِیراً ذَلِیلاً**».[2] پس فرمود: «**أنا أُرشِدُکُم إلَیه**»[3] و از اسب پیاده شد و میان قَتْلیٰ می‌رفت تا به جسد پدر بزرگوارش رسید و او را در آغوش کشید و می‌گریست و می‌گفت: «**یا اَبَتاه! بِقَتْلِکَ قَرَّتْ عُیُونُ الشّامِتِین، یا اَبَتاه! بِقَتْلِکَ فَرِحَتْ بَنُوا اُمَیَّةَ، یا اَبَتاه! بَعْدَکَ طالَ حُزْنُنا، یا اَبَتاه! بَعْدَکَ طالَ کَرْبُنا**».[4] پس قدری اندک از مصرع شریف دور شد و کمی خاک را دور کرد، قبر کندهٔ

---

۱. همان، ج ۲، ص ۶۲۸.

۲. آنچه از سخنان و سیرهٔ ائمّهٔ اطهار علیهم السلام برداشت می‌شود، با نقل فوق مخالف است، به ویژه سیره و سخن حضرت سجّاد علیه السلام را در آن موقعیت باید در خطبهٔ ایشان در شام دید که همه سرافرازی و سربلندی در برابر متکبّران دربار اموی است. آنچه مؤلف نقل کرده از سیّد نعمت‌الله جزائری است که پس از او فاضل دربندی در ***اکسیر العبادات*** نقل کرده است. مؤلّف تکلیف نقلیّات فاضل دربندی را در ***کبریت احمر*** روشن کرده و دربارهٔ سیّد جزائری نیز کمی پیش‌تر چنین قضاوت کرده است: بنای آن سیّد جلیل متبحّر بر تسامح و نقل ضعاف است، چنانچه شهادت می‌دهد به آن سایر کتب ایشان از ***انوار نعمانیه*** و ***مسکن الشجون*** و ***مقامات*** و غیرها، ولیکن بأسی به روایت و نقل آن نیست.

۳. من شما را برای شناختن جسد مقدّس پدرم حسین علیه السلام راهنمایی می‌کنم.

۴. پدر جان! با قتل تو سرزنش کنندگان خوشحال شدند و بنی‌امیّه مسرور گشتند. پدرجان! بعد از تو حزن و اندوه ما طولانی شد.

ساخته و لحد پرداخته، پیدا شد. پس آن بدن مطهّر را برداشت و در قبر گذاشت، و آن را پوشید و هر یک از اصحاب را می‌فرمود: «هٰذا فُلانٌ وَ هٰذا فُلان»، و بنی‌اسدی‌ها ایشان را دفن می‌کردند.

و بعد تشریف بردند به نزد جسد مقدّس ابی‌الفضل و خود را بر آن جسد مطهّر انداخت، فرمود: «یا عمّاه! لَیْتَکَ تَنْظُرُ حالَ الْحَرَمِ وَ الْبَناتِ، وَ هُنَّ تُنادِینَ: واعَطَشاه! واغُرْبَتاه!»[1] بعد بنی‌اسد را امر فرمود به آن که لحدی کنند و اباالفضل را در آن لحد دفن نمود. بعد آمد و اجساد انصار را در حفیره واحده دفن کردند، و حبیب بن مظاهر را در قبری تنها در ناحیهٔ شهدا دفن کردند. چون بنی اعمام او راضی نشدند به غیر این.

پس آن سوار فرمود: «هَلُمُّوا لِنُوارِيَ جُثَّةَ الْحُرِّ الرِّیاحِي»[2] و به جانب او رفت تا ایستاد در نزد او و فرمود: «اَمّا اَنتَ فَقَدْ قَبِلَ اللّٰهُ تَوْبَتَکَ وَ زادَ فِی سَعادَتِکَ بِبَذلِکَ نَفْسَکَ اَمامَ ابْنِ رَسُولِ‌اللّٰه»،[3] و اسدیّون اراده کردند که حرّ را به نزد شهدا آورند، فرمود: نه، بلکه در محل مکان خود او را دفن کنید. پس چون فارغ شدند؛ آن سوار خواست برگردد، اسدیّون به او آویختند و عرض کردند: «بِحَقِّ مَن وارَیْتَهُ بِیَدِکَ مَن اَنتَ؟»[4]

فرمود: «اَنَا حُجَّةُ اللّٰهِ عَلَیکُم، اَنَا عَلِيُّ بنُ الحُسَینِ جِئتُ لِأُوارِيَ جُثَّةَ أَبِي وَ مَنْ مَعَهُ مِن اِخوانِي وَ اَعْمامِي وَ اَوْلادِ عُمُومَتِي وَ اَنصارِهِمُ الَّذِینَ بَذَلُوا مُهَجَهُم دُونَهُ وَ اَنَا الآنَ راجِعٌ اِلیٰ سِجْنِ ابْنِ زِیادٍ (لع) وَ اَمّا اَنتُم فَهَنِیئاً لَکُم، لا تَجزَعُوا إِذْ تَضامُّوا فِینا».[5] پس اسدیّون را وداع گفت و رفت، و آن طایفه به محلّ خود برگشتند.[6]

و در روایت **محمد بن سعید حایری** است که: امام عباد به انگشت مبارک نوشت بر صورت قبر مطهّر که: «هٰذا قَبْرُ الْحُسَینِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ اَبی‌طالِب علیهما السلام» و آن را در روایت موثوق بها ندیدم. بلی، در روایت صحیحهٔ امّ ایمن است: «ثُمَّ یَبْعَثُ اللّٰهُ قَوْماً مِنْ أُمَّتِکَ لَا یَعْرِفُهُمُ

---

۱. عموجان! کاش حاضر بودی و حال دختران و زنان را می‌دیدی که از تشنگی و غربت ندای مظلومیت سر می‌دهند.

۲. بیاید برویم جسد حرّ ریاحی را دفن کنیم.

۳. اما تو ای حرّ ریاحی! خداوند توبه‌ات را قبول کرد و بر خوشبختی تو افزود آن گاه که در مقابل فرزند رسول‌خدا صلی الله علیه و آله جان خود را هدیه کردی.

۴. تو را قسم می‌دهیم به حق آن کسی که با دست خودت دفن کردی، چه کسی هستی؟

۵. من حجت خدا بر شمایم، من علی بن الحسین هستم. برای دفن جسد مطهّر پدرم و کسانی که همراه او بودند از برادران و عموها و فرزندان عموهایم و یارانشان که جان خود را در راه او دادند، به این‌جا آمدم و اکنون به زندان ابن زیاد برمی‌گردم.
امّا شما هنگامی که برای مصیبت ما گرد هم می‌آیید جزع و بی‌تابی نکنید.

۶. *اکسیر العبادات*، ج ۳، ص ۲۲۶.

الْكُفَّارُ وَ لا يَشْرَكُوا فِي تِلْكَ الدِّمَاءِ بِقَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ وَ لَا نِيَّةٍ فَيُوَارُونَ أَجْسَامَهُمْ وَ يُقِيمُونَ رَسْماً لِقَبْرِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ بِتِلْكَ الْبَطْحَاءِ يَكُونُ عَلَماً لِأَهْلِ الْحَقِّ وَ سَبَباً لِلْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْفَوْزِ».[1] و از این حدیث مدح بنی اسدی‌ها ظاهر است، و در ***اکسیرالعبادة*** فرموده که اخبار در مدح بنی‌اسد که دفن نمودند اجساد طاهره را بسیار است. حقیر گوید: از یاری نکردن ایشان حجّت زمان خود را،[و] وفا نکردن به شرط آن حضرت در مبایعهٔ ارض کربلا از ایشان،[2] سوء حال ایشان مکشوف می‌افتد، و هفت رأس را، به قولی هفده رأس، از رئوس شهدا را بنی‌اسد به نزد ابن زیاد بردند، و اقوی اول است؛ و اما آن که سر حبیب را جدا نکردند چون اسدی بود، ضعیف است؛ چنان که گذشت. بلکه در **کشّی** از **رشید هجری** روایت است که سر حبیب را در کوفه بگردانند، به کسی که سر حبیب را بیاورد صد درهم جایزه بیشتر می‌دهند از جایزهٔ دیگران.[3]

فصل: [روز دفن شهدا]

اکثر، دفن شهدا را در روز دوازدهم نوشته‌اند و آنچه در روایت ابن عباس است که آن را در ***روضة‌الحسینیّه*** و ***اکسیرالعبادة*** در مجلس حادی عشر و کتب بسیار نوشته‌اند، آن است که حضرت رسول ﷺ فرمود به فاطمه علیها السلام در جواب سؤال او از پدر که **«مَن يُغَسِّلُهُ وَ مَن يُكَفِّنُهُ وَ يُصَلِّي عَلَيهِ وَ مَن يَدْفِنُهُ؟**

قالَ: لايُرىٰ مِنْ هٰذا شَيْءٌ، اِلاّٰ اَنَّهُ يُدْفَنُ بَعْدَ مُدَّةٍ، بَعْدَ اَنْ يَبْقىٰ جَسَدُهُ عَلَى الثَّرىٰ تَصْهَرُهُ الشَّمْسُ وَ رَأْسُهُ عَلَى الْقَنا»،[4] و دلالت آن بر نه روز چنانچه بعضی گفته‌اند؛ شاید بیشتر است.

[برخاستن بوی مشک از جسد غلام ابوذر]

و در **بحار** مسطور است که نعش جون غلام ابی‌ذر را بعد از ده روز یافتند که بوی مشک از او ساطع بود و آن روایت را از محمد بن ابی‌طالب موسوی حایری روایت

---

۱. ***بحارالانوار***، ج ۴۵، ص ۱۸۲؛ ج ۲۸، ص ۵۹.

سپس حق تعالی گروهی از امّت را که کفّار ایشان را نمی‌شناسند و در خون شهدا نه با گفتار و نه با کردار و نه با قصد شرکت کرده‌اند، می‌فرستد تا اجسام و ابدان آنها را دفن کنند و برای قبر سیّدالشّهدا در آن سرزمین اثری نصب می‌کنند تا برای اهل حقّ نشانه‌ای و برای اهل ایمان سببی برای رستگاری باشد.

۲. ***کربلا و حرم‌های مطهّر***، ص ۳۳.

۳. ***رجال کشّی***، ج ۱، ص ۲۹۲.

۴. ***اکسیرالعبادات***، ج ۲، ص ۷۲۳.

چه کسی او را غسل و کفن می‌کند و بر او نماز می‌خواند و دفن می‌کند؟

گفت: از این امور خبری نیست، مگر آن‌که پس از مدتی دفن می‌شود در حالی که بدنش روی زمین رها شده و آفتاب بر آن می‌تابد و سرش روی نیزه قرار دارد.

کرده به این نهج که آن غلام به مبارزت بیرون شد و رجز می‌خواند:

کَیفَ تَریَ الکُفّارُ ضَرْبَ الْأَسْوَد   بِالسَّیفِ ضَرْباً عَنْ بَنِي مُحَمَّد

اَذُبُّ عَنْهُم بِاللِّسانِ وَ الْیَد   اَرْجُو بِهِ الْجَنَّة یَوْمَ الْمَوْرِد[1]

و جهاد کرد تا کشته شد. پس حسین علیه السلام بر سر او ایستاده و فرمود: «اَللّٰهُمَّ بَیِّضْ وَجْهَهُ وَ طَیِّبْ رِیحَهُ وَ احْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ وَ عَرِّفْ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله».[2]

پس فرمود: و روایت شده از حضرت امام محمّد باقر ـ صلوات الله علیه ـ از امام زین العابدین علیه السلام که: «أَنَّ النَّاسَ کَانُوا یَحْضُرُونَ الْمَعْرَکَةَ وَ یَدْفِنُونَ الْقَتْلیٰ فَوَجَدُوا جَوْناً بَعْدَ عَشْرَةِ أَیَّامٍ یَفُوحُ مِنْهُ رَائِحَةُ الْمِسْکِ رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَیْهِ»،[3] و این روایت ظاهر در این است که یک دفعه دفن نشده‌اند.[4]

در **قمقام** گوید: بعد از ده روز که شهدا را دفن کردند، جون را دیدند که از جثّهٔ او رائحهٔ مسک فایح بود[5]، و بعد از آن اشتباه دیگر دارد که امام در زیارت شهدا می‌فرماید:«بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي» و حال آن که امام به راوی تعلیم می‌دهد که: چنین بگو، و روایت زارع علقمی نیز ظهور دارد در آن که شب‌های متعدد اجساد طاهره بر زمین بود بی دفن، و هر شب وقت غروب به صورت شیر مهیبی می‌آمد کسی که جنّیان گفتند: پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام است،[6] و در نظر او شیر می‌نماید تا آن‌که شبی با خود گفت: امشب را خواب نمی‌کنم تا واقع امر را بفهمم، و اقوی همان قول مشهور است و دلالت دارد بر آن، روایت ***کامل الزیارة*** که شنیده شد نوحهٔ جنّ بر حسین بن علی علیه السلام و می‌گفتند در نوحهٔ خود:

یَا عَیْنُ جُودِي بِالدُّمُوعِ فَإِنَّمَا   یَبْکِي الْحَزِینُ بِحُرْقَةٍ وَ تَوَجُّعِ

یَا عَیْنُ أَلْهَاکِ الرُّقَادُ بِطِیبِهِ   مِنْ ذِکْرِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَفَجُّعِ

---

۱. چگونه می‌بینند کفّار لشکر یزید ضربات شمشیر سیاهپوستی را که از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع می‌کند. با دست و زبان از آنها دفاع می‌کنم و روز قیامت به این‌وسیله امید بهشت دارم.

۲. خداوندا! صورتش را سفید کن و بدنش را خوشبو کن و او را با برگزیدگان محشور کن و بین او و رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و خاندانش آشنایی برقرار کن.

۳. وقتی گروهی از مردم به میدان جنگ آمدند تا شهدا را دفن کنند بعد از ده روز جسد مطهّر جون (غلام ابوذر) را یافتند که بوی خوش از آن می‌آمد.

۴. ***بحارالانوار***، ج ۴۵، ص ۲۳؛ ***عوالم العلوم***، ج ۱۷، ص ۲۶۶؛ ***مثیرالاحزان***، ص ۷۵؛ ***اسرارالشهادة***، ص ۲۹۶.

۵. ***قمقام زخّار***، ج ۱، ص ۴۲۲.

۶. تمثّل امیرالمؤمنین علیه السلام به صورت شیر ـ که در ***انوار نعمانیه*** در معراج پیامبر نیز آمده ـ قابل قبول نیست؛ چون شأن ولیّ‌الله بسیار بالاتر از اینها است. حال اگر مستند آن نیز جنّیان باشند که سخت‌تر است.

بَــاتَتْ ثَــلَاثاً بِــالصَّعِيدِ جُسُــومُهُمْ　　بَيْنَ الْوُحُوشِ وَ كُلُّهُمْ فِــي مَصْــرَعِ[1]

در *کامل التواریخ* ابن‌اثیر گوید: دفن کردند حسین ﷺ و اصحاب او را اهل غاضریّه از بنی اسد، بعد از قتل او به یک یوم، وَاللهُ الْعالِم.

احیدر حـوی وحـی الْاِلـهِ وَ عِـلْمه　　یحطمه فـی عـدوها الضـمر الجـرد

وَ جِسْمٌ لَهُ الْاَفْلاکُ وَ الْاَرْضُ کُوِّنَتْ　　یــضل ثــلثاً مـا بِــها ضــمه لحـد

فصل: [شاطیء الفرات نام دیگر کربلا]

و از اسامی کربلا است «شاطِیءُ الْفُرات»، *کَما فِی الْبِحار* و *مُثیرِ الْاَحْزان عَن عبدِاللهِ بْنِ یَحییٰ*: «قالَ: رَحَلْنَا مَعَ عَلِيٍّ ﷺ إِلَى صِفِّينَ فَلَمَّا حَاذىٰ نَيْنَوىٰ نَادَى صَبْراً اَبــاعَبْدِاللّــه».[2] پس فــرمود: داخل شدم بر رسول خدا ﷺ دیدم گریه می‌کند. گفتم: پدر و مادرم فدای تو، یا رسول الله! سبب گریهٔ تو چیست؟

فرمود: جبرئیل در نزد من بود و خبر داد مرا آن‌که حسین ﷺ کشته مـی‌شود بـه شاطیء الفرات، و دست برد و قبضه‌ای از تـراب گـرفت و بـه مـن داد[3] و بـه روایت امّ ایمن بضِفّة الفرات و آن نیز بکسر ضاد و تشدید الفاء بمعنی شاطیء الفرات است[4]، و در جمله‌ای از اخبار *کامل الزّیارة* و غیره، یُقْتَلُ بِالطَّفّ فرموده‌اند.

[خبر شهادت امام حسین ﷺ در صواعق محرّقه]

در *صواعق المحرّقة* اِبْنِ حَجَر هیتَمی نَزیل المکّه، گوید: «فَــاسْتَشْهَدَ الْــحُسَينُ كَــما قــالَه ﷺ بِكَرْبَلاءَ مِن اَرضِ الْعِراق، بِناحِيَةِ الْكُوفَةِ وَ يُعْرَفُ الْمَوْضِعُ اَيضاً بِالطَّفِّ».[5] و اخـبار بسـيار در فضیلت امام حسین ﷺ و مقتل آن حضرت، و وجوب دوستی عترت و اقـرباء نـبی، بلکه فضیلت دوازده امام در آن کتاب آورده؛ با کمال تعصبی که دارد. چـه او مـؤخّر

---

۱. *کامل الزیارات*، ص ۱۹۲؛ *بحارالانوار*، ج ۴۵، ص ۲۴۱؛ *عوالم العلوم*، ج ۱۷، ص ۴۸۵.
ای چشم! اشک بریز مانند فرد غمدیده‌ای که با دلسوختگی و دلتنگی می‌گرید.
ای چشم! مردم با خوشی‌های‌شان تو را از یاد خاندان رسول‌خدا ﷺ و هم دردی با ایشان بازداشته و غافل کرده‌اند.
اجساد پاکشان سه شب روی خاک آوردگاه، بین حیوانات وحشی رها شده است.

۲. با علی ﷺ به طرف صفّین می‌رفتیم. وقتی به نینوا رسیدیم ندا داد: یا اباعبدالله بر مصیبت‌ها صبر کن.

۳. *ذخائر العقبی*، ص ۱۴۸؛ *بحارالانوار*، ج ۴۴، ص ۲۴۷ ـ ۲۴۹؛ *المصنف ابن ابی شیبه*، ج ۱۵، ص ۹۸، رقم ۱۹۲۱۴.

۴. *کامل الزیارات*، ص ۴۴۷؛ *مستدرک الوسائل*، ج ۱۰، ص ۳۲۵؛ *بحارالانوار*، ج ۲۸، ص ۵۷ و ج ۴۵، ص ۱۸۰.

۵. *الصواعق المحرقة*، ج ۲، ص ۵۶۷.
همان‌گونه که رسول‌خدا ﷺ فرموده بود، حسین ﷺ در کربلا از سرزمین‌های عراق شهید شد. جایی که از نواحی کوفه محسوب می‌شود و به آن طفّ نیز می‌گویند.

است از احمد بن حجرعسقلانی صاحب **تقریب** در رجال و ***اَلْاصابَة فی مَعْرِفَة الصَحابَة*** و ***دُرَرُ الْکامنة فی اَعیان الْمائَة الثّامِنَة*** عصر او بوده و ***فتح الباری فی شرح صحیح البخاری*** و غیر ذلک، روایت می‌کند به توسط پدر خود از تلامیذ میر سیّد شریف، و اما صاحب **صواعق** معروف به **ابن حجر** متأخر از او، از معاصرین **شیخ بهائی** و والد او **شیخ حسین بن عبدالصمد** تلمیذ شهید ثانی است و وفات او در نهصد و نود و چهار است، و شیخنا النوری‌ؒ در حاشیهٔ ***میزان السماء***، تقریب را نیز از او دانسته، و وفات عسقلانی متقدّم را در سنهٔ هشتصد و پنجاه و دو فرموده و او مثل متأخّر در تعصّب نیست، اگر چه هر دو شافعی مذهب می‌باشند.

در **قمقام** گوید: «**اَلطَّفُّ بِفَتْحِ الطّاءِ الْمُهْمَلَةِ وَ بَعْدَها فاءٌ مُشَدَّدَةٌ وَ هُوَ فِي اللُّغَةِ ما أشرَفَ مِن اَرْضِ الْعَرَب عَلىٰ رِيفِ الْعِراق، طَفُّ الْفُرات اَيْ اَلشّاطِيء وَ الطَّفُّ اَرْضٌ مِن ضاحِيَةِ الْكُوفَةِ فِي طَرِيقِ الْبَرِيَّة فيها كانَ مَقْتَلُ الْحُسينِ بنِ عليٍّ‌ؑ وَ هِيَ اَرضٌ بادِيَةٌ قَرِيبةٌ مِنَ الرِّيفِ فيها عِدَّة عُيونِ ماءٍ جارِيَة، مِنها الصّيد و الْقُطقُطانَةِ بِضَمٍّ القافين و الرَّهيمة و عَينُ جَمَل.**»[1]

فصل: [ماریه نام دیگر کربلا]

دیگر از اسامی کربلا، بنا بر آنچه مشهور است در افواه، حتی آن که شعرا به نظم آورده‌اند؛ چنانچه شاعر گوید:

زمین ماریه از خون چه بحر قلزم شد چنانکه نهر فرات از تلاطمش گم شد

«ماریه» است.

[معانی ماریه]

و آن در لغت، معانی عدیده دارد. زمین سفید درخشان، و از آن است که دختر **ارقم بن ثعلبه**را از ملوک کنده ماریه نامیدند، وَ مِنْهُ الْمَثَل: «**خُذْهُ وَلَوْ بِقُرْطَيْ مارِيَة**»، چه در گوشوار او دو رده بود مثل دو بیضهٔ کبوتر که مثل آن دیده نشده بود، و آن را هدیهٔ کعبه نموده، و یا جوهری در آن بود که قیمت شد به چهل هزار درهم،[2] ***کما فی القاموس و مُنتهی الارب***، و شاید از آن باشد **ماریه** اسم **بنت شمعون قبطیّه** مادر ابراهیم پسر رسول خداﷺ که او را **مقوقس** قبطی اسکندریه و مصر برای آن حضرت فرستاد.[3]

---

۱. ***قمقام زخّار***، ص ۴۹۹.
۲. ***تاج العروس***، ج ۱۰، ص ۳۴۱.
۳. ***طبقات الکبری***، ج ۱، ص ۱۳۴.

دیگر بقرهٔ صاحبهٔ ولد سفید،[۱] دیگر ناقهٔ مِریٰ؛ کغِنی، ناقهٔ بسیار شیرده را گویند،[۲] و دیگر گویند: «مَریٰ حَقَّه»؛ یعنی: منکر شد حق او را. قالَ تعالی: ﴿**أَفَتُمارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ**﴾[۳] دیگر مِرْيَة شک و خصومت است.

قالَ تعالیٰ: ﴿**فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ**﴾[۴] و دیگر، مری به دست و پای سودن اسب است زمین را. در *کنزاللّغة* گوید: مری، مصدر دوشیدن و بیرون آوردن باران از ابر، و گرم راندن ستور برای نشاط، و انکار کردن، و همه این معانی مناسبت دارد.

[سبب نامیده شدن کربلا به ماریه]

پس ممکن است که بگوییم نامیدن آن را به ارض ماریه به واسطهٔ شرافت معنویت، و نورانیّت ذاتیّهٔ آن است و به سبب آن که امّ الارض حتی آن که امّ الْقری مکّهٔ معظّمه است، چنانچه دانستی، و منبع خیر بسیار بلکه جمیع خیرات است.

پس تأمّل کن در ثواب زیارت آن و مجاورت آن، و اعانت زوّار و مجاورین و دفن در آن زمین و ذکر مراثی و مدایح و نشر کرامات باهرهٔ صادره از آن فی کل حین، و هدایت یافتن خلق بسیار به این آثار، الی غیر ذلک مِمّا لا تُعَدُّ وَ لا تُحْصیٰ، و یا به سبب انکار اعدای دین در آن زمین، فضیلت بلکه نسب حسین علیه السلام را، و می‌گفتند: چه نسبت است تو را به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله؟ یعنی فرزند دختر، فرزند شخص نیست. چنان که نسبت به معاویهٔ لعین دادند این شعر را که:

بَنُونا بَنُو اَبنائِنا وَ بَناتُنا　　　بَنُوهُنَّ اَبْناءُ الرِّجالِ الْاَباعِدِ[۵]

و مسئلهٔ خمس و مرسلهٔ *کافی* امر دیگر است، کما حقَّقْناه فی *وسیلة‌الفقهاء*، و یا به سبب دوانیدن اسب‌ها را بر ابدان طاهره بِناءً عَلیٰ وُقُوعِهِ بَلْ وَ مَعَ عَدَمِهِ کَما لا یَخْفیٰ، و یا به جهت گرفتن و در آوردن خون بدن حسین علیه السلام مثل آن که پستان را خالی از شیر کنند.

---

۱. *تاج‌العروس*، ج ۱۰، ص ۳۴۱.　۲. همان، ج ۱۰، ص ۳۴۱.

۳. آیا در آنچه دیده است با او جدال می‌کنید؟

۴. ر.ک: همان، ص ۳۴۰.

پس در آن تردید مکن.

۵. ر.ک: *الغدیر*، ج ۷، ص ۱۲۲، ایشان در این زمینه به‌طور مفصّل بحث کرده است. طبق پژوهش ایشان، بعضی این بیت را به عمر بن خطاب نسبت داده‌اند.

پسرانِ پسر ما پسرهای مایند و دختران ما، پسرانشان پسران مردان بیگانه‌اند.

[رؤیای ابن عباس در ظهر روز عاشورا]

آه ثُمَّ آه در شرف مؤبد وفاقاً **لِابنِ الْاَثیر** می‌گوید ـ با آن که هر دو از عامّه می‌باشند ـ که عمّار بن ابی‌عمّار گفت: شنیدم از ابن‌عباس که گفت: رسول‌خدا ﷺ را در خواب دیدم در نصف‌النّهار عاشِر محرّم، ژولیده مو و غبار آلود، و در دست آن حضرت بود شیشهٔ پر از خون. پس عرض کردم: «**بِاَبی اَنتَ وَ اُمّی یا رسول‌اللّه، ما هٰذا؟**» فرمود: «**هٰذا دَمُ الْحُسین وَ اَصحابِهِ لَمْ اَزَلْ اِلْتَقَطُّهُ مُنْذُ الْیَوْم**» بعد معلوم شد که آن روز حسین علیه‌السلام شهید شده است،[1] و گویند جماعتی مرثیه در امر حسین علیه‌السلام انشاد کردند از آن جمله **سلیمان بن [حبیب معروف به ابن] قبه خزاعی** گوید:

مَـرَرتُ عَـلیٰ اَبـیاتِ آلِ مُـحَمَّدٍ ... فَـلَم اَرَهـا اَمـثالَها حِـینَ حَـلَّت

فَـلا یَـبعد اللَّـهُ البُـیُوتَ وَ اَهـلَها ... وَ اِنْ اَصبَحَت مِنهُم بِرَغْمِی تَـخَلَّت

وَ کـانُوا رَجـاءً ثُـمَّ عـادُوا رَزِیَّـةً ... لَقَدْ عَظُمَتْ تِلْکَ الرَّزایـا وَ جَـلَّت

وَ إنَّ قَـتِیلَ الطَّـفِّ مِـن آلِ هـاشِمٍ ... اَذَلَّ رِقـابَ الْـمُسلِمِینَ فَـذَلَّت

اَلَمْ تَرَ اَنَّ الْأَرضَ اَضحَتْ مَـرِیضَةً ... لِـفَقْدِ حُسَینٍ وَ الْـبِلادُ اقْشَـعَرَّت

وَ قَد اَعْوَلَتْ تَبْکِی السَّـماءُ لِـفَقْدِهِ ... وَ اَنْجُمُها نـاحَتْ عَـلَیْهِ وَ صَـلَّت[2]

[قصیدهٔ ابن حسام در فضیلت کربلا]

و مناسب است که در این مجلس که در اسماء کربلا بود؛ نگاشته شود قصیده‌ای که آن را به نظم آورده در فضل کربلا، عالم عابد زاهد مدّاح اهل‌بیت **محمد بن حسام خوسفی قاینی** که شطری از حال خیر مآل او در جزء ثانی گذشت[3] و آن را از دیوان آن جناب انتخاب کردم، وَ هِیَ هٰذِهِ:

---

۱. *مسند احمد حنبل*، ج ۱، ص ۲۸۲.

۲. *مقاتل الطالبیین*، ص ۸۱؛ *ادب الطف*، ج ۱، ص ۵۴.

بر خانه‌های آل‌محمّد ﷺ گذر کردم، دیدم مانند آن روزی که آنها در آن سکونت داشتند نیست.

خداوند این خانه‌ها و صاحبانش را از رحمتش دور نسازد، گر چه به گمان من اکنون این خانه‌ها از صاحبانش خالی شده‌اند.

فرزندان ارجمند پیامبر هماره مایهٔ امید و پناهگاه مردم بودند؛ اما اینک فاجعه و مصیبتی بر آنان رفته که از همهٔ مصیبت‌ها اندوهبارتر است.

آگاه باشید! شهادت فرزند خاندان هاشم در طف و در کنار نهر فرات موجب سرافکندگی شدید مسلمانان شد.

مگر نمی‌نگری که زمین در غم فقدان حسین علیه‌السلام بیمار شده و آسمان و ستارگان در این غم سوگوار شده‌اند.

۳. ر.ک: *مقدمه خاورا‌ن‌نامه*.

تـا فـروزان شـد لوای زرفشـان کـربلا / سـجده گـاه اولیـا گشت آسـتان کـربلا
قدسیان سازند از خون ها که آن‌جا ریختند / حـلّه‌های آل، بـهرِ سـاکـنان کـربلا
ای که فضل کربلا پرسی، بیا بشنو ز مـن / هست اوراد مـلائک داسـتانِ کـربلا
دانـهٔ تسـبیح سـازند از شـرف کرّوبیان / خـاک عـنبر نکـهت دارالامـان کـربلا
گنبد گردون پر از نور است هر شب تا سحر / از وجـود سـرور صـاحبقران کـربلا
آفـتاب اولیـاء، سلطانِ دین‌پرور حسین / آن که از مهرش مزیّن شد نشان کربلا
کـربلا تـا شـد مـقام و مـنزل و مأوای او / حـور و رضـوانـند دائـم پـاسبان کـربلا
مهبط نور الهی در جهان اکنون دو جا است / قـصر فـردوس نـجف، بـاغِ جـنان کـربلا
از سـرشک زائـرانش تـا قـیامت بـر دمـَد / لالهٔ خـونین کـفن از بـوستان کـربلا
از غمش دارد گریبان چاک، دامن غرق خون / هـر گـلی کـاو بشکـفد از گُـلْسِتان کـربلا
ای که داری روز عشرت پر، قدح ز آبِ زُلال / یـاد کـن از حسـرتِ لب‌تشـنگان کـربلا
در بیابان گشته سرگردان به صد زاری فرات / از بـرای تشـنگان کـاروان کـربلا
از صفای جوهر خون شهیدان زیـر خـاک / سر به سر یاقوتِ تـر شـد خـاکدان کـربلا
تشنگان را چون دهد یاقوت تسکین لاجرم / پر ز یاقوت تـر است اکـنون دهـان کـربلا

[قصیدهٔ ابن حسام در مدح امیرالمؤمنین علیه‌السلام]

در مدح امیرالمؤمنین علیه‌السلام گوید:

ای ورای عـرش اعـظم قُـبّهٔ ایـوان زده / وز شرف بر اوج رفرف فرش شادرُوان زده
سـایهٔ چـتر وصـایت بـر سپهر انـداخـته / پـایهٔ تـخت ولایت بـر سـر کـیوان زده
ای نهاده پای امکان بر مکان و لا مکـان / دست همت در عطا تـا غـایت امکـان زده
سـاغر جـام سَـقیٰهُم رَبُّـهُم بـر داشـته / پس نـدای تشـنگان وادی ایـمان زده
خاک میدان از ثری سوی ثُـرَیّا بـرده بـار / نعل میدان کوب اسبش هر کجا جولان زده
با عـباراتت لبـیبان، لب ز گـفتن بسته‌انـد / هر کجا آن لب، سخن در معرض تبیان زده
و آن که با قدر وجودت شد به غیری معتصم / بـا وجـود قـدر آدم چـنگ در شـیطان زده
یا امـیرالـمؤمنین بـر در گـهت ابـن حسـام / لاف مداحی در اوصاف تو چون حسّان زده
از عنایت‌های عامت چشـم دارد یک نـظر / کو قدم در مدح اهل‌البیت چون سلمان زده

[مثنوی مؤلف در مدح امام زمان(ع)]

و خوش دارم که تثلیث کنم این دو قصیده را به قصیدهٔ ثالثه،[1] در مدح امام زمان ـ عجل الله تعالی فرجه ـ که از قصاید منظومهٔ احقر است، «**فَعَزَّزْناهُما بِثالِثٍ فَخُذْها وَكُنْ مِنَ الشاكِرين**»، و هِيَ هٰذِهِ:

سال‌ها در گوشهٔ عزلت، مقام	داشت آهوی ختن، آن خوش خرام
طایر قدس الهی در قفس	شاهباز اوج عزّت با مگس
چون ز یعقوبش نهان شد روی ماه	جاه و عزّت رفت و افتادی به چاه
گر عمل همراه بودی قول را	گر نداد از دست خود لاحول را
تاج حشمت دائماً بر فرق بود	در بحار مغفرت او غرق بود
گر نرفتی راه، بی خضر طریق	می نیفتادی به چاهی بس عمیق
عهدها از هوش داد آن هوشمند	خویش را انداخت از طاق بلند
حال هم باز ای مهایان بخت به	تاج شاهی بر سر خوکی منه
حال هم ای شاه برّ و بحر ما	این قدر مپسند ویران شهر ما
باز هم ای هدهد شهر سبا	با خبر گشتی مکن بر خود جفا
چون که توفیق الهی یار شد	مرغ جاه و مکرمت بر دار شد
دوستان خواندند سوی بوستان	مار شوم آمد برون از نَیْ سِتان
باز راه آشنایی باز شد	یار با ما شوخ و همدم ساز شد
بحر الطافش پیاپی جوش کرد	خوش طمع را خلعتی بر دوش کرد
ای خوش آن وقتی که با ما شد قرین	شربتی نوشاندم از ماءِ مَعین
ماءِ غیر آسِنم شد در مذاق	خوش‌تر از کوثر به صورت چون زعاق
مست و مستانه شدم از شور او	در کمال قرب دیدم دور او
رو نمودم سوی جنّاتُ الأَبد	همچه باران لیک چون یخ منجمد
راه عقل هوش را بر مام ببست	نی خبر از سر، نه از پا، نی ز دست
ای خوش آن وقتی که آن شاه عرب	بر لب من بنهاد لب
وه چه وقتی بود کان دُرّ ثمین	شد عنایت بخش دل‌های حزین

---

[1] از ظاهر شعر بر می‌آید که مثنوی است نه قصیده و این مثنوی را مؤلّف(ره) در توسّل به سلطان روحانی در خلاصی نفس ناطقه از علایق جسمانی سروده است و بخشی از آن در **بهارستان**، ص ۳۱۰ـ۳۱۱ آمده است.

قابل الطاف خود پنداشتی — عزّت و راحت زمن بر داشتی
گفت اندر گوش ما فصل الخطاب — برقع افکند و ز ما شد در حجاب
از حجاب او حجب محجوب شد — خصم بدبینش از آن مغلوب شد
مسند عزّت برایش منبسط — کار عالم از وجودش منبسط
جمله املاک از وجودش در سَبَق — بر قیام از بهر او این نه طَبَق
نور خورشید جهان از نور او — جملهٔ افلاکیان مأمور او
علمِ عالِم ما مَضیٰ و ما غَبَر — نزد اصحابش عیان و محتضر
نورِ حق بر اهلِ حق از امرِ حق — منطبق با نور شد در نورِ حق
من نمی‌دانم چه نور، آن نور شد — کز ظهور او ظهورِ نور شد
آن شب قدر است به قدرش راه نیست — قدر آن از قدر آن آگاه نیست
قدر را قدرش سه شب مقدور شد — یار من از آن جهان پر نور شد
یار من هم شد سه جا در احتجاب — طَیْبه و رَضوی و عکره در حساب
یار من باشد جوان و دهر پیر — چون که او بر دهر می‌باشد امیر
یار من روشن چه توحید خداست — یار من، گلشن از او ارض و سماست
گر نگار من به دلدل هی کند — از براق آسوده‌تر ره طی کند
ماهتاب قدر اولی مُنْخَسف — آفتاب شرع اول مُنْکَسف
در حجاب است لیک ز اغیارِ فضول — نی ز ابدال و جهان ذی العقول
چون‌که حکم و مجدِ دولت نعت اوست — حا و میم و دال اسم بحت اوست
او بود پرده گشای طا و ها — او بود مقصد ز افلاک و سما
سیف مینا نقشه‌ای از دام اوست — سرو طوبی سایهٔ اندام اوست
حوض کوثر شهد او از نام اوست — از قلم جاری رقم ز احکام اوست
عرش اعلی اطلس مرکوب او — روحِ اعظم چاکر و مصحوب او
مُتّکایش پایهٔ عرش برین — مروحه از شهپر روح الامین
گنبد گردون ز نورش مُستنیر — کودکان از فیض او نوشند شیر
نه رواق از فیض او دارد قرار — از کلام حق،«عَمَد» شاهد بیار
ای خدا! توفیق را همراه کن — ظلمت شب را قرینِ ماه کن
یار را با یار یارش یار کن — خدمت یارش به دوشش بار کن

بـــعد از ایـنم شــهرهٔ ایـران مکــن خـــانهٔ انس مـــرا ویـــران مکـــن
ایـــن خَـزف را گـوهر نـایاب کـن در شـــمار خـــلّص اصـحاب کـن
شـاه را، سـیفی بـر آرم سر ز خـاک در هـــوای خـدمت آن نـور پـاک
تـیغ و دست از خـون دشـمن در حـنا آن چـــنان کـــاندر مـنام آمـد مـرا

تمام شد بِحَمْدِالله تَعالیٰ حامداً مُصَلِّیاً.

فهرست منابع

۱. آل طعمه، سلمان هادی: ***کربلا و حرم‌های مطهر***، ترجمه: حسین صابری، نشر مشعر، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۲. آیتی، شیخ محمدحسین: ***بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان***، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ دوم، مشهد، ۱۳۷۱.

۳. ابن‌ابی‌الحدید: ***شرح نهج‌البلاغه***، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالجیل، بیروت.

۴. ابن ابی شیبة، ابوبکر عبدالله بن محمد: ***المصنَّف فی الاحادیث و الآثار***، صححه: محمد عبدالسلام شاهین، الطبعة الاولی، بیروت، ۱۴۱۶ ق .

۵. ابن الطقطقی، محمدبن تاج‌الدین: ***الاصیلی فی انساب الطالبیین***، تحقیق: السید مهدی الرجائی، مکتبة آیةالله العظمی المرعشی النجفی، الطبعة الاولیٰ، ۱۴۱۸ ق .

۶. ابن بابویه الرازی، منتجب الدین علی: ***الأربعون حدیثاً عن اربعین شیخاً من اربعین صحابیاً فی فضائل الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب*** علیه‌السلام، تحقیق و نشر: مدرسة الامام المهدی، الطبعة الاولی. قم ۱۴۰۸ ق .

۷. ابن بطریق الحلی، شمس الدین یحیی بن الحسن: ***عمدة عیون صحاح الاخبار***، تحقیق: الشیخ مالک المحمودی و الشیخ ابراهیم البهادری، ممثلیة الامام القائد السید الخامنئی فی الحج، الطبعة الثالثة، تهران، ۱۴۱۲ ق .

۸. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی: ***المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک***، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۲ ق .

۹. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی: ***الموضوعات***، ضبط و تقدیم عبدالرحمن محمد عثمان، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳ ق .

۱۰. ابن حاتم شامی، جمال الدین یوسف: *الدر النظیم فی مناقب الائمة اللهامیم*،دفتر انتشارات اسلامی وابسته جامعه مدرسین، قم، ۱۴۲۰ ق .

۱۱. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی: *تهذیب التهذیب*، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۴ ق .

۱۲. ــــــــ : *لسان‌المیزان*، الطبعة الثانیة، اعلمی، بیروت، ۱۳۹۰ ق .

۱۳. ــــــــ : *الاصابة فی تمییز الصحابة*، عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، دارالکتب العلمیة، الطبعة الاولی، بیروت، ۱۴۱۵ ق .

۱۴. ابن حمزه طوسی، ابوجعفر محمد بن علی: *الوسیلة الی نیل الفضیلة*، تحقیق محمد حسون، کتابخانه آیة اللّٰه العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۸ ق .

۱۵. ــــــــ : *الثاقب فی المناقب*، تحقیق: نبیل رضا علوان، الطبعة الاولیٰ، دارالزهراء، بیروت، ۱۴۱۱ ق .

۱۶. ابن خلکان، ابی العباس شمس‌الدین احمد: *وفیات الأعیان و انباء ابناء الزّمان*، حققه: احسان عباس، دار صادر، بیروت.

۱۷. ابن صباغ مالکی، علی بن محمد: *الفصول المهمة فی معرفة الائمة*، تحقیق: سامی الغریری، دارالحدیث، الطبعة الاولی، قم، ۱۴۲۲ ق .

۱۸. ابن عاشور، محمدالطاهر: *التحریر و التنویر*، الدار التونسیة للنشر - الدار الجماهیریة للنشر و التوزیع و الاعلان.

۱۹. ابن عبدالبر: *الاستیعاب فی معرفة الاصحاب*، تحقیق علی محمد معوض ، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۵م .

۲۰. ابن عربی، محمد بن علی: *فتوحات مکیه*، دارصادر، بیروت، بی تا .

۲۱. ابن عنبه، جمال‌الدین احمد: *اصول‌الفخریه*، به اهتمام: سید جلال‌الدین محدث ارموی، انتشارات علمی فرهنگی.

۲۲. ــــــــ : *عمدة‌الطالب فی انساب آل ابی‌طالب*، تحقیق: محمد حسن آل الطالقانی، مکتبة الحیدریة فی النجف، الطبعة الثالثة، ۱۳۸۰ ق .

۲۳. ــــــــ : *عمدة‌الطالب فی انساب آل ابی‌طالب*، نسخهٔ عکسی، مسجد اعظم قم، ش ۱۸۴۶.

۲۴. ابن‌قولویه القمی، جعفربن محمد: *کامل الزیارات*، تحقیق: شیخ جواد القیومی، مؤسسة النشر الفقاهة، الطبعة الاولیٰ، ۱۴۱۷ ق.

۲۵. ابن کثیر الدمشقی، ابی‌الفداء اسماعیل: ***البدایة و النهایة***، دار احیاء التراث العربی، مؤسسة التاریخ العربی، بیروت، ۱۴۱۳ ق .

۲۶. ابن نماء الحلی، نجم الدین جعفربن محمد: ***ذوب النضار فی شرح الثار***، تحقیق: فارس حسون کریم، مؤسسة النشر الاسلامی، الطبعة الاولی.

۲۷. ــــــــ : ***مثیرالأحزان***، تحقیق و نشر: مدرسة الامام المهدی، الطبعة الثالثة، قم، ۱۴۰۶ ق .

۲۸. ابو علی الکوفی، محمد بن محمد: ***الجعفریات***، مصحح: احمد الصادقی، مؤسسة الثقافة الاسلامیة لکوشانپور، الطبعة الاولیٰ، ۱۳۷۵.

۲۹. ابومخنف ازدی، لوط بن یحیی: ***مقتل الحسین***، اعلمی، تهران .

۳۰. ــــــــ : ***مقتل الحسین***، تحقیق حسن غفاری، مکتبه علمیه، قم .

۳۱. ابی‌الفداء، عمادالدین اسماعیل: ***المختصر فی اخبار البشر (تاریخ ابی الفداء)***، مکتبة المتنبی، قاهرة.

۳۲. ابی‌القاسم الکوفی، علی بن احمد: ***الاستغاثة فی بدع الثلاثة***، بدون تاریخ.

۳۳. احمدبن حنبل: ***مسند***، دارالفکر.

۳۴. احمدی میانجی، علی: ***مواقف الشیعة***، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول، قم، ۱۴۱۶ ق .

۳۵. اربلی، ابی الحسن علی بن عیسی: ***کشف الغمة فی معرفة الأئمة***، علق علیه: السید هاشم الرسولی، مکتبة بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ ق .

۳۶. استرآبادی، محمدامین: ***الفوائد المدنیة***، تحقیق رحمت اللّٰه رحمتی اراکی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته جامعه مدرسین، قم، ۱۴۲۴ ق .

۳۷. اسفراینی، ابن اسحاق: ***نورالعین فی مشهد الحسین***، نسخهٔ چاپ سنگی، بدون تاریخ و ناشر.

۳۸. اسفندیاری، محمد: ***کتابشناسی تاریخی امام حسین***علیه‌السلام، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰.

۳۹. اصفهانی، ابوالفرج: ***مقاتل الطالبیین***، منشورات شریف رضی، قم، ۱۴۱۴ ق .

۴۰. افندی الاصبهانی، میرزا عبدالله: ***ریاض العلماء و حیاض الفضلاء***، باهتمام: السید محمود المرعشی، منشورات مکتبة آیةالله العظمی المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۳ ق .

۴۱. ***الاصول الستة عشر من الاصول الاولیة***، دار الشبستری للمطبوعات، الطبعة الثانیة، قم، ۱۴۰۵ ق .

۴۲. الأمینی النجفی، عبدالحسین: ***الغدیر فی الکتاب و السنة***، مؤسسة الاعلمی، الطبعة الاولیٰ، بیروت، ۱۴۱۴ ق .

۴۳. البحرانی، الشیخ یوسف: ***الحدائق الناظرة فی احکام العترة الطاهرة***، حقق و علق علیه: محمد تقی الایروانی، دارالکتب الاسلامیة، نجف، ۱۳۷۹ ق .

۴۴. البرقی، ابی جعفر احمدبن محمد بن خالد: ***المحاسن***، تحقیق: السید مهدی الرجائی، المجمع العالمي لأهل البیت علیهم السلام، الطبعة الثانیة، قم، ۱۴۱٦ ق .

۴۵. التمیمی المغربی، ابی حنیفة النعمان بن محمد: ***دعائم الاسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضایا و الأحکام***، تحقیق: آصف بن علی‌اصغر فیضی، دارالمعارف، الطبعة الثانیة، مصر، ۱۳۸۵ ق .

۴٦. ـــــــ : ***شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار***، تحقیق سید محمد حسینی جلالی، جامعهٔ مدرسین، قم، ۱۴۱۴ ق .

۴۷. الجلالی، السید محمد حسین: ***مزارات اهل بیت علیهم السلام و تاریخها***، مؤسسة الأعلمی، الطبعة الثالثة، بیروت، ۱۴۱۵ ق .

۴۸. الحاکم الحسکانی، عبیدالله بن عبدالله: ***شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الآیات النازلة فی اهل البیت صلوات الله و سلامه علیهم***، تحقیق: محمد باقر المحمودی، مؤسسة الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی ـ مجمع احیاء الثقافة الإسلامیة، الطبعة الاولیٰ، طهران، ۱۴۱۱ ق .

۴۹. الحسّون، محمد و مشکور، ام علی: ***اعلام النساء المؤمنات***، دارالاسوة، الطبعة الثانیة، ایران، ۱۴۲۱ ق.

۵۰. الحسینی العبیدلی، جمال الدین ابی الفضل احمد بن محمد بن المهنا: ***التذکرة فی الانساب المطهرة***، اعداد و تقدیم: السید مهدی الرجائی، مکتبة آیة‌الله العظمی المرعشی النجفی قم، ۱۴۲۱ ق .

۵۱. الحسینی، سید عبدالکریم بن طاووس: ***فرحة الغری***، تحقیق: السید تحسین آل شبیب الموسوی، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیة، الطبعة الاولی، ۱۴۱۹ ق .

۵۲. الحلی، ابن ادریس: ***السرائر***، منشورات جماعة المدرسین، الطبعة الثانیة، قم.

۵۳. الحلی، احمد بن فهد: ***عدة الدّاعی و نجاح الساعی***، صححه: احمد الموحدی القمی، مکتبة الوجداني، قم.

۵۴. ـــــــ : ***التحصین فی صفات العارفین***، تصحیح و ترجمه: سید علی جبار گلباغی ماسوله، انتشارات لاهیجی، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۵۵. الحموی، یاقوت: ***معجم البلدان***، داراحیاء التراث العربی، بیروت.

۵۶. الحمیری، ابوالعباس عبدالله: ***قرب الاسناد***، تحقیق: مؤسسة آل البیت، الطبعة الاولیٰ، قم، ۱۴۱۳ ق .

۵۷. الخزاعی النیشابوری، ابوالفتح حسین بن علی: ***روض الجنان و روح الجَنان فی تفسیر القرآن***، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، تصحیح: محمدجعفر یاحقی و محمدمهدی ناصح، مشهد، ۱۳۷۵.

۵۸. الخزاعي، دعبل بن علی: ***دیوان***، جمعه و قدّم: عبدالصاحب عمران الدجیلی، دارالکتب البناني، الطبعة الثانية، بیروت، ۱۹۷۲ م.

۵۹. الدیلمی، ابی محمد الحسن بن محمد: ***ارشاد القلوب***، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، الطبعة الاولیٰ، بیروت، ۱۴۱۳ ق .

۶۰. الراوندی، فضل الله بن علي: ***النوادر***، تحقیق: سعید رضا علي عسکري، دارالحدیث، الطبعة الاولی، ۱۳۷۷.

۶۱. الزمخشری، جارالله: ***الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل***، تحقیق: عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوّض، مکتبة العبیکان، الطبعة الاولیٰ ریاض، ۱۴۱۸ ق .

۶۲. السروی المازندرانی، ابن‌شهر آشوب: ***مناقب آل ابی‌طالب***، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، انتشارات علامه، قم.

۶۳. ـــــــــ : ***مناقب آل ابی‌طالب***، تحقیق و فهرست: یوسف البقاعی، دار الأضواء، بیروت، الطبعة الثانية، ۱۹۹۱ م.

۶۴. السمهودی، نورالدین علی: ***جواهر العقدین فی فضل الشرفین***، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، دارالکتب العلمیة، الطبعة الاولیٰ، بیروت، ۱۴۱۵ ق .

۶۵. الشبلنجي، مؤمن بن حسن: ***نورالأبصار فی مناقب آل البیت النبی المختار***، خرج احادیثه: الشیخ عبدالوارث محمد علي، دارالکتب العلمیة، الطبعة الاولی، بیروت، ۱۴۱۸ ق .

۶۶. الشوکانی، محمد بن علی: ***نیل الاوطار من احادیث سید الاخیار***، دارالجیل، بیروت

۶۷. الشهرستانی، ابی الفتح محمد بن عبدالکریم: ***الملل و النحل***، صححه و علّق علیه: احمد فهمی محمد، مکتبة الحسین التجاریة، الطبعة الاولی، ۱۳۶۸ ق .

۶۸. الشهید الاول، محمد بن مکی: ***ذکری***، الشیعة فی احکام الشریعة، تحقیق و نشر مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۱۹ ق .

۶۹. الشهید الثانی، زین الدین علی بن احمد: ***منية المريد فی ادب المفيد و المستفيد***، تحقيق: رضا مختاری، مکتب الاعلام الاسلامی، الطبعة الاولی، قم، ۱۴۰۹ ق .

۷۰. ـــــــ : ***مسالک الافهام الی تنقيح شرائع الاسلام***، تحقيق و نشر: مؤسسة المعارف الاسلامية، الطبعة الاولی، قم، ۱۴۱۴ ق .

۷۱. الصفار القمی، ابوجعفر محمد بن الحسن: ***بصائر الدرجات***، صححه و علق عليه: ميرزامحسن کوچه باغی التبريزی، منشورات مكتبة آيت‌الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴ ق.

۷۲. الطبری، محمد بن جرير: ***تاريخ الامم و الملوک***، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت.

۷۳. الطريحی النجفی، شيخ فخرالدين: ***الفخری (المنتخب)***، انتشارات شريف الرضی، الطبعة الاولی، قم، ۱۴۱۳ ق.

۷۴. ـــــــ : ***مجمع البحرين***، تحقيق و نشر: مؤسسة البعثة، الطبعة الاولیٰ، قم، ۱۴۱۵ ق.

۷۵. العاملی النباطی البياضی، زين الدين ابی محمد علی بن يونس: ***الصراط المستقيم الی مستحقی التقديم***، تحقيق: محمد باقر البهبودی، المكتبة المرتضوية لإحياء آثار الجعفرية.

۷۶. العجلونی الجراحي: ***كشف الخفاء و مزيل الألباس...***، اشرف علی طبعه: احمد القلاش، مؤسسة الرسالة، الطبعة السادسة، ۱۴۱۶ ق.

۷۷. العزاوی، عباس: ***تاريخ العراق بين الاحتلالين***، شريف الرضی، قم، ۱۴۱۰ ق .

۷۸. ***الفقه المنسوب للامام الرضا*** عليه السلام ***(فقه الرضا)***، تحقيق: موسسة آل البيت لإحياء التراث، نشر المؤتمر العالمی للامام الرضا عليه السلام، الطبعة الاولی، مشهد، ۱۴۰۶ ق .

۷۹. القزوينی، مولی رضی بن نبی: ***تظلم الزهراء*** عليها السلام ***من اهراق دماء آل العباء***، تحقيق السيد مهدی الرجائی، انتشارات شريف الرضی، الطبعة الاولی، قم، ۱۴۱۷ ق.

۸۰ المتقی الهندی، علاءالدين علی: ***كنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال***، صححه و وضع فهارسه: شيخ صفوة السقا، مؤسسة الرسالة، بيروت، ۱۴۰۹ ق.

۸۱ المَحلی، جلال الدين محمد و السيوطی، جلال الدين عبدالرحمان: ***تفسير الجلالين***، عالم الكتب، الطبعة الاولیٰ، بيروت، ۱۴۱۶ ق.

۸۲ المحمودی، محمدباقر: ***نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغه***، تصحيح: عزيز آل طالب، مؤسسة الطباعة و النشر وزارة الثقافة و الإرشاد الاسلامی، الطبعة الاولی، طهران، ۱۴۱۸ ق.

۸۳ المشهدي، شيخ ابوعبدالله محمد بن جعفر: ***المزار الكبير***، تحقيق: جواد القيومي، الطبعة الاولیٰ، نشر قيوم، قم، ۱۴۱۹ ق.

۸۴ الموسوي الهندي، السيد ناصر حسين: ***افحام الاعداء و الخصوم بتكذيب ما افتروه على سيدتنا ام كلثوم عليها سلام الملک الحی القيوم***، تقديم و تحقيق: محمد هادي الأميني، اصدار مكتبة نينوى الحديثة، تهران.

۸۵ النجمی، محمد صادق: ***اضواء على الصحيحين***، ترجمه: يحيى كمالي البحراني، مؤسسة المعارف الاسلامية، الطبعة الاولی، قم، ۱۴۱۹ ق.

۸٦ النوری الطبرسی، میرزا حسین: ***نفس الرحمان فی فضائل سلمان*** ﷺ، تحقیق و تصحیح ایاد کمالی اصل، یاد اندیشه، قم، ۱۴۱۳ ق .

۸۷ النیشابوری، محمد بن الفتّال: ***روضة الواعظين***، منشورات مكتبة الحيدرية، مقدمه: السيد حسن الخرسان، نجف، ۱۳۸٦ ق.

۸۸ الهاشمی البصری، محمد بن سعد: ***الطبقات الكبرى***، تحقيق: محمد عبدالقادر عطاء، دارالكتب العلمية، الطبعة الاولی، ۱۴۱۰ ق.

۸۹ الهیثمی المکی، احمدبن حجر: ***الصواعق المحرقة على اهل الرفض و الضلال و الزندقة***، تحقيق: عبدالرحمن بن عبدالله التركي و كامل محمد الخراط، مؤسسة الرسالة، الطبعة الاولی، بيروت، ۱۴۱۷ ق.

۹۰. ــــــــــــ: ***الصواعق المحرقة فی الرد على اهل البدع و الزندقة***، قدم له: السيد طيب الجزائری، مكتبة الهدى، النجف الاشرف و مكتبة مرتضوی، تهران، من نسخة المطبوعة بمصر (۱۳۱۲)، ۱۳۸۷ ق.

۹۱. امام الثعلبی، ابواسحاق احمد: ***الكشف و البيان (تفسير الثعلبی)***، تحقيق: محمد بن عاشور، داراحياء التراث العربي، الطبعة الاولی، بيروت، ۱۴۲۲ ق .

۹۲. امین، سید محسن: ***اعيان الشيعة***، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، بی تا.

۹۳. انصاری، مرتضی: ***زندگانی و شخصیت شیخ انصاری***، کنگره جهانی شیخ انصاری، اهواز، ۱۳۸۰ ق .

۹۴. انصاری، مرتضی: ***فرائد الاصول***، مجمع فکر اسلامی، قم، ۱۴۱۹ ق .

۹۵. ایازی، السید محمد علي: ***المفسرون حياتهم و منهجهم***، مؤسسة الطباعة و النشر وزارة الثقافة و الإرشاد الاسلامی، الطبعة الاولى، طهران، ۱۴۱۴ ق .

۹۶. بحرالعلوم، سید محمد مهدی: *الدرة النجفية*، دارالزهراء، بیروت، ۱۴۰۶ ق .

۹۷. ــــــــــ :*الفوائد الرجالية*، تحقیق محمد صادق بحرالعلوم، مکتبة الصادق، تهران، ۱۳۶۳ ش .

۹۸. بحرانی، سید هاشم: *البرهان فی تفسیر القرآن*، تحقیق و نشر مؤسسه بعثت، قم، ۱۴۱۵ ق .

۹۹. ــــــــــ : *المعالم الزلفی فی بیان احوال النشاة الاولی و الاخری*، کانون انتشارات عابدی، تهران.

۱۰۰. ــــــــــ : *مدينة المعاجز*، مؤسسة النعمان، بیروت، ۱۴۱۱ ق .

۱۰۱. بحرانی، عبد اللّه: *عوالم العلوم*، تحقیق سید محمدباقر موحد ابطحی اصفهانی، مدرسه امام مهدی، قم، ۱۴۰۷ ق .

۱۰۲. بخاری الجعفی، ابی‌عبدالله محمدبن اسماعیل: *صحیح*، دار ابن‌کثیر و الیمامة، الطبعة الخامسة، دمشق، ۱۴۱۴ ق .

۱۰۳. بلاذری، احمد بن یحیی: *انساب‌الأشراف*، حققه: سهیل زکّار و ریاض زرکلی، دارالفکر، الطبعة الاولیٰ، بیروت، ۱۴۱۷ ق .

۱۰۴. بهائی، محمد بن حسین:*کشکول*، ترجمه صادق برزگر بفروئی، صبح پیروزی، قم، ۱۳۸۸ .

۱۰۵. ــــــــــ : *مفتاح الفلاح*، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ ق .

۱۰۶. بیرجندی، محمدباقر:*کبریت احمر*، صبح پیروزی، قم، ۱۳۸۵.

۱۰۷. بیضاوی، ناصر الدین ابی‌الخیر عبدالله بن عمر: *انوار التنزیل و اسرار التأویل*، شرکة مکتبة و مطبعة مصطفی البابی الحلبی، الطبعة الثانیة، مصر، ۱۳۸۸ ق .

۱۰۸. ترمذی: *الجامع الصحیح*، تحقیق: ابراهیم عطوة عوض، دارعمران، بیروت.

۱۰۹. تهرانی، آقابزرگ: *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳ ق .

۱۱۰. جزایری، سید نعمة‌الله: *انوار النعمانية*، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت.

۱۱۱. حائری، محمدمهدی: *شجرة الطوبی*، مکتبه حیدریه، ۱۳۸۵ ق .

۱۱۲. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله:*کشف الظّنون عن اسامی الکتب و الفنون*، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۳ ق .

۱۱۳. حافظ طبرانی: *المعجم‌الأوسط*، تحقیق: محمود الطّحّان، مکتبة المعارف، الطبعة الاولیٰ، ریاض، ۱۴۱۵ ق .

۱۱۴. ــــــــــ : *المعجم الکبیر*، دارالکتب العلمیة، بیروت.

۱۱۵. حاکم النیسابوری، ابی عبدالله محمد بن عبدالله: ***المستدرک علی الصحیحین***، دارالمعرفة الطبعة الاولیٰ، بیروت، ۱۴۱۸ ق .

۱۱۶. حرانی، حسن بن علی: ***تحف العقول عن آل الرسول***، منشورات مؤسسة الاعلمی، الطبعة الخامسة، بیروت، ۱۳۹۴ ق .

۱۱۷. حر عاملی الشیخ محمد بن الحسن: ***اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات***، تحقیق: سید هاشم الرسولی، دارالکتب اسلامیه، ۱۳۹۹ ق .

۱۱۸. ـــــــــ : ***وسائل الشیعة***، تحقیق: موسسة آل‌البیت لإحیاء التراث، الطبعة الثالثة، قم، ۱۴۱۶ ق .

۱۱۹. حسینی عاملی، سید جواد بن محمد: ***مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة***، دفتر انتشارات اسلامی وابسته جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۹ ق .

۱۲۰. حسینی نجفی، سید شرف الدین علی: ***تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة***، تحقیق مؤسسة الامام المهدی، الطبعة الاولیٰ، قم، ۱۴۰۷ ق .

۱۲۱. حلی، حسن بن سلیمان: ***المحتضر***، تحقیق سید علی اشرف، المکتبة الحیدریة، قم، ۱۴۲۴ ق .

۱۲۲. حلی، علامه حسن بن یوسف: ***رجال***، تحقیق: جواد القیومی الاصفهانی، مؤسسة النشر الاسلامی، الطبعة الاولی ۱۴۱۵ ق .

۱۲۳. ـــــــــ : ***کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین***، تحقیق: حسین درگاهی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۶ ق .

۱۲۴. ـــــــــ : ***منتهی المطلب***، چاپ سنگی، بی جا، بی تا.

۱۲۵. ـــــــــ : ***نهج الحق وکشف الصدق***، ترجمه: علیرضا کهنسال، انتشارات تاسوعا، چاپ اول، مشهد، ۱۳۷۹.

۱۲۶. خصیبی، حسین بن حمدان: ***الهدایة الکبریٰ***، دارالبلاغ، بیروت، ۱۴۱۹ ق .

۱۲۷. خطیب بغدادی، احمد بن علی: ***تاریخ بغداد***، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۷ ق .

۱۲۸. خوارزمی، ابی المؤید الموفق بن احمد: ***المناقب***، تحقیق: شیخ مالک المحمودی، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، الطبعة الثالثة، ۱۴۱۷ ق .

۱۲۹. ـــــــــ : ***مقتل الحسین***، تحقیق: محمد السماوی، انوار الهدی، الطبعة الاولی، قم، ۱۴۱۸ ق .

۱۳۰. خوش کنار، حیدرعلی: ***خاوران نامه***، مشهد، ۱۳۷۶ .

۱۳۱. دولابی، ابوبشر محمد بن احمد بن حماد: *الذرية الطاهرة النبوية*، تحقیق سید محمد جواد حسینی جلالی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۷ ق .

۱۳۲. دولتشاه سمرقندی، علاء الدوله بختی شاه: *تذکرة الشعراء*، انتشارات پدیده «خاور» (کلالۀ خاور)، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۶.

۱۳۳. دیاربکری، حسین: *تاريخ الخميس فى احوال انفس نفيس*، دارصادر، بیروت، بی تا .

۱۳۴. دینوری، ابن قتیبه: *الامامة والسياسة*، تحقیق طه محمد زینی، موسسه حلبی و شرکاء، قاهره، بی تا .

۱۳۵. ذهبی، شمس الدین محمد: *سير اعلام النبلاء*، تحقیق شعیب الارنؤوط و مأمون الصاغرجی، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۳ ق .

۱۳۶. راوندی، قطب الدین: *الدعوات*، تحقیق و نشر مدرسه امام مهدی، قم، ۱۴۰۷ ق .

۱۳۷. زرندی، جمال الدین محمد: *نظم دررالسمطين فى فضائل المصطفى و المرتضى و البتول و السبطين*، تحقیق محمدهادی امینی، مکتبة امیرالمؤمنین علیه السلام العامة، نجف، ۱۳۷۷ ق .

۱۳۸. سبزواری، ملا هادی: *شرح الاسماء الحسنى*، کتابخانه بصیرتی، قم، بی تا .

۱۳۹. سبط بن الجوزی، یوسف بن فرغلی: *تذكرة الخواص*، قدم له: السید محمد صادق بحرالعلوم، منشورات مطبعة الحيدرية، نجف، ۱۳۸۳ ق .

۱۴۰. سپهر، میرزا محمدتقی: *ناسخ التواريخ*، کتاب فروشی اسلامیه، تهران، بی تا .

۱۴۱. سعیدزاده، سید محسن: *بزرگان قائن*، مؤلف، قم، ۱۳۶۹.

۱۴۲. سماوی، محمد بن طاهر: *ابصار العين فى انصار الحسين*، تحقیق: شیخ محمد جعفر طبسی، مرکز دراسات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۱۴۳. سید بن طاووس، رضی الدین علی: *اللهوف فى قتلى الطفوف*، انوار الهدی، الطبعة الاولی، قم ۱۴۱۷ ق .

۱۴۴. ـــــــ: *اقبال الأعمال*: قدم له و علق علیه: الشیخ حسین الاعلمی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، الطبعة الاولی، بیروت ۱۴۱۷ ق .

۱۴۵. ـــــــ: *مصباح الزائر*، تحقیق: مؤسسة آل البیت لإحیاء التراث، الطبعة الاولی، قم، ۱۴۱۷ ق .

۱۴۶. شرف الاسلام بن سعید المحسن بن کرامه: *تنبيه الغافلين عن فضائل الطالبيين*، تحقیق سید تحسین آل شبیب موسوی، مرکز غدیر، قم، ۱۴۲۰ ق .

۱۴۷. شریف رضی: *نهج البلاغه*، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۸ .

۱۴۸. شوشتری، قاضی نورالله: ***مجالس المؤمنین***، انتشارات کتاب فروشی اسلامیه، ۱۳۵۴.
۱۴۹. ***صحیفة‌الرضا***، ترجمه: جواد قیومی، انتشارات جامعهٔ مدرسین، قم .
۱۵۰. صدرالمتألهین شیرازی، محمد بن ابراهیم: ***تفسیر القرآن الکریم***، تحقیق محمد خواجوی، بیدار، قم، ۱۳۶۶ .
۱۵۱. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی: ***التوحید***، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۹۸ ق .
۱۵۲. ـــــــ : ***امالی***، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیة، مؤسسة البعثة، الطبعة الاولیٰ، قم، ۱۴۱۷ ق .
۱۵۳. ـــــــ : ***ثواب الاعمال***، تحقیق سید محمد مهدی خرسان، منشورات شریف رضی، قم، ۱۳۶۸ .
۱۵۴. ـــــــ : ***خصال***، صححه و علق علیه: علی اکبر الغفاری، منشورات جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة، قم ، ۱۴۰۳ ق .
۱۵۵. ـــــــ ، ***عقاب‌الاعمال***، ترجمه: علی اکبر غفاری، نشر صدوق، چاپ دهم، ۱۳۶۷.
۱۵۶. ـــــــ ، ***علل‌الشرائع***، دارالحجة للثقافة، الطبعة الاولی، ۱۴۱۶ ق .
۱۵۷. ـــــــ : ***عیون اخبارالرضا***، صححه و علّق: علیه شیخ حسین اعلمی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۴ ق .
۱۵۸. ـــــــ ، ***کمال‌الدین و تمام‌النعمة***، صححه و علق علیه: شیخ حسین الاعلمی، مؤسسة الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۲ ق .
۱۵۹. ـــــــ ، ***معانی‌الاخبار***، تصحیح: علی اکبر الغفاری، دارالمعرفة، بیروت، ۱۳۹۹ ق .
۱۶۰. ـــــــ ، ***من لایحضره الفقیه***، صححه و علق علیه: علی اکبر الغفاری، منشورات جماعة المدرسین، قم.
۱۶۱. صفا، ذبیح‌الله: ***تاریخ ادبیات در ایران***، انتشارات فردوس، چاپ یازدهم، تهران، ۱۳۷۳.
۱۶۲. صفدی، صلاح الدین: ***الوافی بالوفیات***، تحقیق ابراهیم بن سهل و احمد بن طولوت، نشرات الاسلامیة، چاپ سوم، بیروت، ۱۴۱۱ ق .
۱۶۳. طباطبائی، سید علی: ***ریاض المسائل فی بیان احکام الشرع بالدلائل***، تحقیق و نشر دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۹ ق .
۱۶۴. طبرسی، احمد بن علی: ***الاحتجاج***، تحقیق: الشیخ ابراهیم بهاری و الشیخ محمد هادی به، انتشارات اسوه، الطبعة الاولی، قم، ۱۴۱۳ ق.

۱۶۵. طبرسی، امین الاسلام فضل بن حسن: ***اعلام الوری بأعلام الهدی***، الطبعة الاولی، تحقیق و نشر: مؤسسة آل‌البیت لإحیاء التراث، ۱۴۱۷ ق .

۱۶۶. ـــــــ : ***مجمع البیان***، اعلمی، بیروت، ۱۴۱۵ ق .

۱۶۷. طبرسی نوری، میرزا حسین: ***لؤلؤ و مرجان، چشم اندازی به تحریفات عاشورا***، تحقیق: مصطفی درایتی، انتشارات استاد احمد مطهری، چاپ اول، قم، ۱۳۷۹.

۱۶۸. ـــــــ : ***مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل***، تحقیق: مؤسسة آل البیت لإحیاء التراث، الطبعة الاولی، قم، ۱۴۰۷ ق.

۱۶۹. ـــــــ : ***نجم الثاقب***، مسجد مقدس جمکران، چاپ اول، قم، ۱۳۷۵ .

۱۷۰. طبری امامی، محمد بن جریر: ***المسترشد فی الامامة***، تحقیق احمد محمودی، مؤسسة الثقافة الاسلامیة لکوشانبور، قم، ۱۴۱۵ ق .

۱۷۱. طبری صغیر، ابوجعفر محمد بن جریر: ***دلائل الامامة***، تحقیق و نشر مؤسسة البعثه، قم، ۱۴۱۳ ق .

۱۷۲. طبری، محب الدین: ***ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی***، مکتبة القدسی، قاهره ۱۳۵۶ ق .

۱۷۳. طوسی، محمد بن حسن: ***الأمالی***، تحقیق: مؤسسهٔ بعثت، انتشارات دارالثقافه، قم، ۱۴۱۴ ق.

۱۷۴. ـــــــ : ***الفهرست***، تحقیق جواد قیّومی، موسسه نشر الفقاهه، قم، ۱۴۱۷ ق .

۱۷۵. ـــــــ : ***تهذیب الأحکام***، حقق و علّق علیه: السید حسن الموسوی الخرسان، دارالکتب الاسلامیة، نجف الأشرف، الطبعة الثانیة، ۱۳۸۰ ق.

۱۷۶. ـــــــ : ***مصباح المتهجد***، مؤسسة الفقه الشیعة، الطبعة الاولی، ۱۴۱۱ ق.

۱۷۷. طوسی، نصیر الدین: ***شرح اشارات***، نشر البلاغه، قم، ۱۳۷۵ .

۱۷۸. عاملی، سید محمد: ***نهایة المرام فی شرح مختصر شرائع الاسلام***، تحقیق حاج آقا مجتبی عراقی و دیگران، دفتر انتشارات اسلامی وابسته جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۳ ق .

۱۷۹. عبیدلی، محمد بن ابی جعفر: ***تهذیب الانساب***، کتابخانه آیة اللّه العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۴۱۳ ق .

۱۸۰. عزالدین بن الأثیر الجزری، ابی الحسن علی بن محمد: ***اسد الغابة فی معرفة الصحابة***، صححه عادل احمد الرفاعي، دار إحیاء التراث العربی، الطبعة الاولیٰ، بیروت، ۱۴۱۷ ق.

۱۸۱. ـــــــ : ***الکامل فی التاریخ***، دارصادر، بیروت، ۱۳۸۵ ق .

۱۸۲. علم الهدی، سید مرتضی: ***الشافی فی الامامة***، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم، قم، ۱۴۱۰ ق .

۱۸۳. ـــــــ : ***امالی***، کتابخانه آیة الله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۳ ق .

۱۸۴. عماد الدین الطبری، ابی جعفر محمد بن ابی‌القاسم: ***بشارة المصطفی لشیعة المرتضی***، محمد حسن الجواهری، منشورات مکتبة الحیدریة، نجف، الطبعة الثانیة، ۱۳۳۸ ق.

۱۸۵. عمری نسابة: ***المجدی فی انساب الطالبیین***، تحقیق: احمد مهدوی دامغانی، مکتبة آیة الله العظمی المرعشی النجفی، الطبعة الاولی، ۱۴۰۹ ق.

۱۸۶. غروی نائینی، نهلا: ***محدثات شیعه***، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۵.

۱۸۷. فاضل الدربندی، شیخ آغابن عابد: ***اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات***، تحقیق: شیخ محمد جمعه بادي و عباس ملّا عطية الجمري، شركة المصطفی للخدمات الثقافية، الطبعة الاولیٰ، المنامة، ۱۴۱۵ ق.

۱۸۸. ***فتاوی ابن جنید***، اعداد آیة اللّه شیخ علی‌پناه اشتهاردی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۶ ق .

۱۸۹. فخررازی، محمد بن عمر: ***التفسیر الکبیر***، تحقیق و نشر: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثانیة، بیروت، ۱۴۱۷ ق.

۱۹۰. فرات الکوفی، فرات بن ابراهیم: ***تفسیر***، تحقیق: محمد الکاظم، مؤسسة الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الاسلامي، الطبعة الاولیٰ، طهران ۱۴۱۰ ق.

۱۹۱. فقیهی، علی‌اصغر: ***آل‌بویه و اوضاع زمان ایشان***، انتشارات صبا، چاپ سوم، ۱۳٦٦.

۱۹۲. فیض کاشانی، مولی محسن: ***قرة العیون فی اعز الفنون***، تصحیح حسن قاسمی، مدرسهٔ عالی شهید مطهری، ۱۳۸۷ .

۱۹۳. ـــــــــ : ***تفسیر صافی***، صححه و علق علیه: شیخ حسین اعلمی، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، الطبعة الاولی، بیروت.

۱۹۴. قضاعی، محمد بن سلامه: ***مسند الشهاب***، تحقیق حمدی عبدالمجید السلفی، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۰۵ ق .

۱۹۵. قطب الدین راوندی، ابوالحسین سعید بن هبة اللّٰه: ***الخرائج و الجرائح***، تحقیق و نشر: مؤسسة الامام المهدی، الطبعة الاولیٰ، قم، ۱۴۰۹ ق.

۱۹۶. قمی، شیخ عباس: ***فوائد الرضویة در احوال علماء مذهب جعفریه***، بی جا، بی تا.

۱۹۷. قمی، علی بن ابراهیم: ***تفسیر***، صححه و علق علیه: سید طیب الموسوی الجزائری، الطبعة الاولی، دارالسرور، بیروت، ۱۴۱۱ ق.

۱۹۸. قمی، میرزا ابوالقاسم: ***غنائم الایام فی مسائل الحلال و الحرام***، تحقیق عباس تبریزیان و دیگران، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۱۸ ق.

۱۹۹. قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم: ***ینابیع المودة لذوی القربی***، تحقیق: سید علی جمال اشرف الحسینی، دارالأُسوة للطباعة و النشر، الطبعة الاولی، ۱۴۱۶ ق.

۲۰۰. کاشفی سبزواری، ملا حسین: ***روضة الشهداء***، تصحیح: عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، نشر نوید اسلام، چاپ اول، قم، ۱۳۷۹.

۲۰۱. کتاب سلیم بن قیس هلالی؛ تحقیق محمد باقر انصاری زنجانی، نشر الهادی، قم، ۱۳۷۳.

۲۰۲. کتانی، محمد جعفر: ***نظم المتناثر من الحدیث المتواتر***، تحقیق شرف حجازی، دارالکتب السلفیه، مصر، بی تا.

۲۰۳. کرمر جوئل ل: ***احیای فرهنگی در عهد آل بویه (انسان‌گرایی در عصر رنسانس اسلامی)***، ترجمه: محمد سعید حنایی کاشانی، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۷۵.

۲۰۴. کفعمی، ابراهیم بن علی: ***البلد الامین و الدرع الحصین***، چاپ سنگی، بی نا، ۱۳۸۵ ق.

۲۰۵. کلینی، ابی جعفر محمد بن یعقوب: ***الکافی***، صححه و علق علیه: علی اکبر الغفاری، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳٦۷.

۲۰٦. کوفی، ابن اعثم: ***مقتل الحسین و قیام المختار***، انوار الهدی، الطبعة الاولی، قم، ۱۴۲۱ ق.

۲۰۷. کوفی، محمد بن سلیمان: ***مناقب الامام امیرالمؤمنین***، تحقیق شیخ محمدباقر محمودی، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیه، قم، ۱۴۱۲ ق.

۲۰۸. گیلانی، احمد بن محمد: ***سراج الانساب***، کتابخانه آیة الله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۹ ق.

۲۰۹. لیثی واسطی، علی بن محمد: ***عیون الحکم و المواعظ***، تحقیق حسین حسینی بیرجندی، دارالحدیث، قم، ۱۳۷٦.

۲۱۰. مازندرانی حائری، محمد مهدی: ***معالی السبطین فی احوال السبطین الحسن و الحسین***، کتابفروشی قرشی، تبریز، بی تا.

۲۱۱. مامقانی، عبدالله: ***تنقیح المقال فی علم الرجال***، چاپ مرتضویه، نجف، ۱۳۵۰ ق.

۲۱۲. مجلسی، محمدباقر: ***بحارالانوار***، چاپ آخوندی.

۲۱۳. مجلسی، محمد تقی: ***روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه***، تحقیق سید حسین موسوی کرمانی و دیگران، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، چاپ دوم، قم، ۱۴۰٦ ق.

۲۱۴. محقق سبزاوری، محمد باقر: ***ذخیرة المعاد فی شرح الارشاد***، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، قم، بی تا.

۲۱۵. محلاتی، ذبیح‌الله: ***ریاحین الشریعة در ترجمهٔ بانوان دانشمند شیعه***، دارالکتب الاسلامیه.

۲۱٦. مدرس بستان آبادی: ***شهر حسین یا جلوگاه عشق***، انتشارات جهان، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۳ ق.

۲۱۷. مدرسی تبریزی، محمد علی: ***ریحانة الادب***، خیام، تهران، ۱۳۷۴.

۲۱۸. مرعشی، سید محمود: ***المسلسلات فی الاجازات***، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۴۱٦ ق.

۲۱۹. مزی، ابی الحجاج یوسف: ***تهذیب الکمال فی اسماء الرجال***، تحقیق بشار عوّاد معروف، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۳ ق.

۲۲۰. مسعودی، علی بن الحسین: ***مروج الذهب***، تحقیق شارل پسلا، منشورات الجامع، بیروت، ۱۹٦٦.

۲۲۱. مسلم بن حجاج: ***صحیح***، الطبعة الاولی، دارالمغنی ریاض و دار ابن حزم بیروت، ۱۴۱۹ ق.

۲۲۲. ــــــــ: ***صحیح***، محمد فؤاد عبدالباقی، دار احیاء الکتب العربیة، الطبعة الاولی، ۱۳۷۴ ق.

۲۲۳. ***مسند زید بن علی***، تحقیق احد علماء الزیدیین، دارالحیاة، بیروت، بی تا.

۲۲۴. ***مصباح الشریعة***، المنسوب بامام صادق علیه السلام، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، الطبعة الاولی، بیروت، ۱۴۰۰ ق.

۲۲۵. معتمد الدوله، فرهاد میرزا: ***قمقام زخار و صمصام بتار***، کتاب‌فروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۷۷.

۲۲٦. مفید، محمد بن محمد: ***الاختصاص***، تحقیق: علی اکبر الغفاری و سید محمود الزرندی، دارالمفید، بیروت، ۱۴۱۴ ق.

۲۲۷. ــــــــ: ***الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد***، ترجمه و شرح: سید هاشم رسولی محلاتی، نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۷.

۲۲۸. ــــــــ: ***المزار***، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق.

۲۲۹. ــــــــ: ***امالی***، ترجمه: حسین استاد ولی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد، ۱۳٦۴.

۲۳۰. مقدس اردبیلی، مولی احمد: ***مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان***، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۱ ق.

۲۳۱. موحد الأبطحی، السید محمد باقر: ***التفسیر المنسوب الی الامام ابی محمد حسن العسکری***، الطبعة الاولی، مؤسسة الامام المهدي، قم، ۱۴۰۹ ق.

۲۳۲. *موسوعه کلمات الامام الحسین*علیه السلام، اعداد قسم الحدیث، معهد تحقیقات باقرالعلوم، قم، ۱۴۱۵ ق.

۲۳۳. موسوی الخوانساری، محمد باقر: *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، تحقیق: اسد الله اسماعیلیان، مکتبة اسماعلیان، قم.

۲۳۴. موسوی المقرم، سید عبدالرزاق: *سردار کربلا، ترجمهٔ العباس بن امیرالمؤمنین*، ترجمه: ناصر پاک پرور، چاپ سوم، ۱۴۱۶ ق.

۲۳۵. میرخواند، محمد بن خاوند شاه: *روضة الصفا فی سیرة الانبیاء و الملوک و الخلفاء*، تصحیح و تحشیه: جمشید کیانفر، چاپ اول، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰.

۲۳۶. میرداماد، محمد باقربن محمد: *الرواشح السماویة*، دارالحدیث، تحقیق: غلامحسین قیصریه‌ها، نعمة الله الجلیلی، الطبعة الاولی، ۱۴۲۲ ق.

۲۳۷. ـــــــ : *الرواشح السماویة*، کتابخانه آیة اللّه العظمی مرعشی نجفی، قم، بی تا.

۲۳۸. نجفی، محمد حسن: *جواهرالکلام فی شرح شرائع الاسلام*، تحقیق: محمد القوچانی، الطبعة السابعة، داراحیاء التراث العربی، بیروت.

۲۳۹. نجم الدین ابوالقاسم: *المعتبر فی شرح المختصر*، به اشراف آیة اللّه مکارم شیرازی، مؤسسه سیدالشهداء، قم، ۱۳۶۴.

۲۴۰. نراقی، مولی احمد: *مستند الشیعة فی احکام الشریعة*، تحقیق: موسسة آل البیت لإحیاء التراث، الطبعة الاولیٰ، قم، ۱۴۱۸ ق.

۲۴۱. نسائی، ابوعبدالرحمن: *خصائص امیرالمؤمنین*، تحقیق محمدهادی امینی، مکتبة نینوی الحدیثه، تهران، ۱۴۱۶ ق.

۲۴۲. هیثمی، نورالدین علی: *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۸ ق.

فهرست اشخاص

فهرست کتاب‌ها

فهرست امکنه

فهرست مطالب

اَلمَجْلس الثّانی: در نسب و خواهران و اولاد آن حضرت است

اَلْمَجلس الثّالث: در اسم و کنیه و القاب و مناقب آن جناب است

اَلْمَجْلِسُ الرّابع: در ذکر اخبار مأثوره در فضل ابی‌الفضل سَلامُ الله عَلیه و بعض کرامات برزخیّه آن سرور است

اَلْمَجْلِسُ الْخامِس: در موضع دفن ابی‌الفضل عليه‌السلام و امور متعلّقه به زیارت او و حکم هدایای روضهٔ منوّره

اَلْمَجْلِسُ السّادِس: اسامی سرزمین کربلا

